الفهرست( للرازي)

نويسنده: منتجب الدين، عليّ بن عبيدالله‏

تاريخ وفات مؤلف: 600 ق‏

محقق / مصحح: محدث، جلال‏الدين‏

موضوع: رجال‏

زبان: عربى‏

تعداد جلد: 1

ناشر: كتابخانه عمومي آيت الله العظمي مرعشي نجفي‏

مكان چاپ: قم‏

سال چاپ: 1422 ق‏

نوبت چاپ: اول‏

##05=PAGE##

[مقدمات پژوهش‏]

[مقدمه سيد محمود مرعشى‏]

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم‏

يكى از هدفهاى اصلى كتابخانه عمومى حضرت آية اللّه العظمى مرعشيّ نجفي مد ظله چاپ و نشر آثار تأليف‏شده علماء و دانشمندان متقدم شيعه رضوان اللّه أجمعين مى‏باشد، در اين رهگذر تا به امروز بيش از دهها اثر نفيس و ارزنده‏اى كه تاكنون منتشر نشده چاپ و در اختيار علاقمندان قرار داده شده است، با آنكه به علت كمبودهاى موجود و عدم بودجه كافى و وسائل ديگر مواجه با مشكلات فراوانى بوده‏ايم، ليكن با اميد به پروردگار توانا و توجهات حضرت ولى عصر ارواحنا فداه اين كار را ادامه داده و هم‏اكنون اثر ديگرى از بزرگان علماء شيعه را منتشر مى‏سازد.

فهرست اسامى علماء شيعه و مصنفين آنان اثر دانشمند بزرگ قرن ششم هجرى شيخ منتجب الدين عليّ بن بابويه از جمله آثارى است كه از ديرباز مورد توجه بزرگان بوده، و در كتب خود بدان استناد نموده‏اند.

تصحيح متن كتاب با نسخه‏هاى خطى و تعليقات بسيار سودمند و ارزنده و مقدمه فاضلانه آن به قلم مرحوم مغفور دانشمند متتبع دكتر سيد جلال الدين محدث ارموى از جمله امتيازات اين چاپ مى‏باشد، و همان گونه كه آن مرحوم در ديگر تحقيقات خود بر روى كتابهاى ديگر آثار مفيدى را در زمان حيات خود به جامعه علمى ما ارائه داده است در اين مجموعه نيز از عهده كار به‏خوبى برآمده است‏

##06=PAGE##

و متحمل مشقات فراوانى شده است.

اميدوار است فرزندان برومند آن مرحوم سعى نمايند تا ديگر آثارش يكى پس از ديگرى طبع و نشر شده در اختيار علاقمندان قرار گيرد.

در اينجا لازم مى‏داند از زحمات برادر محترم جناب حجّة الإسلام آقاى شيخ محمّد سمامى حائرى كه در تصحيح اين نسخه و تطبيق آن با مصادر سعى فراوان نموده‏اند قدردانى شود.

و السلام‏

سيّد محمود مرعشيّ‏

##07=PAGE##

[مقدمه محمد سامى حائرى‏]

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم‏

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى مقصد همت بلندان‏ |  | مقصود دل نيازمندان‏ |
|  |  |  |

مؤلف اين كتاب «فهرست» شيخ منتجب الدين ابى الحسن على بن عبيد اللّه ابن بابويه رازى است كه علامه فقيد محقق بزرگوار محدث ارموى در مقدمه شرح حال او را بتفصيل بيان نموده است.

بدان جهت نيازى به تكرار و توضيح نيست.

محقق و معلق اين كتاب علامه فقيد أستاد سيد جلال الدين محدث فرزند مير قاسم ارموى است.

در سال 1323 قمرى (1283 خورشيدى) در شهر اروميه پا بعرصه وجود نهاد.

تحصيلات مقدماتى را در زادگاه خود فرا گرفت و از همان سنين كودكى عشق و علاقه فراوان به تحصيل علم داشت، و در اين راه مجد و كوشا بود.

پدرش جزء خرده‏مالكين آن شهر و أهل علم نبود، ولى تشويق و ترغيب پدربزرگش در تحصيل دانش بر او تأثير فراوان داشت.

پس از آنكه ادبيات فارسى و خواندن و نوشتن را نيكو ياد گرفت به تحصيل ادبيات عربى از قبيل صرف و نحو و معاني و بيان و عروض و منطق و علوم إسلامي فقه و أصول و فلسفه و حديث و رجال و غيره پرداخت. و ساليانى در محضر اساتيد آن سامان شيخ على ولديانى و ديگران تحصيل نمود.

##08=PAGE##

با آنكه ضعيف البنيه و گاهى دچار عوارض و بيمارى مى‏شد و پزشكان او را از تحصيل منع مى‏كردند، در تحصيل كوشا و مجد بود، تا آنكه در بيان اقران مشهور و مشاراليه بالبنان گرديد. بدين‏جهت عالم بزرگوار آيت اللّه سيد حسين عرب‏باغى او را به محدث ملقب ساخت.

حدود 1310 خورشيدى جهت تكميل و طى مدارج عاليه عازم مشهد مقدس گرديد و در مدرسه ميرزا جعفر اقامت گزيد، و مدت چهار سال با جديت تمام از آن حوزه علميه بهره‏گيرى تام نمود، در سال 1314 خ كه غائله مسجد گوهرشاد پيش آمد آن مرحوم دستگير شد و دو شب زندانى گرديد، سپس آزاد و به تهران رفت، او مصمم بود كه به نجف اشرف عزيمت نمايد ولى در تهران به استخدام وزارت فرهنگ درآمد و به تبريز عزيمت نمود و در دبيرستان نظام بتدريس پرداخت.

در سال 1320 خورشيدى با ورود روسها به تبريز به تهران بازگشت و در كتابخانه ملى تهران با سمت رئيس قسمت مخطوطات به خدمت ادامه داد.

در تهران با عده‏اى از دانشمندان و محققين آشنا و طرح دوستى ميان آنها برقرار گرديد كه از جمله آنها سيد نصر اللّه تقوى به واسطه شركت در مجلس روزهاى جمعه او، و علامه محمّد قزوينى، و عبّاس اقبال آشتيانى، و سيد هادى سينا، و عبد الحميد بديع الزمانى كردستانى، و جمال الدين اخوى، و جعفر سلطان القرائى مى‏باشند.

در اين هنگام تحقيقات خود را شروع و به نشر آنها اقدام نمود.

در سال 1322 ازدواج نمود و در سال 1335 به دعوت دانشكده معقول و منقول به آن دانشكده رفت و تا سال 1347 كه بازنشسته شد در آنجا بتدريس اشتغال داشت.

او كلاسهاى دبيرستان و دانشگاه را هم گذرانيد و در أكثر آنها رتبه اول را حائز بود و در سال 1342 در رشته علوم منقول از دانشكده‏

##09=PAGE##

الهيات تهران دكترى دريافت كرد.

مرحوم ارموى بى‏شك يكى از محققين بزرگ قرن معاصر و از خدمتگزاران مذهب شيعه است زيرا تمام وجودش را صرف تحقيق و تصحيح آثار شيعه گذرانيد، و آنچه را كه تحقيق نمود از آثار مهم و با ارزش شيعه است.

آن مرحوم عاشق علم و دانش بود، و تمام اوقاتش را صرف اين كار نمود، و چه‏بسا ساعتها وقت خود را در چاپخانه جهت تصحيح كتاب مى‏گذرانيد، او هيچگاه مقاله‏اى در مجله و روزنامه ننوشت و كمتر وقت خود را بسفر گذرانيد، و سفرهاى او عبارتند از يك‏بار انجام فريضه حج و يك سفر به قزوين براى عكسبردارى خطى إيضاح فضل بن شاذان و هر دوسه‏سالى يك‏بار زيارت ثامن الحجج به مشهد مقدس بود.

در دوستى بسيار باوفا و با اخلاصى بود، و هر وقت كه نام دوستانش را بزبان جارى مى‏كرد از آنها به نيكى و احترام ياد مى‏نمود.

داراى كتابخانه بسيار نفيس و با ارزشى بود، و در تحقيق بسيار عميق و كنجكاو بود نمونه بارز تحقيقش مى‏توان كتاب النقض را ياد كرد كه اهميت اين كتاب از نامه علامه قزوينى «كه در تحقيقات فهرست بچاپ رسيده» معلوم مى‏گردد.

آن مرحوم با آنكه در كسوت روحانيون نبود مع‏ذلك مورد احترام و تجليل علماء و مراجع بوده و اجازات زيادى از آنها كسب كرد اما متأسفانه اغلب اين اجازات به سرقت رفت، از جمله آنها اجازه علامه محقق آيت اللّه شيخ آغا بزرگ طهرانيّ مؤلف كتاب الذريعة و طبقات اعلام الشيعة و آيت اللّه شيخ محمّد على مغرى دزفولى است.

با آنكه در اواخر عمر دچار ضعف و كسالت مزاج بود با آن حال از تحقيق و تتبع دست برنمى‏داشت و تا آخرين لحظات عمر به اين كار اشتغال داشت سرانجام ساعت دو بامداد شنبه پنجم آبان 1358 ش مطابق پنجم ذي حجة 1399 ق در اثر سكته قلبى جهان را

##010=PAGE##

بدرود گفت، پس از تشييع در جوار آرامگاه شيخ أبو الفتوح رازى به خاك سپرده شده.

نتيجه اين عمر بابركت تأليف و تحقيق و مقدمه و تعليق بسيار سودمند و پرمحتوا و ترجمه هشتاد و پنج جلد كتاب و رساله است، كه از آنها هفتاد و سه جلد رساله و كتاب چاپ و منتشر گرديده و و بقيه مخطوط مى‏باشد.

اينك فهرست كتابها و رساله‏هاى چاپ و منتشر شده با ذكر سال انتشار از مقدمه تعليقات نقض بقلم فرزند برومندش آقاى على محدث جهت مزيد اطلاع ملخصا درج مى‏گردد.

1324 خ تصحيح «ميزان الملل» تأليف على بخش ميرزا قاجار

1327 خ تصحيح «الصوارم المهرقة في نقد الصواعق المحرقة» تأليف قاضى نور اللّه شوشترى‏

1327 خ تأليف «فيض الاله في ترجمة القاضي نور اللّه»

1327 خ تصحيح و مقدمه ترجمه «التنبيهات العلية على وظائف الصلاة القلبية» ترجمة «اسرار الصلاة» شهيد ثاني، ترجمه محمّد صالح بن محمّد صادق واعظ

1328 خ تصحيح «ديوان الحاجّ ميرزا ابى الفضل الطهرانيّ» و شرح حال او.

1329 خ تصحيح «التفضيل» تأليف أبو الفتح محمّد بن على بن عثمان الكراجكيّ‏

1329 خ تصحيح «التعريف بوجوب حقّ الوالدين» از همان مؤلف‏

1330 خ تصحيح «المحاسن» تأليف أبو جعفر أحمد بن محمّد بن خالد برقى‏

1331 خ تصحيح «النقض» (بعضى مثالب النواصب في نقض بعض فضائح الروافض) تصنيف عبد الجليل قزوينى رازى‏

1331 خ تصحيح (زاد السالك) تأليف محمّد بن مرتضى ملقب به‏

##011=PAGE##

فيض كاشانى‏

1333 خ استخراج فهرست كتاب «التدوين» تأليف عبد الكريم رافعى‏

1334 خ تصحيح «ديوان قوامى رازى»

1334 خ تصحيح «نجاتيه» تأليف شيخ أبو محمّد بسطامى‏

1334 تصحيح «ديوان» سيد فضل اللّه راوندى كاشانى‏

1335 تأليف مقدمه «نقض» و تعليقات آن‏

1336 تأليف كليد «نقض» يا فهرست بعض مثالب النواصب‏

1337 تصحيح «آثار الوزراء» تأليف سيف الدين حاجى بن نظام عقيلى‏

1337 تا 1341 تصحيح «تفسير گازر» «جلاء الأذهان و جلاء الاحزان» تأليف أبو المحاسن حسين بن حسن جرجانى در يازده جلد با فهرست و تكلمه‏

1338 تصحيح «نسائم الاسحار من لطائم الاخبار» در تاريخ وزراء تأليف ناصر الدين منشى كرمانى‏

1338 تصحيح «مفتاح التحقيق» تأليف شيخ محمّد على دزفولى‏

1338 تصحيح «نقاوة الإصابة فيمن أجمعت عليه العصابة» تأليف حاج ميرزا أبو الفضل طهرانيّ «شرح أرجوزة رجاليه بحر العلوم»

1339 تصحيح شش رساله فارسى: 1- معالجة النفس 2- مباحثه النفس 3- ترجمه تنبيه الراقدين 4- رساله در صلاة 5- رساله در زكاة 6- تحفه عباسى تأليف مولى محمّد طاهر قمى‏

1339 تا 1342 تصحيح و مقدمه «شرح فارسى غرر الحكم و درر- الكلم» تأليف عبد الواحد بن محمّد تميمى آمدى- شرح از جمال- الدين محمّد خونساري در هفت جلد

1340 مقدمه و تصحيح «تفسير شريف لاهيجى» تأليف بهاء الدين محمّد بن شيخ على شريف لاهيجى در چهار جلد (جلدهاى سه و چهار بتصحيح مرحوم دكتر محمّد إبراهيم آيتى است)

1342 تصحيح رساله طينت از جمال الدين محمّد خونساري‏

##012=PAGE##

1342 تصحيح «شرح فارسى كلمات قصار پيغمبر خاتم (ص)» شرح شهاب الاخبار قاضى قضاعى‏

1342 اهتمام و طبع «رجال ابن داود» تأليف تقى الدين حسن بن عليّ بن داود حلى‏

1342 اهتمام و طبع «رجال برقى» تأليف أحمد بن محمّد بن خالد برقى‏

1342- 1344 شرح فارسى «مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة» از عبد الرزاق گيلانى در دو جلد

1344 تصحيح «رساله نيت» تأليف جمال الدين محمّد خونساري‏

1344 تصحيح «الرسالة العلميه في الأحاديث النبوية» تأليف كمال- الدين حسين كاشفى بيهقى‏

1345 اهتمام و طبع «سه رساله در علم رجال» توضيح الاشتباه و الاشكال. تأليف محمّد على ساروى، و رساله في معرفة الصحابة تأليف شيخ حر عاملى، و رجال قاين تأليف محمّد باقر آيتى بيرجندى‏

1346 اهتمام و طبع «الفصول الفخريه في أصول البرية» تأليف نسابه معروف جمال الدين أحمد بن عنبة

1349 تصحيح «شرح المائة كلمة لأمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب» (عليه السلام)» تأليف كمال الدين ميثم بحرانيّ‏

1349 تصحيح «شرح المائة كلمة لأمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام» تأليف عبد الوهاب‏

1349 تصحيح «مطلوب كل طالب من كلام أمير المؤمنين على بن أبي طالب (عليه السّلام)» تأليف رشيد الدين وطواط

1349 تصحيح «الأصول الأصليّة» تأليف مولى محمّد محسن فيض كاشانى‏

1349 مقدمه و تصحيح «فردوس» در تاريخ شوشتر و برخى از مشاهير آن تأليف علاء الملك مرعشيّ شوشترى‏

1354 تصحيح «حكمت إسلام» تأليف محمّد صالح بن محمّد باقر

##013=PAGE##

قزوينى‏

1354 تصحيح «الغارات» تأليف أبو إسحاق إبراهيم بن محمّد ثقفى كوفيّ‏

1354 تصحيح «الدلائل البرهانيّة في تصحيح الحفرة الفردية» تأليف علامه حلى‏

1358 تصحيح «نقض» با مقابله و تعليقات مجدد- در دو جلد

و اما آثارى كه مخطوط و چاپ نگرديده عبارتند از:

1- كشف الكربة في شرح دعاء الندبة- اين كتاب نتيجه شصت سال كار و زحمت آن فقيد است‏

2- شرح بر «أصول الأصليّة» فيض كاشانى‏

3- برك سبز جنگ نثر و نظم شروع بتأليف آن دهم مرداد 1329 خورشيدى بوده‏

4- ايمان و رجعت در چهار جلد در اثبات رجعت‏

5- تشريح الزلازل باحاديث الأفاضل‏

6- عشق و محبت‏

7- ترجمة وسيله القربة في شرح الندبة

8- تصحيح كتاب «الأربعين من الأربعين عن الأربعين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام» تأليف شيخ منتجب الدين مؤلف اين فهرست‏

9- تصحيح و مقدمه و تعليق كتاب حاضر «فهرست منتجب الدين»

اميد است اين آثار مخطوط هم چاپ و مورد استفاده قرار گيرد.

فهرست منتجب الدين يكى از منابع مهم و با ارزش تراجم شيعه است كه از قرن ششم تاكنون مورد استفاده بزرگان ما بوده، محدث بزرگوار شيخ حر عاملى در نوشتن كتاب امل الامل از اين كتاب استفاده شايان نموده و تراجم آن را بطور كامل در كتابش ياد نموده.

علامه مجلسيّ بجهت كمبود نسخه‏هاى اين كتاب فهرست را بدون كم‏وكاست از باء بسم اللّه تا تاء تمت حرفا حرف در جلد اجازات درج نموده است.

##014=PAGE##

محقق خبير ميرزا عبد اللّه افندى در كتاب رياض العلماء، و علامه رجالى ميرزا محمّد اردبيلى در جامع الرواة و عالم بزرگوار مؤلف روضات الجنّات در روضات، و محدث نورى در خاتمه مستدرك، و ثقة المحدثين شيخ عبّاس قمى در تأليفاتش و آية اللّه علامه مامقاني در تنقيح المقال، و محقق بزرگوار شيخ آغا بزرگ طهرانيّ در طبقات و الذريعة و عالم جليل سيد امين در أعيان الشيعة و شيخ بزرگوار ما علامه فقيد حاج شيخ محمّد مهدوى لاهيجى در دانشمندان گيلان و سادات متقدمه و سادات متأخره، و ديگران در كتب تراجم از او استفاده شايان نمودند.

اين كتاب اولين‏بار ضمن بحار در جلد بيست و پنجم اجازات چاپ سنگى به چاپ رسيد كه در چاپ جديد حروفى در جلد يك‏صد و پنجم قرار گرفت.

در سال 1404 ق بطور مستقل با تحقيق دوست عزيزم دانشمند متتبع حجّة الإسلام و المسلمين آقاى سيد عبد العزيز طباطبائى (حفظه اللّه) در قطع وزيرى در چاپخانه خيام قم بچاپ رسيد، هرچند ايشان فرصت تكميل تحقيق اين كتاب را نيافت و تحقيق ناقص است، مع‏ذلك تحقيقات بسيار با ارزش و سودمندى نموده. و در مقدمه شرح حال مفصلى از شيخ منتجب الدين مرقوم داشته كه مشحون از فوائد و معلومات است البته اين تحقيق بعربى است‏ «1».

مرحوم محدث ارموى در سال 1342 خورشيدى تحقيق اين‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) قبل از 1380 ق حجّة الإسلام و المسلمين شيخ محمّد رشتى فرزند آيت اللّه شيخ عبد الحسين رشتى شروع به تحقيق و تصحيح فهرست نمود و مقدارى از اين كتاب را تصحيح و تعليقات مفيدى بر آن نگاشت، لكن در اثر گرفتارى و اشتغال بر أمورات طلاب حوزه علميه نجف فرصت اتمام اين كار را نيافت متأسفانه پس از مهاجرت به مشهد به سال 1391 دچار عارضه قلبى گرديد و در 29 رمضان 1393 وفات كرد و اين نسخه ناتمام اكنون در نزد ورثه‏اش مى‏باشد.

##015=PAGE##

كتاب را بعنوان پايان‏نامه دكترى در علوم منقول تقديم دانشگاه تهران نمود كه پس از بررسى با درجه ممتاز مورد قبول واقع شد و به دريافت دكترى نائل گرديد.

نامبرده ابتدا نسخه فهرست را با امل الامل و جامع الرواة و نسخه مرحوم شيخ حر و نسخه اجازات بحار و با مراجعه به تنقيح المقال و روضات الجنّات تصحيح نموده و سپس در آغاز مقدمه‏اى در شرح حال شيخ منتجب الدين بطور مبسوط درج و در خاتمه كتاب تحقيقات سودمند و پرمحتوائى نگاشته كه با مطالعه عميقانه مى‏توان زحمت و رنج او را در تصحيح و تعليق پى برد. با اين حال آن طورى كه فرزند برومندش آقاى على محدث در مقدمه تعليقات نقض درضمن شرح حال پدرش مرحوم محدث ارموى مى‏نويسد معلوم مى‏گردد كه آن مرحوم نظر داشت مجددا اين تعليقات را بررسى نمايد ولى افسوس اين فرصت را نيافت و بهمان منوال باقى ماند تا آنكه در زمستان گذشته (1365 خورشيدى) حضرت حجّة الإسلام و المسلمين آقاى دكتر سيد محمود مرعشيّ فرزند برومند عالم نسابه مرجع عاليقدر حضرت آية اللّه العظمى آقاى سيد شهاب الدين نجفي مرعشيّ متع اللّه المسلمين بطول بقائه الشريف كه در نشر آثار شيعه سعى بليغ دارند و تاكنون دهها كتاب علمى با ارزش شيعه بهمت و مساعى ايشان به زيور چاپ آراسته گرديده پس از ملاحظه و بررسى تحقيقات مرحوم محدث مرا مأمور بتصحيح و مبادرت بچاپ نمودند و نسخه تايپ‏شده از فهرست با تحقيقات در اختيار نگارنده قرار دادند

نسخه مزبور مشحون از اغلاط و افتادگى (ناشى از تايپ) بود، زيرا اولا نسخه پنجم پايان‏نامه دكترى بوده كه به زحمت خوانده مى‏شد، و در ثاني گويا آنكه نسخه را تايپ كرده بود به عربى وارد نبوده و مرحوم محدث فرصت تصحيح اين نسخه را نداشت و يا آنكه اين نسخه را بعنوان مسوده قرار داده و احتياج بتصحيح ندانست.

اين جانب حتّى المقدور آن را تصحيح و بمراجع يادشده آنچه در

##016=PAGE##

دسترس بود تطبيق نمودم و چهار صفحه كه در ميان آنها افتاده بود به وسيله آقاى حسين درگاهى از نسخه اصلى كه در كتابخانه دانشكده ادبيات محفوظ است استنساخ گرديد و شماره‏هاى تراجم كه اشتباه بود با فهرست چاپى «تحقيق آقاى طباطبائى» مطابقت نموده و ترجمه شماره (261) كه از متن افتاده بود جهت تكميل در آن ثبت كردم و در پايان فهارس لازمه را قرار دادم.

با مبادرت به چاپ بمباران شهرها به وسيله هواپيماهاى دولت بعث عراق آغاز و شهر مقدس قم در چندين نوبت مورد تهاجم قرار گرفت كه در نتيجه در اين شهر مقدس و شهرهاى ديگر ايران هزاران زن و بچه و پير و جوان به خاك و خون كشيده شدند، و بالغ بر ده هزار نفر مجروح، و صدها خانه و مغازه ويران، و هزاران نفر دربه‏در و آواره شدند.

اميد است مورخين معاصر شرح اين جنايت هولناك را بطور مفصل جهت عبرت آيندگان در تاريخ ثبت نمايند.

البته از آقاى حسين درگاهى و راهنمائى حجّة الإسلام و المسلمين آقاى سيد عبد العزيز طباطبائى سپاسگزارم، اميدوارم اين تحقيق كه نتيجه زحمات چندين ساله مرحوم محدث ارموى است مورد استفاده قرار گيرد.

بمنه و كرمه‏

قم- محمّد سمامى حائرى‏

##1=PAGE##

[مقدمه محقق ارموى‏]

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم‏

فايده علم تاريخ‏

چون تاريخ طومار حوادث زمان و مخزن اخبار گذشتگان است، ازاين‏روى آئينه پند و عبرت براى آيندگان و گنجينه علم و حكمت براى باقيماندگان مى‏باشد، از اين نظر است كه وقايع‏نگاران و حوادث‏شماران كه از ايشان به مورخان تعبير مى‏توان كرد هريك در آغاز كتاب خود بابى براى فايده علم تاريخ منعقد كرده و بحسب اقتضاى كتاب خود بكلام مختصر يا مبسوطى نسبت بآن ايراد كرده، است.

نظر به اينكه اين مطلب در مطاوى كتب و بطون دفاتر عموما و در مقدمات كتب تاريخ- خصوصا بسيار مكرر شده است و نيز علاوه بر آن از قضايايى است كه «قياساتها معها»، زيرا از مستقلات عقليه است، يعنى از اموريست كه هر عاقلى با اندك توجه و تدبرى مى‏تواند اين نتيجه مطلوبه را از آن بگيرد، بدين‏جهت مستغنى از شرح و بيان و بى‏نياز از اقامه دليل و برهان مى‏باشد، با وجود اين براى اينكه اين مختصر نيز از اشاره باين موضوع خالى نماند به اجمالى قناعت مى‏كنيم.

چون بكتاب كريم آسمانى نگاه مى‏كنيم مى‏بينيم حضرت حق جلت عظمته در موارد بسيار بعد از ذكر قصص انبياء و اقوام ايشان امر بتدبر فرموده، و در بسيارى از موارد نيز موعظتى صريح نموده و تصريح كرده كه نبايد شما نيز مثل بدكرداران ايشان باشيد، بلكه يا

##2=PAGE##

پيرو صالحان ايشان باشيد و تحصيل سعادت كنيد و از شقاوت و سوء عاقبت بپرهيزيد، و اين لطيفه قرآنى‏ «لَقَدْ كانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبابِ‏ «1» و همچنين اين نصيحت آسمانى‏ فَاعْتَبِرُوا يا أُولِي- الْأَبْصارِ» «2» در اشاره باين موضوع كافى است.

و اينكه اعتبار را در اين دو آيه مباركه به صاحبدلان اختصاص داده است براى آنست كه منتفع از امثال و عبر و اختيار و قصص همانا بخردانند، و بى‏خردان از فوايد و عوايد آن محروم و بى‏بهره‏اند چنانكه سعدى گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نگويند از سر بازيچه حرفى‏ |  | كز آن پندى نگيرد صاحب هوش‏ |
| و گر صد باب حكمت پيش نادان‏ |  | بخوانند آيدش بازيچه در گوش‏ |
|  |  |  |

و همچنين سنت نبوى پر از شواهد اين مطلب است، و كلمه «جامعه نبوى» «السعيد من وعظ بغيره» در اين مورد بس است، و بيانات ائمه معصومين عليهم السلام بالخصوص كلمات أمير المؤمنين عليه السلام در اين خصوص بيشمار است، و در موارد بسيار از خطب و كتب و كلم قصار نهج البلاغة باين مطلب تصريح شده است، آن حضرت در وصيت‏نامه خود كه بامام حسن مجتبى «ع» نوشته مى‏فرمايد:

أحى قلبك بالموعظة (تا آنكه) و اعرض عليه اخبار الماضين و ذكره بما اصاب من كان قبلك من الأولين و سر فى ديارهم و آثارهم فانظر فيما فعلوا و عما انتقلوا و اين حلوا و نزلوا (تا آنكه) فاصلح مثواك و لا تبع آخرتك بدنياك» و نيز در آن- مكتوب است «اى بنى انى و ان لم لكن غمرت غمر من كان قبلى فقد نظرت في اعمالهم و فكرت في اخبارهم و سرت في آثارهم حتّى عدت كأحدهم بى كانى بما انتهى الى من أمورهم قد عمرت مع اولهم إلى آخرهم فعرفت صفو ذلك من كدره و نفعه من ضرره» و در خطبه قاصعه مى‏فرمايد: تدبروا أحوال الماضين من المؤمنين قبلكم فاعتبروا بحال ولد إسماعيل و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) آخرين آيه سوره مباركه يوسف.

(2) آخر آيه دوم سوره مباركه حشر.

##3=PAGE##

بنى إسحاق و بني إسرائيل عليهم السلام ... (تا آخر) و نظير اين عبارات در كلمات آن حضرت و ساير ائمه عليه و عليهم السلام بيشمار است.

و رام بن أبي فراس كه از اعيان علماى إسلام است در كتاب «تنبيه- الخواطر و نزهة النواظر» كه معروف بمجموعه و رام است گفته است‏ «1».

اعلم ان الوقوف على اخبار الناس و سيرهم و ما خصوا و تحلوا به من المحاسن و القبائح يهذب آراء ذوى البصائر و القرائح و ما زال متقدموا الأمم و القبائل و أهل المجد و الفضائل يرغبون في سماع اخبار من قبلهم و ينظرون في آثار من تقدمهم فما رأوا من حسن سيرة و جميل احدوثة تحلوا به فكان لهم مذكرا و ما شاهدوه من تغير حال تجنبوه فكان لهم منبها منذرا.

محصل معنى آنكه: بدان كه اطلاع بر اخبار گذشتگان و آگاهى بر محاسن و قبائح و زشت و زيباى كردارهاى ايشان افكار أهل بصيرت بصيرت را روشن مى‏كند، و انظار و قرايح ايشان را از كدورت شبهات و آلودگيهاى وساوس پاك مى‏گرداند، و پيوسته سيره امم پيشين و قبايل گذشته و ديرين آنان كه أهل بزرگوارى و فضيلت و دور از افعال بهيمى و رذيلت بوده‏اند بر اين جارى بوده كه اخبار گذشتگان را بشنوند و بذوق و شوق و ميل و رغبت بدنبال اين امر مى‏رفتند، و در آثار پيشينيان مى‏نگريستند، و محاسن و مساوئ ايشان را به ترازوى عقل و بينش مى‏سنجيدند، و هر عمل نيك و روش پسنديده را كه از ايشان سراغ مى‏گرفتند چون تاج زر براى خود وسيله آرايش قرار داده و بآن كار مى‏بستند، و آن را پندى براى خود مى‏دانستند، و هر كار بد را كه از ايشان مطلع مى‏شدند از آن روى مى‏گزيدند و وسيله تنبه و هشيارى براى خود قرار مى‏دادند، و مايه انذار و تهديد الهى در پيش خود فرض مى‏كردند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) ص 607 چاپ تهران أصل اين عبارات مأخوذ از مقدمه تكمله تاريخ طبري تأليف محمّد بن عبد الملك همدانيّ متوفى به سال 521 مأخوذ است ص 1 چاپ بيروت.

##4=PAGE##

اين رشته سر دراز دارد، همين‏قدر بس كه بزرگان أهل بصيرت هرگونه توجه باثر گذشتگان را براى خود سرمشق زندگى قرار مى‏داده‏اند، از اينجاست كه علم الهدى در غرر الفوائد و درر القلائد «1» و أبو الفتوح در روض الجنان، و أبو المحاسن در جلاء الاذهان، و غير ايشان نيز در غير آن كتب از بعض حكما و خطبا نقل كرده‏اند «سل الأرض من شق انهارك و غرس اشجارك و جنى ثمارك فان لم تجبك حوارا اجابتك اعتبارا» و نظير آنست اين عبارت بعضى از صاحبدلان (هذه قبورهم و هذه قصورهم) در اينجا شاعر عرب نيكو سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تلك المعاهد و الآثار و الطلل‏ |  | مخبرات بان القوم قد رحلوا «2» |
|  |  |  |

أبو الحسن بيهقى در اول تاريخ بيهق فصلى براى ذكر فوائد علم تاريخ منعقد كرده و مطالب سودمند بسيارى در آن درج فرموده از آن جمله گفته است:

(علم تواريخ علمى لذيذ است و مقبول و فايده هشاشت و بشاشت بارزانى دارد و به ملامت و مسامت كمتر ادا كند، و خطوات خطرات از رسيدن به انتهاى آن عاجز نمانند، و بنان و زبان از تحصيل و تفصيل آن قاصر نگردد، و انقطاع بحكم مشاهده محسوسات بر مواد آن مستولى نشود، و از بساتين انس صدور و خطاير قدس قلوب نسيم عرف آن به خياشيم مى‏رسد، و آدمى مجبول است بر دوست داشتن احاطت علم او باحوال عالم كه بوده است و به چيزهاى وجودى دانستن و حال حاسه سمع در شنيدن اخبار و حكايات چون حال چشم از نگريستن در صورتهاى نيكو كمالى است سمع را در شنيدن تواريخ و اخبار كمالى است و از حواس ظاهر آدمى هيچ شريفتر از حاسه بصر و سمع نيست، و قيل في الامثال «لا تشبع عين من نظر و سمع من خبر و ارض من مطر» و در غريزت آدمى است اخبار و استخبار نبينى كه اگر كارى بزرگ‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) ص 30 ج 1 چاپ مصر به سال 1373.

(2) نظير آنست قصيده خاقانى كه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (هان اي دل عبرت‏بين از ديده نظر كن هان‏ |  | ايوان مدائن را آئينه عبرت دان، |
|  |  |  |

و آلاف الوف نظائر آن كه اشاره به آنها خارج از حوصله اين مختصر است.

##5=PAGE##

افتد مردم بى‏قرار شود، تا خبر آن بشنود و بشنواند- اگرچه او را بدان تعلقى نباشد- و معدودات انفاس و محدودات حواس درين باب صرف كند و خواهد كه مختلفات أنواع اخبار و مؤتلفات اجناس آثار را بسط كند، و اگر كسى او را از حالى خبر دهد روى دشوار آيد آن سر پنهان داشتن و از اين است كه سر پنهان داشتن عادتى و خلقى محمود است، و هركسى طاقت تحمل آن ندارد، زيرا كه برخلاف غريزت آدمى است، چه آدمى را حقّ تعالى محبّ اخبار و استخبار آفريده است كه روشنى خزانه حفظ اسرار را مصون ندارد، و آفتاب ودايع اسرار دوستان را در كسوف سروف بنگارد، و بتمام انجلاء آن را تخصيص كند، و چون چنين بود معرفت تواريخ و اخبار عالم لازم اين محبت باشد، و اگر اين محبت اخبار و استخبار در غرايز آدميان مركب نمودى از گذشتگان هيچ شريعت و فضائل و اخبار و حكايات به متأخران نرسيدى، و خلل أحوال عالميان بحدى رسيدى كه تدارك نپذيرفتن و طريق آسايش و سبكبارى در اقتدا به گذشتگان مسدود گشتى، و قوام اشباح و نظام ارواح به فكرت و حيرت متلاشى شدى، و بر شعار و دثار اخلاف آثار ثناى اسلاف هويدا نگشتى، و اسرار بدايع و صنايع باستار فجايع و فظايع پوشيده گشتى.

و خاتم المحدثين حاجى ميرزا حسين نورى در آغاز الفيض القدسي في ترجمة العلّامة المجلسيّ (ص 1) گفته:

و بعد: فان في ذكر السلف الصالحين و العلماء الراسخين، الذين اهتدوا بنور ائمتهم، و اقتفوا آثارهم و اقتدوا بسيرتهم و اناخوا رحلهم بفنائهم، و لم يشربوا من غير كأسهم و إنائهم تذكرة و موعظة للخلف الباقين و أنسا و تسلية للاحقين و إعانة لهم على الصعود على مدارج الكمال و العكوف على صالح الاعمال، و فيه مع ذلك احياء لذكرهم الذي فيه ذكر ائمتهم و سادتهم، و اتمام لنورهم الذي اكتسبوه من- ولايتهم، و عمل بما ورد من الحث على مجالستهم، و مخالطتهم، و الحض على محادثتهم، فان المسرح طرفه في اكناف سيرة من غاب عنه و ما

##6=PAGE##

هو عليه من العلم و العبادة، و الفضل و الزهادة، كالمجالس معه المستأنس به في الانتفاع باقواله و حركاته، و اقتفاء سيرته و آدابه، و لذا استقرت طريقة المشايخ على ضبط أحوالهم و جمعها و تدوينها في صحف مكرمة و كتب شريفة و اتعبوا انفسهم في ذلك حتّى تحملوا اعباء السفر، و قطعوا الفيافى و القفار، و ركبوا البراري و البحار، و رغبوا حافظيها و مصنفيها، و مدحوا جامعيها و مؤلّفيها، و بالغوا في الثناء عليهم.

و كفى شاهدا للمقام ما كتبه آية اللّه بحر العلوم و المعالى العلامة الطباطبائى قدس اللّه سره على ظهر نسخة الأصل من كتاب تتميم امل الامل و هو عندي موجود بخطه الشريف قال بعد الحمد و الصلاة:

فقد وفقنى اللّه و له الحمد للتشرف بما املاه الشيخ العالم الفاضل، و المحقق البدل الكامل، طود العلم الشامخ، و عماد الفضل الراسخ، اسوة العلماء الماضين، و قدوة الفضلاء الآتين، بقية نواميس السلف و شيخ مشايخ الخلف، قطب دائرة الكمال، و شمس سماء الفضل و الافضال، الشيخ العلم العالم الزكى، و المولى الأولى المهذب التقى، عبد النبيّ القزوينى اليزديّ لا زال محروسا بحراسة الرب العلى، و حماية النبيّ و الوالى، محفوظا من كيد كل جاهل غبى، و عنيد غوى، و يرحم من قال آمينا فاجلت فيما املاه نظرى، و رددت فيما اسداء بصرى، و جعلت اطيل فيه فكرى، و اديم به ذكرى، فوجدته أنضد من لبوس و أزين من عروس، و اعذب من الماء، و ارق من الهواء، قد ملك ازمة القلوب، و سخا ببذل المطلوب.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لقد وافت فضائلك المعالى‏ |  | تهز معاطف اللفظ الرشيق‏ |
| فضضت ختامهن فخلت انى‏ |  | فضضت بهن عن مسك فتيق‏ |
| وجال الطرف منها في رياض‏ |  | كسين محاسن الزهر الانيق‏ |
| شربت بها كئوسا من معان‏ |  | غنيت لشربهن عن الرحيق‏ |
| و لكنى حملت بها حقوقا |  | اخاف لثقلهن من العقوق‏ |
| فشربا يا نعيم بى رويدا |  | فلست اطيق كفران الحقوق‏ |
|  |  |  |

##7=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و حمل ما اطيق به نهوضا |  | فان الرفق أليق بالصديق‏ |
|  |  |  |

و لعمرى قد جاد و اجاد، و بذل المطلوب كما أريد منه و أراد، و لقد أحبى و اشاد، بما رسم و افاد، رسوما قد اندرست و طلولا قد عفت، و معاهد قد عطلت، و قباب مجد قوضت، و اركان فضل قد هدت، و انهدمت و ابنية سؤدد قد انقضت و انقضت، فلله دره فقد وجب على العالمين شكره و بره فكم احيى بجميل ذكره ما قد مات ورد بحسن الثناء ما قد غير و فات، و كم له في ذلك عن النعم و الايادى على الحاضر و البادى، و من الفواضل البوادي على المحفل و النادى، فقد نشر فضائل العلماء و الفقهاء و ذكر محاسن الأدباء و الازكياء، و نوه بذكر سكان زوايا الخمول، و انار منار فضل من اشرف ضوؤه على الافول، فكأنى بمدارس العلم لذلك قد هزت و ربت و طربت، و بمجالس الفضل له قد ازلفت و زفت، و بمحافل الأدب قد اسست و آنست، و كأنى بسكان الثرى و رهائن القبور قد ارتقوا مدارج الطور، و البسوا ملابس البهاء و النور، و تباشروا بالتهنئة و السرور، و طفقوا بلسان الحال، ينشدون مادحهم هذا المقال. رباعى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| احييتنا بثنائك السلسال‏ |  | فاذهب بنعماها رخى البال‏ |
| في النشأتين لك المهنا و الهنا |  | نيل المنى و الفوز بالآمال‏ |
|  |  |  |

(انتهى)

##8=PAGE##

منتجب الدين و كتاب او

منتجب الدين أبو الحسن عليّ بن عبيد اللّه از دانشمندان پرمايه و نويسندگان بلندپايه قرن ششم هجرى است‏ «1».

رافعى شافعى صاحب كتاب التدوين كه شاگرد منتجب الدين بوده درباره او چنين گفته است‏ «2» (ص 414 نسخه عكسى اسكندريه).

«على بن عبيد اللّه بن الحسن بن الحسين بن بابويه أبو الحسن بن أبى القاسم بن أبي الحسين الرازيّ الحافظ شيخ ريان‏ «3» من علم الحديث سماعا و ضبطا و حفظا و جمعا، يكتب ما يجد و بسمع ممن يجد، و يقل من يدانيه في هذا الاعصار في كثرة الجمع و السماع و الشيوخ، الذين سمع منهم و اجازوا له، و ذلك على قلة رحلته و سفره اجاز له من ائمة بغداد» سپس بذكر مشايخ منتجب الدين پرداخته است و ما در عنوان جداگانه آنها را مى‏آوريم «و لم يزل كان يترقب بالرى، و سمع ممن دب و درج، و دخل و خرج، و جمع الجموع، و كان يسود تاريخا كبيرا للرّيّ فلم يقض له نقله الى البياض‏ «4» و اظن ان‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) ص 414 نسخه عكسى اسكندريه.

(2) راجع بتاريخ ولادت و وفات منتجب الدين و اشتباه مرحوم حاج شيخ عبّاس قمى تحقيقاتى درضمن شرح حال عزّ الدين يحيى (صفحه 295) كرده‏ايم ملاحظه شود.

(3) اين كلمه در مستدرك و غالب كتب حاجى شيخ عبّاس مرحوم (ريان) نقل شده و بطور حتم غلط است زيرا كه أصل اين كلمه مجاز است از (روى من الماء فهو ريان) اساس البلاغة.

(4) و در شرح حال شيخ عبد الجليل رازى خواهد آمد كه منتجب الدين براى رى تاريخ نوشته است.

##9=PAGE##

مسودته قد ضاعت بموته، و من مجموعة كتاب الأربعين الذي بناه على حديث سلمان الفارسيّ رضي اللّه عنه المترجم للاربعين حديثا، و قد قرأته عليه بالرى، لسنة أربع و ثمانين و خمسمائة، انبأنا أبو سعد عبد- الرحمن بن عبد اللّه الحصيرى، انبأنا أبو زيد الواقد بن الخليل قدم علينا الرى سنة ثمانين و اربعمائة، انبأنا والدى، اخبرنى أحمد بن عبد الرحمن الحافظ، انبأنا أبو نصر محمّد بن أحمد بن يحيى المروزى بسمرقند، انبأنا أبو رجا محمّد بن حمدويه، حدّثنا عليّ بن حماد البزاز، حدّثنا سعد بن سعيد الجرجانى، عن سفيان الثوري، عن ليث، عن مجاهد، عن سلمان رضي اللّه عنه قال: سألت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله عن الأربعين حديثا التي قال من حفظها من امتى دخل الجنة، فقلت و ما هو يا رسول اللّه؟ قال: ان تؤمن باللّه و اليوم الآخر و الملائكة، و النبيين و البعث بعد الموت و القدر خيره و شره من اللّه، و ان تشهد ان لا إله إلّا اللّه و ان محمّدا رسول اللّه، و تقيم الصلاة بوضوء سابغ لوقتها، و تؤتى الزكاة و تصوم رمضان و تحج البيت ان كان لك مال، و تصلى اثنتى عشرة ركعة في كل يوم و ليلة و الوتر لا تتركها، في كل ليلة، و لا تشرك باللّه شيئا و لا تعق والديك، و لا تاكل مال اليتيم ظلما، و لا نشرب الخمر، و لا تزن، و لا تحلف باللّه كاذبا، و لا تشهد شهادة زور، و لا تعمل بالهوى، و لا تغتب اخاك، و لا تقذف المحصنة، و لا تغل اخاك المسلم، و لا تلعب، و لا تله مع اللاهين، و لا تقل للقصير قصير تريد بذلك عيبه، و لا تسخر باحد من الناس، و لا تمش بالنميمة بين الاخوان، و اشكر اللّه على نعمته، و تصبر عند البلاء و المصيبة، و لا تأمن عقاب اللّه، و لا تقطع من اقربائك وصلهم، و لا تلعن أحدا من خلق اللّه، و أكثر من التسبيح و التكبير و التهليل، و لا تدع حضور الجمعة و العيدين، و اعلم ان ما اصابك لم يكن ليخطئك، و ما اخطأ لم يكن ليصيبك، و لا تدع قراءة القرآن على كل حال. قال سلمان رضى اللّه عنه: قلت يا رسول اللّه ما ثواب من حفظ هذه الأربعين قال: حشره اللّه مع الأنبياء و العلماء يوم القيامة.

##10=PAGE##

و انبأنا عاليا أبو ظاهر محمّد بن إبراهيم الصوفى بأصبهان، ان ابا القاسم عبد الرحمن بن محمّد ابن إسحاق بن مندة الحافظ، أخبرهم، انبأنا أبو بكر محمّد بن محمّد بن الحسن المعدانى، حدّثنا ابى، حدّثنا محمّد بن عبد اللّه بن الموفق، حدّثنا أبو عمر و همام بن محمّد بن النعمان، حدّثنا أبو عبد اللّه محمّد بن النعمان والدى، حدّثني سعد بن سعيد، عن سفيان الثوري، عن ليث، بالاسناد و المتن، و قرأت عليه الأربعين بتمامه، و أيضا الغيلانيات بروايته عن الحافظ محمّد بن عليّ بن ياسر، عن ابن الحصين و اجاز به، عن ابن الحصين، و فضائل الخلفاء الراشدين للحافظ على بن شجاع المصقلى بروايته، عن عبد الكريم ابن سهلويه، اجازة عن القاضي ابى معمر الوزان، عن المصقلى، و بطرق أخر الأربعين المخرجة من مسموعات الرئيس أبي عبد اللّه الثقفى، بروايته عن محمّد بن الهيثم، و ابى المطهر الصيدلانى، و ابى عمرو الخليلى البصير، بروايتهم عن الرئيس، و جز محمّد بن سليمان المصيصى لوين بروايته، عن عبد المنعم ابن سعدويه و ابى الوفا المميز، و بنيمان بن الحسن بن عيلة، و أم الشمس مباركة بنت ابى الفضل بن ماشاذة، و أم الضياء لامعة بنت الحسن بن أحمد الوراق بروايتهم، عن أبى بكر بن محمّد بن أحمد بن ملجة، عن أبى جعفر بن المرزبان عن الحروريّ عن لوين.

و كان ابن بابويه ينتسب الى التشيع و قد كان ذلك في آبائه و اصلهم من قم لكنى وجدت الشيخ بعيدا منه، و كان يتتبع فضائل الصحابة، و يؤثر رواياتها، و يبالغ في تعظيم الخلفاء الراشدين، و قد قرأت عليه في شوال سنة خمس و ثمانين و خمسمائة (در اينجا دو روايت در فضائل خلفا از پيغمبر اكرم نقل كرده است سپس گفته):

و سمع منه الحديث بالرى أهلها، و الطارئون عليها، و رأيت الحافظ ابا موسى المديني يروى عنه حديثا، و كانت ولادته سنة أربع و خمسمائة، و توفى بعد سنة خمس و ثمانين و خمسمائة، و لان اطلت عند ذكره بعض الإطالة فقد كثر انتفاعى بمكتوباته و تعاليقه فقضيت بعض حقه باشاعة ذكره و احواله رحمه اللّه تعالى.

##11=PAGE##

نگارنده گويد: اشاره به چهار مطلب در اينجا ضرور است.

1- اينكه گفته است: و كان يسود تاريخا كبيرا للرّيّ فلم يقض له نقله الى البياض، كلام صحيح است و اين تاريخ منحصر به رى بوده است پس تردد آقا رضى قزوينى در ضيافة الاخوان در اين باب كه گفته: فيمكن أن يكون التاريخ المذكور كتابه الذي ذكر فيه أحوال علماء الشيعة او تصنيفا آخر مثله، درست نيست زيرا فهرست منتجب- الدين (كتاب حاضر) بسيار كوچك است و عادتا كتابى كه درباره تاريخ رى بوده است مشتمل بر وضعيت جغرافيائى رى و ابنيه آن، و بر تراجم علماء و امراء آن شهر، و تراجم واردين آنجا كائنا من كان من الأكابر و غير ذلك، از مباحث تاريخى باشد در حالتي كه در اين فهرست كوچك بتاريخ فوت معاريف علماى شيعه هم اشاره نشده تا چه رسد به أمور ديگر، پس بطور حتم شق دوم احتمال آن مرحوم يعنى «او تصنيفا آخر مثله» درست است.

2- اينكه گفته است «و اظن ان مسودته قد ضاعت بموته» ظن خطاء مى‏باشد بدليل نقل سبكى متوفى به سال 771 در طبقات الشافعية معروفه خود از اين تاريخ (ص 221):

سعد بن محمّد بن محمود بن محمّد بن أحمد أبو الفاضل المشاط، فقيه متكلم، واعظ، مفسر، عارف بالمذهب و الخلاف، ذكره على ابن عبيد اللّه بن الحسين صاحب تاريخ الرى في كتابه، و ذكر انه سمع القاضي ابا المحاسن الرويانى، و ابا جعفر محمّد بن محمود المشاط، و ابا الفرج محمّد بن محمود بن الحسن القزوينى الطبريّ، و غيرهم، قال: و توفى ليلة الثلاثاء رابع عشر رمضان سنة ست و أربعين و خمسمائة و روى عنه حديثا قرأه عليه.

و از جمله كسانى كه از اين تاريخ استفاده كرده و بسيار نقل نموده‏اند عالم جليل القدر معروف ابن حجر عسقلانى صاحب لسان الميزان است و ما فهرست كامل موارد نقل او را تهيه كرده و بجهت كثرت فائده در اينجا درج مى‏كنيم تا أرباب فضل و كمال اگر بخواهند

##12=PAGE##

بسهولت بتوانند مراجعه به آن موارد در آن كتاب نفيس بكنند.

فهرست موارد نقل ابن حجر عسقلانى در لسان الميزان از تاريخ رى منتجب الدين:

1- جلد 1 صفحه 55 إبراهيم بن الخليل افراهيدى شيعى (ذكره أبو الحسن بن بابويه القمّيّ).

2- جلد 1 صفحه 85 إبراهيم بن عليّ بن محمّد الرازيّ أبو منصور (ذكره أبو الحسن بن بابويه في رجال الشيعة و قال كان فقيها بارعا).

3- جلد 1 صفحه 85 إبراهيم بن عيسى الرازيّ ذكره ابن بابويه في تاريخ الرى و قال شيخ من الشيعة إلى آخره.

4- جلد 1 صفحه 2 إبراهيم بن القاسم بن عليّ بن الحسن بن أبي بكر بن هارون بن نفيع السكاكى (ذكره أبو الحسن بن بابويه في تاريخ الرى إلى آخره).

5- جلد 1 صفحه 106 إبراهيم بن محمّد بن عليّ بن الحسن (الى ان قال) (هكذا قرأت في تاريخ الرى لابى الحسن بن بابويه الى آخره).

6- جلد 1 صفحه 136 أحمد بن إدريس الفاضل أبو عليّ القمّيّ الأشعريّ (إلى أن قال) (و ذكره أبو الحسن بن بابويه في تاريخ الرى و نسبه إلى آخره).

7- جلد 1 صفحه 138 أحمد بن إسماعيل بن أحمد بن محفوظ البستى أبو الحسن الواعظ ذكره أبو الحسن بن بابويه في تاريخ الرى و قال إلى آخره.

8- جلد 1 صفحه 164 أحمد بن حمدان بن أحمد الورسامى ابو حاتم الليثى (ذكره أبو الحسن بن بابويه في تاريخ الرى و قال الى آخره).

9- جلد 1 صفحه 233 أحمد بن عليّ بن إبراهيم بن هاشم بن الجليل القمّيّ أبو عليّ نزيل الرى (ذكره ابن بابويه في تاريخ الرى و قال إلى آخره).

##13=PAGE##

10- جلد 1 صفحه 234 أحمد بن عليّ بن أبي الخضيب الأباري ابو العباس (ذكره ابن بابويه في تاريخ الرى و قال كان إلى آخره).

11- جلد 1 صفحه 234 أحمد بن عليّ بن الحسين بن شاذان القمّيّ ابو العباس (ذكره ابن بابويه في تاريخ الرى و قال سمع إلى آخره).

12- جلد 1 صفحه 305 أحمد بن محمّد بن نصر الرازيّ السمسار (ذكره ابن بابويه في تاريخ الرى عن جعفر بن الحسن بن شهريار الى آخره).

13- جلد 1 صفحه 337 آدم بن يونس بن أبي المهاجر النسقى (ذكره أبو عليّ بن بابويه في رجال الشيعة الإماميّة إلى آخره) (ابو على محرف أبو الحسن على است).

14- جلد 1 صفحه 387 اسفنديار بن الموفق بن محمّد بن يحيى ابو الفضل الواعظ (إلى أن قال) (و ذكره ابن بابويه فقال إلى آخره).

15- جلد 1 صفحه 338 اسكندر بن دبيس بن عكبر الرشيدى الجرجانى النخعيّ من ذرّية الأشتر (ذكره ابن بابويه و قال إلى آخره).

16- جلد 1 صفحه 402 إسماعيل بن حيدرة بن حمزة العلوى- من شيوخ الشيعة (ذكره ابن بابويه و قال كان إلى آخره).

17- جلد 1 صفحه 422 إسماعيل بن على الحافظ أبو سعد السمان (إلى أن قال) (و قال ابن بابويه: ثقة و أي ثقة إلى آخره).

18- جلد 1 صفحه 466 امير بن شرف شاه الشريف الحسيني القمّيّ قال ابن بابويه: كان قاضى قم إلى آخره.

19- جلد 2 صفحه 9 بركة بن محمّد بن بركة الأسدى أبو الخير (ذكره ابن بابويه في رجال الشيعة و قال إلى آخره).

20- جلد 2 صفحه 70 تاج بن محمّد بن الحسين الحسيني (ذكره ابن بابويه في رجال الشيعة و قال إلى آخره).

21- جلد 2 صفحه 70 تاج الرؤساء بن أبي سعد الصيزورى من شيوخ الإماميّة (ذكره ابن بابويه و وصفه بالفضل إلى آخره).

22- جلد 2 صفحه 80 ثابت بن عبد اللّه بن ثابت اليشكري (ذكره‏

##14=PAGE##

ابن بابويه في رجال الإماميّة من الشيعة إلى آخره).

23- جلد 2 صفحه 120 جعفر بن عليّ بن على بن عبد اللّه الجعفرى نزيل رهستان (ذكره ابن بابويه في الإماميّة إلى آخره).

24- جلد 2 صفحه 124 جعفر محمّد بن المظفر (إلى أن قال) ذكره ابن جعفر (گويا أبو جعفر محرف أبو الحسن است) ابن بابويه في مصنفى الشيعة إلى آخره).

25- جلد 2 صفحه 127 جعفر بن محمّد الدوريستى (ذكره أبو جعفر بن بابويه في رجال الشيعة أبو جعفر مصحف أبو الحسن است).

26- جلد 2 صفحه 192 الحسن بن إبراهيم بن بندار (ذكره ابن بابويه في الذيل و قال: كان اماميا إلى آخره).

27- جلد 2 صفحه 279 الحسين بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمّيّ- (ذكره ابن بابويه في الذيل و قال إلى آخره).

28- جلد 3 صفحه 17 سعد بن أبي طالب بن عبد الوهاب الرازيّ ابو المكارم النجيب قال ابن بابويه: كان، الى آخره.

29- جلد 3 صفحه 42 سعيد بن محمّد بن الحسن بن حاتم النيسابوريّ أبو رشيد- (ذكره ابن بابويه في تاريخ الرى إلى آخره).

30- جلد 3 صفحه 48 سعيد بن هبة اللّه بن الحسن بن عيسى الراونديّ أبو الحسن بن بابويه في تاريخ الرى و قال: قدم الرى إلى آخره).

31- جلد 3 صفحه 49 سعيد وجيه (إلى أن قال) (ذكره ابو- الحسن بن بابويه في تاريخ الرى و قال: قدم الرى إلى آخره).

32- جلد 3 صفحه 65 سلم بن منصور المقرى الفورادي (الى ان قال) (قال أبو الحسن ابن بابويه إلى آخره).

33- جلد 4 صفحه 81 عبد الواحد بن عليّ بن الحسين على بن عيسى (إلى أن قال) (ذكره أبو الحسن بن بابويه في تاريخ الرى الى آخره).

34- جلد 4 صفحه 336 عمر بن محمّد بن إسحاق العطّار الرازيّ نزيل طبرستان (إلى أن قال) (قال أبو الحسن بن بابويه إلى آخره).

##15=PAGE##

35- جلد 5 صفحه 44 محمّد بن أحمد بن على الفارسيّ، أبو عليّ الفتال (ذكره ابن بابويه في تاريخ الرى و قال إلى آخره).

36- جلد 5 صفحه 70 محمّد بن إسحاق بن عاصم البراد الرازيّ ابو عاصم (إلى أن قال) (ذكره أبو الحسن بن بابويه في تاريخ الرى الى آخر).

37- جلد 5 صفحه 82 محمّد بن إسماعيل الرازيّ- (ذكره ابو الحسن بن بابويه في تاريخ الرى و قال: روى، الى آخره).

38- جلد 5 صفحه 87 محمّد بن أيّوب بن هشام الرازيّ (الى ان قال) (و ذكره أبو الحسن ابن بابويه في تاريخ الرى إلى آخره).

39- جلد 5 صفحه 87 محمّد بن بحر الأصبهانيّ أبو سلمة صاحب التفسير (و ذكره أبو الحسين (كذا) بن بابويه في تاريخ الرى الى آخره).

40- جلد 5 صفحه 93 محمّد بن بشر السوسنجردي أبو الحسين (ذكره أبو الحسين (كذا) بن بابويه في تاريخ الرى و قال إلى آخره).

41- جلد 5 صفحه 103، محمّد بن جرير بن رستم أبو جعفر الطبريّ (إلى أن قال) (و قد ذكره أبو الحسن بن بابويه في تاريخ الرى إلى آخر).

42- جلد 5 صفحه 105 محمّد بن جعفر بن محمّد القصار الرازيّ أبو جعفر (و ذكره ابن بابويه في تاريخ الرى إلى آخره).

43- جلد 5 صفحه 106 محمّد بن جعفر بن محمّد بن أحمد ابن بطر السلمى المؤدّب، أبو جعفر (ذكره ابن بابويه في تاريخ الرى الى آخره).

44- جلد 5 صفحه 388 محمّد بن عليّ بن الحسن بن محمود الحمصى (إلى أن قال) و ذكره ابن بابويه في الذيل و أثنى عليه الى آخر).

45- جلد 5 صفحه 388 محمّد بن مقاتل الرازيّ لا المروزى (إلى أن قال) (و اما هذا فذكره أبو الحسن بن بابويه في تاريخ الرى‏

##16=PAGE##

الى آخره).

46- جلد 5 صفحه 393- 394 محمّد بن مندة الأصبهانيّ نزيل الرى (إلى أن قال) (و ذكره أبو الحسن بن بابويه في تاريخ الرى الى آخره).

47- جلد 5 صفحه 396 محمّد بن منصور بن عليّ بن محمّد السراجى المتأخر أبو جعفر (ذكره أبو الحسن بن بابويه فقال الى آخره).

پوشيده نماند كه در مورد سيزدهم (أبو عليّ) محرف (أبو الحسن على) و در مورد 24 و 25 نيز (أبو جعفر) محرف (أبو الحسن) است، زيرا اگر أبو جعفر درست باشد مراد رئيس المحدثين أبو جعفر محمّد بن عليّ بن بابويه صدوق خواهد بود، درصورتى‏كه زمان بعضى از اينها بعد از زمان صدوق است، و در جاهائى كه منطبق مى‏تواند باشد مانند (أبو جعفر بن بابويه) واقع در ترجمه جعفر بن الحسن الكوفيّ‏ «1»، و نيز در ترجمه حسن بن عنيس‏ «2» بطور قطع مراد صدوق است و حاجت بحمل بر اشتباه نداريم و اللّه اعلم.

3- اينكه گفته است:

(و كان ابن بابويه ينتسب الى التشيع (الى قوله) لكنى وجدت الشيخ بعيدا منه) از اضغاث احلام و ادناس اوهام است و لايق جواب نيست زيرا كه تشيع اين بزرگوار روشن‏تر از آفتاب است بلى از اين كلام استفاده مى‏شود كه منتجب الدين پس از رافعى تقيه مى‏كرده است و قسمتى از آثار خود را كه دلالت بر ايمان و عقيده مذهبى او داشته از رافعى پنهان مى‏كرده است، چنانكه آقا رضى قزوينى در اوائل ضيافة الاخوان بعد از نقل عبارت مذكور گفته است:

(و يظهر منه ان الشيخ كان يتقى منه و من امثاله و يخفى عنهم تصانيفه التي تدلّ على عقيدته إلى آخره).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) 2/ 114.

(2) 2/ 242.

##17=PAGE##

4- اينكه گفته است:

(فقد كثر انتفاعى بمكتوباته و تعاليقه) كلام درستى است زيرا از ملاحظه همين تدوين صحت مطلب مذكور به‏خوبى برمى‏آيد، اينك بموارد استفاده وى يعنى رافعى از منتجب الدين در كتاب تدوين اشاره مى‏شود.

رافعى در تدوين در موارد ذيل از منتجب الدين روايت كرده يا نام برده است:

1- صفحه 3 القسم الثاني من المقدّمة (قرأت على عليّ بن عبيد اللّه بن بابويه، اخبركم عبد الرحيم بن المظفر الحمدوني اجازة الى آخره).

2- صفحه 16 سعيد بن العاص (قرأت على الحافظ على بن عبيد اللّه، انبأنا القاضي عبد الكريم بن إسحاق اذنا، الى آخره).

3- صفحه 19 سلمان الفارسيّ (انبأنا عليّ بن عبيد اللّه، انبأنا ابو زرعة عبد الكريم ابن إسحاق بن سهلويه، الى آخره).

4- صفحه 132 محمّد بن عبيد اللّه الحنفيّ (و رواه عن ابى جعفر على بن عبيد اللّه ابن بابويه الرازيّ الحافظ، الى آخر).

5- صفحه 145 محمّد بن حربويه بن عيسى القزوينى (انبأنا على بن عبيد اللّه بن بابويه بقراءتي عليه سنة أربع و ثمانين و خمسمائة، اخبرنا عبد الرحيم ابن المظفر الحمدوني، الى آخره).

6- صفحه 150 محمّد بن القاسم بن هبة اللّه الخليلى (و قرأت على عليّ بن عبيد اللّه الرازيّ، انبأنا أبو البركات محمّد بن إبراهيم الخليلى، الى آخره).

7- صفحه 153 محمّد بن محمّد بن محمّد البلخيّ (انبأنا الحافظ على بن عبيد اللّه اجازة و رأيت بخطه، اخبرنى أبو عبد اللّه محمّد ابن محمّد بن محمّد البلخيّ الصوفى، الى آخره).

8- صفحه 155 محمّد بن محمود القزوينى (على بن عبيد اللّه بن بابويه و أبو محمّد المظفر بن المطرف قالا: الى آخره)

##18=PAGE##

9- صفحه 172 محمّد بن فضيل (قرأت على عليّ بن عبيد اللّه بن بابويه، أخبركم أبو الفوارس تورانشاه بن خسرو شاه الجيلى، الى آخره).

10- صفحه 192، ابو سليمان احمد الزبيرى (كانت ولادته على ما حكى الحافظ عليّ بن عبيد اللّه بن بابويه عنه، في المحرم سنة ثمانين و اربعمائة).

11- صفحه 233، إسماعيل بن عباد بن العباس، ابو القاسم الصاحب الجليل (و قد انبأنا عليّ بن عبيد اللّه بن بابويه انبأنا أبو الفتوح الحسين بن عليّ بن محمّد الخزاعيّ، الى آخره).

12- صفحه 234، إسماعيل بن عليّ بن الحسين السمان أبو سعد الرازيّ (قرأت على عليّ بن عبيد اللّه بن بابويه انبأنا أبو منصور عبد الرحيم بن المظفر الحمدوني، الى آخره).

13- صفحه 301 الامير خمارتاش العمادى (قرأت على الشيخ على بن عبيد اللّه انبأنا الامير الزاهد أبو منصور خمارتاش بن عبد اللّه الرومى، الى آخره).

14- صفحه 324، الشافعى بن أبي سليمان القزوينى (توفّي سنة ثمان عشر و خمسمائة كذلك حكاه عليّ بن عبيد اللّه عن الأستاد أبى بكر المقرى القزوينى).

15- صفحه 325، الشافعى بن محمّد بن إدريس الرعوى (انبأنا على بن عبيد اللّه، عن كتاب عبد الرحيم الشافعى، الى آخره).

16- صفحه 325، الشافعى بن محمّد بن إدريس الرعوى (و رأيت بخط عليّ بن عبيد اللّه سمعت عبد الرحيم الرعوى يقول توفى والدى أبو بكر الشافعى بن محمّد سنة احدى و سبعين و اربعمائة، الى آخره).

17- صفحه 333 طاهر بن أحمد بن محمّد المعروف بالنجار (ولد سنة ثلاث و تسعين و اربعمائة، كذا حكاه عنه عليّ بن عبيد اللّه بن بابويه، الى آخره).

18- صفحه 337، عبد الباقي بن عبد الجبار بن عبد الملك أبو نصر

##19=PAGE##

الجرجانى القزوينى (و انبأنا عليّ بن عبيد اللّه بن بابويه، انبأنا أبو نصر الجرجانى، الى آخره).

19- صفحه 340، عبد الجبار بن عبد الباقي (و اجاز لعلى بن عبيد اللّه بن بابويه مسموعاته و إجازاته).

20- صفحه 355، عبد الرحيم بن الشافعى بن محمّد بن إدريس بن شبابة أبو المحاسن الرعوى القزوينى (قرأت على عليّ بن عبيد اللّه انبأنا أبو المحاسن عبد الرحيم بن الشافعى، الى آخره).

21- صفحه 381، ابو احمد عبد اللّه بن هبة اللّه بن عبد اللّه ابن احمد الكمونى (رأيت بخط عليّ بن عبيد اللّه بن بابويه، سألت الامام ابا احمد الكمونى عن مولده، الى آخره).

22- صفحه 426، على بن محمّد بن شعيب بن عبد الرحيم بن نوح الشيباني القزوينى، ابو يعلى الصرام انبأنا عليّ بن عبيد اللّه انبأنا ابو اسعد الحصيرى، الى آخره).

23- صفحه 517، در حرف واو (الواقد بن الخليل انه سئل عن حاله وقت النزع؟ فقال ان تركناه عبدناه و ان دعانا لبيناه ثمّ انشدنى على بن عبيد اللّه عنه، ستعرض عن ذكرى، و تنسى مودتى، و يحدث بعدى للخليل خليل).

24- صفحه 517، رأيت بخط الحافظ عليّ بن عبيد اللّه بن بابويه، سمعت الشيباني الزبيرى يقول: توفى الخليل سنة و ثمانين و اربعمائة.

بنا بر آنچه بنظرم رسيده است موارد استفاده رافعى از منتجب- الدين در كتاب تدوين همين موارد است، ليكن اين موارد آنهاست كه رافعى در آنجاها تصريح به استفاده خود از او كرده است، و ممكن است موارد ديگرى نيز باشد كه در آن موارد به استفاده خود از او تصريح نكرده است و اللّه اعلم.

و نيز مناسب است بعنوان توضيح اينكه گفته است «و كان ذلك في آبائه و اصلهم من قم» يادآور شويم كه منتجب الدين از أولاد برادر شيخ صدوق عليه الرحمه است، و اين دو برادر به دعاى حضرت حجت‏

##20=PAGE##

عليه السلام بدنيا آمده‏اند، نجاشى رجالى معروف دراين‏باره گفته است: «1»

قدم العراق و اجتمع من أبى القاسم الحسين بن روح و سأله مسائل ثمّ كاتبه بعد ذلك على يد عليّ بن جعفر بن الأسود يسأله ان يوصل له رقعة الى صاحب الزمان عجل اللّه تعالى فرجه و يسأله فيها الولد فكتب اليه: قد دعونا اللّه لك بذلك و سترزق ولدين ذكرين خيرين. فولد له أبو جعفر و أبو عبد اللّه من أم ولد «1».

و أبو عبد اللّه جد منتجب الدين است بنابراين تعجبى نخواهد داشت كه خاندان بابويه از كسانى باشند كه حتّى در ميان عامه معروف به تشيع شده باشند.

مشايخ منتجب الدين‏

رافعى در كتاب تدوين جمع زيادى از مشايخ منتجب الدين را نام برده است به اين شرح:

1- محمّد بن ناصر بن محمّد البغداديّ.

2- هبة اللّه بن محمّد بن عبد الواحد الشيباني.

3- أحمد بن محمّد بن عبد القاهر الطوسيّ.

4- أبو عامر محمّد بن سعدون بن موجى بن سعدون.

5- محمّد بن إبراهيم بن محمّد بن سعدويه.

6- أبو سهل.

7- محمّد بن محمّد بن حسين بن الغرا.

8- محمّد بن الحسن بن عليّ الماوردى.

9- أحمد بن عبد اللّه بن أحمد بن رضوان.

10- أبو عبد اللّه الحسين محمّد النحوى البارع.

11- محمّد بن أحمد بن يحيى الديباجى.

12- محمّد بن عبد الباقي بن محمّد بن عبد اللّه.

13- أحمد بن عليّ بن محمّد بن الحسين.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) در شرح حال ابن بابويه پدر صدوق.

##21=PAGE##

14- هبة اللّه بن أحمد بن عمر الجريرى بن عبد اللّه السبكى.

15- ثعلب بن جعفر بن أحمد السراج.

16- عبد الرحمن بن عبد الرحمن بن محمّد بن عبد الواحد القزاز.

17- أبو محمّد عبد اللّه بن محمّد بن نجا بن محمّد بن على المعروف بابن شاسل.

18- على بن عبيد اللّه بن الراعونى.

19- أحمد بن محمّد بن عبد العزيز العباسيّ.

پس از ذكر اينها رافعى نوشته است: اجازوا لهم (له ظاهر) مسموعاتهم و اجازاتهم في سنة اثنتين و ثلاث و عشرين و خمسمائة.

سپس بذكر مشايخى كه فقط مسموعات را بمنتجب الدين اجازه داده‏اند باين شرح پرداخته است.

20- منصور بن محمّد بن الحسن أبو المظفر الطالقانى.

21- هبة اللّه بن عبد اللّه الواسطى.

22- عبد الوهاب بن المبارك بن أحمد بن الحسن الانماطى.

23- أبو القاسم زاهر بن طاهر الشحامى.

24- وجيه الدين بن طاهر.

25- القاضي عبد الكريم بن إسحاق بن سهلويه.

26- أبو جعفر محمّد بن زيد بن محمّد الهارونى.

27- أبو نصر الفضل بن محمّد النصرى الحسنى.

اينان كه برشمرديم تمام از مشايخ بغداد بودند و پس از ذكر اينها رافعى مشايخ طبرستان را كه مسموعات و اجازات خود را بمنتجب- الدين اجازه دادند ذكر كرده و گفته است:

28- إسماعيل بن أبي الفضل الناصحى.

29- أبو القاسم محمّد بن اميرك بن عبد الملك.

30- أبو ثابت صالح بن الخليل الرويانى.

31- أبو الحسين بن ذكوان بن أحمد الخطيب.

32- أبو هاشم أحمد بن أبي مسلم الأنصاريّ.

##22=PAGE##

33- ملكة بنت الامام أبي الفرج محمّد القزوينى.

34- أبو بكر لاحق بن بندار الخياط.

35- أبو العباس أحمد بن إبراهيم الاخبارى.

36- على بن أبي صادق السعدى.

37- سعد بن الحسن بن محمّد الخطيب.

سپس گفته است دو برابر اين اشخاص كه برشمرديم از مشايخ طبرستان به منتجب الدين اجازه داده‏اند و پس از آن بذكر ساير مشايخ منتجب الدين پرداخته و گفته است: و كذلك.

38- محمّد بن عليّ بن محمّد بن ياسر الخبابى.

39- الحافظ أبو جعفر محمّد بن أبي على الحسن بن محمّد بن الحسن الهمدانيّ.

40- عبد الخلاق بن عبد الواسع بن عبد الهادى الأنصاريّ.

41- عبد الغفار بن محمّد بن عثمان القومسانى.

42- الحسن بن عبد الواحد بن أحمد بن عبد اللّه بندار.

43- محمّد بن عبد الرحمن بن أبي بكر الخطيب الكشميهني.

44- عبد اللّه بن أحمد بن محمّد البزاز.

45- محمّد بن أبي نصر شجاع بن أبي بكر احمد اللفتوانى الحافظ.

46- أم إبراهيم فاطمة بنت عبد اللّه بن أحمد الجوردانية.

47- إسماعيل بن محمّد بن فضل الحافظ.

48- أبو نصر الحسن بن محمّد بن إبراهيم.

49- أبو الوفا أحمد بن إبراهيم بن عبد الواحد بن أبي ذرّ الصالحانى‏

50- الحسن بن الفضل بن الحسن الأدمي.

51- إسماعيل الحمامى.

52- محمّد بن الهيثم.

53- ابى عاصم قيس بن محمّد المؤذن.

54- أبو المحاسن عبد الرحيم بن الشافعى الرعوى.

##23=PAGE##

55- أبو الفضل الكرجى.

فهرست منتخب الدين‏

منتخب الدين از ميان آثار مفيدى كه از خود به يادگار باقى نهاده به وسيله كتاب كوچك خود بنام «فهرست علماء شيعه» حق بزرگى بر گردن پيروان اين مذهب گذاشته، و بسبب آن نام نيك گروهى را از علماى اعلام و زعماى إسلام در صفحه روزگار زنده نگاهداشته است، ليكن نظر باجمال و اختصار بسيار كه در جمع و تأليف آن بكار رفته است استفاده از آن در غالب موارد بدون مراجعه به گوشه و كنار براى خواص بسيار سخت و دشوار، بلكه گاهى ممتنع و محال است، تا چه رسد بغير أهل فضل كه طبقه عوام باشند، از اين‏روى به‏غايت درجه محتاج بشرح و بيان و توضيح و تبيان است، نظر به اهميت اين كتاب بزرگان شيعه پيوسته به استنساخ و نقل روايت و حفظ نسخه آن مبادرت كرده‏اند چنانكه مثلا شهيد اول رضوان اللّه عليه شخصا باستنساخ اين نسخه پرداخته است و درحقيقت نسب نسخ فعلى فهرست منتجب الدين به اين بزرگوار مى‏رسد و نيز بعد از وى تمام علماى تراجم خلفا عن سلف مطالب آن را در كتب خود نقل كرده‏اند و بيانات آن را بنظر احترام نگريسته و در اعلى درجه قبول قرار داده‏اند حتّى در اين اواخر زعيم شيعه و عالم منحصر بفرد عصر خود آيت اللّه بروجردى قدّس سرّه بترتيب آن پرداخته، و در مقدمه كتاب «جامع الروات» به آن اشاره كرده‏اند و خود آن مرحوم شفاها در نخستين جلسه‏اى كه ضمن ملاقاتش را دريافتم بعد از اظهار مراحم كتابهائى براى من پيشنهاد كردند، و اظهار داشتند كه «بايد شما به طبع و تصحيح اينها بپردازيد» نگارنده نظر به آنكه بتصحيح تفسير «جلاء الاذهان» اشتغال داشتم، انجام امر را موكول به فراغت از تصحيح كتاب مذكور كردم، ايشان سپس چندين كتاب ديگر را نيز پيشنهاد فرمودند، و من ضمن اعتذار هيچيك را نپذيرفتم ولى چون اين امتناع من تا حدى خلاف‏

##24=PAGE##

ادب و اخلاق بنظر مى‏رسيد عرض كردم كه شما چنانكه در مقدمه «جامع الروات» ياد فرموده‏ايد، بترتيب فهرست منتجب الدين پرداخته‏ايد و چون چند سالى است نگارنده نيز نظر به علاقه‏اى كه بعلم رجال دارم با اين كتاب مأنوس بوده‏ام و مخصوصا در تصحيح كتاب «النقض» برحسب ضرورت از اول تا آخر و مكرر در مكرر با نهايت دقت و مراجعه به نسخ عتيقه آن را مورد ملاحظه و مطالعه قرار داده‏ام و به اهميت آن بيش از پيش پى برده مقام و ارزش آن را چنانكه شايد و بايد فهميده‏ام و نظر به كثرت فوايد و اهميت تصحيح آن با توجه به فوائدى كه در اين مدت مديد بدست آورده‏ام مايلم كه به طبع كتاب مذكور با ذكر آن فوائد بپردازم، و اگر حضرتعالى كتاب مرتب‏شده خود را لطف كنيد من حاضر هستم آن را ملاك قرار دهم، و فوائد را در آن ضمن بنگارم، زيرا نسخه مرتب‏شده حاجت به فهرست ديگربار نخواهد داشت، ايشان از اين پيشنهاد نگارنده بسيار مبتهج گرديده و فرزند ارجمند خود أعنى خلف صدق وى عمدة الفضلاء آقاى آقا سيد محمّد حسن دام مجده و بقاءه را امر فرمودند كه آن نسخه را بياورند، ايشان نسخه را آوردند، و حضرت آيت اللّه شروع كردند بذكر زحماتى كه در تنظيم و ترتيب آن متحمل شده بودند و فرمودند: مدت مديدى نظر به اهميت اين فهرست براى اين‏كار صرف عمر كرده‏ام كه في الواقع بالغ بر چندين سال مى‏شود.

پس از اين مذاكرات قرار شد كه از نسخ عتيقه و نفيسه‏اى كه پيش نگارنده است ايشان نيز استفاده فرموده و نسخه ترتيب‏شده خود را مكمل‏تر و مجهزتر ساخته به نگارنده بدهند تا بطبع آن اقدام شود، ليكن نظر به گرفتاريهاى زيادى كه لازمه زعامت و رياست عامه است و مخصوصا براى مثل ايشان كه غالب اوقاتشان را فرا مى‏گرفت فرصت زيادى باقى نگذاشته بود، كه اين‏كار را بزودى به پايان رسانيده و نسخه خود را آماده چاپ نمايند، به اين جهت مهم‏ترين نسخه از آن كتاب را نيز كه پيش نگارنده بود (بخط شيخ حر عاملى) از نظر گذرانده‏

##25=PAGE##

و عودت دادند، و أيّام بهمين ترتيب گذشت تا بالاخره بدرود حيات گفته به رحمت ايزدى پيوستند.

غرض از اين بيانات روشن ساختن اهميت فهرست منتجب الدين بود كه في الجملة معلوم گرديد بيشتر از اين به اطاله اين مطلب نپرداخته و از ذكر اهميت كتاب تنها بنكات و إشارات فوق اكتفا مى‏ورزيم.

«نظر مرحوم عبّاس اقبال آشتيانى درباره منتجب الدين و كتاب او»

در مقدمه كتاب «معالم العلماء» مرحوم عبّاس اقبال دانشمند فقيد چنين مى‏نگارد «منتجب الدين عليّ بن أبي القاسم القمّيّ كه كتاب او «اسماء مشايخ الشيعة و مصنفيهم» نام دارد و او اين كتاب را به امر عز الدين يحيى بن أبي الفضل محمّد الشريف المرتضى نقيب قم و رى و آبه به رشته تأليف درآورده است، و چون اين عزّ الدين يحيى بشرحى كه در تواريخ معتبره مذكور افتاده در سال 592 بدست علاء الدين تكشى خوارزمشاه بقتل رسيده پس معلوم مى‏شود كه تاريخ تأليف فهرست منتجب الدين مقدم بر سال 592 است، و چون مؤلف آن قطب راوندى معروف را كه به سال 573 فوت كرده بصيغه «رحمة اللّه» دعا مى‏كند معلوم مى‏شود كه تأليف اين كتاب بين سنوات 573- 592 اتفاق افتاده است، و قريب به يقين است كه منتجب الدين در موقع تأليف فهرست خود از معالم العلماى ابن شهرآشوب اطلاعى بدست نياورده بوده، چه صريحا مى‏نويسد كه عزّ الدين يحيى به او مى‏گفته است كه بعد از شيوخ طوسيّ كتابى در اين موضوع تصنيف نشده است، و يا آنكه در موقع تأليف اين كتاب هنوز ابن شهرآشوب كتاب خود را به رشته نگارش نياورده بوده است.

شيخ حر عاملى در پشت نسخه فهرست منتجب الدين بخط خود چنين نوشته: «بخط الشهيد كذا» ديباجة الأصل هكذا:

«كتاب فهرست أسماء علماء الشيعة و مصنفيهم جمع الشيخ الإمام الحافظ السعيد منتجب الدين موفق الإسلام سيد الحافظ رئيس النقلة سيّد الأئمّة و المشايخ خادم حديث رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله ابى‏

##26=PAGE##

الحسن عليّ بن عبيد اللّه بن الحسن بن الحسين بن بابويه قدس اللّه روحه و روح اسلافه».

بخط الحمدانى:

«رواية العبد المفتقر الى غفران ربّه محمّد بن محمّد بن على الحمدانى القزوينى عنه».

و بخط غياث الدين ابن طاوس:

«رواية عبد الكريم بن أحمد بن طاوس الحسيني، عن نصير الدين الوزير محمّد بن محمّد بن الحسن الطوسيّ، عن محمّد بن محمّد بن على الحمدانى، عن المصنّف».

و بخط سيد صفى الدين محمّد بن معد رحمه اللّه:

«رواية ابى جعفر محمّد بن معد بن عليّ بن راقع بن أبي الفضائل معد بن عليّ بن حمزة القاضي بن عليّ بن أحمد بن موسى بن إبراهيم بن موسى الكاظم عليه السّلام اجازة عن الشيخ محمّد بن محمّد الحمدانى، عن المصنّف».

و بخط الشيخ سديد الدين يوسف بن المطهر رحمه اللّه:

«رواية يوسف بن مطهر عن أحمد بن يوسف العريضيّ العلوى الحسيني، عن محمّد بن محمّد بن على الحمدانى، عن مصنف».

و بخط الشهيد قدّس سرّه:

«قال العبد المفتقر الى كرم ربّه محمّد بن مكى انى ارويه عن شيخي الامامين عميد الدين عبد المطلب بن الأعرج الحسيني و فخر الدين محمّد بن الامام جمال الدين الحسن بن المطهر، عن شيخهما جمال- الدين، عن والده حديد الدين، و عن ابن طاوس، عن بن معد، و عن خواجه نصير الدين، عن الحمدانى، و ارويه عن السيّد النسابة العلامة تاج الدين أبي عبد اللّه محمّد بن القاسم بن معية الحسيني رضيّ الدين على بن سيد غياث الدين عبد الكريم بن طاوس، عن والده، عن الحمدانى، عن المصنّف رحمهم اللّه أجمعين.

نقل هذا الكتاب مع هذه المخطوط الشريفة من خطّ السيّد على‏

##27=PAGE##

بن أبي الحسين، و هو نقله عن خطّ الشهيد الثاني، و هو نقله عن خط الشهيد الأول، و هو عن خطّ الحمدانى تلميذ المصنّف، و هو نقله عن نسخة الأصل و اللّه الموفق.

كاتبه نفسه محمّد بن الحسن الحر.

«علامه مجلسيّ در جلد اجازات بحار بعد از آنكه فهرست منتجب الدين را تماما نقل كرده گفته است.

ثمّ فهرست أسماء علماء الشيعة و مصنفيهم قوبلت بنسخة منتسخة من نسخة شيخنا الشهيد الثاني قدس اللّه روحه و نسخة قوبلت من خط الشهيد فصحت الا ما زاغ عنه البصر و الحمد للّه ربّ العالمين.

كتاب فهرست أسماء علماء الشيعة و مصنفيهم جمع الشيخ الإمام الحافظ السعيد منتجب الدين موفق الإسلام سيد حفاظ رئيس النقلة سيد الأئمّة و المشايخ خادم حديث رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله ابى الحسين على بن عبيد اللّه بن الحسن بن الحسين بن بابويه قدس اللّه روحه و السلام.

بخط السيّد الإمام غياث الدين ابن طاوس في هذا الموضع هكذا.

رواية عبد الكريم بن أحمد بن طاوس الحسيني عن نصير الدين الوزير محمّد بن محمّد بن الحسن الطوسيّ عن محمّد بن محمّد بن على الحمدانى القزوينى عن المصنّف.

و بخط الشيخ الإمام سديد الدين يوسف بن المطهر هكذا.

و نسخة هذه الخطوط بخط شيخنا الشهيد و الحمد للّه ربّ العالمين.

\*\*\* اكنون بخواست خداوند متعال متن فهرست منتجب الدين را كه بقدر مقدور تصحيح شده است و رجال آن تخريج گرديده مى‏آوريم و سپس يادداشتهائى به آن اضافه مى‏كنيم و پيش از ذكر كتاب لازم مى‏دانم مقدمه جلد بيست و پنجم بحار الأنوار كه مرحوم مجلسيّ فهرست منتجب الدين را در اول آن ذكر كرده بنگاريم‏ «1».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) در چاپ جديد حروفى در جزء يك‏صد و پنج مى‏باشد. مصحح‏

##28=PAGE##

علامه مجلسيّ جلد بيست و پنجم بحار را چنين آغاز كرده است:

ثمّ قد كان في عزمى ان نورد في هذا المجلد من كتب الرجال و كتب الفهارس ايضا، كتاب اختيار رجال الكشّيّ، و كتاب رجال ابن الغضائري، و كتاب رجال ابن طاوس، و كتاب الرجال الشيخ طوسيّ، و كتاب فهرسه، و كتاب رجال النجاشيّ، و كتاب رجال معالم العلماء لابن شهرآشوب، و كتاب فهرس الشيخ منتجب الدين الى غير ذلك من كتب الرجال، و لكن لما راينا ايراد تلك الكتب في هذا الكتاب مهملا لان تلك كتب مشهورة متداولة كثيرة الوجود بين طلبته، على انه قد جمع السيّد الفاضل ميرزا محمّد الاسترآبادي قدّس سرّه ايضا جميع تلك الكتب في رجاله الكبير، و كتابه شايع معروف، و لكن لما لم يذكر فيه من كتاب فهرس الشيخ منتجب الدين الا قليلا مع كونه انفع فيما قصدناه هنا فلذلك اعرضنا عن ايراد تلك الكتب في هذا الكتاب، فاقتصرنا من بينها على ايراد كتاب فهرس الشيخ منتجب الدين المذكور لكونه أكثر فائدة و أقل وجودا من الباقي.

(در تاييد كلام علامه مجلسيّ بايد تذكر دهيم كه قاضى نور اللّه شوشترى عليه الرحمه نيز با تمام احاطه‏اى كه بر كتب داشته اين كتاب را نديده و از فوائد آن بهره‏مند نشده است).

... فذكرنا في هذا الكتاب اولا كتاب الفهرس المشار إليه بتمامه ثمّ تبعناه بذكر اجازات أصحابنا على ترتيب درجاتهم و ترتب اعصارهم ...

تا آنكه فرموده:

باب ايراد كتاب فهرس الشيخ منتجب الدين المذكور بتمامه من غير تصرف فيه بترتيب و لا جرح و لا تعديل له قال قدّس سرّه:

##29=PAGE##

[نص الكتاب‏]

المقدمة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ‏

الحمد لله الذي تفرد بالقدرة و السناء «1» و توحد بالعزة و البهاء و تطول بسبوغ النعماء و تفضل بجزيل العطاء حمدا نستوجب به رضوانه و نستحق به غفرانه و الصلاة على سيد المنادين و الحاضرين محمد و آله و أهل بيته الطيبين الطاهرين ما ذر شارق و لاح بارق. و بعد فقد حضرت عالي مجلس سيدنا و مولانا الصدر الكبير الأمير «2» الإمام السيد الأجل الرئيس الأنور الأطهر الأشرف المرتضى المعظم عز الدولة و الدين شرف الإسلام و المسلمين رضي الملوك و السلاطين ملك النقباء في العالمين اختيار الأيام افتخار الأنام قطب الدولة ركن الملة عماد الأمة عمدة الملك سلطان العترة الطاهرة عمدة الشريعة «3» رئيس رؤساء الشيعة و صدر علماء العراق قدوة الأكابر معين الحق حجة الله على الخلق ذي الشرفين كريم الطرفين نظام الحضرتين جلال الأشراف سيد أمراء السادة «4» شرقا و غربا قوام آل رسول الله أبي القاسم يحيى بن الصدر السعيد المرتضى الكبير-

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) در نسخه اجازات: الثناء.

(2) كلمه «الامير» در نسخه شيخ حر عليه الرحمه نيست.

(3) نسخه شيخ حر: عمدة الشرائع.

(4) نسخه اجازات: السادات.

##30=PAGE##

شرف الدولة و الدين عز الإسلام و المسلمين أبي الفضل محمد بن الصدر السعيد المرتضى الكبير عز الدولة و الدين شرف الإسلام و المسلمين أبي الفضل محمد بن السيد الأجل الإمام المرتضى الكبير الأعلم الأزهد ذي الفخرين نقيب النقباء سيد السادات أبي الحسن المطهرين السيد الأجل الزكي ذي الحسبين أبي القاسم علي بن أبي الفضل محمد بن أبي القاسم علي بن أبي جعفر محمد بن حمزة أحمد بن محمد بن إسماعيل الديباج صاحب أبي الصرايا «1» بن محمد الأكبر المحدث العالم الملقب بالأرقط بن عبد الله الباهرين بن الإمام زين العابدين أبي محمد و يقال أبي القاسم و يقال أبي الحسن و يقال أبي بكر علي بن الحسين السبط الشهيد سيد شباب أهل الجنة أبي عبد الله بن مولانا أمير المؤمنين و سيد الوصيين أبي الحسن و يقال أبي تراب علي المرتضى ابن أبي طالب صلوات الله عليهم أجمعين و أدام معاليه و أهلك أعاديه الذي هو ملك السادة و منبع السعادة و كهف الأمة و سراج الملة و طود الحلم و الرزانة «2» و قس القس‏ «3» و الإبانة و علم الفضل و الإفضال و مقتدى العترة و الآل و سلالة من نجل النبوة و فرع من أصل الفتوة و عضو من أعضاء الرسول و جزء من أجزاء الوصي و البتول واحد القوم الذين ولاؤهم برزخ بين النعيم و الجحيم متعه‏ «4» الله بأيامه الناضرة و دولته الزاهرة و محاسنه التي بها سار «5» و ملك الرشاد «6». فعرض علي كتاب الأربعين عن الأربعين في فضائل أمير المؤمنين ع تصنيف شيخ الأصحاب أبي سعيد محمد بن أحمد بن الحسين‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نسخه اجازات: صاحب السرايا.

(2) تصحيح احتمالى است و در نسخه‏ها «الدراية» است.

(3) در قاموس گفته القس مثلثة تتبع الشي‏ء و طلبه. و در منتهى الإرب گفته «قس مثلث» در پى چيزى شدن و جستن آن.

(4) نسخه شيخ حر: «متع» و ظاهرا «متعنا» صحيح باشد.

(5) نسخه اجازات: صار.

(6) نسخه شيخ حر: ملك الوراد.

##31=PAGE##

النيسابوري قدس الله روحه و نور ضريحه و كان يتعجب منه. و قد جرى أيضا في أثناء كلامه أن شيخنا الموفق السعيد أبا جعفر محمد بن الحسن بن علي الطوسي رفع الله منزلته قد صنف كتابا في أسامي مشايخ الشيعة و مصنفيهم و لم يصنف بعده شي‏ء من ذلك. فقلت لو أخر الله تعالى أجلي و حقق أملي أضفت إليه ما عندي من أسماء مشايخ الشيعة و مصنفيهم الذين تأخر زمانهم عن زمان الشيخ أبي جعفر رحمه الله و عاصروه. و أجمع أيضا كتاب حديث الأربعين عن الأربعين في فضائل أمير المؤمنين ع ليكون المنفعة به عامة و أخدم بهما الحضرة العليا و السدة السعيا «1». و لما انفصلت عن جنابه الأقدس شرعت في جمع ما عندي من الأسامي‏ «2» أولا و جمع الأربعين ثانيا. و من الله أستمد المعونة و التوفيق في الإتمام فإنه القادر على تيسير كل مرام و بنيته على حروف المعجم اقتداء بالشيخ أبي جعفر و ليكون أسهل مأخذا و من الله التوفيق‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نسخه شيخ حر: الشماء.

(2) نسخه شيخ: الأسماء.

##32=PAGE##

باب الألف‏

1 الشيخ الثقة التقي‏ «1» أبو بكر أحمد بن الحسين بن أحمد النيسابوري الخزاعي‏

نزيل الري والد الشيخ الحافظ عبد الرحمن عدل عين دين قرأ على السيدين المرتضى و الرضي و الشيخ أبي جعفر الطوسي رحمهم الله له الأمالي في الأخبار أربع مجلدات و كتاب عيون الأحاديث و الروضة في الفقه و السنن و المفتاح في الأصول و المناسك أخبرنا بها الشيخ الإمام السعيد ترجمان كلام الله تعالى جمال الدين أبو الفتوح الحسين بن علي بن محمد بن أحمد الخزاعي الرازي النيسابوري عن والده عن جده عنه‏ «2».

2 الشيخ المفسر أبو سعيد إسماعيل بن علي بن الحسين السمان‏

ثقة و أي ثقة حافظ له البستان في تفسير القرآن عشر مجلدات و كتاب الرشاد في الفقه و المدخل في النحو و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) كلمه «التقى» در نسخه شيخ حر نيست.

(2) امل الامل 458 منهج المقال 34 منتهى المقال 32 جامع الرواة 1/ 46 روضات الجنّات 184 تنقيح المقال/ 561.

##33=PAGE##

الرياض في الأحاديث و سفينة النجاة في الإمامة و كتاب الصلاة و كتاب الحج و المصباح في العبادات و النور «1» في الوعظ أخبرنا بها السيدان المرتضى و المجتبى ابنا الداعي الرازي الحسيني عن الشيخ الحافظ المفيد أبي محمد عبد الرحمن بن أحمد النيسابوري عنه‏ «2».

3 4 الشيخان الثقتان أبو إبراهيم إسماعيل‏ «3» و أبو طالب إسحاق‏ «4» ابنا محمد بن الحسن بن الحسين بن بابويه‏

قرأ على الشيخ الموفق أبي جعفر قدس الله روحه جميع تصانيفه و لهما روايات الأحاديث و مطولات و مختصرات في الاعتقاد عربية و فارسية أخبرنا بها الشيخ الوالد موفق الدين عبيد الله بن الحسن بن الحسين بن بابويه عنهما

5 السيد أبو المعالي إسماعيل بن الحسن بن محمد الحسني‏

«5» النقيب بنيسابور فاضل ثقة له كتاب أنساب الطالبية و كتاب شحون الأحاديث و زهرة الحكايات‏ «6» أخبرنا بها الشيخ الإمام جمال الدين أبو الفتوح الخزاعي عن جده عنه‏ «7».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نسخه شيخ حر: و النون.

(2) امل الامل 463، منتهى المقال 57، جامع الرواة 1/ 99، روضات 31، تنقيح المقال 1/ 40.

(3) روضات الجنّات 557.

(4) امل الامل 462، روضات الجنّات 557.

(5) نسخه اجازات: الحسيني.

(6) امل الامل، زهرة الرياض.

(7) امل الامل 462 جامع الرواة 1/ 95 منتهى المقال 50، تنقيح المقال 1/ 123.

##34=PAGE##

6 الشيخ الفقيه آدم بن يونس بن أبي المهاجر النسفي‏

ثقة عدل قرأ على الشيخ أبي جعفر قدس الله روحه تصانيفه‏ «1».

7 القاضي أحمد بن أحمد بن محمد دعويدار «2» القمي‏

صالح ثقة حافظ الأحاديث روى عنه المفيد عبد الرحمن النيسابوري‏ «3»

8 السيد الجليل الثقة إسماعيل بن حيدر بن حمزة العلوي العباسي‏

صالح محدث روى عنه أيضا المفيد عبد الرحمن‏ «4».

9 الشيخ أبو الفتح أحمد بن عيسى بن محمد الخشاب الحلبي‏

فقيه دين‏ «5».

10 الشيخ أبو محمد إلياس بن محمد بن هشام‏ «6»

ثقة عين‏

11 الشيخ أردشير بن أبي الماجدين ابن أبي الفاخر الكابلي‏

فقيه ثقة قرأ على الشيخ أبي علي الحسن بن أبي جعفر رحمهم الله‏ «7» «8»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل 458، منهج المقال 15، منتهى المقال 17، جامع الرواة ج 81، تنقيح المقال 1/ 2.

(2) امل الامل المدعو بدل. نسخه شيخ حر: محمّد بن دعويدار.

(3) امل الامل 458، جامع الرواة 1/ 47.

(4) امل الامل 462، جامع الرواة 1/ 958، تنقيح المقال 1/ 13.

(5) امل الامل 460، منتهى المقال 39، جامع الرواة 1/ 57، تنقيح المقال 1/ 76.

(6) امل الامل: همام.

(7) امل الامل 463، روضات الجنّات 737، جامع الرواة 1/ 108 تنقيح المقال 1/ 153.

(8) امل الامل 462، جامع الرواة 1/ 78، تنقيح المقال 1/ 107.

##35=PAGE##

12 الشيخ إسماعيل بن محمود بن إسماعيل الحلبي‏ «1»

فقيه أديب قرأ أيضا على الشيخ أبي علي‏ «2»

13 الشيخ أسعد بن سعد بن محمد الحمامي الرازي‏

فقيه صالح قرأ على الشيخ الإمام الجد «3» شمس الإسلام الحسن بن الحسين بن بابويه رحمهم الله‏ «4»

14 الشيخ الأفضل أحمد بن علي المهابادي‏

فاضل متبحر له كتاب شرح اللمع و كتاب البيان في النحو و كتاب التبيان في التصريف و المسائل النادرة في الإعراب أخبرنا بها سبطه الإمام العلامة أفضل الدين الحسن بن علي المهابادي عن والده عنه‏ «5»

15 الفقيه الثقة معين الدين أميركا بن أبي اللجيم بن أميرة المصدري‏ «6» العجلي‏

مناظر حاذق وجه أستاد الشيخ الإمام رشيد الدين عبد الجليل الرازي المحقق و له تصانيف في الأصول منها التعليق الكبير و التعليق الصغير و الحد و رسائل شتى‏ «7» أخبرنا بها الشيخ الإمام رشيد الدين عبد الجليل الرازي المحقق عنه‏ «8»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نسخه شيخ حر «الجبلى».

(2) امل الامل 463، جامع الرواة 1/ 102، تنقيح المقال 144.

(3) لجد مؤلف است.

(4) امل الامل 462، منهج المقال 54 جامع الرواة 1/ 90، تنقيح المقال 1/ 124.

(5) امل الامل 460 جامع الرواة 1/ 55، تنقيح المقال 1/ 72.

(6) امل الامل «الصدرى».

(7) النقض 173 و 191، امل الامل 463 جامع الرواة 1/ 153، نسخه شيخ حر الحدود مسائل شتّى.

(8) امل الامل: «صارم بن اسكندر».

##36=PAGE##

16 الأمير الزاهد صارم الدين إسكندر «1» بن دوربيس بن عكير «2» الورشيدي الخرقاني‏

من أولاد مالك بن الحارث الأشتر النخعي صالح ورع ثقة «3».

17 السيد زين الدين أميرة بن شرف‏شاه الحسيني‏ «4»

ثقة قاضي قم‏ «5»

18 السيد الأشرف بن الحسين بن محمد الجعفري‏

ثقة فاضل‏ «6»

19 السيد مصباح الدين أبو ليلى أحمد بن محمد بن أحمد الحسيني‏ «7»

عدل ثقة «8».

20 الشيخ وجيه الدين أبو طاهر أحمد بن (محمد بن أحمد بن) «9» أبي المعالي‏

فاضل فقيه ثقة «10».

21 الشيخ الأديب أحمد بن عبد القاهر بن أحمد القمي‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل: صارم بن اسكندر.

(2) نسخة شيخ حر: دوربيس بن عسكر.

(3) النقض 333 امل الامل 462، منتهى المقال 52، جامع الرواة 1/ 90، تنقيح المقال 1/ 132.

(4) نسخه شيخ حر: الحسنى.

(5) النقض 164 و 494، امل الامل 463، جامع الرواة 1/ 109 تنقيح المقال 1/ 153.

(6) امل الامل 463، جامع الرواة 1/ 106، تنقيح المقال 1/ 149.

(7) نسخه شيخ حر: الحسنى.

(8) جامع الرواة 1/ 60، تنقيح المقال 1/ 80.

(9) بين دو پرانتز را نسخه اجازات ندارد.

(10) امل الامل 460، جامع الرواة 1/ 40، تنقيح المقال 1/ 49.

##37=PAGE##

فاضل ثقة «1».

22 و 23 الشيخ أبو منصور إبراهيم بن علي بن محمد المقرئ الرازي‏

و ابنه أسعد فاضلان صالحان‏ «2».

24 الشيخ الإمام فخر الدين أبو سعيد أحمد بن محمد بن أحمد الخزاعي‏

ابن أخي الشيخ الإمام جمال الدين أبي الفتوح عالم صالح ثقة «3».

25 السيد تاج الدين إبراهيم بن أحمد بن محمد الحسيني الموسوي الرومي‏

نزيل دار النقابة بالري‏ «4» فاضل مقرئ‏ «5».

26 السيد ركن الدين إبراهيم بن محمد بن تاج الدين الحسيني الكيسكي‏

عالم زاهد «6».

27 السيد شرف الدين أبو هاشم إسحاق بن أميركا بن كرامي الجعفري‏

عالم صالح‏ «7».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل 459، جامع الرواة 1/ 52، تنقيح المقال 1/ 64.

(2) امل الامل 458، جامع الرواة 1/ 28، تنقيح المقال 1/ 27.

(3) امل الامل 460، جامع الرواة 1/ 61، تنقيح المقال 1/ 80.

(4) كلمة «بالرى» در امل الامل نيست.

(5) امل الامل 458، جامع الرواة 1/ 18، تنقيح المقال 1/ 13.

(6) امل الامل 458، جامع الرواة 1/ 31، تنقيح المقال 1/ 31.

(7) امل الامل 462، جامع الرواة 1/ 80، تنقيح المقال 1/ 112.

##38=PAGE##

28 السيد صدر الدين أحمد بن المرتضى بن المنتهى الحسيني المرعشي‏

عالم صالح‏ «1».

29 الشيخ الإمام جمال الدين أحمد بن الحسين بن محمد بن حمدان الحمداني‏

عالم ورع شهيد «2».

30 الشيخ جمال الدين أحمد بن علي بن أميركا القوسيني‏ «3»

فاضل ورع له كتاب كشف النكات‏ «4» في علل النجاة قرأته عليه‏ «5».

31 السيد علاء الدين أبو يعلى علي بن عبد الله‏ «6» بن (أحمد بن حمزة) «7» الجعفري‏

قاضي الروم و أرمينية عالم صالح‏ «8».

32 الشيخ معين الدين أبو جعفر بن الفقيه أميركا بن أبي اللجيم المصدري‏

المقيم بقرية جنبك‏ «9» فقيهها عالم صالح‏ «10».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل 421، جامع الرواة 1/ 72، تنقيح المقال 1/ 96.

(2) النقض 181، امل الامل 458، جامع الرواة 1/ 48، تنقيح المقال 1/ 58.

(3) امل الامل: القوينى.

(4) نسخه اجازات و شيخ حر: كشف الزكاة.

(5) امل الامل 459، جامع الرواة 1/ 55، تنقيح المقال 1/ 71.

(6) شيخ حر فرموده است «لا يظهر لذكره هنا وجه بل ينبغي ذكره في حرف العين و له نظائر تأتي».

(7) بين دو پرانتز از امل الامل است.

(8) امل الامل: عالم متعبد. امل الامل 488، جامع الرواة 2/ 426 تنقيح: 3 باب كنى/ 40.

(9) امل الامل: جنبده.

(10) امل الامل 514 در باب كنى.

##39=PAGE##

33 الشيخ رضي الدين أبو عنان أحمد بن بندار

فاضل عين‏ «1».

34 السيد أبو العباس أحمد بن إبراهيم بن أحمد الحسيني‏ «2»

فاضل ثقة «3».

35 الأجل خطير الدين أبو علي أسعد بن حمد «4» [حميد] بن أحمد بن أسعد القاساني‏

فاضل وجه‏ «5».

36 السيد عماد الدين أبو القاسم أحمد بن علي‏ «6» بن أبي المعالي الزكي‏ «7» الحسيني‏

عالم ورع فاضل‏ «8».

37 السيد كمال الدين أبو المحاسن أحمد بن السيد الإمام فضل الله بن علي الحسيني الراوندي‏

عالم فاضل قاضي قاشان‏ «9».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل 515 در باب كنى، جامع الرواة 2/ 408، تنقيح المقال ج 3 قسمت كنى و القاب 29.

(2) نسخه شيخ حر: الحسنى.

(3) امل الامل 458 جامع الرواة 1/ 39، تنقيح المقال 1/ 46.

(4) نسخه شيخ حر: محمّد.

(5) امل الامل 462، تنقيح المقال 1/ 54، جامع الرواة 1/ 89 تنقيح المقال 1/ 123.

(6) امل الامل: ابى على.

(7) نسخه شيخ حر: بن الزكى.

(8) امل الامل 458، جامع الرواة 1/ 40، تنقيح المقال 1/ 49.

(9) امل الامل 460، جامع الرواة 1/ 58 تنقيح المقال 1/ 76.

##40=PAGE##

38 الشيخ مهذب الدين أبو إبراهيم أحمد بن محمد الوهرگيني‏ «1»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
منتجب الدين، عليّ بن عبيدالله، الفهرست (للرازي)، 1جلد، كتابخانه عمومي آيت الله العظمي مرعشي نجفي - قم، چاپ: اول، 1422ق.

عالم صالح له كتاب الموضع في الأصول و تعليق التذكرة «2»

39 الشيخ أحمد بن علي بن أحمد الزينوآبادي‏

عالم صالح دين‏ «3».

السيد بهاء الدين أبو الفضل أحمد بن المجتبى بن أبي سليمان الحسيني الموردي‏

عالم صالح مقرئ‏ «4».

السيد بهاء الدين أبو الشرف أحمد بن الحسين بن علي الحسيني المرعشي‏

نزيل الجبل الكبير صالح‏ «5».

42 السيد جلال الدين أبو الفضائل أحمد بن عبد الله الجعفري‏

عالم صالح‏ «6».

43 الشيخ سديد الدين أبو محمد بن الحسن بن فادار «7» القمي‏

فاضل قاض‏ «8».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل: الوهرگيسى.

(2) امل الامل 421، جامع الرواة 1/ 71، تنقيح المقال 1/ 95.

(3) امل الامل 459، جامع الرواة 1/ 54، تنقيح المقال 1/ 69.

(4) امل الامل 460 در أسماء جامع الرواة 1/ 58، تنقيح المقال 1/ 77.

(5) امل الامل 458، منهج المقال 34، جامع الرواة 1/ 45، تنقيح المقال 1/ 55

(6) امل الامل 499، جامع الرواة 1/ 52، تنقيح المقال 1/ 65.

(7) امل الامل داود، جامع الرواة مادر قاذار، تنقيح المقال ما وراء.

(8) امل الامل 515، جامع الرواة 2/ 414، تنقيح 3 قسمت كنى و القاب: 33.

##41=PAGE##

44 الشيخ الصائن إسفنديار بن أبي الخير السيري‏ «1»

فقيه دين‏ «2».

45 السيد جلال الدين‏ «3» أبو يعلى‏ «4» بن حيدر بن مرعشي الحسيني المرعشي‏

عالم صالح‏ «5».

46 السيد جمال الدين أبو غالب بن أبي هاشم الحسيني المرعشي‏

صالح‏ «6».

47 السيد منتجب الدين أبو محمد «7» بن المنتهى الحسيني المرعشي‏

48 و 49 ابناه السيدان منتجب الدين أحمد و جمال الدين أبو القاسم‏ «8»

علماء و صلحاء

50 السيد تاج الدين أبو يعلى بن أبي الهجاء العلوي العمري‏

دين صالح‏ «9» «10»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نسخه اجازات: يسرى.

(2) امل الامل 462، جامع الرواة 1/ 90، تنقيح المقال 1/ 124.

(3) نسخه شيخ حر: جمال الدين.

(4) نسخه اجازات: أبو عليّ.

(5) امل الامل 515، جامع الرواة 2/ 426، تنقيح: 3 قسمت كنى و القاب: 40.

(6) امل الامل 515، جامع 2/ 409، تنقيح: قسمت كنى و القاب: 30.

(7) امل الامل 515، جامع 2/ 415، تنقيح المقال: 3 قسمت كنى و القاب: 34.

(8) امل الامل 458، جامع 2/ 415، تنقيح المقال: 3 قسمت كنى و القاب 34.

(9) امل الامل 51، جامع 2/ 426، تنقيح المقال: 3 قسمت كنى و القاب 34.

(10) امل الامل 515، جامع 1/ 418 تنقيح المقال: 3 باب كنى و القاب 04.

##42=PAGE##

51 الشيخ شمس الدين أبو المفاخر بن محمد الرازي‏

مداح آل رسول الله ص صالح فاضل‏ «1».

52 الشيخ شمس الدين أبو محمد أحمد بن محمد «2» بن حيدر الشعري‏

عالم صالح‏

53 الأديب نجيب الدين أبو القاسم بن ناصر بن أبي القاسم‏

صالح‏ «3»

حرف الباء

54 الشيخ أبو الخير بركة بن محمد بن بركة الأسدي‏

فقيه دين قرأ على شيخنا أبي جعفر الطوسي و له كتاب حقائق الإيمان في الأصول و كتاب الحجج في الإمامة و كتاب عمل الأديان و الأبدان أخبرنا بها السيد عماد الدين أبو الصمصام ذو الفقار بن معبد الحسني المروزي عنه‏ «4».

55 الشيخ بابويه‏ «5» بن سعيد بن محمد بن الحسن بن بابويه‏

فقيه صالح مقرئ قرأ على شيخنا الجد شمس الإسلام الحسن بن الحسين بن بابويه و له كتاب حسن في الأصول و الفروع سماه الصراط

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل 515، جامع 1/ 418، تنقيح المقال قسمت كنى و القاب 35.

(2) نسخه شيخ حر: ابو محمّد بن محمّد و بهر صورت يافت نشد.

(3) جامع 2/ 411 تنقيح المقال: 3 قسمت كنى و القاب 31.

(4) امل الامل 463، جامع الرواة 1/ 116 تنقيح المقال 1/ 164.

(5) نسخه اجازات: بن بابويه.

##43=PAGE##

المستقيم قرأته عليه‏ «1».

56 السيد نجم الدين بدران بن الشريف بن أبي الفتح العلوي الحسيني الموسوي النسابة الأصبهاني‏

فاضل محدث حافظ له كتاب المطالب في مناقب آل أبي طالب أخبرني به الأجل ثقة الدين‏ «2» أبو المكارم هبة الله بن داود بن محمد الأصبهاني عنه‏ «3».

57 السيد بدل‏كيا «4» بن شرف‏شاه بن محمد الحسيني الرازي‏

فاضل دين‏ «5»

58 الشيخ بدر بن سيف بن بدر العربي‏ «6»

فقيه صالح قرأ على الشيخ أبي علي بن الشيخ أبي جعفر الطوسي رحمهم الله و قرأت عليه‏ «7».

59 السيد فخر الدين بابا بن محمد العلوي الحسيني الأبي‏

صالح دين‏ «8».

حرف التاء

60 الشيخ التقي ابن نجم الحلبي‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل 463، منتهى المقال 62، جامع الرواة 1/ 115، روضات الجنّات 584، تنقيح المقال 1/ 160.

(2) نسخه شيخ حر: تقى الدين.

(3) امل 463، منتهى 62، جامع 1/ 115، تنقيح المقال 1/ 161.

(4) امل الامل: بدركيا.

(5) امل 463، جامع 1/ 116، تنقيح المقال 1/ 161.

(6) جامع الرواة: العرنيّ.

(7) امل 463، جامع 1/ 115، تنقيح المقال 1/ 161.

(8) امل 463، جامع 1/ 115، تنقيح المقال 1/ 160.

##44=PAGE##

فقيه عين ثقة قرأ على الأجل المرتضى علم الهدى نضر الله وجهه و على الشيخ الموفق أبي جعفر و له تصانيف منها الكافي أخبرنا به غير واحد من الثقات عن الشيخ المفيد عبد الرحمن بن أحمد النيسابوري الخزاعي عنه‏ «1».

61 الشيخ التواب‏ «2» بن الحسن بن أبي ربيعة الخشاب البصري‏

فقيه مقرئ صالح قرأ على الشيخ التقي الحلبي و على الشيخ أبي علي رحمهم الله‏ «3».

62 السيد التقي بن طاهر «4» بن الهادي الحسني‏

النقيب الرازي فاضل ورع قرأ على الأجل المرتضى ذي الفخرين المطهر أعلى الله درجته‏ «5».

63 السيد سراج الدين المسمى تاج الدين بن محمد بن الحسين الكيسكي‏

صالح محدث‏ «6».

حرف الثاء

64 السيد الثائر بالله بن المهدي بن الثائر بالله الحسني‏ «7» الجبلي‏

كان زيديا و ادعى إمامة الزيدية و خرج بجيلان ثم استبصر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 464، منهج المقال 73، جامع 1/ 132، منتهى 96، روضات الجنّات 168، تنقيح المقال 1/ 185 الكنى و الألقاب 1/ 97.

(2) نسخه اجازات: التراب.

(3) امل الامل 464، جامع الرواة 1/ 133، تنقيح المقال 1/ 187.

(4) امل الامل: ابى طاهر.

(5) امل 464، جامع 1/ 132، تنقيح المقال 1/ 185.

(6) النقض 175، امل 464، جامع 1/ 132.

(7) امل: الحسيني.

##45=PAGE##

فصار إماميا و له رواية الأحاديث و ادعى أنه شاهد صاحب الأمر ع و كان يروي عنه أشيا «1». ء

65 الشيخ الإمام أبو الفضل ثابت بن عبد الله بن ثابت اليشكري‏

من أولاد ثابت البناني فاضل عالم ثقة قرأ على الأجل المرتضى علم الهدى رفع الله درجته و له كتاب الحجة في الإمامة و كتاب منهاج الرشاد في الأصول و الفروع‏ «2».

66 الشيخ ثابت بن أحمد بن عبد الوهاب الحلبي‏

فقيه صالح قرأ على الشيخ التقي رحمهم الله تعالى (3).

حرف الجيم‏

67 الشيخ الجليل أبو عبد الله جعفر بن محمد الدوريستي‏

ثقة عين عدل قرأ على شيخنا المفيد أبي عبد الله محمد بن محمد بن نعمان الحارثي البغدادي المعروف بابن المعلم‏ «4» و على الأجل المرتضى علم الهدى أبو القاسم علي قدس الله أرواحهم و له تصانيف منها كتاب الكفاية في العبادات و كتاب عمل يوم و ليلة و كتاب الاعتقاد أخبرنا به الشيخ الإمام أبو الفتوح الحسين بن علي الخزاعي عن الشيخ المفيد عبد الجبار المقرئ الرازي عنه رحمهم الله‏ «5».

68 السيد أبو إبراهيم جعفر بن علي بن جعفر الحسيني‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 464، جامع 1/ 139، تنقيح المقال 1/ 188.

(2) امل الامل 464، جامع الرواة 1/ 132، تنقيح المقال 1/ 188.

(4) نسخه اجازات: بابن العلم.

(5) النقص 109 و 181، امل الامل 465، منهج المقال 85، منتهى المقال 79، روضات الجنّات 144، جامع 1/ 158، تنقيح المقال 1/ 224 الكنى و الألقاب 2/ 211.

##46=PAGE##

ثقة محدث قرأ على شيخنا الموفق أبي جعفر رحمهما الله‏ «1».

69 السيد أبو إبراهيم جعفر بن محمد بن مظفر الحسيني‏ «2»

الواعظ ثقة ورع‏ «3».

70 السيد عماد الدين أبو القاسم جعفر بن علي بن عبد الله بن أحمد الجعفري الزينبي‏

نزيل دهستان فقيه فاضل و كان يتحنف‏ «4» و يفتي على مذهب أبي حنيفة نعمان بن ثابت الكوفي فقيه ثقة «5».

حرف الحاء

71 الشيخ الجليل أبو علي الحسن بن الشيخ الجليل الموفق أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي‏

فقيه ثقة عين قرأ على والده جميع تصانيفه أخبرنا الوالد عنه رحمهم الله‏ «6».

72 الشيخ الإمام الجد «7» شمس الإسلام الحسن بن الحسين بن بابويه القمي‏

نزيل الري المدعو حسكا فقيه‏ «8» ثقة وجه قرأ على شيخنا الموفق أبي جعفر قدس الله روحه جميع تصانيفه بالغري على ساكنه السلام و قرأ على الشيخين‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 465، جامع 1/ 154، روضات 557، تنقيح المقال 1/ 219.

(2) امل: الحسنى.

(3) امل 465، تنقيح المقال 1/ 226.

(4) نسخه اجازات: بتخفيف.

(5) امل 465، جامع 1/ 154، تنقيح 1/ 220.

(6) امل الامل 469، منتهى المقال 102، تنقيح المقال 1/ 036.

(7) نسخه اجازات: امجد.

(8) كلمه «فقيه» در امل نيست.

##47=PAGE##

سلار بن عبد العزيز و ابن براج جميع تصانيفهما و له تصانيف في الفقه منها كتاب العبادات و كتاب الأعمال الصالحة و كتاب سير الأنبياء و الأئمة ع أخبرنا بها الوالد عنه رحمهم الله‏ «1».

73 الشيخ الإمام محيي الدين أبو عبد الله الحسين بن المظفر بن علي الحمداني‏ «2»

نزيل قزوين ثقة وجه كبير قرأ على شيخنا الموفق أبي جعفر الطوسي جميع تصانيفه مدة ثلاثين سنة بالغري على ساكنه السلام و له تصانيف منها هتك أستار الباطنية و كتاب نصرة الحق و كتاب لؤلؤة التفكر «3» في المواعظ و الزواجر أخبرنا بها السيد أبو البركات المشهدي عنه‏ «4».

74 الشيخ الموفق أبو محمد الحسن بن عبد العزيز بن الحسن‏ «5» الجبهاني‏

المعدل‏ «6» بالقاهرة فقيه ثقة قرأ على الشيخ الموفق أبي جعفر الطوسي و الشيخ ابن البراج‏ «7» رحمهم الله‏ «8».

75 76 77 الشيخ أبو عبد الله الحسين بن علي بن الحسين (موسى) بن بابويه (القمي) «9»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) النقض 51 و موارد ديگر امل 467، جامع 1/ 193، روضات الجنّات 557، تنقيح المقال 1/ 273.

(2) نسخه اجازات: الهمدانيّ.

(3) نسخه شيخ حر: المتفكر.

(4) امل 473، جامع 1/ 255، تنقيح 1/ 349.

(5) نسخ شيخ حر: المحسن.

(6) امل الامل: العدل.

(7) نسخه اجازات: ابو البرّاج.

(8) امل الامل 467، جامع الرواة 1/ 206، روضات الجنّات 557، تنقيح المقال 1/ 287.

(9) بين پرانتز از امل الامل است.

##48=PAGE##

و ابنه الشيخ ثقة الدين الحسن و ابنه الحسين فقهاء صلحاء «1».

78 الشيخ الإمام أبو الفتوح الحسين بن علي بن محمد الخزاعي الرازي‏

عالم واعظ مفسر دين له تصانيف منها التفسير المسمى بروض الجنان (و روح الجنان) «2» في تفسير القرآن عشرين مجلدا و روح الأحباب و روح الألباب في شرح الشهاب قرأتهما عليه‏ «3».

79 الشيخ الإمام موفق الدين الحسين بن الفتح الواعظ البكرآبادي الجرجاني‏

فقيه صالح ثقة قرأ على الشيخ أبي علي الطوسي و قرأ الفقه عليه الشيخ الإمام سديد الدين محمود الحمصي رحمهم الله‏ «4».

80 الشيخ أبو عبد الله الحسين بن أحمد بن طحال المقدادي‏

فقيه صالح قرأ على الشيخ أبي علي الطوسي‏ «5».

81 السيد أبو عبد الله الحسين بن الهادي بن الحسين الحسني‏ «6» الشجري‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 473، منهج المقال 115، منتهى المقال 112 جامع 1/ 248 روضات 813، تنقيح 1/ 141.

(2) بين پرانتز از نسخه شيخ حر.

(3) امل 473، منتهى 113، جامع 1/ 249 روضات 184، تنقيح 1/ 235 الكنى و الألقاب 1/ 137.

(4) النقض 189، امل 473، جامع 1/ 250، تنقيح 1/ 34.

(5) امل الامل: الطبرسيّ. امل 473، جامع 1/ 232، روضات 146، تنقيح 331.

(6) امل الامل: الحسيني.

##49=PAGE##

فاضل واعظ محدث‏ «1»

82 السيد حمزة بن علي بن محمد بن المحسن‏ «2» العلوي الحسيني‏

صالح محدث‏ «3».

83 السيد نجيب الدين أبو محمد الحسن بن محمد بن الحسن بن محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن القاسم بن موسى الكاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علي زين العابدين بن الحسين سيد الشهداء بن علي بن أبي طالب‏

أمير المؤمنين سلام الله عليهم صالح فقيه دين مقرئ قرأ على السيد الأجل المرتضى ذي الفخرين المطهر رفع الله درجتهما «4».

84 الشيخ موفق الدين حمزة بن عبد الله الطوسي‏

فقيه ثقة «5»

85 الشيخ أبو محمد الحسن بن أحمد المعروف بالساكت‏ «6»

فقيه دين‏ «7».

86 القاضي أبو محمد الحسن بن إسحاق بن عبيد «8» الرازي‏

فقيه ثقة له كتاب في الفقه-

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل 474، جامع الرواة 1/ 258، تنقيح المقال 1/ 34.

(2) نسخه اجازات: بن الحسن.

(3) امل 474، جامع 1/ 282، تنقيح 1/ 376.

(4) النقض 182 و 187، امل 469، جامع الرواة 1/ 224، تنقيح 1/ 306.

(5) النقض 184، امل 474، جامع 1/ 282، تنقيح المقال 1/ 376.

(6) نسخه اجازات: المعروف بالساكب.

(7) امل 469، جامع 1/ 190، تنقيح 1/ 269.

(8) امل الامل: عبيد اللّه.

##50=PAGE##

روى لنا عنه الوالد رحمهما الله‏ «1».

87 السيد الحسن‏كيا بن القاسم بن محمد الحسني‏

صالح محدث فقيه قرأ على الشيخ الجد شمس الإسلام رحمهم الله‏ «2».

88 الشيخ ناصر الدين الحسين بن محمد بن حمدان الحمداني القزويني‏

فقيه ثقة «3».

89 الشيخ الإمام نصرة الدين‏ «4» أبو محمد الحسن بن علي بن زيرك القمي‏

واعظ صالح فقيه‏ «5»

90 الشيخ الحسين بن علي بن الحاجي الشيعي‏ «6» الطبري بهنوشيم‏ «7»

ثقة صالح فقيه‏ «8».

91 الشيخ أبو محمد الحسن بن علي بن الحسن السبزواري‏

فقيه صالح‏ «9».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 466، جامع 1/ 190، تنقيح 1/ 269.

(2) النقض 97، امل الامل 469، جامع الرواة 1/ 220، تنقيح المقال 1/ 303.

(3) امل 473.

(4) نسخه شيخ حر: نصير الدين.

(5) النقض 191، جامع 1/ 212.

(6) امل الامل: السبعى، نسخه شيخ حر: الشبعى.

(7) نسخه شيخ حر: بهوشم.

(8) امل 472، جامع 1/ 248، تنقيح المقال 1/ 337.

(9) امل 466، جامع 1/ 232، تنقيح 1/ 268.

##51=PAGE##

92 القاضي خطير الدين أبو منصور الحسين بن عبد الجبار الطوسي‏

نزيل قاشان فقيه ثقة صالح‏ «1».

93 الشيخ الإمام أفضل الدين الحسن بن علي بن أحمد المهابادي‏

علم‏ «2» في الأدب فقيه صالح ثقة متبحر له تصانيف منها شرح النهج شرح الشهاب شرح اللمع كتاب في رد التنجيم كتاب في الإعراب ديوان نظمه و ديوان نثره أجازني بجميع تصانيفه و رواياته عنه‏ «3».

94 الشيخ الأديب أفضل الدين الحسن بن فادار القمي‏

إمام اللغة «4».

95 القاضي سديد الدين أبو محمد الحسن‏ «5» بن محمد القريب‏

فاضل عالم له نظم و نثر رائق و كان قاضي راوند «6».

96 الشيخ سديد الدين أبو محمد الحسن بن الحسين بن علي الدوريستي‏

نزيل قاشان فقيه صالح‏ «7».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) النقض 170، امل 472، جامع 1/ 244، تنقيح 1/ 331.

(2) نسخه اجازات: عالم.

(3) النقض 189، امل الامل 467، جامع الرواة 1/ 209، روضات الجنّات 171 تنقيح المقال 1/ 292.

(4) جامع 1/ 319، روضات 171، تنقيح 1/ 302.

(5) امل الامل: الحسين.

(6) امل 473، جامع 1/ 253، تنقيح 1/ 343.

(7) جامع 1/ 193.

##52=PAGE##

97 الشيخ صفي الدين أبو محمد الحسن بن إبراهيم بن بندار الجيروي‏ «1»

فقيه صالح‏ «2».

98 الشيخ جمال الدين الحسين بن هبة الله بن رطبة السوراوي‏

فقيه صالح كان يروي عن الشيخ أبي علي الطوسي‏ «3»

99 السيد علاء الدين الحسين بن علي الحسيني‏

بسبزوار صالح دين‏ «4».

100 الشيخ الإمام الحسين بن علي بن عبد الصمد التميمي السبزواري‏

فقيه ثقة «5».

101 الشيخ الحسين بن أحمد بن الحسين‏

جد السيد الإمام ضياء الدين فضل الله بن علي الحسيني الراوندي من قبل الأم فقيه صالح محدث‏ «6».

102 الشيخ بدر الدين الحسن بن علي بن سلمان بن أبي جعفر بن أبي الفضل بن الحسن بن أبي بكر بن سلمان‏ «7» بن عباد بن عمار بن أحمد بن أبي بكر بن علي بن سلمان بن منبه بن محمد بن عمارة بن إبراهيم بن سلمان‏ «7» بن محمد بن سلمان الفارسي‏

رضي الله عنه صاحب رسول الله‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل: الخبروى.

(2) امل 466، جامع 1/ 188، تنقيح 1/ 265.

(3) امل 474، جامع 1/ 258، تنقيح 1/ 348.

(4) امل 473، جامع 1/ 248، تنقيح 1/ 338.

(5) امل الامل 473، جامع الرواة 1/ 349، تنقيح المقال 1/ 339.

(6) امل 471، جامع 1/ 234، روضات الجنّات 492، تنقيح 1/ 318.

(7) امل الامل: سليمان.

##53=PAGE##

ص و رضي عنه نزيل أشناباد «1» السد من الري واعظ فصيح صالح‏ «2».

103 الشيخ موفق الدين الحسن بن محمد بن الحسن المدعو خواجة الأبي‏

الساكن بقرية أشدة شنئت‏ «3» من الري و بها توفي و دفن فقيه صالح ثقة قرأ على الفقيه المفيد أميركا بن أبي اللجيم‏ «4».

104 الشيخ الإمام شرف الدين الحسن بن حيدر بن أبي الفتح الجرجاني‏

متكلم فقيه صالح‏ «5».

105 الشيخ بهاء الدين الحسين بن علي بن أميركا القوسيني‏

متكلم فقيه دين‏ «6».

106 الفقيه سديد الدين الحسن بن أنوشروان‏ «7» القوسيني‏

صالح‏ «8».

107 الشيخ رشيد الدين الحسين بن أبي الفضل بن محمد الراوندي‏

المقيم بقوهدة رأس الوادي‏ «9» من أعمال الري‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نسخه اجازات: اسناباد.

(2) امل 468، جامع 1/ 212، تنقيح 1/ 296.

(3) نسخه اجازات: راشده.

(4) امل 469، جامع 1/ 225، روضات 584، تنقيح 1/ 306.

(5) امل 467، تنقيح 1/ 275.

(6) امل 472، جامع 1/ 248، تنقيح 1/ 33.

(7) نسخه اجازات: بن شروان.

(8) امل الامل 467.

(9) نسخه اجازات: مغشوش است.

##54=PAGE##

صالح مقرئ‏ «1».

108 الشيخ رضي الدين الحسين بن أبي الرشيد النيسابوري‏

صالح ورع‏ «2».

109 السيد النقيب صدر الدين الحسن بن أبي العزيز أميركا الحسني ميسرة الكليني‏

عالم صالح‏ «3».

110 السيد شمس الدين أبو محمد الحسن بن علي الحسيني المرعشي‏

المعروف بالهمداني نزيل بلدة خوارزم صالح ورع خير «4».

111 الشيخ نصير الدين أبو عبد الله الحسين بن الشيخ الإمام قطب الدين أبي الحسين الراوندي‏

عالم صالح شهيد «5».

112 الشيخ الإمام أوحد الدين الحسين بن أبي الحسين بن أبي الفضل‏ «6» القزويني‏

فقيه صالح ثقة واعظ «7».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 471، جامع الرواة 1/ 232، تنقيح المقال 1/ 318.

(2) امل 471، جامع الرواة 131، تنقيح المقال 1/ 317.

(3) امل 466، جامع 1/ 189، تنقيح 1/ 268.

(4) امل 468، جامع 1/ 209، تنقيح 1/ 293.

(5) امل 471، جامع 1/ 244، تنقيح 1/ 316.

(6) تنقيح المقال: ابى المفضل.

(7) امل 471 جامع 1/ 230، تنقيح 1/ 316.

##55=PAGE##

113 السيد رضي الدين أبو عبد الله الحسين بن علي بن أبي الرضا الحسيني المرعشي‏

صالح دين‏

114 115 السيدان بدر الدين الحسن و رضي الدين الحسين‏

ابنا السيد أبي الرضا عبد الله بن الحسين بن علي الحسيني المرعشي صالحان ورعان‏ «1».

116 السيد شمس الدين حيدر بن مرعش الحسيني‏

عالم زاهد «2».

117 السيد عز الدين‏ «3» الحسين بن المنتهى بن الحسين بن علي الحسيني المرعشي‏

فقيه صالح‏ «4».

118 السيد شمس الدين الحسن بن علي بن عبد الله الجعفري‏

صالح‏ «5».

119 السيد أبو علي الحسن بن السيد عماد الدين أبي القاسم أحمد بن علي الحسيني القمي‏

صالح فاضل‏ «6».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل 473 و جامع الرواة 1/ 188 و 231، تنقيح المقال 1/ 317.

(2) امل 474، جامع 1/ 288، تنقيح 1/ 380.

(3) نسخه شيخ حر: السيّد عماد.

(4) امل 473، جامع 1/ 255، تنقيح 1/ 341.

(5) جامع 1/ 212، تنقيح 1/ 296.

(6) امل 464، تنقيح 1/ 268.

##56=PAGE##

120 121 السيد ناصر الدين الحسن بن تاج الدين بن محمد الحسيني الكيسكي سيد عالم و ابنه تاج الدين الحسين بن الحسن‏

واعظ عالم‏ «1».

122 الشيخ ضياء الدين الحسن بن علي بن الحسين بن علويه الوراميني‏

عالم واعظ صالح‏ «2».

123 الشيخ أسد الدين الحسن بن أبي الحسن بن محمد «3» الوراميني‏

المعروف بقهرمان مناظر عالم‏ «4».

124 الأديب رشيد الدين الحسين بن أبي الحسين بن مموسة «5» الوراميني‏

فاضل‏ «6».

125 الشيخ بدر الدين الحسن بن علي بن الحسن الدستجردي‏

صالح‏ «7».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 467، جامع 1/ 191، تنقيح 1/ 270.

(2) امل 468، جامع 1/ 210، تنقيح 1/ 293.

(3) نسخه اجازات: مجد، امل الامل: ابى محمد.

(4) امل الامل 466، جامع الرواة 1/ 188، روضات الجنّات 178، تنقيح 1/ 265.

(5) نسخه اجازات: الحسين بن عليّ بن الحسين بن مهرسه، امل الامل: هموسه.

(6) امل 471، جامع 1/ 23، تنقيح 1/ 316.

(7) امل 468، جامع 1/ 209، تنقيح 1/ 292.

##57=PAGE##

126 الشيخ أبو سعد «1» الحسن بن عبد العزيز بن الحسين القمي‏

فقيه صالح‏ «2».

127 الشيخ شمس الدين أبو يعلى حمزة بن أبي عبد الله الغفاري البغدادي‏

فاضل له كتاب النهاية المرتضوية في التعبير «3».

128 الفقيه الحسين بن محمد الريحاني‏ «4»

المجاور للحرمين صالح‏ «5».

129 الشيخ موفق الدين حيدر بن بختيار بن الحسن الشنشني‏

نزيل الري صالح عالم فقيه‏ «6».

130 الشيخ رشيد الدين الحسن بن عبد الملك بن عبد العزيز المسجدي‏

المقيم بقرية رامزقها «7» من أعمال الري فقيه صالح‏ «8».

131 الشيخ الحسين بن أبي موسى بن محمد

مولى آل محمد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نسخه اجازات: أبو سعيد.

(2) امل 467، جامع 1/ 206، تنقيح 1/ 287.

(3) امل 467، جامع 1/ 206، تنقيح 1/ 287.

(4) نسخه اجازات: الزنجانى.

(5) امل 473، جامع 1/ 252، تنقيح 1/ 341.

(6) جامع 1/ 288.

(7) نسخه شيخ حر: رامرين.

(8) امل 467، جامع 1/ 207، تنقيح 1/ 288.

##58=PAGE##

فقيه صالح‏ «1».

132 الأديب أوحد الدين حيدر بن محمد الحاستي‏ «2»

فاضل صالح‏ «3».

133 السيد الحسين بن علي بن عبد الله الجعفري‏

صالح فقيه‏ «4».

134 السيد ناصر الدين الحسن بن مهدي الحسني المامطيري‏

فاضل‏ «5».

135 السيد أبو طالب حمزة بن محمد بن عبد الله الجعفري‏

فقيه دين‏ «6».

136 الشيخ حيدر بن أبي نصر الحاجاتي‏ «7»

فقيه مقرئ‏ «8».

137 الشيخ حيدر بن أحمد بن الحسن المقرئ‏

صالح‏ «9».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل 471، تنقيح المقال 1/ 318.

(2) النقض: جاسبى. جامع الرواة: الحماسى. نسخه اجازات: الجاسى.

(3) النقض 188، امل 474، جامع 1/ 288، تنقيح 384.

(4) امل 473، جامع 1/ 349، تنقيح 1/ 296.

(5) امل 469، جامع 1/ 329، تنقيح 1/ 312.

(6) امل 474، جامع 1/ 383، تنقيح 1/ 377.

(7) نسخه شيخ حر و اجازات: الجرجانى.

(8) النقض 184، امل 474، جامع 1/ 288، تنقيح 1/ 384.

(9) امل 474 جامع 288، تنقيح 1/ 384.

##59=PAGE##

138 الشيخ نجم الدين أبو خليفة الحسن بن الحسين بن محمد بن حمدان الحمداني‏

صالح‏ «1».

139 القاضي سديد الدين الحسين بن حيدر بن إبراهيم‏

فاضل‏ «2».

140 الشيخ عفيف الدين إبراهيم بن الخليل بن شدة القوهدي‏

فاضل له نظم و نثر رائق نزيل بلدة خوارزم‏

141 الشيخ ضياء الدين أبو غانم بن أبي غانم بن علي الخوانة «3»

صالح‏ «4».

142 صدر الحفاظ أبو العلاء الحسن بن أحمد بن الحسن العطار الهمداني‏

العلامة في علم الحديث و القراءة كان من أصحابنا و له تصانيف في الأخبار و القراءة منها كتاب الهادي في معرفة المقاطع و المبادئ شاهدته و قرأت عليه‏ «5».

143 السيد الحسين بن يحيى بن الحسين بن مانگديم الحسني‏ «6»

صالح محدث‏ «7».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 467، جامع 1/ 195، تنقيح 1/ 274.

(2) امل 472، جامع 1/ 238، تنقيح 1/ 326.

(3) امل الامل: الجوانه.

(4) امل الامل: 472.

(5) امل الامل: 472، جامع الرواة 1/ 189، تنقيح المقال: 1/ 268.

(6) امل الامل مانكديم الحسيني، جامع الرواة: مانكريم.

(7) امل الامل: 472، جامع الرواة: 1/ 258، تنقيح المقال: 1/ 348.

##60=PAGE##

144 الفقيه الحسين بن محمد الزينوآبادي‏ «1»

صالح واعظ «2».

145 القاضي فخر الدين أبو علي الحسن بن محمد المسكوي‏ «3»

فقيه دين‏ «4».

146 الرئيس بهاء الدين الحسين بن محمد الورساهي‏ «5»

صالح خير «6».

147 الشيخ الحسن بن محمد بن الفضل المسكني‏

باني الرباط و المساجد بها صالح خير «7».

حرف الخاء

148 الشيخ الخليل بن ظفر بن خليل الأسدي‏

ثقة ورع له تصانيف منها كتاب الانتصاف كتاب الدلائل كتاب النور كتاب البهاء جوابات الزيدية جوابات الإسماعيلية جوابات القرامطة أخبرنا بها شيخنا الإمام السعيد جمال الدين أبو الفتوح الحسين‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل: الزين‏آبادي.

(2) امل الامل: 472، جامع الرواة 1/ 252، تنقيح المقال: 1/ 342.

(3) امل الامل: المسكونى.

(4) امل الامل: 472، جامع الرواة 1/ 226.

(5) امل الامل: الورشاهى، جامع الرواة: الورساستى.

(6) امل الامل: 472، جامع الرواة 1/ 253، تنقيح المقال: 1/ 343.

(7) امل الامل: 472، جامع الرواة 1/ 226، تنقيح المقال: 1/ 309.

##61=PAGE##

بن علي بن محمد الخزاعي عن والده عن جده عنه‏ «1».

149 الأمير خسرو بن فيروز «2» بن شاهاور «3» الديلمي الطبري‏

فاضل عفيف راوية «4».

150 السيد صفي الدين خليفة بن الحسن بن خليفة الجعفري الشرفشاهي‏

عالم صالح واعظ «5».

151 الشيخ خضر بن سعد بن محمد الخليلي‏

عالم ورع‏ «6».

152 الشيخ خليفة بن أبي اللجيم القزويني‏

صالح شهيد «7».

حرف الدال‏

153 السيد أبو الخير داعي بن الرضا بن محمد العلوي الحسيني‏ «8»

فاضل محدث له كتاب آثار الأبرار و أنوار الأخبار في الأحاديث أخبرنا بها السيد الأمير «9» المرتضى بن المجتبى بن محمد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل 475، جامع الرواة 1/ 298، روضات الجنّات 265، تنقيح المقال 1/ 403.

(2) جامع الرواة: خسرو فيروز.

(3) امل الامل: شاهور.

(4) امل 474، جامع 1/ 295، تنقيح 1/ 398.

(5) امل 474، جامع 1/ 298، تنقيح 1/ 402.

(6) امل 474، جامع 1/ 295، تنقيح 1/ 398.

(7) امل 474، جامع 1/ 299، تنقيح 1/ 402.

(8) نسخه شيخ حر: الحسنى.

(9) نسخه شيخ حر: الاصيل.

##62=PAGE##

العلوي العمري عنه رحمهما الله‏ «1».

154 الشيخ أبو العلاء الداعي بن ظفر بن علي الحمداني القزويني‏

فاضل فقيه ثقة «2».

155 الشيخ أبو سليمان‏ «3» داود بن محمد بن داود الحاسي‏

فقيه ورع قرأ على الشيخ أبي علي بن الشيخ أبي جعفر رحمهم الله‏ «4».

156 السيد دولت‏شاه‏ «5» بن أمير علي بن شرفشاه الحسني الأبهري‏

فاضل صالح له نظم و نثر رائق و خطب بليغة «6».

حرف الذال‏

157 السيد عماد الدين أبو الصمصام ذو الفقار بن محمد بن معبد الحسني المروزي‏

عالم دين يروي عن السيد الأجل المرتضى علم الهدى أبي القاسم علي بن الحسين الموسوي و الشيخ الموفق أبي جعفر محمد بن الحسن قدس الله روحهما و قد صادفته و كان ابن مائة سنة و خمس عشرة سنة «7».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل 475، جامع الرواة 1/ 301، روضات الجنّات 574، تنقيح المقال 1/ 406.

(2) امل 475، جامع 1/ 301، تنقيح 1/ 406.

(3) نسخه شيخ حر: ابو سلمان.

(4) امل 475، جامع 1/ 309، تنقيح 1/ 416.

(5) نسخه شيخ حر: دوانشاه.

(6) امل 475، جامع 1/ 311، تنقيح 1/ 417.

(7) امل الامل 475، جامع الرواة 1/ 314، روضات الجنّات 727، تنقيح فصل كنى و القاب 63 الكنى و الألقاب 1/ 100.

##63=PAGE##

158 السيد ذو المناقب بن طاهر بن أبي المناقب الحسيني‏ «1» الرازي‏

فاضل صالح له كتاب التواريخ و كتاب المنهج في الحكمة و كتاب الرياض و كتاب السير «2» أخبرنا بها الوالد عنه رحمهما الله‏ «3».

159 السيد عز الدين ذو الفقار بن أبي طاهر بن خليفة الجعفري الشرفشاهي‏

عالم صالح نقيب السادة بإرم‏ «4».

160 السيد ذو الفقار بن أبي الشرف بن طالب‏كيا «5» الحسني‏

عالم واعظ صالح‏ «6».

161 السيد ذو الفقار بن كامروا الحسني‏

فقيه‏ «7».

حرف الراء

162 السيد الرضا بن أميركا الحسيني المرعشي‏

عالم زاهد قرأ على المفيد أميركا بن أبي اللجيم و المفيد عبد الجبار الرازي رحمهم الله‏ «8».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) جامع الرواة: بن ذى المناقب، نسخه شيخ حر: الحسنى.

(2) نسخه شيخ حر: كتاب المسنن.

(3) امل 475، جامع 1/ 314، تنقيح فصل القاب 64.

(4) امل 475، جامع 1/ 314، تنقيح فصل القاب 64.

(5) نسخه اجازات: طالب بن كيا.

(6) امل 475، جامع 1/ 314، تنقيح فصل القاب 64.

(7) امل 475، جامع 1/ 314، تنقيح فصل القاب 64.

(8) امل الامل: 475، جامع الرواة: 1/ 320، تنقيح المقال: 1/ 432.

##64=PAGE##

163 السيد أبو الفضائل الرضا بن أبي طاهر الحسني‏

صالح ورع محدث‏ «1».

164 السيد الرضا بن الداعي بن أحمد الحسيني العقيقي المشهدي‏

عالم صالح قرأ على شيخنا الجد الحسن بن الحسين بن بابويه رحمهم الله أجمعين‏ «2».

165 الشيخ الموفق راشد بن محمد بن عبد الملك‏

من أولاد أنس بن مالك فقيه ورع‏ «3».

166 الشيخ ناصر الدين راشد بن [إبراهيم‏] «4» البحراني‏

فقيه دين قرأ هاهنا على مشايخ العراق و أقام مدة «5».

167 السيد كمال الدين الرضا بن أبي زيد بن هبة الله الحسني الأبهري‏

نزل ورامين صالح عالم واعظ «6».

168 السيد أبو الفضائل الرضا بن أبي طاهر بن الحسن بن مانكديم الحسني النقيب‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) جامع الرواة: 1/ 320.

(2) امل الامل: 475، جامع الرواة 1/ 319، تنقيح المقال: 1/ 432، در جامع و تنقيح السيّد الرضا ابى الداعي ذكر شده.

(3) امل الامل: 475، جامع الرواة 1/ 315، تنقيح المقال 1/ 421.

(4) امل الامل: إبراهيم بن إسحاق.

(5) امل الامل: 475، جامع الرواة 1/ 315، تنقيح المقال: 1/ 421.

(6) امل الامل: 475، جامع الرواة 1/ 319، تنقيح المقال: 432.

##65=PAGE##

فاضل متبحر صاحب نظم و نثر قرأ على الشيخ عماد الدين أبي القاسم الطبري و أربى عليه‏ «1».

169 السيد جمال الدين الرضا بن أحمد بن خليفة الجعفري الأرمي‏

عالم متكلم فقيه قرأ أيضا على الشيخ عماد الدين الطبري‏ «2».

170 السيد عماد الدين الرضا بن المرتضى‏ «3» بن المنتهى الحسيني المرعشي‏

صالح‏ «4».

171 السيد الرضا «5» بن عبد الله بن علي الجعفري‏

بقاشان عالم صالح‏ «6».

172 السيد رضي‏ «7» بن أحمد بن الرضي الحسيني‏

بنيسابور عالم صالح‏ «8».

حرف الزاء

173 السيد أبو محمد زيد بن علي بن الحسين الحسني‏

«9» عالم فقيه قرأ على الشيخ أبي جعفر الطوسي و له كتاب المذهب و كتاب الطالبية و كتاب علم الطب عن أهل البيت‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل: 475، جامع الرواة 1/ 320، تنقيح المقال: 432.

(2) امل: 476، جامع الرواة 1/ 320، روضات الجنّات 564، تنقيح المقال 1/ 432.

(3) نسخه اجازات: الرضى. نسخه شيخ حر: بن الماضى.

(4) امل: 476، جامع 1/ 320، تنقيح 1/ 432.

(5) نسخه اجازات: الرضى.

(6) امل: 476، جامع 1/ 320، تنقيح 1/ 432.

(7) جامع الرواة: الرضا.

(8) امل: 476، جامع 1/ 320، روضات 564، تنقيح 1/ 432.

(9) روضات الجنّات: الحسيني.

##66=PAGE##

أخبرنا بها الوالد عنه رحمهما الله‏ «1».

174 السيد أبو القاسم زيد بن إسحاق الجعفري‏

عالم محدث قرأ على الشيخ الإمام الجد شمس الإسلام الحسن بن الحسين بن بابويه و له كتاب الدعوات عن زين العابدين و كتاب المغازي و السير أخبرنا بها الوالد عنه رحمهما الله‏ «2».

175 السيد أبو الفضل زيد بن شروان‏شاه بن مانكديم العلوي العباسي‏

عالم صالح‏ «3».

176 الشيخ أبو الحسين زيد بن الحسن بن محمد البيهقي‏

فقيه صالح‏ «4».

177 السيد أبو الحسين زيد بن إسماعيل بن محمد الحسني‏

عالم فاضل‏ «5»

178 السيد زيد بن مانكديم بن أبي الفضل العلوي الحسني‏

محدث راوية «6».

179 الشيخ شمس الدين زنگى بن الرشيد النيسابوري‏

صالح دين‏ «7».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) جامع 1/ 342، روضات 557، تنقيح 1/ 467.

(2) امل: 476، جامع 1/ 340، تنقيح 1/ 461.

(3) امل الامل 476، جامع الرواة 1/ 342، تنقيح المقال 1/ 466.

(4) امل 476، جامع 1/ 341، تنقيح 1/ 462.

(5) امل 476، جامع 1/ 341، تنقيح 1/ 461.

(6) امل 476، جامع 1/ 343، تنقيح 1/ 471.

(7) امل 476، جامع 1/ 334، تنقيح 1/ 452.

##67=PAGE##

180 الشيخ زادان بن محمد بن زادان‏ «1»

عالم فقيه قاضي محدث‏ «2».

181 الفقيه زرينكمر «3» بن داود «4» بن منوچهر

صالح ورع‏ «5».

182 الشيخ نجيب الدين زيدان بن أبي دلف الكليني‏

الساكن بخانقاه قوهدة العليا عالم عارف‏ «6».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
منتجب الدين، عليّ بن عبيدالله، الفهرست (للرازي)، 1جلد، كتابخانه عمومي آيت الله العظمي مرعشي نجفي - قم، چاپ: اول، 1422ق.

**الفهرست (للرازي) ؛ النص ؛ ص67**

حرف السين‏

183 الشيخ أبو يعلى سالار بن عبد العزيز الديلمي‏

فقيه ثقة عين‏ «7» له كتاب المراسم العلوية و الأحكام النبوية أخبرنا به الوالد عن أبيه عنه رحمهم الله‏ «8».

184 الشيخ الثقة أبو الحسن سليمان بن الحسن بن سلمان الصهرشتي‏

فقيه وجه دين قرأ على شيخنا الموفق أبي جعفر الطوسي و جلس في مجلس درس سيدنا المرتضى علم الهدى رحمهم الله و له تصانيف منها كتاب النفيس كتاب التنبيه كتاب النوادر و كتاب‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل: زاذان.

(2) امل 476، جامع 1/ 324.

(3) تنقيح المقال: زرين بن كمر و ظاهرا زرينكمر درست باشد.

(4) جامع الرواة: بن ايزد.

(5) امل 476، جامع 1/ 330، تنقيح 1/ 446.

(6) امل 476، تنقيح 47271.

(7) امل الامل: ثقة دين.

(8) النقض 22، امل الامل 476، منهج المقال 166، منتهى المقال 149، جامع- الرواة 1/ 369، روضات الجنّات 201، تنقيح المقال 2/ 42.

##68=PAGE##

المتعة أخبرنا بها الوالد عن والده عنه‏ «1».

185 الشيخ معين الدين أبو المكارم سعد بن أبي طالب بن عيسى المتكلم الرازي‏

المعروف بالنجيب عالم مناظر له تصانيف منها سفينة النجاة في تخطئة الثقات‏ «2» كتاب علوم العقل مسألة الأحوال نقض مسألة الرؤية لأبي الفضائل المشاط الموجز «3»

186 الشيخ الإمام قطب الدين أبو الحسين سعد «4» بن هبة الله بن الحسن الراوندي‏

فقيه عين صالح ثقة له تصانيف منها المغني في شرح النهاية عشر مجلدات خلاصة التفاسير عشر مجلدات منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة مجلدان تفسير القرآن مجلدان الرائع في الشرائع مجلدان المستقصي‏ «5» في شرح الذريعة ثلاث مجلدات ضياء الشهاب في شرح الشهاب مجلدان حل العقد من الجمل و العقود الإيجاز في شرح الإيجاز «6» النهاية غريب النهاية إحكام الأحكام بيان الانفرادات شرح ما يجوز و ما لا يجوز «7» التغريب في التعريب الأغراب في الإعراب زهرة المباحثة و ثمر المنافثة تهافت الفلاسفة جواهر الكلام في شرح مقدمة الكلام كتاب النيات في جميع العبادات نفثة المصدور و هي منظومة الخرائج و الجرائح في المعجزات شرح الآيات‏ «8»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 477، منتهى المقال 153، جامع 1/ 371، روضات 302، تنقيح 2/ 56 الكنى و الألقاب 2/ 400.

(2) بيشتر مراجع النفاة.

(3) النقض 22، امل 476، جامع 1/ 352، تنقيح 2/ 11.

(4) جامع الرواة: أبو الحسن سعيد.

(5) جامع الرواة المستصغر.

(6) نسخه اجازات: الانجاز في شرح الانجاز و ظاهرا «الانجاز في شرح الايجاز»

(7) جامع الرواة: و ما لا يجوز من النهاية.

(8) نسخه شيخ حر: شرح الأبيات.

##69=PAGE##

المشكلة في التنزيه شرح الكلمات المائة لأمير المؤمنين ع شرح العوامل المائة شجار العصابة في غسل الجنابة المسألة الكافية في الغسلة الثانية مسألة في العقيقة مسألة في صلاة الآيات مسألة في الخمس مسألة أخرى في الخمس مسألة في من حضره الأداء و عليه القضاء فقه القرآن‏ «1».

187 الشيخ أبو المعالي سعد بن الحسن بن الحسين بن بابويه‏

فقيه صالح ثقة «2».

188 الحكيم جمال الدين أبو سعد «3» بن الفرخان‏

نزيل قاشان فاضل له كتب منها الشامل و كتاب القوافي و كتاب النحو شاهدته و لي عنه رواية «4».

189 السيد معين الدين سيف النبي بن المنتهى بن الحسين بن علي الحسيني المرعشي‏

صالح‏ «5».

190 السيد تاج الدين سيف النبي بن طالب‏كيا الحسيني‏

عالم واعظ «6».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) النقض 23 امل الامل 476، منتهى المقال 148، جامع الرواة 1/ 364، روضات الجنّات 300، تنقيح المقال 2/ 21، الكنى و الألقاب 3/ 62.

(2) امل 476، جامع 1/ 353، تنقيح 2/ 12.

(3) كلمه «ابو» از نسخه شيخ حر است ولى در جامع الرواة و تنقيح المقال «سعد» آمده است.

(4) جامع 1/ 356، تنقيح 1/ 20.

(5) امل 477، جامع 1/ 397، تنقيح 2/ 79.

(6) جامع 1/ 397، تنقيح 2/ 79.

##70=PAGE##

حرف الشين‏

191 السيد شمس الدين‏ «1» الشرف بن أبي الشجاع بن عقيل الحسيني السيلقي‏

عالم واعظ محدث‏ «2».

192 السيد فخر الدين شميلي‏ «3» بن محمد بن أبي هاشم الحسيني أمير مكي‏ «4»

عالم صالح روى لنا كتاب الشهاب للقاضي أبي عبد الله محمد بن سلامة بن جعفر القضاعي عنه‏ «5».

193 السيد أبو علي شرفشاه بن عبد المطلب بن جعفر الحسيني الأفطسي الأصبهاني‏

عالم فاضل نسابة «6».

194 السيد عز الدين شرفشاه بن محمد الحسيني الأفطسي النيسابوري‏

المعروف بزيارة المدفون بالغري على ساكنه السلام عالم فاضل له نظم رائق و نثر لطيف‏ «7».

195 الشيخ شيرزاد «8» بن محمد بن بابويه‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل: الشيخ شمس الشرف.

(2) امل: 478.

(3) امل الامل: شميله.

(4) امل الامل: امير مكه.

(5) امل 478، جامع 1/ 402، تنقيح المقال 2/ 88.

(6) امل 477، جامع 1/ 399، تنقيح 2/ 83.

(7) امل 477، جامع 1/ 399، تنقيح 2/ 83.

(8) نسخه اجازات: شيراز.

##71=PAGE##

فقيه صالح‏ «1».

196 السيد جلال الدين شوران‏شاه‏ «2» بن الحسن بن تاج الدين الحسني الكيسكي‏

عالم واعظ «3».

197 الشيخ شهاب الدين شاهاور بن محمد

عالم صالح‏ «4».

198 الشيخ موفق الدين شروان‏شاه بن محمد الرازي الحافظ

صالح دين‏ «5».

حرف الصاد

199 الشيخ صاعد بن ربيعة بن أبي غانم‏

فقيه ثقة قرأ على شيخنا الموفق أبي جعفر الطوسي رحمهما الله‏ «6».

200 الشيخ أبو الصلت بن عبد القادر «7» بن محمد

فقيه صالح قرأ أيضا على الشيخ أبي جعفر رحمهما الله‏ «8».

201 الشيخ أبو صابر بن أحمد بن محمد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 478، جامع 1/ 403، تنقيح 2/ 90.

(2) جامع الرواة: شرفشاه.

(3) امل 477، جامع 1/ 399، تنقيح 2/ 80.

(4) امل 477، جامع 1/ 398، تنقيح 2/ 80.

(5) امل 478، جامع 1/ 399، تنقيح 2/ 83.

(6) امل الامل 478، جامع الرواة 1/ 404، تنقيح المقال 2/ 90.

(7) نسخه شيخ حر: عبد القاهر خ ل.

(8) امل 515 در قسمت كنى، جامع 2/ 395، تنقيح قسمت كنى، و القاب 3/ 21.

##72=PAGE##

فقيه صالح قرأ على المفيد عبد الجبار رحمه الله‏ «1».

202 القاضي أشرف الدين صاعد بن محمد بن صاعد البريدي الأبي‏

فاضل متبحر له تصانيف منها عين الحقائق و الأغراب في الإعراب الحدود و الحقائق بيان الشرائع نهج الصواب معيار المعاني كتاب في الإمامة و نقضه و نقض نقضه‏ «2».

203 الشيخ مجد الدين صاعد بن علي الأبي‏

فقيه فاضل واعظ «3».

204 القاضي صاعد بن منصور بن صاعد المازندراني‏

فقيه دين‏ «4».

حرف الضاد

205 السيد أبو النجم الضياء بن إبراهيم بن الرضا العلوي الحسني الشجري‏

فقيه صالح قرأ على الشيخ أبي علي بن الشيخ أبي جعفر الطوسي رحمهم الله‏ «5».

206 الشيخ ضمرة بن يحيى بن ضمرة الشعيبي‏

صالح فقيه محدث عاصر الشيخ أبا جعفر رحمهما الله‏ «6».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 515، جامع 2/ 393، تنقيح قسمت كنى و القاب 3/ 20.

(2) امل 478، جامع 1/ 404، روضات الجنّات 330، تنقيح 2/ 90.

(3) امل 478، جامع 1/ 404، تنقيح 2/ 90.

(4) امل 478، جامع 1/ 404، تنقيح 2/ 90.

(5) امل الامل 478، جامع الرواة 1/ 419، تنقيح المقال 2/ 106.

(6) امل 478، جامع 1/ 419، تنقيح 2/ 106.

##73=PAGE##

حرف الطاء

207 السيد طالب بن علي بن أبي طالب‏ «1» العلوي الحسيني الأبهري‏

فقيه صالح واعظ قرأ على الشيخ الجليل محيي الدين الحسين بن مظفر الحمداني رحمهم الله‏ «2».

208 السيد طيب بن هادي بن زيد الحسني الشجري‏

فقيه زاهد قرأ على الشيخ المفيد عبد الجبار الرازي رحمهم الله‏ «3».

209 الشيخ أبو بكر طاهر بن الحسين بن علي‏

زاهد واعظ «4».

210 الشيخ طاهر بن زيد بن أحمد

ثقة عالم فقيه قرأ على الشيخ أبي علي بن الشيخ أبي جعفر الطوسي رحمهم الله‏ «5».

211 212 السيد سراج الدين طالب‏كيا بن أبي طالب الحسيني‏

و ابنه السيد عز الدين أبو القاسم طالب عالمان صالحان‏ «6».

213 الشيخ طالب بن محسن بن محمد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل: على بن طالب بن عليّ بن طالب.

(2) امل 478، جامع 1/ 420، روضات 235، تنقيح 2/ 107.

(3) امل 478، جامع 1/ 422، تنقيح 2/ 111.

(4) امل 478، جامع 1/ 420، تنقيح 2/ 108.

(5) امل 478، جامع 1/ 420، روضات 316، تنقيح 2/ 108.

(6) امل 478، جامع 1/ 420، روضات 335، تنقيح 2/ 107.

##74=PAGE##

فقيه صالح‏ «1».

حرف الظاء

214 السيد أبو الفضل ظفر بن الداعي بن مهدي العلوي العمري الأسترآبادي‏

فقيه صالح ثقة قرأ على الشيخ أبي الفتح الكراجكي رحمهما الله‏ «2».

215 الشيخ أبو سليمان ظفر بن الداعي بن ظفر الحمداني القزويني‏

فقيه صالح قرأ على الشيخ أبي علي بن الشيخ أبي جعفر رحمهم الله و له نظم لطيف‏ «3».

216 الشيخ ظفر بن الهمام بن سعد أردستاني‏

إمام اللغة «4».

217 السيد ظاهر بن أبي المفاخر بن أبي العثائر الحسيني الأفطسي‏

عالم دين‏ «5».

حرف العين‏

218 القاضي سعد الدين عز المؤمنين أبو القاسم عبد العزيز بن نحرير بن عبد العزيز بن البراج‏

وجه الأصحاب و فقيههم و كان قاضيا بطرابلس و له مصنفات منها المهذب المعتمد الروضة الجواهر المقرب‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل 478، جامع الرواة 1/ 420، تنقيح المقال 2/ 107.

(2) امل 478، جامع 2/ 424، روضات 337، تنقيح 2/ 112.

(3) امل 478، جامع 2/ 423، تنقيح 2/ 212.

(4) امل 478، جامع 2/ 424، روضات 337 تنقيح 2/ 112.

(5) امل 478، جامع 2/ 423، تنقيح 2/ 112.

##75=PAGE##

عماد المحتاج في مناسك الحاج و له الكامل في الفقه و الموجز في الفقه و كتاب في الكلام‏ «1» أخبرنا بها الوالد عن والده عنه‏ «2».

219 الشيخ المفيد أبو محمد عبد الرحمن بن أحمد بن الحسين النيسابوري الخزاعي‏

شيخ الأصحاب بالري حافظ بالري واعظ سافر في البلاد شرقا و غربا و سمع الأحاديث عن المؤالف و المخالف و له تصانيف منها سفينة النجاة في مناقب أهل البيت العلويات الرضويات الأمالي عيون الأخبار مختصرات في المواعظ و الزواجر أخبرنا بها جماعة منهم السيدان المرتضى و المجتبى ابنا الداعي الحسيني و ابن أخيه الشيخ الإمام جمال الدين أبو الفتوح الخزاعي عنه رحمهم الله و هو قد قرأ «3» على السيدين علم الهدى المرتضى و أخيه الرضي و الشيخ أبي جعفر الطوسي و المشايخ سلار و ابن البراج و الكراجكي رحمهم الله جميعا «4».

220 الشيخ المفيد عبد الجبار بن علي المقرئ‏ «5» الرازي‏

فقيه الأصحاب بالري قرأ عليه في زمانه قاطبة المتعلمين من السادة و العلماء و هو قد قرأ على الشيخ أبي جعفر الطوسي جميع تصانيفه و قرأ على الشيخين سلار و ابن البراج و له تصانيف بالعربية و الفارسية في الفقه أخبرنا بها الشيخ الإمام جمال الدين أبو الفتوح الخزاعي رحمهم الله‏ «6».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اين قسمت در امل نيست.

(2) امل 481، منتهى المقال 179، جامع 2/ 460، روضات 351، تنقيح 2/ 156.

(3) امل الامل: و هو قرأ.

(4) امل 480، منتهى المقال 173، جامع الرواة 1/ 446، روضات 379، تنقيح المقال 2/ 240.

(5) نسخه شيخ حر: عبد الجبار بن عبد اللّه المقرى.

(6) امل 479، جامع 1/ 438.

##76=PAGE##

221 ابنه الشيخ أبو الحسن علي بن عبد الجبار

فقيه صالح‏ «1».

222 الشيخ علي بن عبد الصمد التميمي السبزواري‏

فقيه دين ثقة قرأ على الشيخ أبي جعفر رحمهم الله‏ «2».

223 ابنه الشيخ ركن الدين علي بن علي‏

فقيه قرأ على والده و على الشيخ أبي علي بن الشيخ أبي جعفر رحمهم الله‏ «3».

224 الشيخ أبو الحسن علي بن هبة الله بن عثمان بن أحمد بن إبراهيم بن الرائقة الموصلي‏

كبير حافظ ورع ثقة و له تصانيف منها المتمسك بحبل آل الرسول الأنوار في تاريخ الأئمة الأبرار كتاب اليقين في أصول الدين أخبرنا بها السيد المرتضى بن الداعي الحسيني‏ «4» عن المفيد عبد الرحمن النيسابوري عنه رحمهم الله‏ «5»

225 الشيخ أبو محمد عبد الباقي بن محمد بن عثمان الخطيب البصري‏

شيخ من وجوه أصحابنا ثقة ورد الري و قرأ عليه المفيد عبد الرحمن النيسابوري تصانيفه منها الحجج و البراهين في إمامة أمير المؤمنين ع و أولاده الأحد عشر أئمة الدين صلوات الله و سلامه عليهم أجمعين و المذهب في المذهب و رسائل البصرة و كتاب‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 488.

(2) امل 488، جامع 1/ 583، روضات 557، تنقيح 2/ 295.

(3) امل 489، جامع 1/ 589، تنقيح 2/ 295.

(4) امل الامل: الحسنى.

(5) امل 191، جامع الرواة 1/ 608، روضات الجنّات 379، تنقيح 2/ 314.

##77=PAGE##

الدلائل‏ «1»

226 الشيخ المحقق رشيد الدين أبو سعيد عبد الجليل بن أبي الفتح مسعود بن عيسى المتكلم الرازي‏

أستاد علماء العراق في الأصولين مناظر ماهر حاذق له تصانيف منها نقض التصفيح لأبي الحسن البصري الفصول في الأصول على مذهب آل الرسول جوابات علي بن القاسم الأسترآبادي المعروف بلتقمران‏ «2» جوابات شيخ مسعود الصوابي مسألة في المعجز «3» مسألة في الإمامة مسألة في المعدوم و مسألة في الاعتقاد مسألة في نفي الرؤية شاهدته و قرأت بعضها عليه‏ «4».

227 الشيخ العالم أبو سعيد عبد الجليل بن عيسى بن عبد الوهاب الرازي‏

متكلم فقيه متبحر أستاد الأئمة في عصره و له مقامات و مناظرات مع المخالفين مشهورة و له تصانيف أصولية «5».

228 الشيخ الوالد موفق الدين أبو القاسم عبيد الله بن الحسين‏ «6» بن بابويه القمي‏

نزيل الري فقيه ثقة من أصحابنا قرأ على والده الشيخ الإمام شمس الإسلام حسكا بن بابويه فقيه عصره جميع ما كان له من سماع و قراءة على مشايخ الشيخ أبي جعفر الطوسي و الشيخ سلار و الشيخ ابن البراج و السيد حمزة رحمهم الله‏ «7».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 479، جامع 1/ 437، تنقيح 2/ 133.

(2) نسخه شيخ حر: بيلقمران و صحيح آن «بلقمران» مخفف بوالقمران است.

(3) امل الامل: فى المعجز.

(4) امل 479، جامع 1/ 438، روضات 348، تنقيح 2/ 134.

(5) امل الامل 484، جامع الرواة 1/ 439، روضات الجنّات 348.

(6) امل الامل: الحسن.

(7) امل 484، منتهى 195، جامع 1/ 527، روضات 557، تنقيح 2/ 238.

##78=PAGE##

229 السيد العالم عبيد الله بن موسى بن أحمد بن محمد بن أحمد بن موسى بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب ع‏

ثقة ورع فاضل محدث له كتاب أنساب آل الرسول و أولاد البتول كتاب في الحلال و الحرام كتاب الأديان و الملل‏ «1» أخبرنا بها جماعة من الثقات عن الشيخ المفيد عبد الرحمن بن أحمد النيسابوري عنه‏ «2».

230 السيد الثقة أبو العباس عقيل بن الحسين بن محمد بن علي بن إسحاق بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن علي بن أبي طالب‏

فقيه محدث راوية له كتاب الصلاة كتاب مناسك الحج الأمالي و قرأ عليه المفيد عبد الرحمن النيسابوري‏ «3».

231 السيد عين السادة أبو الحسن علي بن محمد بن علي بن القاسم العلوي الشعراني‏

عالم صالح شاهد الإمام صاحب الأمر ع و روى عنه أحاديث عليه و على آبائه السلام‏ «4».

232 السيد جمال السادة أبو الحسن علي بن محمد بن إسماعيل المحمدي‏

ثقة فاضل دين سفير الإمام‏ «5».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نسخه اجازات: الملك.

(2) امل 484، منتهى 199، جامع 1/ 530، روضات 13، تنقيح 2/ 241.

(3) امل 484، جامع 1/ 540، تنقيح 2/ 255.

(4) امل 491، جامع 1/ 600، تنقيح 2/ 308.

(5) امل 489، منتهى المقال 222، جامع الرواة 1/ 596، تنقيح المقال 2/ 303.

##79=PAGE##

233 الشيخ الصائن‏ «1» أبو القاسم عبد العزيز بن محمد بن عبد العزيز الإمامي النيسابوري‏

شيخ الأصحاب و فقيههم في عصره و له تصانيف في الأصولين أخبرنا بها الشيخ الإمام جمال الدين أبو الفتوح الحسين بن علي الخزاعي عن والده عن جده عنه رحمهم الله‏ «2».

234 الفقيه الدين أبو الحسن علي بن الحسين بن علي الحاستي‏

صالح حافظ ثقة رأى الشيخ أبا علي بن الشيخ أبي جعفر و الشيخ الجد شمس الإسلام حسكا بن بابويه و قرأ عليهما تصانيف الشيخ جعفر رحمهم الله‏ «3».

235 الشيخ زين الدين أبو الحسن علي بن محمد الرازي‏

المتكلم أستاد علماء الطائفة في زمانه و له نظم رائق في مدائح آل الرسول ص و مناظرات مشهورة مع المخالفين و له مسائل في المعدوم و الأحوال و كتاب الواضح و دقايق الحقائق شاهدته و قرأت عليه‏ «4».

236 الشيخ زين الدين علي بن عبد الجليل البياضي‏

المتكلم نزيل دار النقابة بالري ورع مناظر له تصانيف في الأصول منها الاعتصام في علم الكلام و الحدود و مسائل في المعدوم و الأحوال شاهدته و قرأت بعضها عليه‏ «5».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نسخه اجازات: الصابر.

(2) امل 481، جامع 1/ 459، تنقيح 2/ 155.

(3) امل 468، جامع 1/ 572، تنقيح 2/ 281.

(4) امل 489، جامع 1/ 597، روضات 516، تنقيح 2/ 204.

(5) امل 488، جامع 1/ 588، تنقيح 2/ 294.

##80=PAGE##

237 السيد الزاهد مجد السادة عبد الله بن أحمد بن حمزة الجعفري الزينبي‏ «1» القزويني‏

شيخ الطالبية في زمانه متورع فاضل قرأ الأصولين على الشيخ الجليل أبي عبد الله الحسين بن مظفر الحمداني‏ «2».

238 ابنه السيد الزاهد تاج الدين علي بن عبد الله‏

عالم متعبد «3».

239 ابنه السيد زين الدين عبد الله بن علي‏

عالم صالح‏ «4».

240 ابنه السيد العالم تاج الدين أبو تراب علي بن عبد الله‏

فاضل متبحر زاهد له قدر عشرة آلاف بيت في مدائح آل الرسول ع و في فنون شتى و قرأ سنين على السيد الإمام ضياء الدين بن أبي الرضا فضل الله بن علي الحسيني الراوندي رحمهم الله‏ «5».

241 أخوه السيد صدر الدين أبو القاسم عبد العظيم‏ «6» بن عبد الله‏

فاضل فقيه‏ «7».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نسخه اجازات: الرندى.

(2) امل 482، جامع 1/ 470، تنقيح 2/ 167.

(3) امل الامل 488، جامع الرواة 1/ 470، تنقيح المقال 2/ 167.

(4) امل 483، جامع 1/ 470، تنقيح 2/ 167.

(5) امل 488، جامع 1/ 470، روضات الجنّات 379، تنقيح 2/ 167.

(6) نسخه اجازات: عبد العزيز.

(7) امل 481، جامع 1/ 470، تنقيح 2/ 167.

##81=PAGE##

242 ابن عمه السيد تاج الدين علي بن جعفر بن علي بن عبد الله بن أحمد الجعفري‏

بدهستان فاضل قرأ على علماء خوارزم أنواع العلوم و قرأ أيضا طرفا من تصانيف الشيخ الإمام فخر الدين محمد الرازي عليه و فوض إليه منصب الفتوى بدهستان كما كان مفوضا إلى والده السيد عماد الدين جعفر و يتحنف تقية فيه‏ «1».

243 244 الشيخان الإمامان وجيه الدين أبو طالب علي‏ «2» و عز الدين عماد «3» ابنا الإمام ناصر الدين محمد بن حمدان الحمداني‏

فقيهان ورعان‏

245 الشيخ الإمام إمام الدين‏ «4» علي بن ناصر بن أبي طالب الهمداني‏

فاضل فقيه‏ «5».

246 السيد الزاهد عز الدين‏ «6» بن العراقي الحسيني‏

فاضل فقيه واعظ «7».

247 الشيخ الواعظ أبو الحسن علي بن زيرك القمي‏ «8»

فاضل محدث فقيه‏ «9» قرأ على الفقيه أميركا بن أبي اللجيم بقزوين‏ «10».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 485، جامع 1/ 470، تنقيح 2/ 167.

(2) امل 489، جامع 1/ 606، تنقيح 2/ 313.

(3) امل 491، جامع 1/ 611، تنقيح 1/ 317.

(4) امل الامل: امين الدين.

(5) امل 491، جامع 1/ 606، تنقيح 2/ 313.

(6) امل الامل: عزيزى.

(7) امل 484، جامع الرواة 1/ 538، تنقيح المقال 2/ 252.

(8) نسخه شيخ حر: المقرى.

(9) نسخه شيخ حر: راوية.

(10) امل 487، جامع 1/ 581، تنقيح 2/ 290.

##82=PAGE##

248 السيد الزاهد أبو الرضا عبد الله بن الحسين بن علي المرعشي الحسني‏ «1»

عالم ورع‏ «2»

249 السيد الأجل أبو الفتح عبيد الله بن موسى بن علي بن الرضا

فاضل محدث‏ «3».

250 السيد أبو القاسم علي بن أحمد بن عبد الله العلوي المحمدي‏ «4» المازندراني‏

فقيه محدث‏ «5»

251 السيد الزاهد أبو الحسن علي بن القاسم بن الرضا الحسني المحدث‏

فاضل ثقة «6».

252 الشيخ أبو الحسن عبد الجبار بن أحمد بن أبي مطيع‏

فاضل فقيه له كتاب الورع كتاب الاجتهاد كتاب القبلة كتاب الآثار الدينية «7» أخبرنا بها الشيخ وجيه الدين عبد الملك بن أحمد بن سعيد الداودي الزيدي عنه‏ «8».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نسخه شيخ حر: الحسيني.

(2) امل 482، جامع 1/ 482، تنقيح 2/ 179.

(3) امل 484، جامع 1/ 530، تنقيح 2/ 241.

(4) نسخه اجازات: الحمدى.

(5) امل 485، منتهى المقال 205، جامع 1/ 553، روضات 374، تنقيح 2/ 256.

(6) امل 489، جامع 1/ 595، تنقيح 2/ 302.

(7) نسخه اجازات: الإرشاد.

(8) امل 479، جامع 1/ 437، تنقيح 2/ 133.

##83=PAGE##

253 الشيخ أبو طاهر علي بن أبي سعد بن علي القاشاني‏

فاضل فقيه‏ «1».

254 القاضي جمال الدين‏ «2» علي بن عبد الجبار بن محمد الطوسي‏

فقيه وجيه ثقة نزيل قاشان‏ «3».

255 ابن أخيه القاضي زين الدين أبو علي عبد الجبار بن الحسين بن عبد الجبار الطوسي‏

فاضل فقيه واعظ ثقة «4».

256 الشيخ أبو الحسن علي بن عبد الله بن أبي منصور الرازي‏

فقيه محدث صالح‏ «5».

257 الفقيه الصالح أبو الحسن علي بن أبي سعد بن أبي الفرج الخياط «6»

عالم ورع واعظ له كتاب الجامع في الأخبار أخبرنا به الوالد عنه رحمهما الله‏ «7».

258 الشيخ أبو الحسن علي بن عبد الله‏ «8» بن علي الوكيل الهوشمي‏

كان زيديا فاستبصر فقيه صالح محدث‏ «9».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل 484، جامع الرواة 1/ 551، تنقيح المقال 1/ 263.

(2) نسخه شيخ حر: جلال الدين.

(3) امل 448، جامع 1/ 588، تنقيح 2/ 294.

(4) امل 479، جامع 1/ 588، روضات 349، تنقيح 2/ 294.

(5) امل 488، جامع 1/ 590، تنقيح 2/ 295.

(6) در بعض مراجع: الحناط.

(7) امل 484، جامع 1/ 551، روضات 357، تنقيح 2/ 263.

(8) امل الامل: أبي عبد اللّه.

(9) امل 485، جامع 1/ 590، تنقيح 2/ 296.

##84=PAGE##

259 الشيخ أبو تراب علي بن أحمد بن سعد الواعظ

فقيه صالح محدث عين‏ «1».

260 الشيخ أبو محمد عبد الرحمن بن محمد بن شجاع‏

فقيه ثقة واعظ «2».

261 السيد عماد الدين أحمد بن أبي علي الحسيني‏

فاضل صالح‏ «3».

262 السيد عماد الدين عبد العظيم بن الحسين بن علي أبو الشرف الحسيني‏

نقيب السادات‏ «4» بقزوين و ادعى فيه أهل جيلان الإمامة و كان بها صاحب الجيش ففر منها فاضل فقيه صالح‏ «5».

263 القاضي تاج الدين أبو الحسين‏ «6» علي بن هبة الله بن دعويدار

قاضي قم فقيه وجه‏ «7».

264 السيد شرف الدين علي بن أحمد بن محمد الصيداوي‏

فقيه عالم‏ «8».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 478، جامع 1/ 553، تنقيح 2/ 265.

(2) امل 480، جامع 1/ 453.

(3) اين شماره از نسخه مرحوم ارموى سقط گرديده، چون در نسخه چاپى و اجازات و امل الامل بود لذا نقل گرديد (مصحح).

(4) نسخه شيخ حر: نقيب السادة.

(5) امل 481، جامع 1/ 460، تنقيح 2/ 157.

(6) نسخه شيخ حر: أبو الحسن.

(7) امل الامل 491، جامع الرواة 1/ 608، روضات الجنّات 379، تنقيح المقال 2/ 214.

(8) امل 485، جامع الرواة 1/ 554، روضات 374، تنقيح 2/ 267.

##85=PAGE##

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
منتجب الدين، عليّ بن عبيدالله، الفهرست (للرازي)، 1جلد، كتابخانه عمومي آيت الله العظمي مرعشي نجفي - قم، چاپ: اول، 1422ق.

**الفهرست (للرازي) ؛ النص ؛ ص85**

265 السيد أبو القاسم علي بن يوسف بن جعفر الكليني‏

فقيه صالح‏ «1».

266 الشيخ أبو الخير «2» عاصم بن الحسين بن محمد بن أحمد بن أبي حجر «3» العجلي‏

فاضل ثقة له نظم رائق في مدائح أهل البيت ع و كتاب التمثيل و شجون الحكايات أخبرنا بها الوالد عنه‏ «4».

267 الشيخ رشيد الدين العباس بن علي بن علويه الوراميني‏

واعظ صالح‏ «5».

268 الشيخ مجد الدين‏ «6» علي بن الحسن بن علي الدستجردي‏

فقيه صالح‏ «7».

269 الشيخ صدر الدين علي بن الشيخ الإمام جمال الدين أبي الفتوح الحسين‏ «8» بن علي‏

رحمهم الله فقيه دين‏

270 السيد علاء الدين المرتضى بن محمد الحسني‏ «9» المامطيري‏

فقيه فاضل‏ «10».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 491، جامع الرواة 1/ 601، تنقيح 2/ 317.

(2) نسخه شيخ حر: ابو الخير.

(3) نسخه اجازات: ابى بحر.

(4) امل 478، جامع الرواة 1/ 425، تنقيح 2/ 112.

(5) امل 479، جامع 1/ 133، تنقيح 2/ 128.

(6) نسخه اجازات: عبد الدين.

(7) نسخه شيخ حر: فقيه فاضل، امل 485، جامع 1/ 569، تنقيح 2/ 278.

(8) نسخه شيخ حر: الحسن.

(9) نسخه شيخ حر: الحسيني.

(10) امل 51، جامع 1/ 541، روضات 637.

##86=PAGE##

271 السيد بهاء الدين علي بن مهدي الحسيني المامطيري‏

فقيه وجه‏ «1».

272 الشيخ الإمام نصير الدين أبو طالب عبد الله بن حمزة بن عبد الله الطوسي الشارجي المشهدي‏

فقيه ثقة وجه‏ «2».

273 الشيخ أبو الفضل عبد المنعم بن غيرة «3» الحلبي‏

فقيه ثقة «4».

274 الشيخ أبو الحسن علي بن محمد الوهقي قريب‏ «5» بن الوليد

فقيه ثقة له كتاب الأصول الخمس و كتاب النيات‏ «6».

275 الشيخ الإمام عماد الدين علي بن الشيخ الإمام قطب الدين أبي الحسين سعيد بن هبة الله الراوندي‏

فقيه ثقة «7».

276 الشيخ نجم الدين عبد الله بن جعفر «8» الدوريستي‏

فقيه صالح له الرواية عن أسلافه مشايخ دوريست فقهاء الشيعة «9».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نسخه شيخ حر: الحسنى. امل 491، جامع 1/ 604، تنقيح 2/ 320.

(2) امل الامل 482، جامع الرواة 1/ 527.

(3) امل و نسخه شيخ حر: عبد الملك بن القذة.

(4) امل 483، جامع 1/ 522، تنقيح 2/ 232.

(5) امل الامل: الدهقى قهب نسخه شيخ حر: الرهقى.

(6) امل 490، جامع 1/ 597، تنقيح 2/ 204.

(7) امل 487، جامع 1/ 527، روضات 301، تنقيح 2/ 293.

(8) امل الامل: جعفر بن محمّد، نسخه شيخ حر: جعفر بن موسى.

(9) امل 482، منهج المقال 183، جامع 1/ 479، روضات 146، تنقيح 2/ 274.

##87=PAGE##

277 الشيخ الواعظ نصير الدين عبد الجليل بن أبي الحسين بن أبي الفضل القزويني‏

عالم فصيح دين له كتاب بعض مثالب النواصب في نقض بعض فضائح الروافض كتاب البراهين في إمامة أمير المؤمنين كتاب السؤالات و الجوابات سبع مجلدات كتاب مفتاح التذكير كتاب تنزيه عائشة «1».

278 السيد الإمام عز الدين علي بن السيد الإمام ضياء الدين أبي الرضا فضل الله بن علي الحسني الراوندي‏

فقيه فاضل ثقة له كتاب حسيب النسيب للحسيب النسيب كتاب غنية المغتني و منية المتمني كتاب مزيد الحزن كتاب غمام الغموم كتاب نثر اللئالي لفخر المعالي كتاب مجمع اللطائف و منبع الظرائف كتاب طراز المذهب في إبراز المذهب تفسير القرآن لم يتمه‏ «2».

279 الأديب فخر الدين عبد القاهر بن أحمد بن علي‏ «3» القمي الطبيعي‏

فاضل‏ «4».

280 الأديب موفق الدين علي بن أبي علي الحسن بن علي بن زيادة «5» الأحنفي‏

نزيل قاشان‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 479، روضات 348، جامع 1/ 438، تنقيح 2/ 134.

(2) جامع الرواة 1/ 586، تنقيح المقال 2/ 293.

(3) نسخه شيخ حر: ابى على.

(4) امل الامل 482، جامع 1/ 462، تنقيح 2/ 159.

(5) امل الامل: على بن عبد اللّه بن زيادة.

##88=PAGE##

فاضل صالح‏ «1».

281 الشيخ نجم الدين أبو تراب علي بن إبراهيم بن أبي طالب الوراميني‏

فاضل فقيه واعظ «2».

282 السيد علي بن أبي طالب الحسيني الآملي‏

فقيه صالح‏ «3».

283 السيد علي بن الناصر بن الرضا الحسيني‏

فقيه فاضل‏ «4».

284 السيد علي بن أبي المعالي بن حمزة العلوي الحسيني القمي‏

فقيه فاضل‏ «5».

285 الشيخ علي بن أبي القاسم بن ربيعة المسكيني‏

فاضل ثقة «6».

286 القاضي عبد الجبار بن منصور

فاضل فقيه‏ «7».

287 288 القاضي عبد الجبار بن فضل الله ابنه علي بن عبد الجبار

كلهم في مسكن‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 485، جامع 1/ 552، تنقيح 2/ 264.

(2) امل 484، جامع 1/ 545، تنقيح 2/ 259.

(3) امل 485، جامع 1/ 551، تنقيح 2/ 264.

(4) جامع 1/ 606، تنقيح 2/ 313.

(5) امل 485، جامع 1/ 552، تنقيح 2/ 264.

(6) امل 485، جامع 1/ 552، تنقيح 2/ 264.

(7) امل 479، روضات 349، جامع 1/ 438، تنقيح 2/ 134.

##89=PAGE##

فقهاء صلحاء «1».

289 الشيخ الصالح أبو طالب علي بن أحمد النيروزي‏ «2»

نزيل الري فقيه ثقة «3».

290 الشيخ الفضائل علي بن محمد الجوسقي القزويني‏

ثقة «4».

291 الشيخ رشيد الدين علي بن أبي طالب الخبازي الرازي‏

فقيه فاضل له نظم لطيف‏ «5».

292 الشيخ بهاء الدين أبو الحسن علي بن المحسن‏ «6» الشريحي‏

من أولاد شريح القاضي صالح‏ «7».

293 السيد شرف الدين أبو الحسين علي بن تاج الدين بن محمد الحسني الكيسكي‏

ورع دين‏ «8».

294 الفقيه سديد الدين عثمان بن محمد الهروي‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل 479، جامع الرواة 1/ 438، تنقيح المقال 2/ 134.

(2) امل الامل: و نسخه شيخ حر: البزوفرى.

(3) امل 485، جامع 1/ 553، تنقيح 2/ 265.

(4) امل 489، جامع 1/ 597، تنقيح 2/ 304.

(5) امل 485، جامع 1/ 551، تنقيح 2/ 264.

(6) نسخه اجازات: الحسن.

(7) امل 489، جامع 1/ 568، تنقيح 2/ 278.

(8) امل 485، جامع 1/ 560، تنقيح 2/ 271.

##90=PAGE##

صالح‏ «1».

295 الشيخ‏ «2» رشيد الدين علي بن عبد المطلب القمي‏

واعظ فقيه‏ «3».

296 الشيخ عماد الدين علي بن محمد بن علي الطوسي‏

فقيه واعظ «4».

297 القاضي تاج الدين علي بن زيد الحسيني الأبي‏

فقيه‏ «5».

298 القاضي ركن الدين عبد الجبار بن علي بن عبد الجبار الطوسي‏

نزيل قاشان فقيه وجه‏ «6».

299 الشيخ شهاب الدين علي بن أبي طالب الترتميني‏

فقيه‏ «7».

300 السيد عقيل بن محمد السمرقندي‏

عالم واعظ «8».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 484، جامع 1/ 536.

(2) اين نام در نسخه شيخ حر نيست.

(3) امل 488، جامع 1/ 591، تنقيح 2/ 279.

(4) امل 490، جامع 1/ 600، تنقيح 2/ 207.

(5) امل 487، جامع 1/ 581، تنقيح 2/ 290.

(6) امل الامل 479، جامع 1/ 437، تنقيح المقال 2/ 123.

(7) امل 485، جامع 1/ 551، تنقيح 2/ 264.

(8) امل 484، جامع 1/ 540.

##91=PAGE##

301 السيد نور الدين علي بن محمد الحسيني الخجندي‏

نزيل الري فقيه واعظ صالح‏ «1».

302 الشيخ نجم الدين أبو الحسن علي بن محمد بن الحسن بن الحسين بن بابويه القمي‏

فقيه فاضل‏ «2».

303 الشيخ معين الدين عبدلي‏ «3» بن الحسن الأسترآبادي‏

صالح عفيف مجاور مدينة الرسول‏ «4».

304 الشيخ عربي بن المسافر

فقيه صالح بحلة «5».

305 الشيخ شمس الدين علي بن محمد الوشنوي‏

نزيل قاشان عالم فاضل فقيه‏ «6».

306 الشيخ جمال الدين علي بن محمد

المتطبب بقم فاضل أديب طبيب‏ «7».

307 الفقيه علي بن عبد العزيز بن محمد الإمامي‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 489، جامع 1/ 597، تنقيح 2/ 303.

(2) امل 489، جامع 1/ 597، تنقيح 2/ 303.

(3) تنقيح المقال: عبدك.

(4) امل 483، جامع 1/ 463، تنقيح 2/ 159.

(5) امل 484، روضات 464، جامع 1/ 537، تنقيح 2/ 250.

(6) امل 490، جامع 1/ 603، تنقيح 2/ 309.

(7) امل 490، جامع 1/ 601، تنقيح 2/ 309.

##92=PAGE##

صالح محدث‏ «1».

308 الشيخ علي بن علي بن أبي طالب‏

فقيه صالح‏ «2».

309 الشيخ نجم الدين أبو القاسم علي بن الحسين الحاستي‏

فقيه واعظ صالح‏ «3».

310 الشيخ عبد الملك بن المعافى‏

فاضل ثقة «4».

311 الشيخ رشيد الدين علي بن محمد الحاستي‏

فقيه‏ «5».

312 القاضي أبو الحسن علي بن بندار بن محمد الهوشمي‏

فاضل ثقة «6».

313 الشيخ عبد الملك بن محمد بن عبد الملك الوراميني‏

خير فقيه‏ «7» صالح‏ «8».

314 الشيخ رشيد الدين عبد الصمد بن محمد الرازي الدوعي‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 488.

(2) امل 488، جامع 1/ 594، تنقيح 2/ 300.

(3) امل 486، جامع 1/ 572، تنقيح 2/ 281.

(4) امل الامل 483، جامع الرواة 1/ 522.

(5) امل 489، جامع 1/ 597، تنقيح 2/ 303.

(6) امل 485، جامع 560، تنقيح 2/ 271.

(7) امل الامل: فاضل.

(8) امل 483، جامع 1/ 522.

##93=PAGE##

فقيه‏ «1».

315 الشيخ عبد السلام بن سرخاب‏ «2»

فقيه دين‏ «3».

316 الشيخ رشيد الدين عبد الجليل بن أبي المكارم بن أبي طالب‏

واعظ «4».

317 ابنه الشيخ نصير الدين عالم‏شاه‏

عالم صالح‏ «5».

318 الشيخ العدل زين الدين علي بن أحمد بن محمد

ثقة فقيه و هو خال الشيخ فخر الدين بن أبي سعيد الخزاعي‏ «6».

319 الرئيس عبد الصمد بن فخرآور الهشتجردي‏

دين فاضل‏ «7».

320 الرئيس بدر الدين علي بن زرينكم‏ «8» الزينوآبادي‏

صالح دين‏ «9».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 480، جامع 1/ 458، تنقيح 2/ 154.

(2) امل الامل: شرخاب.

(3) امل 480، جامع 1/ 456.

(4) امل 479، جامع 1/ 439، تنقيح 2/ 134.

(5) امل 479، جامع 1/ 439، تنقيح 2/ 134.

(6) امل 485، روضات الجنّات 463، جامع 1/ 54، تنقيح 2/ 267.

(7) امل 480، جامع 1/ 458، تنقيح 2/ 154.

(8) ظاهرا زرين‏كمر درست باشد.

(9) امل 487، جامع 1/ 581، تنقيح 2/ 289.

##94=PAGE##

321 الأمير الزاهد شرف الدين عمر «1» بن إسكندر

فقيه متعبد «2».

322 الشيخ بهاء الرؤساء أبو الحسن علي بن عبد الصمد بن محمد الكردوجيني‏

فقيه صالح‏ «3».

323 السيد سراج الدين علي بن أبي الفضل بن مدينيج‏ «4» الحسيني الديباجي‏

فقيه صالح‏ «5».

324 السيد كمال الدين عبد العظيم بن محمد بن عبد العظيم الحسني الأبهري‏

نزيل قوهدة العليا فقيه صالح‏ «6».

325 الشيخ عز الدين علي بن أبي زيد «7» بن أبي يعلى‏

ورع‏ «8».

326 الشيخ قوام الدين عبد الرحمن بن أبي الغنائم الماهداني‏ «9» الأسدي‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل: عمرو.

(2) امل 492، جامع 1/ 632، تنقيح المقال 2/ 341.

(3) امل 488، جامع 1/ 589.

(4) امل الامل: بدينج.

(5) امل 485، جامع 1/ 552، تنقيح 2/ 264.

(6) امل 481، جامع 1/ 561، تنقيح 2/ 158.

(7) نسخه شيخ حر: بن زيد.

(8) امل 484، جامع 1/ 551.

(9) امل الامل: الماهيانى.

##95=PAGE##

فقيه صالح‏ «1»

327 السيد قوام الدين علي بن سيف النبي بن المنتهى الحسيني المرعشي‏

صالح دين‏ «2».

328 السيد فخر الدين علي بن محمد بن عز الشرف الحسيني‏

فقيه صالح‏ «3».

329 الشيخ أبو الحسن علي بن عبد الرحمن‏

العالم الصانع مصنف كتاب فضائل أهل البيت‏ «4».

حرف الغين‏

330 الشيخ سديد الدين أبو غانم بن علي بن أبي غانم الجواني‏

فقيه صالح‏ «5».

331 الشيخ نجم الدين غنيمة بن هبة الله بن غنيمة الدعوي‏

فقيه دين‏ «6».

332 الأمير الفاضل غازي بن أحمد بن أبي منصور الساماني‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 448، جامع 1/ 443.

(2) امل 488، جامع 1/ 586، تنقيح 2/ 263.

(3) امل 490، جامع 1/ 600، تنقيح 2/ 307.

(4) امل 488، جامع 1/ 587، تنقيح 2/ 294.

(5) امل الامل 515، جامع الرواة 1/ 409، تنقيح المقال 2/ 30 و ظاهرا اين نام در اوايل كتاب گذشت.

(6) امل 492، جامع 1/ 658، تنقيح 2/ 366.

##96=PAGE##

زاهد ورع فقيه له تصانيف منها كتاب النور كتاب المفاتيح كتاب البيان‏ «1» و قد قرأ على شيخنا أبي جعفر و مات بالكوفة «2».

حرف الفاء

333 السيد فازشاه بن محمد العلوي الراوندي‏

فقيه فاضل‏ «3».

334 السيد الإمام ضياء الدين أبو الرضا فضل الله بن علي بن عبيد الله الحسني الراوندي‏

علامة زمانه جمع مع علو النسب كمال الفضل و الحسب و كان أستاد أئمة عصره له تصانيف منها ضوء الشهاب في شرح الشهاب و مقاربة الطية «4» إلى مقارنة النية الأربعين في الأحاديث نظم العروض للقلب الممروض الحماسة ذات الحواشي الموجز الكافي في علم العروض و القوافي ترجمة العلوي للطب الرضوي التفسير شاهدته و قرأت بعضها عليه‏ «5»

335 السيد شمس السادة فخرآور بن محمد بن فخرآور القمي‏

فاضل فقيه شاهدته بخبزة و له كتاب في الكيمياء و كتاب في المنطق‏ «6».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نسخ شيخ حر: النيات.

(2) امل 492، روضات 557، جامع 1/ 657، تنقيح 2/ 365.

(3) امل 492.

(4) قال الحر: الطية المنزل.

(5) امل 492، جامع 2/ 9، تنقيح 2/ 13.

(6) امل 492، جامع 1/ 2، تنقيح 2/ 3.

##97=PAGE##

336 الشيخ الإمام أمين الدين أبو علي الفضل بن الحسن بن الفضل الطبرسي‏

ثقة فاضل دين عين له تصانيف منها مجمع البيان في تفسير القرآن عشر مجلدات الوسيط في التفسير أربع مجلدات الوجيز مجلد إعلام الورى بأعلام الهدى مجلدان تاج المواليد الآداب الدينية للخزانة العينية غنية العابد و منية الزاهد شاهدته و قرأت بعضها عليه‏ «1»

337 الشيخ الفتح بن محمد بن آزاد المسكني‏

فاضل فقيه‏ «2».

338 الشيخ ظهير الدين أبو زيد الفضل بن أبي يعلى الحسن القزويني‏

فاضل‏ «3».

339 السيد ضياء الدين أبو الرضا فضل الله بن الحسين بن أبي الرضا عبيد الله بن الحسين بن علي الحسيني المرعشي‏

عالم واعظ فقيه صالح‏ «4».

حرف القاف‏

340 الأجل أبو الحارث قسورة بن علي بن الحسين بن محمد بن أحمد بن أبي حجر العجلي‏

فاضل له نظم رائق‏ «5».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل 492، روضات 489، جامع 2/ 4، تنقيح المقال 3/ 7.

(2) امل 492، جامع 2/ 1 تنقيح 3/ 2.

(3) جامع 2/ 4، تنقيح 2/ 7.

(4) امل 492، روضات 412، جامع 2/ 9، تنقيح 3/ 13.

(5) امل 493، جامع 2/ 24، تنقيح 3/ 29.

##98=PAGE##

341 كمال الدين أبو غالب قسورة بن علي بن قسورة

صالح دين‏ «1».

342 السيد عز الدين قاسم بن عباد الحسني النقيب‏

فاضل ثقة له نظم و نثر «2».

343 السيد شمس الدين قاسم بن محمد بن قاسم الحسني الشجري‏

عالم فقيه صالح‏ «3».

حرف الكاف‏

344 الشيخ كردي بن عكبر بن كردي الفارسي‏

نزيل حلب فقيه ثقة صالح قرأ على شيخنا الموفق أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي و بينهما مكاتبات و سؤالات و جوابات‏ «4»

345 الأمير الشهيد كيكاوس بن دشمن‏زيار بن كيكاوس الديلمي الطبري‏

زاهد فاضل له كتاب في النجوم و كتاب في أوقات الصلاة الخمس لي عنه إجازة رحمه الله و إيانا «5»

346 الشيخ كثير بن أحمد بن عبد الله بن أحمد العربي‏

فقيه صالح دين ثقة «6»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) جامع 2/ 24، تنقيح 3/ 29.

(2) امل 493.

(3) امل 493.

(4) امل الامل 493، جامع الرواة 2/ 29، روضات الجنّات 129، تنقيح المقال 3/ 38.

(5) امل 493، جامع 2/ 39، تنقيح 3/ 42.

(6) امل 493، جامع 2/ 27.

##99=PAGE##

347 الشيخ نظام الدين كتائب بن فضل الله بن كتائب الحلبي‏

فقيه دين ورع‏ «1».

حرف اللام‏

348 الشيخ أبو المظفر ليث بن سعد بن ليث الأسدي‏

نزيل زنجان فقيه صالح ناظم ناثر له تصانيف منها كتاب الطهارة كتاب الإيمان الأمالي في مناقب أهل البيت روايات الأشج أخبرنا بها الثقات الأثبات عن الشيخ المفيد عبد الرحمن بن أحمد النيسابوري عنه رحمهم الله‏ «2».

349 السيد لطف الله بن عطاء الله بن أحمد الحسني الشجري النيسابوري‏

فاضل متبحر ديوانه قدر عشرة آلاف بيت شاهدته و قرأت عليه كتاب بنيسابور رحمه الله و كان يروي عن الشيخ أبي علي بن الشيخ أبي جعفر الطوسي رحمهم الله‏ «3».

350 الشيخ الإمام منير الدين أبو اللطيف بن أحمد «4» بن أحمد بن أبي اللطيف بن زرقويه الأصفهاني‏

نزيل خوارزم مناظر «5» فقيه دين شاهدته بخوارزم و قرأت عليه و كان يروي عن القاضي بن قدامة عن السيد الأجل المرتضى علم الهدى أبي القاسم علي بن الحسين الموسوي جميع مؤلفاته‏ «6».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 493، جامع 2/ 27، تنقيح 3/ 35.

(2) امل 493، جامع 2/ 33.

(3) امل 493، روضات 497، جامع 2/ 33، تنقيح 3/ 43.

(4) امل الامل: حمدان.

(5) اين كلمه در نسخه شيخ حر نيست.

(6) امل 515 جامع الرواة 2/ 33، تنقيح المقال 3 قسمت كنى و الألقاب 36.

##100=PAGE##

351 352 الأمير الزاهد لنجر بن منوچهر بن كرشاسف الديلمي‏

و أخوه الأمير لياكوش فقيهان صالحان‏ «1».

حرف الميم‏

353 السيد الأجل المرتضى ذو الفخرين أبو الحسن المطهر بن أبي القاسم علي بن أبي الفضل محمد الحسيني الديباجي‏

من كبار سادات العراق و صدور الأشراف و انتهى منصب النقابة و الرئاسة في عصره إليه و كان علما في فنون العلم و له خطب و رسائل لطيفة و قرأ على الشيخ الموفق أبي جعفر الطوسي في سنن الحج‏ «2» روى لنا عنه السيد نجيب السادة أبو محمد الحسن الموسوي‏ «3».

354 السيد الأجل المرتضى نقيب النقباء شرف الدين أبو الفضل محمد بن علي بن محمد بن المطهر

فاضل ثقة راوية قرأت عليه كتبا جمة في الأحاديث‏ «4».

355 الشيخ العالم الثقة أبو الفتح محمد بن علي الكراجكي‏

فقيه الأصحاب قرأ على السيد المرتضى علم الهدى و الشيخ الموفق أبي جعفر الطوسي رحمهم الله و له تصانيف منها كتاب التعجب كتاب النوادر أخبرنا الوالد عن والده عنه‏ «5».

356 الشيخ أبو عبد الله محمد بن هبة الله بن جعفر الوراق الطرابلسي‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 493، جامع 2/ 33، تنقيح 3/ 43.

(2) نسخه شيخ حر: فى سفرة الحجّ.

(3) امل 510، جامع 2/ 234، تنقيح 2/ 220.

(4) امل 505، جامع 2/ 158 در اجازات و چاپى: سبطه السيّد الأجل ...

(5) امل 504، جامع 2/ 156، روضات 552، تنقيح 3/ 15.

##101=PAGE##

فقيه ثقة قرأ على الشيخ أبي جعفر الطوسي كتبه و تصانيفه و له تصانيف منها كتاب الزهد كتاب النيات كتاب الفرج أخبرنا بها الفقيه أحمد بن محمد بن أحمد القمي الشاهد العدل عنه‏ «1».

357 الشيخ أبو جعفر محمد بن علي بن الحسن‏ «2» الحلبي‏

فقيه صالح أدرك الشيخ أبا جعفر الطوسي رحمه الله و قرأ عليه السيد الإمام ضياء الدين أبو الرضا و الشيخ الإمام قطب الدين أبو الحسين الراونديان رحمهما الله‏ «3».

358 الشيخ الجليل محمد بن زيد بن علي الفارسي‏

فقيه ثقة له كتاب الوصايا كتاب الغيبة قرأ عليه المفيد عبد الرحمن النيسابوري رحمه الله‏ «4».

359 الشيخ الثقة أبو الفرج المظفر بن علي بن الحسين الحمداني‏

ثقة عين و هو من سفراء الإمام صاحب الزمان أدرك الشيخ المفيد أبا عبد الله محمد بن محمد بن النعمان الحارثي البغدادي رحمه الله و جلس مجلس درس السيد «5» المرتضى و الشيخ الموفق أبي جعفر الطوسي و قرأ على المفيد و لم يقرأ عليهما أخبرنا الوالد عن والده عنه رحمهم الله مؤلفاته منها كتاب الغيبة كتاب السنة كتاب الزاهر في الأخبار كتاب المنهاج كتاب الفرائض‏ «6».

360 الشيخ العدل المحسن بن الحسين بن أحمد النيسابوري الخزاعي‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) جامع الرواة 2/ 212، تنقيح المقال 3/ 198.

(2) نسخة شيخ حر: المحسن.

(3) امل 505.

(4) امل 502، جامع 2/ 115.

(5) نسخة شيخ حر: مجلس السيّد.

(6) امل 510، جامع 2/ 334، تنقيح 3/ 220.

##102=PAGE##

عم الشيخ المفيد عبد الرحمن النيسابوري رحمهما الله ثقة حافظ واعظ و كتبه الأمالي في الأحاديث كتاب السير كتاب إعجاز القرآن كتاب بيان من كنت مولاه أخبرنا بها شيخنا الإمام السعيد جمال الدين أبو الفتوح الخزاعي عن والده عن جده عنه رحمهم الله جميعا «1».

361 الشيخ المفيد أبو سعيد محمد بن أحمد بن الحسين النيسابوري‏

ثقة عين حافظ له تصانيف منها الروضة الزهراء في تفسير فاطمة الزهراء الفرق بين المقامين و تشبيه علي بذي القرنين كتاب الأربعين عن الأربعين في فضائل أمير المؤمنين ع كتاب منى الطالب في إيمان أبي طالب كتاب المولى أخبرنا بها شيخنا الإمام جمال الدين أبو الفتوح الرازي الخزاعي سبطه عن والده عنه‏ «2».

362 السيد الإمام رضي الدين مانكديم بن إسماعيل بن عقيل بن عبد الله بن الحسن‏ «3» بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن الحسن بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب ع‏

فاضل ثقة فقيه‏ «4».

363 الشيخ الإمام قطب الدين أبو جعفر محمد بن علي بن الحسن‏ «5» المقرئ النيسابوري‏

ثقة عين أستاد السيد الإمام أبي الرضا و الشيخ الإمام أبي الحسين رحمهما الله له تصانيف منها التعليق و الحدود الموجز في‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل 294، جامع الرواة 2/ 42، تنقيح المقال 3/ 54.

(2) امل 496، منتهى 256، جامع 2/ 59، تنقيح 3/ 68.

(3) نسخة اجازات: الحسين.

(4) امل 494، جامع 2/ 38، تنقيح 3/ 51.

(5) نسخة اجازات: الحسين.

##103=PAGE##

النحو أخبرنا بها السيد الإمام أبو الرضا فضل الله بن علي الحسني عنه‏ «1».

364 السيد مجد الدين أبو هاشم المجتبى بن حمزة بن زيد بن مهدي بن حمزة بن محمد بن عبد الله بن علي بن الحسين بن الحسن بن علي بن أبي طالب ع‏

فاضل محدث ثقة «2».

365 السيد الرئيس تاج الدين محمد بن الحسين بن محمد الحسيني الكيسكي‏

وجه السادة في الري فاضل فقيه له نظم حسن و خطب لطيفة أخبرنا بها الوالد عنه رحمهم الله‏ «3».

366 سبطه الإمام شهاب الدين محمد بن تاج الدين بن محمد الحسيني الكيسكي‏

عالم ورع واعظ «4».

367 368 ولداه السيد عماد الدين المرتضى و كمال الدين المنتهى‏

عالمان واعظان‏ «5».

369 سبطه السيد صدر الدين مهدي بن المرتضى‏

عالم واعظ «6».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 503، جامع 2/ 153، تنقيح 3/ 154.

(2) امل 494.

(3) امل الامل 501، جامع الرواة 2/ 101، تنقيح المقال 3/ 108.

(4) امل 498، جامع 2/ 101، تنقيح 3/ 108.

(5) امل الامل: 498، جامع 2/ 101، تنقيح 3/ 108.

(6) امل 511.

##104=PAGE##

370 السيد أبو شجاع محمد بن شمس الشرف بن أبي شجاع علي بن عبد الله الحسيني السيلقي‏

عالم زاهد محدث‏ «1».

371 السيد الزاهد المنتهى بن الحسين بن علي الحسيني المرعشي‏

عالم ورع‏ «2».

372 ابنه السيد كمال الدين المرتضى عالم مناظر واعظ

و له شرح كتاب الذريعة التعليق شاهدته و لي عنه رواية «3».

373 سبطه السيد تاج الدين منتهى بن المرتضى‏

فاضل مبرز مناظر و له مسائل أصولية جرت بينه و بين الشيخ الإمام سديد الدين محمود الحمصي رحمهما الله‏ «4».

374 سبطه السيد ناصر الدين محمد بن الحسين بن المنتهى الحسيني‏

صالح عالم واعظ قاضي قم‏ «5»

375 الفقيه أبو النجم محمد بن عبد الوهاب بن عيسى السمان‏

ورع فقيه حافظ له كتب في الفقه‏ «6».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 502، جامع 2/ 131، تنقيح 3/ 131.

(2) امل 510، جامع 2/ 263، تنقيح 3/ 247.

(3) امل 510، جامع 2/ 263، روضات 237، تنقيح 3/ 247.

(4) امل 510، جامع 2/ 263، تنقيح 2/ 247.

(5) امل 510، جامع 2/ 263، تنقيح 2/ 247.

(6) امل الامل 503، جامع الرواة 2/ 146، تنقيح المقال 3/ 148.

##105=PAGE##

376 الوزير السعيد ذو المعالي زين الكفاة أبو سعد منصور بن الحسين الأبي‏

فاضل عالم فقيه و له نظم حسن قرأ على شيخنا الموفق أبي جعفر الطوسي و روى عنه الشيخ المفيد عبد الرحمن النيسابوري‏ «1».

377 الشيخ الإمام ناصر الدين أبو إسماعيل محمد بن حمدان بن محمد الحمداني‏

رئيس الأصحاب و مقدمهم بقزوين عالم واعظ له كتاب الفصول في ذم الأعداء و مناظرات جرت بينه و بين الملاحدة لعنهم الله‏ «2».

378 الشيخ الإمام برهان الدين أبو الحارث محمد بن أبي الخير علي بن أبي سليمان ظفر الحمداني‏

عالم مفسر صالح واعظ له كتاب مفتاح التفسير دلائل القرآن عين الأصول شرح الشهاب‏ «3».

379 ابنه محمد بن محمد بن علي الحمداني‏

فقيه فاضل‏ «4».

380 الشيخ الإمام ناصر الدين محمد بن الحسين بن محمد أبو المعالي الحمداني‏ «5»

عالم ورع‏ «6».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) جامع 2/ 267، روضات الجنّات 557، تنقيح المقال 3/ 249.

(2) امل 502، جامع 2/ 104، تنقيح 3/ 110.

(3) امل 504، جامع 2/ 48، تنقيح 2/ 60.

(4) امل 504، جامع 2/ 48، تنقيح 3/ 60.

(5) نسخ در كنيه و نسبت مغشوش‏اند.

(6) امل 501، جامع 2/ 101، تنقيح 3/ 308.

##106=PAGE##

381 الشيخ الإمام عز الدين أبو فراس‏ «1» محمد بن عمار بن محمد الحمداني‏

عالم صالح‏ «2».

382 السيد المفضل بن الأشرف الجعفري‏

النسابة فاضل محدث‏ «3».

383 ابنه السيد محمد

عالم زاهد «4»

384 السيد محمد بن الحسين بن محمد الجعفري المحدث‏

فاضل ورع‏ «5»

385 و 386 السيدان الأصيلان مقدم السادة أبو تراب المرتضى‏ «6» و شيخ السادة أبو الحرب المجتبى‏ «7»

ابنا الداعي بن القاسم الحسني‏ «8» محدثان عالمان صالحان شاهدتهما و قرأت عليهما و رويا لي جميع مرويات الشيخ المفيد عبد الرحمن النيسابوري‏

387 السيد أبو البركات محمد بن إسماعيل المشهدي‏

فقيه محدث ثقة قرأ على الشيخ الإمام محيي الدين الحسين بن‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نسخه اجازات: ابو خراس.

(2) امل 505، جامع 2/ 161، تنقيح 3/ 163.

(3) امل 510، جامع 2/ 255، تنقيح 2/ 237.

(4) امل الامل 495، جامع الرواة 2/ 255، تنقيح المقال 3/ 237.

(5) امل 501، جامع 2/ 101، تنقيح 3/ 108.

(6) امل 509، جامع 2/ 224، تنقيح 3/ 20.

(7) امل 494، جامع 2/ 224، تنقيح 3/ 208.

(8) نسخه شيخ حر: الحسيني.

##107=PAGE##

المظفر الحمداني‏ «1»

388 الشيخ الإمام عماد الدين‏ «2» محمد بن أبي القاسم بن محمد بن علي الطبري الآملي الكجي‏

فقيه ثقة قرأ على الشيخ أبي علي بن الشيخ أبي جعفر الطوسي رحمهم الله و له تصانيف منها كتاب الفرج في الأوقات و المخرج بالبينات شرح مسائل الذريعة قرأ عليه الشيخ الإمام قطب الدين أبو الحسين الراوندي و روى لنا عنه‏ «3».

389 الشيخ الإمام سديد الدين محمود بن علي بن الحسن الحمصي الرازي‏

علامة زمانه في الأصولين ورع ثقة له تصانيف منها التعليق الكبير التعليق الصغير المنقذ من التقليد و المرشد إلى التوحيد المسمى بالتعليق العراقي المصادر في أصول الفقه التبيين و التنقيح في التحسين و التقبيح بداية الهداية نقض الموجر للنجيب ابن المكارم حضرت مجلس درسه سنين و سمعت أكثر هذه الكتب بقراءة من قرأ عليه‏ «4».

390 الشيخ الإمام عماد الدين أبو جعفر محمد بن علي بن حمزة الطوسي المشهدي‏

فقيه عالم واعظ له تصانيف منها الوسيلة الواسطة الرائع في الشرائع المعجزات مسائل في الفقه‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 497، جامع 2/ 77، تنقيح 3/ 83.

(2) نسخه شيخ حر: جمال الدين.

(3) امل 495، جامع 2/ 57، تنقيح 3/ 65.

(4) امل الامل 509، جامع الرواة 2/ 220، روضات الجنّات 635، تنقيح المقال 3/ 203.

##108=PAGE##

391 الشيخ العفيف أبو جعفر محمد بن الحسين الشوهاني‏

نزيل مشهد الرضا عليه و على آبائه الطاهرين السلام فقيه صالح ثقة «1».

392 الشيخ الفقيه محمد بن عبد العزيز بن أبي طالب القمي‏

فقيه ورع‏ «2».

393 الشيخ محمد مؤمن‏ «3» الشيرازي‏

ثقة عين مصنف كتاب نزول القرآن في شأن أمير المؤمنين أخبرنا به السيد أبو البركات المشهدي رحمه الله عنه‏ «4».

394 الشيخ محمد بن الحسين المحتسب‏

ثقة عين مصنف كتاب رامش أفزاي آل محمد صلوات الله و سلامه عليه و على أولاده الطيبين الطاهرين عشر مجلدات شاهدته و قرأت بعضها عليه‏ «5».

395 الشيخ محمد بن علي الفتال النيسابوري‏

صاحب التفسير ثقة و أي ثقة أخبرنا جماعة من الثقات عنه بتفسيره‏ «6».

396 الشيخ مسعود بن عمر «7»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 501، جامع 2/ 100، تنقيح 3/ 107.

(2) امل 503، جامع 2/ 139، تنقيح 3/ 139.

(3) نسخه اجازات: محمّد بن مؤمن.

(4) امل 506، جامع 2/ 186، تنقيح 3/ 178.

(5) امل 501، جامع 2/ 101، تنقيح 3/ 108.

(6) امل 504، منهج المقال 28، منتهى المقال 258، جامع 2/ 155، تنقيح 3/ 158.

(7) نسخه شيخ حر و امل الامل: مسعود بن محمّد.

##109=PAGE##

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
منتجب الدين، عليّ بن عبيدالله، الفهرست (للرازي)، 1جلد، كتابخانه عمومي آيت الله العظمي مرعشي نجفي - قم، چاپ: اول، 1422ق.

المتكلم عالم ورع‏ «1».

397 الشيخ مسعود بن أحمد الضوابي‏

متكلم متبحر «2».

398 الشيخ نصرة الدين محمود بن أميرك الرازي‏

متكلم‏ «3».

399 الشيخ سديد الدين محمود بن أبي المحاسن بن أميرك‏

عالم فاضل‏ «4».

400 الشيخ الفاضل أبو جعفر محمد بن محمد النيسابوري‏

المعروف ببو جعفرك‏ «5» أديب عالم ورع‏ «6».

401 السيد المرتضى بن أبي الحسن بن الحسين‏ «7» بن زيد الحسيني‏ «8»

عالم محدث‏ «9».

402 السيد أبو جعفر محمد بن إسماعيل بن محمد الحسني المامطيري‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 510، جامص 2/ 229، تنقيح 3/ 213.

(2) امل الامل 510، جامع الرواة 2/ 228، تنقيح المقال 3/ 213.

(3) جامع 2/ 220، تنقيح 3/ 203.

(4) امل 509، جامع 2/ 220، تنقيح 3/ 203.

(5) امل الامل: بابن جعفرك.

(6) امل 507، جامع 2/ 189، تنقيح 3/ 181.

(7) نسخه اجازات: الحسن.

(8) نسخه شيخ حر: الحسنى.

(9) امل 509، جامع 2/ 224، تنقيح 3/ 208.

##110=PAGE##

فقيه فاضل ثقة حفظ النهاية «1».

403 السيد محمد بن فخرآور بن خليفة

صالح محدث‏ «2».

404 السيد محسن بن محمد الديباجي‏

فقيه صالح‏ «3».

405 السيد عز الدين مجتبى بن محمد الحسيني‏ «4» الكليني‏

عالم فاضل له نظم رائق‏ «5».

406 ابنه السيد شمس الدين محمد

فاضل‏ «6».

407 الأجل عماد الدين محمد بن محمد بن الحسين بن مرزبان القمي‏

فاضل ثقة «7».

408 الأديب الفاضل مجمع بن محمد بن أحمد المسكني‏

فاضل نحرير له شرح الألفاظ شرح الفصيح ديوان النظم ديوان النثر أخبرنا بها الشيخ بهاء الدين أبو محمد طاهر بن أحمد القزويني النحوي عن جماعة من الثقات عنه‏ «8».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 497، جامع 2/ 77، تنقيح 3/ 83.

(2) امل 505، جامع 2/ 172، تنقيح 3/ 170.

(3) امل 494، جامع 2/ 42، تنقيح 3/ 54.

(4) نسخه شيخ حر: الحسنى.

(5) امل 494، جامع 2/ 41، تنقيح 3/ 53.

(6) امل 495، جامع 2/ 41، تنقيح 3/ 53.

(7) امل الآمل 506، جامع الرواة 2/ 188، تنقيح المقال 3/ 179.

(8) امل 494، جامع 2/ 41، تنقيح 3/ 53.

##111=PAGE##

409 الأديب المؤيد بن أبي علي العنزي المسكني‏

فاضل صالح‏ «1».

410 الأديب محمد بن الحسين الديناري‏ «2» الأبي‏

فاضل له كتاب المنتخب كتاب ندبة الوالد على المولود شاهدته و لي عنه رواية «3».

411 السيد الزاهد المرتضى بن الحسين بن أحمد العلوي الحسيني الشجري‏

فاضل عدل‏ «4».

412 السيد الجليل محمد بن أحمد بن محمد الحسيني‏

صاحب كتاب الرضا فاضل ثقة «5».

413 الشيخ مظفر بن طاهر بن محمد الحلبي‏ «6»

فقيه صالح‏ «7».

414 السيد مجد الدين أبو الفضل محمد بن أسعد بن الحسين الحسيني‏

فقيه عالم‏ «8».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 494، جامع 2/ 38، تنقيح 3/ 51.

(2) امل الامل: الديباجى.

(3) امل 501، جامع 2/ 99، تنقيح 3/ 107.

(4) امل 509، جامع 2/ 224، روضات 637، تنقيح 3/ 208.

(5) امل 496، جامع 2/ 62، تنقيح 3/ 73.

(6) نسخه اجازات: العلوى.

(7) امل 520، جامع 2/ 234، تنقيح 3/ 220.

(8) امل 497، جامع 2/ 67، تنقيح 3/ 80.

##112=PAGE##

415 الشريف محمد بن الحسين بن محمد الجعفري‏

فقيه صالح‏ «1».

416 السيد أبو جعفر محمد بن علي بن محمد بن الرضا ع‏

ثقة فاضل‏ «2».

417 الشيخ أبو جعفر محمد بن علي بن القاسم المركب‏

فقيه ثقة له تصانيف منها كتاب المعتمد في المعتقد كتاب العبادات الدينية كتاب السنة و البدعة أخبرنا بها السيد الصفي بن المرتضى الداعي الحسني عنه رحمهم الله‏ «3».

418 الشيخ الإمام ظهير الدين أبو الفضل محمد بن الشيخ الإمام قطب الدين أبي الحسين سعيد بن هبة الله الراوندي‏

فقيه ثقة عدل عين‏ «4».

419 الشيخ برهان الدين محمد بن علي بن أبي الحسين أبو الفضائل الراوندي سبط الإمام قطب الدين‏

رحمهم الله فاضل عالم‏ «5».

420 الشيخ محمد بن أحمد بن شهريار

الخازن بمشهد الغري على ساكنه السلام-

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 501، جامع 2/ 101، تنقيح 3/ 80.

(2) امل الامل 505، جامع الرواة 2/ 158.

(3) امل 504، جامع 2/ 155، تنقيح 3/ 159.

(4) امل 502، جامع 2/ 118، روضات 301، تنقيح 3/ 121.

(5) امل 503، جامع 2/ 151، تنقيح 2/ 252.

##113=PAGE##

فقيه صالح‏ «1».

421 الشيخ محمد بن إدريس العجلي‏

بالحلة له تصانيف منها كتاب السرائر شاهدته بالحلة و قال شيخنا سديد الدين محمود الحمصي رفع الله درجته هو مخلط لا يعتمد على تصنيفه‏ «2».

422 الشيخ الإمام ركن الدين محمد بن الحسين بن علي بن عبد الصمد التميمي‏

فقيه دين ثقة بسبزوار «3»

423 الشيخ الإمام تاج الدين‏ «4» محمد بن محمد الكازري‏

فقيه عالم بسبزوار «5».

424 الشيخ الإمام تاج الدين محمد بن الشيخ الإمام جمال الدين أبي الفتوح الحسين بن علي الخزاعي‏

فاضل ورع‏ «6».

425 الشيخ بهاء الدين محمد بن أحمد بن محمد الوزيري‏

عدل ثقة صالح‏ «7».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 496، منتهى المقال 257، جامع 2/ 61، تنقيح 3/ 71.

(2) امل 497، منهج المقال 282، منتهى 260، جامع 2/ 65، روضات 570 تنقيح 3/ 77.

(3) امل 501، جامع 2/ 101، تنقيح 3/ 108.

(4) نسخه شيخ حر: قطب الدين.

(5) امل 507، جامع 2/ 188، تنقيح 3/ 179.

(6) امل الامل 501، جامع الرواة 2/ 101، تنقيح المقال 3/ 108.

(7) امل 497، جامع 2/ 63، تنقيح 3/ 74.

##114=PAGE##

426 الشيخ محمد بن الحسن بن الحسين الرتميني‏

فقيه صالح‏ «1».

427 الشيخ مجد الدين محمد بن ناصر بن محمد بن ناصر بن محمد الراوي‏ «2»

فاضل‏ «3».

428 الشيخ محمد بن علي بن محمد النحوي‏

ثقة قرأ عليه المفيد عبد الرحمن النيسابوري رحمهما الله‏ «4».

429 الشيخ أفضل الدين محمد بن أبي الحسن بن مموسة الوراميني‏

فاضل فقيه واعظ «5»

430 الشيخ مسعود بن محمد بن الفضل‏

فقيه صالح‏ «6»

431 القاضي تاج الدين محمد بن علي بن عبد الجبار الطوسي‏

نزيل قاشان فقيه صالح ثقة «7»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 499، جامع 2/ 91.

(2) امل الامل: الديوانى.

(3) امل 508، جامع 2/ 207، تنقيح 2/ 195.

(4) امل 505، جامع 2/ 158.

(5) امل 495، جامع 2/ 46، تنقيح 3/ 58.

(6) امل 510، جامع 2/ 292، تنقيح 3/ 213.

(7) امل 504، جامع 2/ 155، تنقيح 3/ 158.

##115=PAGE##

432 السيد الزاهد أبو طاهر مهدي بن علي بن أميركا الحسني القزويني‏

صالح محدث‏ «1».

433 السيد أبو عقيل محمد بن علي بن محمد العلوي العباسي‏

صالح واعظ «2».

434 الشيخ محمد بن الحسين بن أحمد بن طحال‏

فقيه صالح‏ «3».

435 القاضي شرف الدين أبو الفضل محمد بن الحسين بن عبد الجبار الطوسي‏

نزيل قاشان فقيه صالح ثقة «4».

436 ابنه خطير الدين محمود بن محمد

عالم صالح‏ «5».

437 الشيخ القاضي جمال الدين محمد بن الحسين بن محمد الغري‏ «6»

قاضي قاشان فاضل فقيه كان يكتب نهج البلاغة من حفظه و له رسالة العقبة في شرح قول السيد الرضي في خطبة النهج عليه مسحة من العلم الإلهي و فيه عبقة من الكلام النبوي‏ «7».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 511، جامع 2/ 282، تنقيح 2/ 261.

(2) امل 505، جامع 2/ 158.

(3) امل الامل 501، جامع الرواة 2/ 99، تنقيح المقال 3/ 107.

(4) امل: 501، جامع: 2/ 101، تنقيح: 3/ 108.

(5) امل: 509، جامع 2/ 220، روضات 598، تنقيح 3/ 230.

(6) امل الامل: بن محمّد بن الغريب، نسخه شيخ حر: جمال الدين محمّد بن القريب.

(7) امل 501، جامع 2/ 101، تنقيح 3/ 108.

##116=PAGE##

438 الشيخ أبو جعفر محمد بن الحسن بن الحسين المركب‏

فقيه دين‏ «1»

439 الشيخ محمد بن الحسين المنير

فقيه ثقة له كتاب الأدنى‏

440 الشريف مهدي بن الهادي بن أحمد العلوي‏

فقيه دين‏

441 السيد شرف الدين المنتجب بن الحسين السروي‏

فقيه فاضل قرأ على الشيخ المحقق رشيد الدين عبد الجليل الرازي رحمهما الله‏ «2»

442 السيد مهدي بن الفضل‏ «3» بن الأشرف الجعفري النسابة

فاضل‏ «4».

443 السيد مجد الدين محمد بن محمد بن مانكديم الحسيني القمي‏

النسابة فاضل ثقة له كتاب الأنساب‏ «5».

444 الشيخ زين الدين أبو جعفر محمد بن علي بن إبراهيم‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 499، جامع 2/ 91.

(2) امل 510.

(3) امل الامل: بن المفضل.

(4) امل 511، جامع 2/ 282، تنقيح 3/ 261.

(5) امل 507، جامع 2/ 188، تنقيح 3/ 179.

##117=PAGE##

فقيه صالح‏ «1»

445 السيد أبو الغيث محمد بن علي بن الحسين الحسيني‏ «2»

فقيه فاضل‏ «3»

446 السيد أبو طاهر مهدي بن علي بن أميركا الحسني‏

فقيه‏ «4»

447 السيد محمد بن عبد المطلب بن أبي طالب الحسيني‏

فقيه عدل‏ «5»

448 الشيخ أبو عبد الله محمد بن أحمد الأردستاني‏

صاحب كتاب صناعة الشعر فاضل متبحر «6»

449 السيد محمد بن الرضا أبي طاهر الحسيني‏ «7»

فاضل ثقة «8».

450 السيد جمال الدين محمد بن ايران‏شاه بن فخر العين‏ «9» بن ناصر الحسيني الديباجي‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل 503، جامع الرواة 2/ 150، تنقيح المقال 3/ 151.

(2) نسخه شيخ حر: الحسنى.

(3) جامع 2/ 152، تنقيح 3/ 154.

(4) امل 511، جامع 2/ 282، تنقيح 3/ 261 و به شماره 432 گذشت.

(5) امل 503، جامع 2/ 146، تنقيح 3/ 148.

(6) امل 495، جامع 2/ 58، تنقيح 3/ 66.

(7) نسخه شيخ حر: الحسنى.

(8) امل 502، جامع 2/ 113، تنقيح 2/ 116.

(9) نسخه اجازات: ايوان شاه بن فخر امير.

##118=PAGE##

فقيه‏ «1».

451 الشيخ شرف الدين محمد بن علي بن الحسن بن علي الدستجردي‏

[المقيم بقرية زين‏آباد] «2» فقيه فاضل‏ «3».

452 السيد فخر الدين أبو حرب محمد بن قاسم بن عباد النقيب الحسني‏

فاضل‏ «4».

453 السيد تاج الدين أبو الفضل محمد بن السيد الإمام ضياء الدين أبي الرضا فضل الله بن علي الحسني الراوندي‏

فقيه فاضل‏ «5».

454 السيد علاء الدين محمد بن علي الحسني الخجندي‏

فاضل واعظ له نظم و نثر «6».

455 السيد ناصر الدين محمد بن زين العرب الحسيني القمي‏

فاضل صالح‏ «7».

456 السيد بدر الدين المجتبى بن أميرة بن سيف النبي الجعفري الزينبي‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 497، جامع 2/ 78، تنقيح 3/ 85.

(2) قسمت بين دو پرانتز را نسخه شيخ حر فاقد است.

(3) امل 503، جامع 2/ 153، تنقيح 2/ 154.

(4) امل 505.

(5) امل الامل 505، جامع الرواة 2/ 174، تنقيح المقال 3/ 171.

(6) امل 503.

(7) امل 502، جامع 2/ 153، تنقيح 3/ 154.

##119=PAGE##

فقيه واعظ شهيد «1».

457 السيد نجم الدين محمد بن أميركا بن أبي الفضل‏ «2» الجعفري القوسيني‏

فاضل له كتاب مقتل الحسين و نظم رائق‏ «3».

458 السيد جلال الدين محمد بن حيدر بن مرعش الحسيني المرعشي‏

عالم صالح‏ «4».

459 السيد جمال الدين أبو غالب محمد بن أبي هاشم الحسيني المرعشي‏

صالح دين‏ «5».

460 السيد مجد الدين محمد بن الحسن الحسيني المرعشي‏

صالح دين‏ «6».

461 السيد نظام الدين محمد بن سيف النبي بن المنتهى الحسيني المرعشي‏

صالح دين‏ «7».

462 السيد جمال الدين أبو الفتح محمد بن عبد الله الرضوي القمي‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 994، جامع 2/ 41، تنقيح 3/ 53.

(2) كلمه «ابى» در نسخه شيخ حر نيست.

(3) امل 497، جامع 2/ 78.

(4) امل 502، جامع 2/ 107.

(5) امل 494، جامع 2/ 57، تنقيح 3/ 65.

(6) نسخه شيخ حر: الحسين الحسين المرعشيّ عالم صالح. امل 499، جامع 3/ 91.

(7) امل 502.

##120=PAGE##

فقيه صالح‏ «1».

463 الشيخ زين الدين محمد بن أبي نصر «2» القمي‏

أديب فاضل طبيب‏ «3».

464 الأجل مجد الدين محمد بن سعيد بن محمد الأسدي‏

فاضل ورع‏ «4».

465 الأجل نصير الدين محمد بن علي الرازي‏

نزيل ورامين فاضل‏ «5».

466 الأجل تاج الدين المهذب بن الصالح‏

فاضل‏ «6».

467 أخوه رضي الدين المؤيد بن صالح‏

فاضل‏ «7».

468 القاضي نجم الدين مكي بن علي بن أبي زيد الحماني‏

ورع عدل‏ «8».

469 الشيخ الصالح محمد بن حيدر الحداد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 503، جامع 2/ 41، تنقيح 3/ 143.

(2) امل الامل: ابو المضر.

(3) امل 495، جامع الرواة 2/ 57، تنقيح المقال 3/ 65.

(4) امل 502، جامع 2/ 117، تنقيح 3/ 120.

(5) امل 504.

(6) امل 511، جامع 2/ 282، تنقيح 3/ 261.

(7) امل 494، جامع 2/ 283، تنقيح 3/ 261.

(8) امل 510، جامع 2/ 264، تنقيح 3/ 264.

##121=PAGE##

دين‏

470 الشيخ تاج الدين محمود بن الحسن بن علوية الوراميني‏

فقيه صالح‏ «1».

471 القاضي أبو جعفر محمد بن علي الإمامي بسارية

ورع فقيه‏ «2»

472 القاضي مجد الدين محمد بن علي بسارية

فقيه صالح واعظ «3».

473 السيد زين الدين محمد بن ماكاليجار الحسيني‏ «4»

فقيه متكلم‏ «5».

474 السيد زين الدين محمد بن ايران‏شاه بن أبي زيد الحسيني‏

فقيه صالح‏ «6».

475 السيد بهاء الدين أبو المكرم‏ «7» محمد بن حمزة الحسيني‏

حافظ صالح‏ «8».

476 الشيخ تاج الدين محمد بن محمد

المدعو شوشو نزيل قاشان‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 503، جامع 2/ 107.

(2) امل 503، جامع 2/ 152، تنقيح 3/ 153.

(3) امل 503، جامع 2/ 153، تنقيح 3/ 153.

(4) نسخه شيخ حر: الحسنى.

(5) تنقيح 2/ 178.

(6) امل 497، جامع 2/ 78، تنقيح 3/ 85.

(7) نسخه شيخ حر: ابو الكرم.

(8) امل الامل 502، جامع الرواة 2/ 106، تنقيح المقال 3/ 110.

##122=PAGE##

فاضل فقيه‏ «1».

477 القاضي علاء الدين محمد بن علي‏ «2» بن هبة الله بن دعويدار

وجيه فاضل‏ «3».

478 القاضي ظهير الدين أبو المناقب علي بن هبة الله بن دعويدار

فقيه قاضي قم‏ «4».

479 القاضي ركن الدين محمد بن سعد بن هبة الله بن دعويدار

فاضل فقيه دين له نظم حسن‏ «5»

480 الشيخ الأديب محمد بن محمد أيوب المفيد القاشاني‏

فاضل‏ «6».

481 السيد محمد بن علي بن عبد الله الجعفري‏

صالح‏ «7».

482 ابن أخيه السيد كمال الدين المرتضى بن عبد الله بن علي الجعفري‏

نزيل قاشان عالم صالح‏ «8».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 507، جامع 2/ 189، تنقيح 2/ 179.

(2) نسخه شيخ حر: الشيخ علاء الدين أسعد بن على.

(3) امل 491.

(4) امل 491، جامع 1/ 608، تنقيح 2/ 314 و اين نام بايد در حرف (ع) ذكر شود.

(5) امل 502، جامع 2/ 117، تنقيح 3/ 120.

(6) امل 506، جامع 2/ 187، تنقيح 3/ 179.

(7) امل 504، جامع 2/ 155، تنقيح 3/ 158.

(8) امل 509، جامع 2/ 155، تنقيح 3/ 158.

##123=PAGE##

483 الشيخ محمد بن جعفر بن ربيع‏ «1» المسكني‏

إمام اللغة «2».

484 السيد جمال الدين المرتضى بن حمزة بن أبي صادق‏ «3» الحسيني الموسوي‏

عالم واعظ «4».

485 ابنه فخر الدين محمد

واعظ «5».

486 السيد عز الدين محمدشاه بن القاسم الحسيني الوراميني‏

فاضل له نظم و نثر «6».

487 الشيخ جمال الدين‏ «7» محمد بن عبد الكريم‏

فقيه واعظ «8».

488 الشيخ زين الدين محمد بن أبي جعفر بن الفقيه أميركا المصدري‏

بنرجة من ولاية قزوين فقيه صالح شهيد «9».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل: ربيعه.

(2) امل 498، جامع 2/ 85، تنقيح 3/ 93.

(3) نسخه اجازات: طارق.

(4) امل 509، جامع 2/ 225، تنقيح 3/ 208.

(5) امل الامل 509، جامع الرواة 2/ 225، تنقيح المقال 3/ 208.

(6) امل 502، جامع 2/ 130، تنقيح 3/ 130 و در نسخه شيخ حر (الحسنى).

(7) نسخه اجازات: جلال الدين.

(8) امل 503، جامع 2/ 139، تنقيح 3/ 139.

(9) امل 495، جامع 2/ 45، تنقيح 3/ 58.

##124=PAGE##

489 490 491 المشايخ قطب الدين محمد و جلال الدين محمود و جمال الدين مسعود

أولاد الشيخ الإمام أوحد الدين الحسين بن أبي الحسين القزويني كلهم فقهاء صلحاء «1».

492 493 494 الأمراء الزهاد تاج الدين محمود و بهاء الدين مسعود و شمس الدين محمد

أولاد الأمير الزاهد صارم الدين إسكندر بن دريس‏ «2» فقهاء صلحاء «3».

495 القاضي فخر الدين محمد بن علي بن محمد الأسترآبادي‏

قاضي الري فقيه‏ «4».

496 القاضي محمد بن عبد الكريم الوزيري‏

عدل فقيه‏ «5».

497 القاضي صفي الدين محمود بن أبي أحمد بن محمد الأسترآبادي‏

عدل‏ «6».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل 501 و 510، جامع 2/ 96، تنقيح 3/ 107.

(2) در اين نام بين نسخ اختلاف زيادى است.

(3) امل 509.

(4) امل 505، منتهى المقال 281، جامع 2/ 158، تنقيح 3/ 153.

(5) نسخه اجازات: عدل و ثقة، امل 502، جامع 2/ 140، تنقيح 3/ 139.

(6) امل 509، جامع 2/ 220، تنقيح 3/ 203.

##125=PAGE##

498 القاضي صفي الدين المؤيد بن مسعود بن عبد الكريم‏

عدل‏ «1»

499 القاضي بهاء الدين محمود بن محمد بن محمد الطالقاني‏

عدل‏ «2»

500 الشيخ الصائن محمد بن مسعود التميمي‏

أديب صالح‏ «3»

501 الشيخ الفقيه المختار بن محمد بن مختار بن بابويه‏ «4»

زاهد واعظ «5».

502 الشيخ محمد بن بهذير أبو الورشيدي‏ «6»

فقيه حافظ

503 السيد شمس الدين محمد بن شرفشاه‏ «7» بن محمد بن زيادة الحسيني النيسابوري‏

المقيم بالجبل الكبير من الفقهاء عالم صالح‏ «8».

504 الأجل شهاب الدين محمد بن الحسين بن أعرابي العجلي‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) جامع 2/ 38، تنقيح 3/ 51.

(2) امل الامل 509، جامع الرواة 2/ 220، تنقيح المقال 3/ 203.

(3) امل 507، جامع 2/ 192، تنقيح 3/ 183.

(4) نسخه اجازات: الفقيه المختار بن بابويه.

(5) امل 509، جامع 2/ 222.

(6) نسخه شيخ حر: بهديز الورشيدى.

(7) امل الامل: شهنشاه.

(8) امل 502، جامع 2/ 130، تنقيح 3/ 131.

##126=PAGE##

فاضل صالح‏ «1»

505 أخوه الأجل زين الدين المسافر بن الحسين‏

فاضل صالح‏ «2»

506 الأجل مختص الدين محمد بن الحسن الرازي‏

فاضل صالح‏ «3»

507 الشيخ مظفر بن هبة الله بن حمدان الحمداني‏ «4»

فقيه دين‏ «5»

508 ابنه الشيخ ناصح الدين أبو جعفر محمد بن المظفر

فقيه صالح‏ «6»

509 الشيخ الأديب سديد الدين محمود بن أبي منصور المسكني‏

فقيه صالح‏ «7»

510 الشيخ السعيد أبو الحسن محمد بن إبراهيم القائني‏ «8»

مصنف كتاب السابقين في اعتقاد أهل البيت ع‏

511 الشيخ الشهيد محمد بن أحمد الفارسي‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل: 501، جامع 2/ 99، تنقيح 3/ 107.

(2) امل: 501، جامع 2/ 99، تنقيح 3/ 107.

(3) امل: 500، جامع 2/ 91.

(4) امل الامل: الحمدويه.

(5) امل: 510، جامع 2/ 234، تنقيح 3/ 220.

(6) امل: 507.

(7) امل الامل 509، جامع الرواة 2/ 220، تنقيح المقال 3/ 203.

(8) امل الامل: الفائنى.

##127=PAGE##

مصنف كتاب روضة الواعظين‏ «1»

حرف النون‏

512 السيد أبو إبراهيم ناصر بن الرضا بن محمد بن عبد الله العلوي الحسيني‏

ثقة فقيه صالح محدث قرأ على الشيخ الموفق أبي جعفر الطوسي و له كتاب في مناقب آل الرسول ص و كتاب في أدعية زين العابدين علي بن الحسين ع و كتاب في ما جرى بينه و بين أحد الفضلاء من المكاتبات و المطايبات أخبرني بها الأديب الصالح أبو الحسن بن سعدويه القمي عنه‏ «2»

513 الشيخ الأديب نصر بن هبة الله بن نصر الزنجاني‏

فاضل متبحر من تصانيفه المقامات الطبية المقامات الحكمية الرسالة السعدية كتاب الجواهر في النحو «3».

514 الوزير شرف الدين نوشيروان‏ «4» بن خالد

فاضل‏ «5».

515 الأجل ضياء الدين ناصر بن الحسين بن أعرابي‏

فاضل فقيه صالح‏ «6»

516 القاضي ناصر الدين ناصر بن أبي جعفر الإمامي‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل: 496، منتهى المقال 258، جامع 2/ 66 تنقيح 3/ 73 و به شماره 395 گذشت.

(2) امل: 512، جامع 2/ 288، روضات 776، تنقيح 3/ 266.

(3) امل: 512، جامع 2/ 292، روضات 727، تنقيح 2/ 270.

(4) نسخه شيخ حر: انوشيروان.

(5) جامع 2/ 298، تنقيح 3/ 276.

(6) امل: 512، جامع 2/ 288، تنقيح 3/ 266.

##128=PAGE##

فقيه وجه‏ «1».

517 الشيخ الإمام نظام الدين أبو المعالي ناصر بن أبي طالب علي بن محمد بن حمدان‏ «2» الحمداني‏

فقيه ثقة «3».

518 السيد زين السادة ناصر بن الداعي بن ناصر بن شرفشاه العلوي الحسني الشجري‏

فقيه صالح واعظ «4».

519 السيد نوح بن أحمد بن الحسين العلوي الحسيني‏

فاضل دين‏ «5».

520 الشيخ رضي الدين أبو النعيم بن محمد بن محمد القاشاني‏

فقيه صالح فاضل‏ «6».

حرف الواو

521 السيد الواثق بالله بن أحمد بن الحسين الحسيني جبلي‏

فقيه مناظر صالح كان زيديا قرأ على الشيخ المحقق رشيد الدين عبد الجليل الرازي فاستبصر «7».

522 الأمير الزاهد أبو الحسين ورام بن أبي فراس‏

بحلة من أولاد مالك‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل الامل: 511، جامع الرواة 2/ 288، تنقيح المقال 3/ 266.

(2) امل الامل: على بن أحمد.

(3) امل: 511، جامع 2/ 288.

(4) امل الامل: 511، جامع الرواة 2/ 288، تنقيح المقال 3/ 266.

(5) امل: 512، جامع 2/ 296، تنقيح 3/ 275.

(6) امل: 515، جامع 2/ 420، تنقيح 3 قسمت كنى و الألقاب. 36.

(7) امل: 512، جامع 2/ 299، تنقيح 3/ 277.

##129=PAGE##

بن الحارث الأشتر النخعي صاحب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ع عالم فقيه صالح شاهدته بحلة و وافق الخبر الخبر قرأ على شيخنا الإمام سديد الدين محمود الحمصي رحمه الله بحلة و رعاه‏ «1».

523 الأمير الزاهد سيف الدولة وهسوذان بن دشمن‏زيا «2» بن مردافكن الديلمي‏

صالح فاضل له كتاب التواريخ كتاب النجوم‏ «3» كتاب معرفة الجهات‏ «4».

524 الشيخ أفضل الدين وزير بن محمد بن مرداس المرداسي‏

فقيه صالح‏ «5».

525 الشيخ وشاب بن سعيد بن علي الحلبي‏

فقيه دين أديب‏ «6».

حرف الهاء

526 السيد أبو طالب هادي بن الحسين بن الهادي الحسني‏ «7» الشجري‏

صالح فقيه محدث‏ «8».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل: 512، جامع 2/ 299، روضات 735، تنقيح 3/ 278.

(2) امل الامل: دشمن و نان نسخه شيخ حر: دشمن زياد.

(3) امل الامل: كتاب في «التواريخ» نسخه شيخ حر كتاب في «النجوم».

(4) امل: 512، جامع 2/ 303، تنقيح 3/ 282.

(5) امل الامل: الرواسى، فقيه، فاضل. امل: 512، جامع 2/ 300، تنقيح 3/ 279.

(6) امل: 512، جامع 2/ 299.

(7) نسخه اجازات: الحسيني.

(8) امل: 512- 513، جامع 2/ 304، تنقيح 3/ 283.

##130=PAGE##

527 السيد ناصر الدين أبو طالب هادي بن الداعي الحسني السروي‏

زاهد «1»

528 الشيخ أبو المفاخر هبة الله بن الحسن بن الحسين بن بابويه‏

فقيه صالح‏ «2».

529 السيد هبة الله بن علي بن محمد بن هبة الله حمزة الحسني أبو السعادات‏

فاضل صالح مصنف الأمالي شاهدت غير واحد قرأها عليه‏ «3».

530 الشيخ هبة الله بن نافع الحلوي‏ «4»

فقيه دين‏ «5».

531 السيد أبو طاهر هادي‏ «6» بن أبي سليمان بن زيد الحسيني الموردي‏

عالم زاهد «7».

532 الشيخ فخر الدين هبة الله بن أحمد بن هبة الله الأسدي الأصبهاني‏

عالم صالح‏ «8».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل: 512- 513، جامع 2/ 304، تنقيح 3/ 283.

(2) امل: 513، جامع 2/ 311، تنقيح 3/ 290.

(3) امل: 512، جامع 2/ 311، تنقيح 3/ 290.

(4) نسخه اجازات: الحلبيّ.

(5) امل: 513، جامع 2/ 311، تنقيح 2/ 291.

(6) نسخه شيخ حر: ابو طاهر بن هادى.

(7) امل الامل: 512، جامع 2/ 304، تنقيح المقال 3/ 283.

(8) امل الامل: 513، جامع 2/ 311، تنقيح 3/ 290.

##131=PAGE##

533 الشيخ هبة الله بن محمد بن هبة الله السوسي القزويني‏

صالح‏

534 الشيخ هبة الله بن عثمان بن أحمد بن الرائقة الموصلي‏

فقيه صالح‏

535 الشيخ‏ «1» هبة الله بن حمدان بن محمد الحمداني القزويني‏

فقيه صالح‏ «2».

536 الشيخ هلال بن سعد بن أبي البدر

فاضل دين‏ «3».

537 السيد شجاع الدين هزارأسف‏ «4» بن محمد بن عزيزي‏

صالح‏ «5»

حرف الياء

538 السيد الأجل المرتضى عز الدين يحيى بن محمد بن علي بن المطهر أبو القاسم‏

نقيب الطالبية بالعراق عالم علم فاضل كبير عليه تدور رحى الشيعة متع الله الإسلام و المسلمين بطول بقائه و حراسة حوبائه له رواية الأحاديث عن والده المرتضى السعيد «6» شرف الدين‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) نسخه شيخ حر: الشيخ الإمام أبو البركات ن.

(2) امل الامل: 513، جامع 2/ 311، تنقيح 3/ 290.

(3) امل: 513، جامع 2/ 318، تنقيح 2/ 304.

(4) امل الامل: هزار السيف.

(5) امل: 513، جامع 2/ 311، تنقيح 3/ 291.

(6) نسخه اجازات: السيّد.

##132=PAGE##

محمد و عن مشايخه قدس الله أرواحهم‏ «1».

539 السيد أبو الحسن يحيى بن الحسين بن إسماعيل الحسني‏

النسابة الحافظ ثقة له كتاب أنساب آل أبي طالب‏ «2».

540 للشيخ نجيب الدين أبو طالب يحيى بن علي بن محمد المقرئ الأسترآبادي‏

عالم متبحر حافظ له كتاب الإفادة كتاب القراءة «3».

541 السيد صدر الدين يوسف بن أبي الحسن الحسيني‏

عالم‏ «4» واعظ «5».

542 السيد «6» بهاء الدين يحيى بن محمد الحسيني القمي‏

واعظ فاضل‏ «7».

543 السيد أبو الحسين يحيى بن الحسين بن إسماعيل الحسني‏

الحافظ ثقة «8».

544 الأجل نجم الدين يعقوب بن محمد بن محمد بن داود الهمداني‏

فاضل صالح‏ «9».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) امل: 514، جامع 2/ 239، تنقيح 3/ 321.

(2) امل: 513، جامع 2/ 327، تنقيح 3/ 314.

(3) امل الامل: 514، جامع الرواة 2/ 333، تنقيح المقال 3/ 319.

(4) امل الامل: الحسيني فاضل.

(5) امل 514، جامع 2/ 351، تنقيح 3/ 234.

(6) اين نام از نسخه شيخ حر افتاده است.

(7) امل: 514، جامع 2/ 339، تنقيح 3/ 231.

(8) امل: 513، جامع 2/ 327، تنقيح 3/ 314.

(9) امل: 514، جامع 2/ 249، تنقيح 2/ 332.

##134=PAGE##

التعليقات‏

##135=PAGE##

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم‏

شماره 37- كمال الدين أبو المحاسن‏

خاندان راوندى‏

عماد كاتب در كتاب خريده گفته است:

السيّد ضياء الدين أبو الرضا فضل اللّه عليّ بن عبد اللّه الحسنى الراونديّ من أهل قاشان، و راوند قرية من قراها، الشريف النسب المنيف الأدب، الكريم السلف، القديم الشرف، العالم، العامل، المفضل، الفاضل، قبلة القبول، و عقلة العقول، ذو الابهة و الجمال، و البديهة و الارتجال، الرائق اللفظ، الرائع الوعظ، متقن علوم الشرع في الأصل و الفرع، الحسن الخط و الحط «1»، السعيد الجد، السديد الجد، له تصانيف كثيرة في الفنون و العيون، واعظ قد رزق قبول الخلق، و فاضل اوتى سعة في الرزق، مقلى الكتابة «2»، صابى الإصابة «3»، عميدى الاعتماد «4» في الرسائل، صاحبى العصمة «5» لاهل الفضائل، حصلنا أبان‏ «6» النكبة بقاشان، عند مقاساة الشدائد، و معاندة الاقارب و الاباعد، سنة ثلاث و ثلاثين، و انا في حجر الصغر بعيد من الوطن‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) كذا و لعله «الحظ».

(2) أي كتابته كتابة ابن مقلة.

(3) أي إصابته كإصابة الصابى.

(4) أي اعتماده كاعتماد ابن العميد.

(5) أي عصمته كعصمة الصاحب بن عباد.

(6) ابان الشي‏ء حينه و اوانه.

##136=PAGE##

و الوطر، و اخى معى و هو أصغر منى، و قد سلّمنا والدنا الى صاحب له من أهل قاشان، و أقضى سنة نتردد الى المدرسة المجدية، الى المكتب و كنت ارى هذا السيّد أعنى ابا الرضا و هو يعظ في المدرسة، و الناس يقصدونه و يردون إليه، و يستفيدون منه، ثمّ عدنا الى أصفهان، و سافرنا الى بغداد، و بعد عودى الى أصفهان بسنتين اجتمعت بولده السيّد كمال الدين احمد، و حصلت بيننا مودة وطيدة، و صداقة وكيدة، و انسه بسبب أفضل الجامع، و مجاورة لاجل الجواد الواقع، و رايت معه كتابا صنفه ابوه السيّد أبو الرضا، و قد سماه‏ «1»، يشتمل على مجلدات كثيرة، و فوائد غزيرة، جميعها بخطه، و وجدت معه ديوانه بخطه، فنقلت منه هذه القصيدة التي مدح بها عمى الصدر عزيز الدين أحمد بن حامد (رضي اللّه عنه) و هى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من لبرق على البراق انارا |  | ملاء الخافقين نورا و نارا |
|  |  |  |

(فساق القصيدة إلى آخرها، و هي أربعون بيتا، انظر الديوان:

24- 27)

فقال: و كان قد قصد اصبهان، في سنة اثنتين و عشرين و خمسمائة، في أيّام عمى و انوشروان الوزير، ممدوح هذا الوزير «2»، و لم ينجح مدحه، و لم يجنح‏ «3» لرفده قدحه، فوجدت بخطه مكتوبا في ديوانه، في انوشروان، فقلت فيه.

لما آيست من عائدة نفعه، بعد ان لازمت بابه ثمانية أشهر، و خبطت الثلوج المتراكمة في أصفهان، و كانت سنه ثلجه و حله، و من اصعب عاشق على في معاملة، ما كنت اول به امد عشق الرجاء بسكانه، من سالف حقوق مولاى شيخ السادة «4»، وقاه اللّه بنفسى الصروف عليه، فلم انصرف منه الا باليأس المتعب الغير المريح من الباس‏ «5»، ما لا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) هنا بياض يسير في الأصل.

(2) كذا.

(3) كذا ممن أراد ما مدح الناظم (ره) به انوشروان فليراجع الديوان: 19.

(4) في نسخه: السادات.

(5) كان فيه تلميحا الى قولهم «اليأس احدى الراحتين».

##137=PAGE##

مطاولة معه، و كان الصدر يعدنى و يمنينى في آخرين أسوأ حالا منى، كهبة اللّه الاسطرلابى‏ «1» الذي هو بكر الدنيا، و نادرة الفلك‏ «2»، و الحكيم ابى إسحاق القاسم الأهوازى‏ «3»، طريف العالم‏ «4» و ابى القاسم بن أفلح الشاعر المندر «5»، و جماعة من أهل بغداد

كانوا قد اكدوا عليه حقوقهم، فظنوا كما ظننا و بعض الظنّ كما علمت اثم، و كان هؤلاء الأفاضل الظرفاء، قد لهجوا بهذه القطعة يسترجعونها و يتناشدونها، لانها وصف حال جميعهم و هى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أ بكلتا الراحتين‏ |  | كلت احدى الراحتين‏ |
| اى عجز فوق هذا |  | لا اقر اللّه عينى‏ |
| يا وزير المشرقين‏ |  | و عميد المغربين‏ |
| لم انل منك منالا |  | غير ما ذل و شين‏ |
| و لقد بعت عليكم‏ |  | ضلة نقدى يدين‏ |
| لم تزيدونى على ان‏ |  | حلتم بينى و بينى‏ |
| غير ان ألبستموني‏ |  | آخرا خفى حنين‏ |
|  |  |  |

و لما صرف انوشروان، و استوزر غيره قال فيه‏ «6»:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
منتجب الدين، عليّ بن عبيدالله، الفهرست (للرازي)، 1جلد، كتابخانه عمومي آيت الله العظمي مرعشي نجفي - قم، چاپ: اول، 1422ق.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ان الوزارة أصبحت اوزارها |  | مربوطة منه بليت عرين‏ |
| زانته لا و حياته بل زانها |  | و لربما ابتليت بغير مزين‏ |
| قد عوقبت زمنا أشد عقوبة |  | باخس مصطحب و شر قرين‏ |
| و اعاذها الجبار منه الى ذرى‏ |  | حصن على مر الزمان حصين‏ |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) المراد به أبو القاسم هبه اللّه بن الحسين بن يوسف المعروف بالبديع الاسطرلابى، المذكور ترجمة في وفيات الأعيان لابن خلّكان، و فوات الوفيات لابن شاكر، و في غيرهما من كتب التراجم.

(2) يقال: هو نادرة الزمان اي وحيد العصر.

(3) لم اعرفه.

(4) في نسخه «العلم».

(5) في قولهم: اندر، اى اتى بنادر، و المراد به جمال الملك أبو القاسم على بن أفلح العبسى الشاعر المشهور، المذكور ترجمته في وفيات الأعيان لان خلّكان.

(6) هذه الأبيات في مدح قوام الدين أبى القاسم ناصر بن على الدركزينى، راجع الديوان، 44.

##138=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رحم الاله ضياعها و لطالما |  | نزعت إليه بعبرة و حنين‏ |
|  |  |  |

و جميع ما اثبته و اكتبه من شعره، نقلته من خطه في ديوانه و يروى فمن ذلك قوله و قد نقشه على دواة:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انا و الدهر كلانا كاتب‏ |  | و كلانا ليس يعنى قلمه‏ |
| فسواد في بياض رقمى‏ |  | و بياض في سواد رقصه‏ |
|  |  |  |

و قوله ايضا «1»:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما على مولاى لو لا |  | داعيات الانقباض‏ |
| لو شفى علة قلبى‏ |  | بسواد في بياض‏ |
|  |  |  |

و قوله و قد وجدت‏ «2» عينه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا ناظرى اليكما |  | و استبقيا دمعيكما |
| اما الشئون فقد وهت‏ |  | و الشأن في شأنيكما |
| اعزز على باننى‏ |  | بكما بكيت عليكما |
|  |  |  |

و قوله و قد عرب معنى فارسية من قصيدة النحاس‏ «3»:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عبيدك اصبحوا يوم القتال‏ |  | كخياطين في شبه المثال‏ |
| بذرعان القنا ذرعوا و قطوا |  | بانصلهم و خاطوا بالنبال‏ |
|  |  |  |

و قول في المعنى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عبيدك يوم الوفى خائله‏ |  | و حاشاهم آنهم غير عدل‏ |
| اذا ذرعوا بالقنا فصلوا |  | بحد السيوف و خاطوا بنبل‏ |
|  |  |  |

و قوله في المعنى ايضا:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ان غلمانك خياطون في يوم الخصام‏ |  | لا بخيط و خياط بل برمح و حسام‏ |
| او ليسوا ذرعوا بالسمر ابدان الاعادى‏ |  | ليقطوا بسيوف و يخيطوا بسهام‏ |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) انظر الديوان. 65.

(2) كذا و المراد «رمدت» فلعل «وجدت» مصحفة «رمدت» فتدبر.

(3) هما ترجمة هذين البيتين‏

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چاكران تو گه رزم چو خياطانند |  | گرچه خياط نيند اي ملك كشورگير |
| با گز نيزه قد خصم تو مى‏پيمايند |  | تا ببرند به شمشير و بدوزند به تير |
|  |  |  |

##139=PAGE##

هذه في العربية أربعة أبيات و لكنه جعلها بيتين على وزن الفارسية، و هذه المعاني مترددة، و قد وقع لي المعنى من غير تكلف من قصيدة طائية في بيت واحد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و إذا حاولوا لبؤس لبوسا «1» |  | فصلوا بالظبى و بالسمر خاطوا |
|  |  |  |

و رددت هذا المعنى في قصيدة اخرى طائية طويلة فقلت و استوفيت حق الصنعة في التجنيس و المقابلة و الترصيع و التطبيق.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بما طبعته الهند للبؤس فصلوا |  | لبوسا و خاطوه بما انبت الخط |
|  |  |  |

و قوله ايضا:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قد ادر المخدوم رسما علينا |  | ثم لم يجده خلال الرسوم‏ |
| فدرت قناعتى ترك ذاك‏ |  | الرسم رسما على للمخدوم‏ |
|  |  |  |

و قوله و قد طلب من بعض الأكابر تبنا فتأخر وصوله.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لنا مولى اجل الناس قدرا |  | و اطيب من مشى صيتا و ذكرا |
| يصيب الناس من يمناه يمنا |  | اذا شاءوا و من يسراه يسرا |
| و لكنى طلبت بماء وجهي‏ |  | اليه محقرا فابى مصرا |
| هززت نداه عن أوقار تبن‏ |  | فصحفه فظن التبن تبرا |
| و كنت اظننى لو رمت تبرا |  | لكان ينيلنى وقرا فوقرا |
| و لو لا ان ذات يديه ضاقت‏ |  | لما كنا لنقبل منه عذرا «2» |
|  |  |  |

و قوله ايضا:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اطلبوا بالدم او فذروا |  | دم أرباب الهوى هدر |
| يا لقومى قد أباح دمى‏ |  | قمر ما مثله قمر |
| كل امرى معه عجب‏ |  | و حديئى معه سمر |
| ان يكن بر فمحتسب‏ |  | او يكن ذنب فمختفر |
| و لا دهى ما بليت به‏ |  | انه يجنى و اعتذر |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اللبس (بالكسر) ما يلبس جمعه لبوس.

(2) ديوان ص 137.

##140=PAGE##

و قوله في الالغاز باسم ابنه‏ «1» احمد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اقبل كالبدر في مدارعه‏ |  | يشرق في السعد من مطالعه‏ |
| اوله ربع عشر ثالثه‏ |  | و ربع ثانيه جزر رابعه‏ |
|  |  |  |

و قوله‏ «2»:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كنت في حال الصبى اعفجه‏ |  | قلت يستشعر منى في الكبر |
| فاذا ما ازداد إلا قحة |  | وا لنيكيه فقد صار هدر |
|  |  |  |

و قرأت من مجموعه بخطه:

رأيت فيما يرى النائم انى اجتزت بباب دار صديق لي بقاشان ثمّ عرجت إليه و قلت في النوم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اجتياز بباب دار الصديق‏ |  | و اقتصار على سلام الطريق‏ |
| من عقوق مبطن بجفاء |  | و جفاء مظهر بعقوق‏ |
|  |  |  |

و قوله، و قد كتبه‏ «3» الى خطير الدين ابى المعالى الحسن بن أحمد بن محمّد الماهاباذي، رئيس ماهاباذ قرية بين‏ «4» اصبهان و كاشان، و باذاما قرية تحتها، و طرق قرية تحتها و قد كرم ما لا يكرم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا صاحبى اليوم ماهاباذا |  | ان لا تملا بمهاباذا |
| سلام خلى و دعا عنكما |  | نعاج طرق و مهاباذا |
|  |  |  |

فلما سمعها صديقى الفاضل فخر الدين أبو المعالى بن القسام بأصبهان عمل:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باللّه يا نفحات انفاس الصبا |  | عوجى على اكناف ماهاباذا |
| و استخلفى تلعات طرق و القطعى‏ |  | نفسى فذاك الى حما هاباذا |
| ارض يناصى النيران رئيسها |  | عزا فيا عجبا لماهاباذا |
| ماباذا المعطرى لها لكن من‏ |  | بالسؤ يوما قدر ماهاباذا |
|  |  |  |

و قال المهذب محمّد بن أحمد الدهدار الأصبهانيّ صديقنا في‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) في الأصل «باسمه» فيمكن كونه «بابنه» و البيتان في آخر الديوان (انظر ص 198.

(2) راجع الديوان ص 93.

(3) في نسخة كتبت.

(4) في الأصل «من».

##141=PAGE##

أسلوبه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ريح الصبا رويت من راح الصبا |  | روحى بروحى نحو ماهاباذا |
|  |  |  |

و ذكره السمعانيّ في ذيل تاريخ بغداد، و نقلت من خطه انشدنى أبو الرضا العلوى بقاشان لنفسه.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خليلى ان القلب منى واجف‏ |  | و ان دموع العين منى ذوارف‏ |
| مخافة دار لا عشية بعده‏ |  | تماط لنا للعرض فيه المواقف‏ |
| على اللّه هل من حيلة تعلمانها |  | تخلصنا منها فانى خائف‏ |
|  |  |  |

سپس عماد كاتب به شرح حال صاحب شماره پرداخته، و گفته است:

ولده السيّد أبو المحاسن أحمد بن أبي الرضا الراونديّ كان شابا يتوقد ذكاء، محبوب الشكل، عزيز المثل، غزير المثل، غزير الفضل، طالما أنسنا بفوائد، و اقتبسنا من فرائده، و تجاربنا في حلبة الأدب، و تجاذبنا اعنة الارب، و اجلنا قداح الآراء، و جلونا اقداح الآلاء، و هو شريف الفطرة، كريم النشأة، لطيف العشرة، متقد الفطنة، حلو الفكاهة، خلو من السفاهة، و هو يتردد في كل سنة الى اصبهان من قاشان مرة او مرتين، و يتحفنا من رؤيته و روايته بكل مرة للقلب و قرة للعين، و مضى شيخنا عبد الرحيم بن الاخوة في بعض السنين الى قاشان فكتب إليه او الى والده.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قد جئت مرّات الى جينا |  | فقاسنا يوما بقاسانكم‏ |
|  |  |  |

و سافرت في آخر سنة تسع و أربعين الى بغداد، و هو والده بقاشان في بهرة القبول، و عرض الجاه و الطول، و روض الاقبال المطلول، و ربع الفكاهة المأهول، فسمعت بعد سنين‏ «1» ان بدر الكمال‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) يشبه أن يكون «بسنتين».

##142=PAGE##

نقص ثمّ استسر، و ان عيش والده من بعده مروان ذلك الغصن الرطيب ذوى، و ان ذلك النجم المنير هوى، و في الترب ثوى، فهدت قوة متن الشيخ، و عاد موت الفرع يضعف قوة الأصل و السنخ، و خرجت من بغداد سنة اثنتين و ستين و اشامت و ما أنست لبيانه ببارقة، و لا شمت و انا بالشام الآن، لا ادرى أ هو في الاحياء أم لحق بالسعداء، و قد ذهب عنى ماء علقته من شعر ولده الكمال، و انما اذكر يوما و قد تناشدنا رباعية عجمية يتكلف كل منا الفكر في تعريبها، و سبكها على ترتيبها، و ستعرف معناها بما نلمحه من الأبيات فمن عربها السيّد كمال الدين أحمد بن فضل اللّه بقوله يصف المشط و حجر الرجل مع الحبيب:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انى لا حسد فيه المشط و النشقة |  | لذاك فاضت دموع العين مختلفه‏ |
| هذا يعلق في صدفيه انطه‏ |  | و ذى تقبل رجليه بألف شفه‏ |
|  |  |  |

ثمّ اعاد المعنى في مرة اخرى فقال:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كم احسد نشفة و مدرى‏ |  | فيه فمدامعي هواذى‏ |
| فوق الصدغين كف هذا |  | تحت القدمين وجه هاذى‏ |
|  |  |  |

و كان حبيب شمس الدين احمد شاد الغزنوى بأصبهان فعمل:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انى اغار على مشط يعالجه‏ |  | و نشفة حطيت من قربها زمنا |
| هذا يغازل صدغيه و احرمه‏ |  | و ذى تقبل رجليه و ليت أنا |
|  |  |  |

و قال احمد شاد الغزنوى أيضا في المعنى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| المشط و النشفة المحسود شأنهما |  | كلاهما و الهوى يا سعد ملحوظ |
| فتلك باللثم من رجليه فائزة |  | و ذلك بالمسك من صدغيه محظوظ |
|  |  |  |

و عرب المعنى أيضا فخر الدين أبو المعالى محمّد بن مسعود القسام فقال:

##143=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أغار منه على مشط و منشغة |  | حتى اغص بدمع منه منسجم‏ |
| فذا يمد يديه تحت طرته‏ |  | و ذى يقبل فوها صفحة القدم‏ |
|  |  |  |

و انما ذكروا الدمع‏ «1» لان نظم الفارسية مرتب على هذه القاعدة، فدخلت في زمرتهم، و انتهجت في محجتهم، و عربت البيتين و قلت و شعرى حينئذ لا أرضاه غير أنى أورد نه فان الموضع اقتضاه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مشط و منشغة فيه حسدتهما |  | دمعى لذاك هما فياض عارضة |
| فتلك حاظية من مس اخمصه‏ |  | و ذاك مستغرق في لمس عارضة |
|  |  |  |

و أنشدنى كمال الدين احمد لوالده السيّد أبى الرضا فضل اللّه في تعريب معنى بهلوى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابيت اسلى القلب عن حبّه‏ |  | اقول قلب منه فرغنه‏ |
| حتى إذا واجهته مصبحا |  | عاد هباء كل ما قلته‏ |
|  |  |  |

و قال: و قلت انا أيضا في المعنى و أنشدنى لنفسه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| احدث طول الليل نفسى أننى‏ |  | افرغ قلبى عن ودادك ساليا |
| فأغد و و قد أبصرت وجهك ضاحكا |  | فحينئذ يضحى هباء مقاليا |
|  |  |  |

و سمعانيّ در كتاب أنساب: 295 گفته است:

الراونديّ، بفتح الراء و الواو، بينهما الالف و سكون النون، و في آخرها الدال، هذه النسبة الى راوند، و هي قرية من قرى قاشان بنواحي اصبهان، (الى أن قال فيمن نسب إليها) و صاحبنا أبو الرضا فضل اللّه بن على الحسنى العلوى يعرف بابن الراونديّ، لعل اصله كان‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) كذا.

##144=PAGE##

من هذه القرية، كتبت عنه بقاشان و ذكرته في حرف القاف.

و در حرف ق 433 از كتابش گفته است:

القاشانى، بفتح القاف و الشين المعجمة، و في آخرها نون، هذه النسبة الى قاشان، و هي بلده عند قم على ثلاثين فرسخا من اصبهان، دخلتها فأقمت بها يومين، و أهلها من الشيعة، و كان بها جماعة من اهل العلم و الفضل، فأدركت منهم بها ...

تا آنكه گفته است:

و ادركت بها السيّد الفاضل أبا الرضا فضل اللّه بن على العلوى الحسنى القاشانى، و كتبت عنه أحاديث، و اقطاعا عن شعره، و لما وصلت الى باب داره قرعت الحلقة، و قعدت على الدكة انتظر خروجه، فنظرت الى الباب، فرأيت مكتوبا فوقه الجص‏ «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

أنشدنى أبو الرضا العلوى القاشانى لنفسه بقاشان، و كتب لي بخطه رحمه اللّه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هل لك يا مغرور من زاجر |  | فترعوى عن جهلك الغامر |
| أمس تقضى و غد لم يجئ‏ |  | و اليوم يمضى لمحة الباصر |
| فذلك المعر كذا ينقضى‏ |  | ما اشبه الماضى بالغابر |
|  |  |  |

و شيخ عبد الجليل قزوينى رازى در كتاب «بعض مثالث النواصب» 169 گفته است:

و كاشان بحمد اللّه و منه منور و مشهور بوده هميشه و هست به زينت اسلام ...

إلى أن قال:

و مدرسين چون امام ضياء الدين أبو الرضا فضل اللّه بن على الحسنى عديم النظير در بلاد عالم بعلم و زهد.

و بها الدين محمّد بن الحسن بن اسفنديار در كتاب تاريخ طبرستان: 119 گفته است:

##145=PAGE##

و از كبار علما و سادات عراق كه ادرارات داشتند، سيد عزّ الدين يحيى و قضاة رى و شيخ الإسلام ركن الدين لاهيجانى ...

تا آنكه گفته است:

و خواجه امام فقيه آل محمّد أبو الفضل الراونديّ ... تا آخر آنچه گفته است‏

و علامه مجلسيّ اعلى اللّه مقامه در كتاب «اجازات البحار» از جد شيخ بهائى و او از شهيد ثاني نوشته است:

عبد الرحيم بن أحمد بن محمّد بن إبراهيم البغداديّ الشيباني نزيل أصفهان، كتب إليه السيّد العالم الاطهر ضياء الدين فضل اللّه الراونديّ من قاشان الى اصبهان:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شوقى الى مولاى عبد الرحيم‏ |  | عرض قلبى للعذاب الاليم‏ |
| و اعجبا من جنة شوقها |  | يوقد في الاحشاء نار الجحيم‏ |
|  |  |  |

فاجابه بقصيدة منها:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لكن ما كلفنى من أسى‏ |  | لبعد فضل اللّه ما ان يريم‏ |
| فان يغب افديه عن ناظرى‏ |  | فهو على النأى بقلبى مقيم‏ |
| فكاهة زينت بفضل فلا |  | ينكل عنها الطبع بل لا يخيم‏ |
| كل حميد و جميل إذا |  | قيس به يوما ذميم دميم‏ |
| سل عنه راوند فان انكرت‏ |  | فاسأل به البطحاء ثمّ الحطيم‏ |
| و هل أنى فاسأل تجدنا طلقا |  | عن صئصئ المجد و بيت صميم‏ |
| ذلك فضل اللّه يؤتيه من‏ |  | يشاء و الفضل لديه عظيم‏ |
|  |  |  |

و عماد كاتب در كتاب «خريدة» در ترجمه عبد الرحيم بن الاخوة تمام قصيده‏اى را كه در جواب راوندى نوشته است آورده باين شرح:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كم بين آرام اللوى فالصريم‏ |  | من مخطف يرند «1» بالحاظر ريم‏ |
| ذى قامة ظلت لها في جوى‏ |  | يقعدنى طورا و طورا يقيم‏ |
| حمى لماء لو حمى مهجتبى‏ |  | سوط عذاب من هواء أليم‏ |
| و نام لكنى و حبيه لا |  | انام مذ صد كمالا انيم‏ |
| و اعجبا من طرفه كيف لا |  | يرثى لما بى و كلانا سقيم‏ |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) في الأصل «يرنق».

##146=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لم انس اذ اضحكه موقفى‏ |  | ابكى و يبكى للفراق الحميم‏ |
| فلاح من دمعى و من ثغره‏ |  | دران ذا نشر و هذا نظيم‏ |
| ولائم مغرى بلومى و هل‏ |  | يلام يا للناس غير المليم‏ |
| أتيح لكن لاخى لوعة |  | غرامة اضحى له كالغريم‏ |
| فسامه ما ليس في وسعه‏ |  | و كيف يدرى بالسليم السليم‏ |
| ابلغ لو ينجد من لامه‏ |  | بطائف من سلوة او عزيم‏ |
| لكن دون اللوم من سمعه‏ |  | وقرا و شيطان هواه رجيم‏ |
| بل من لدهر عاد من جوره‏ |  | الاغر من آمالنا كالبهيم‏ |
| ذى خرق في كل ما ساء بل‏ |  | عن كل ما سر صدوف كظيم‏ |
| يرام حتّى ان حلت درة |  | منه لحبر عاد منها فطيم‏ |
| هذا و كائن داف لي شربة |  | معقرة يملك منها الشكيم‏ |
| سوغنيها طول تردادها |  | و قد يسيغ الاعتياد الوخيم‏ |
| لكن ما كلفنى من أسى‏ |  | لبعد فضل اللّه ما ان يريم‏ |
| فقد دهانى نأيه بالذى‏ |  | عادت له أم اصطبارى عقيم‏ |
| فان يغب- افديه- عن ناظرى‏ |  | فهو على النأى بقلبى مقيم‏ |
| اهمل سرح اللهو منى و قد |  | كان له منى مريح مسيم‏ |
| فكاهة زينت بفضل فلا |  | ينكل عنها الطبع بل لا يخيم‏ |
| و شاردات من معان غدت‏ |  | بنات نفسى بعدها و هي هيم‏ |
| كل حميد و جميل إذا |  | قيس به فهو ذميم دميم‏ |
| سل عنه راوند فان انكرت‏ |  | فأسال به البطحاء ثمّ الحطيم‏ |
| و هل اتى فأسال تجد ناطقا |  | عن صئصئ المجد و بيت صميم‏ |
| ذلك فضل اللّه يؤتيه من‏ |  | يشاء و الفضل لديه عظيم‏ |
| لم ينسه البعد ودادى كما |  | لم ينسنى و هو قريب مقيم‏ |
| فجاد بالاحسان من نظمه‏ |  | و من نداء بالجزيل العميم‏ |
| لما انطوى قلبى على وده‏ |  | ارسل بالمطوى فعل المقيم‏ |
| فكان احلى موقعا إذ أتى‏ |  | من ثروة افضى إليها عديم‏ |
| كانما شيب باخلاقه‏ |  | فلذ منه طعمه و الشميم‏ |
|  |  |  |

##147=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ينطق قبل اخبر مرآه عن‏ |  | مخبر صدق بنعيم زعيم‏ |
| و ان يكن قلا فما قدره‏ |  | مقللا عندي و لا بالمذيم‏ |
| يابى الرضا يا بالرضا منك لي‏ |  | الا اصطناع الألمعي الكريم‏ |
| هذا و اغضاؤك عن هفوة |  | تعن منى منك سوس وخيم‏ |
| فاقنع بما استيسر من مخلص‏ |  | زئيره للهم اضحى نئيم‏ |
| عجالة من خاطر برقه‏ |  | بدا و لكن خلبا حين شيم‏ |
| و لو لعمر اللّه اسطيعه‏ |  | شددت مرتاحا إليك الحزيم‏ |
| معتذرا بل ناقعا غلة |  | بل راعيا عهد اخاء قديم‏ |
| فاعذر و قلدنى بها منة |  | مقرونة منك بطول جسيم‏ |
|  |  |  |

و علامه مجلسيّ پس از آنچه نقل كرديم فرموده است:

و امتدح جمال الدين عبد الرحيم بن الاخوة السيّد ضياء الدين و كتب بها الى قاشان، ضمن كتاب له فيه.

كتاب اطال اللّه بقاء المجلس الاسمى الاجلى السيّدى الاميرى الامامى الضيائى، و ادام علوه في سعادة متواصلة الآماد متلاحقة الامداد، و أنا ان صدفتنى العوائق عن النهوض، بواجب خدمته‏ «1» و الاستقلال، بمفترضات سنته‏ «2» و كفت كفى، و لسانى عن ادمان المفارضات و الاستمرار على المألوف من امتراء المناسبات التي كنت احيانا امتريها، و بالمكاتبة اقتضيها، فاننى منابر على ادعية لتلك الحضرة العالية او إليها «3»، و أثنية لا ازال على العلات اعيدها و ابديها، مدفوع مع ذلك الى تردد حيرتى‏ «4»، و تلدد بلدتى، و ذلك انى إذا استبنت التقصير خجلت، و إذا اعترانى الخجل قصرت، و تلك خطة لا يجد القلم معها تكالكا، و لا الخاطر عندها تماسكا، فأعدل الى معاتبة المقدار، و أتجاوز في تعنيفه المقدار، واقف في التشوير

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) عبارت خريده «بمواجب خدمه».

(2) عبارت خريده «مننه».

(3) عبارت خريده «اوليها».

(4) عبارت بجار «جيرتى»

##148=PAGE##

بين الباب و الدار، هذا «1».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اما انا فكما علمت‏ |  | فكيف انت و كيف حالك‏ |
| يضحى ادكارك مؤنسي‏ |  | و يبيت في عينى خيالك‏ |
|  |  |  |

بل لا كيف فان‏ «2» النبأ «3» بحمد اللّه ذائع، و الخبر في- الاطراف شائع، بانتظام الأمور لديه، و القاه المآرب مقاليدها ليديه‏ «4».

عماد كاتب نيز همين نامه را در كتاب خريده آورده است و سپس گفته:

فالحمد اللّه الذي رجعه الى مقر سيادته سالما، و يسر انقلابه الى مركز سعادته غانما، و قد كنت احدث نفسى بإلقاء اعباء التبرم بهذه الخطة عن قلبى، و رحض ما ران بها على لبى بالنهضة على تلك الحضرة العالية، و لو لمعة، و التحرم بالخدمة، و لو جمعة، فتضا «5» عزيمتى عوارض تردنى القهقرى، و تقف بى عند حدّ العجز منحسرا، فيتواصل الاسى، و يتوالى منى قول لعلّ و عسى، و أنا بعد ذلك في التخيل أصام الدوافع، و أكافح، و اكمن ليغتات‏ «6» الصوادف، و أستتر بجناح المكر عن فلتات الصوادف، و قد كان اتفق في هذه الأيّام انخراط في سلك طائفة من فرسان القريض المجرين، في ميدانه الطويل العريض، و انتهت المجاراة بنا الى اختيار، شأو الارتجال، و استبراء القرائح في الاعجال، فنظمت قصيدة مضرسة، لم يد منها روية و لا سديسها «7» فكرة سوية (موسومة كما اقترح على علاوة على الوزن و الروى، بمدح أب و ابن، فاتفق طلوعها و غروبها، في مقدار طلوع‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) عبارت خريده «هذا هدار شعر».

(2) عبارت بجار «بان».

(3) عبارت بحار و خريده «ثناء» و تصحيح بنظر خودم است.

(4) عبارت بحار «اليه».

(5) كذا.

(6) عبارت خريده «لبعتاب» در لغت گفته شده است «لا آمن من بغتات العدو أي من فجآته».

(7) كذا.

##149=PAGE##

الهلال و غروبه، في ثالثة الاستهلال، و لم أجد لها كفوا اضمنها مآثره، و أجعل ترصيفها) «1» مناقبه سوى المجلسين.

و نيز عماد كاتب درضمن ترجمه ابن الاخوة گفته است:

و من منشوراته، كتاب كتبه الى الامير السيّد بقاشان الامام ضياء الدين فضل اللّه الراونديّ، الاشتياق اطال اللّه بقاء، مجلس سيدنا و أدام علوه، و كبت عدوه، و ان استشرت‏ «2» لواذعه‏ «3»، و استطار شرره، فانه مع قرب الدار أشق، و عند تدانى المزار أشد، و سلطانه مع التصاقب أشدّ تسلطا، و شيطانه حيث التقارب أعظم تمردا، و انى و ان كان اشتياقى الى حضرته معتدل الاطراف، مستمر الالمام، متساوى الأحوال، لا يخونه قرب، و لا يثلمه بعد، و لا يحجز دونه عزم، فان الاتباع سنة، و الموافقة شريطة، و قد قيل:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و ابرح ما يكون الشوق يوما |  | اذا دنت الديار من الديار |
|  |  |  |

فلهذا سوغت لنفسى ان تدعى الزيادة في ارتباح هولها خلق و عادة، و لعمر مجلسه انى إليه أعلى فرقا من الناهل الى المناهل، و اغلى نزاعا من الواحد الى الواحد «4»، و حاشى كرمه أن يعد ذلك منى تملقا، او يقدره تخلفا، فلى من سويدائه شاهد لا يكذب، و حاكم لا يحيف، و ما اقدر اللّه عزّ اسمه على تيسير الاجتماع، فأبثه حرس اللّه ظله دقيق امرى و جليله.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لقد طوفت في الآفاق حتّى‏ |  | رضيت من الغنيمة بالاياب‏ |
|  |  |  |

و ان كنت فيما اسلفته من الخدم قد تعلقت من الشكاية بطرف، و طرحت من مقدّمة القوم ببعض، «و لو كنت اعلم الغيب لاستكثرت من الخير».

و ما مسنى السوء منا ظنه، أيد اللّه رفعته، يقوم أكذب ما يكونون إذا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) كذا أقول ما بين القوسين مشوش جدا و لم أتمكن من تصحيحه.

(2) اصل اين كلمه از «شرى» است.

(3) در خريده «لوازعه».

(4) كذا و شايد «من الواجد الى الواجد» درست باشد.

##150=PAGE##

اكدوا الايمان، و حلفوا بطلاق النسوان، و ظاهروا الحلف، و جاهروا بالقسم، و آلوا بأيمان البيعة و أغرقوا في المعاهدة، و أجود ما يدون اذا أجاعوا الطارق، و ردوا لسائل، و انتهروا الآمل، و استخفوا بحرمة المستميح‏ «1»، و زبروا «2» الطالب، هذا إذا لم يزيدوا في الحرمان، و لم يشلوا «3» الكلب على الضيف حالة الالمام، فكم جوعة منيت بها لديهم أنستنى بالصيام، و كم أرق دفعت إليه بهم علمنى كيف القيام، فيا لى بعدها من صائم لو ساعدت النية، و قائم لو صحت الطوية، و بالها غنيمة جلبت دينا، و أفادت تجربة، و منحت خبرة، و عرفت أثر العزلة، و أرت مقدار الانقباض، و علمت كيفية الاعراض، و أذاقت حلاوة القناعة، و زمت النفس عن التطلع. الى الاماثل، و كفت الآمال عن الاستشراف الى كل نائل، و بلدت العزيمة عن التعلق بكل سبب، و كبحت‏ «4» الهمة عن الجموح الى كل مطلب، ففي بعض هذه الفوائد نعمة لمن عرفها، و فائدة لمن تأملها، و عندي بعد ذلك اضراب عن الكافة «5» يريح القلب، و يزيل الهم، و يفرغ البال، و يرم الحال، و انكفاف يقنع بالكفاف، و يمسك بالعفاف، و يرى اللئام تيما لكرام، و عجرفة «6» ذوى الآباء، و خترواته‏ «7» المتقدمين، و بزع‏ «8» الصعاليك، و تكبر الاثنين ثمّ لهم بعد منى قوارض تنسيهم لسب العقارب، و مشاحنة الاقارب، و نكدا المعاند، و مراوغة الحاسد، و كيد الحاقد، و ان كانوا منسلخين عن أهلية الذم، عارين عن مرتبة العتب، متقاصرين‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) در خريده: المستبيح.

(2) زبر السائل: يعنى او را از خود راند.

(3) أشلى الكلب على الصيد: يعنى او را وادار بحمله كرد.

(4) در أقرب الموارد گفته است كبح الدابّة باللجام: جذبها إليه باللجام، و ضرب فاها به لتقف و لا تجرى.

(5) در اينكه كافه الف و لام مى‏پذيرد يا نه خلاف است براى تفصيل اين مطلب بكتب لغت موسوعه و كتب ادبى مراجعه شود.

(6) عجرفة: به تندى سخن گفتن و به ناروا عمل كردن.

(7) كذا و شايد «بخترة» يا «خسروانية» صحيح باشد.

(8) كذا و شايد «مرح» درست باشد.

##151=PAGE##

عن منزلة الازرار، متضائلين عن سمة الهجاء، واقفين لكل رذيلة بالعراء، لا يستحيون من منقصة و لا ينكبون عن غضاضة، و لا يتبغضون لتقريع و لا يستنكفون من توبيخ، كأنّما تواصوا بالوقاحة، و تراموا بالخساسة:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من تلق منهم ثقل لاقيت أرذلهم‏ |  | مثل التيوس التي يسرى بها السارى‏ «1» |
|  |  |  |

و الكلام فيهم طويل الذيل.

و وصلت و أصل اللّه سعادات ذلك المجلس الى أصفهان، بجملة خطوط على العامل بها لم يرج منها الا المدافعة، و لم يتحصل الا المماطلة، و هي ملقاة في عرض المنزل، مضمونه الى ما عداها من- المسودات، لا يرجى لها نفاذ، و لا ينتظر عندها نجاح، و من عجيب الامر استدعاء و اختصاص، و معرفة و تقريب، و ابتهاج و ترحيب، و طليقة تتجاوز الحدود، و معزة «2» تربى على الوصف، و تقريع في التأخر، و توبيخ على التثاقل، و خاطبة بهل يحسن الانقباض، و انى اعتمدت هذا الاعراض، و الدولة تفتقر الى مثلك، و تحتاج الى نظيرك، و هلا اهديت لنا الكتاب الفلانى، و اختصصتنا من مكتوباتك بكذا فنناضى (3) بمواقع قلمك، و نرتاح بمطالعة منتسخك، و نعتقد فيما يصدر عنك، و نعتد بذلك منة لك، فإذا آل الامر الى الحسنى، و رققت الحال عن صبوح الانعام أعادوا اذنا صماء، و عينا عمياء، و مجمجوا القول، و غاض الكلام، و علت الرحضاء، و ذبلت الشفاه، و مات المرتجى، و خاب الرجاء، و اضمحل الامل، و وقعت الملاحنة «4»، فاستعملت المراطنة «5»، فبقيت مدة بالوطن في خمار تلك المكافحة، و غمرة تلك المطاولة، طورا يدار بي، و تارة يطار، اخاطب نفسى‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) در بيت دست برده شده و أصل آن از عرندس شاعر است و ابى تمام در كتاب «حماسه» باب اضياف و مديح به اين صورت آورده است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من تلق منهم تقل لاقيت سيدهم‏ |  | مثل النجوم التي يسرى بها السارى‏ |
|  |  |  |

(2) كذا و شايد «مبرة» بوده.

(4) در خريدة «الملاحة».

(5) كذا.

##152=PAGE##

بما رأت، و اعاودها ما شاهدت، و أتفكر «1» كأنها عاينته و هل حقيقة ما عاينته، و هل أنا قطعت المراحل، و طويت المنازل، و تحملت الشدائد، و شاهدت العجائب، و خاطبت ملك الزمان شفاها، و رأيت وزير العصر عيانا، و ملات سمعى ترحيبا، و اقتطعتن من الصدر مجلسا رحيبا، فعالى صفر العياب، مع تراخى الاياب، و انى يتناسب تقريب و تجنيب!.

و امتد بى هذا الوسواس الى حدّ قطعنى يعلم اللّه عن المهمات، و صدنى عن المفترضات، و اجلها مكاتبة سيدنا حرس اللّه ظله، فانى توخيت لها درعا فسيحا، و رأيت الاقدام عليها مع تكدر القريحة قبيحا، و لما لم يصف الخاطر، و لم يساعد الافراق‏ «2»، و أنكرت الاخلال بالخدمة، أصدرت هذه الجملة، و ذلك المجلس، ولى تمهيد العذر فيما يعن من اختلال، و وصلت رقعته الكريمة، فجددت من مباره‏ «3» ما لم تزل لدى سوالفه متأكدة، و لواحقه متناصرة، و قد كنت على أن اخدم الأجل محمود، او اصحبه مكاتبة الى تلك الجهة المحروسة، فاقتطعنى بعض العوائق، و كفنى عن المبادرة ما كنت فيه، و المقترح من معاليه.

الاجراء على المعهود من كرمه من تحسين الفلانى زاده اللّه رفعة، و انهاء الخدمة الى فلان، و ايصال رقعته إليه، فقد ضمنتها هذه الخدمة، و يعلم اللّه لقد توصلت بكل ما استطيعه الى ان اكتب على ظهرها، ما ستقرؤه، و أرجو أن يبلغ المقصود، و ما كلف اللّه نفسا فوق طاقتها، و هو أهل، لان يقبل عذرى، و الأجل فلان العجمى زاده اللّه سؤددا «4»، مخدوم بأوفر التحيات، و كذلك الصدور و الأكابر، و السادة المتصلون بتلك الحضرة، و لو لا التصديع لقد كان الخادم جعل قاسان قبلة عند العود من خراسان، و لكن قد تقدم من الإبرام ما لا تحسن معه المعاودة، و اللّه تعالى الموفق بالشكر بمنه و كرمه.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) در اينجا قسمتى افتاده است و شايد آن محذوف صحيح بوده است.

(2) كذا و شايد مصحف «الفراغ» است.

(3) در خريده «مبارة».

(4) في الأصل «سوادا».

##153=PAGE##

الخادم يقترح من المكارم انفاذ كتاب «المعجم الصغير» فعليه سماع جماعة، لولاه لما اقترح اعادته، و لا يشك ان الاستغناء عنه حصل، و يستدعى تشريفه بما يعنى من خدمه، و اللّه الحمد، و صلاته على سيدنا محمّد نبيه و آله و سلامه.

شيخ جليل محمّد بن عليّ بن شهرآشوب مازندرانى در اول كتاب مناقب خود گفته است:

فأما اسانيد كتب أصحابنا فأكثرها عن الشيخ ابى جعفر الطوسيّ حدّثنا بذلك أبو الفضل الداعي بن على الحسيني السروى، و ابو الرضا فضل اللّه بن على الحسنى القاشانى، و عبد الجليل بن عيسى بن عبد الوهاب الرازيّ، و أبو الفتوح الحسين بن عليّ بن محمّد الرازيّ، و محمد، و على ابنا عليّ بن عبد الصمد النيسابوريّ، و محمّد بن الحسن الشوهانى، و أبو عليّ الفضل بن الحسن بن الفضل الطبرسيّ، و ابو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسن الحلى، و مسعود بن على الصوابى، و الحسين بن أحمد بن طحال المقدادى، و على ابن شهرآشوب السروى، والدى كلهم عن الشيخين المفيدين، ابى على الحسن الطوسيّ، و ابى الوفاء عبد الجبار بن على المقرى الرازيّ عنه.

و تعبير مى‏كند از فضل اللّه راوندى درضمن كتاب مناقب به ابى الرضا الحسنى الراونديّ، و نيازى بذكر تمام مواردى كه نام او را در كتاب خود آورده است نمى‏بينيم، فقط به چند موضع كه اشعار راوندى را ذكر كرده اشاره مى‏كنيم.

در عنوان «فصل في الاشعار فيهم» (چاپ ايران 1/ 231) گفته است:

و انشد أبو الرضا الحسنى لنفسه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا ربّ ما لي شفيع يوم منقلبى‏ |  | الا الذين اليهم ينتهى نسبى‏ |
| المصطفى و هو جدى ثمّ فاطمة |  | امى و شيخي على الخير و هو أبى‏ |
|  |  |  |

##154=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و المجتبى الحسن الميمون غرته‏ |  | ثمّ الحسين أخوه سيد العرب‏ |
| ثمّ ابنه سيد العباد قاطبة |  | و باقر العلم مكشوف عن الحجب‏ |
| و الصادق البرفى شي‏ء يفوه به‏ |  | و الكاظم الغيظ في مستوقد الغضب‏ |
| ثمّ الرضا المرتضى في الحق سيرته‏ |  | ثمّ التقى نقيا غير ما كذب‏ |
| ثمّ النقى ابنه و العسكريّ و ما |  | لى في شفاعة غير القوم من ارب‏ |
| ثمّ الذي يملا الدنيا باجمعها |  | عدلا و قسطا باذن اللّه عن كتب‏ |
| و يشرق الأرض من لألاء غرته‏ |  | كالبدر يطلع من داج من السحب‏ |
|  |  |  |

و له رحمهم اللّه‏

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محمد خير مبعوث و أفضل من‏ |  | مشى على الأرض من حاف و منتعل‏ |
| من دينه نسخ الأديان اجمعها |  | و دور ملته عفا على الملل‏ |
| ثمّ الإمامة مهداة مرتبة |  | من بعده لأمير المؤمنين على‏ |
| من بعده ابناء و ابنا بنت سيدنا |  | محمّد ثمّ زين العابدين يلي‏ |
| و الباقر العلم عن اسرار حكمته‏ |  | و الصادق البر لم يكذب و لم يحل‏ |
|  |  |  |

##155=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و الكاظم الغيظ لم ينقض مريرته‏ «1» |  | ثمّ الرضا سيد لم يؤت من زلل‏ |
| ثمّ التقى فتى عاف الآثام‏ «2» |  | معا قولا و فعلا فلم يفعل و لم يقل‏ |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) كذا صريحا و في المناقب «مررته» و في هامشه و الظاهر أنّه «مروته».

ففى القاموس و المريرة الحبل الشديد الفتل او الطويل الدقيق و عزة النفس و لعزيمة كالمرير.

و في الاساس و من المجاز استمر مريره و استمرت مريرته- استحكم و رجل ذو مرة للقوى و امر عمر و رجل و فرس عمر الخلق و فلان ذو نقض و امرار و الدهر ذو نقض و امرار قال جرير:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لا يأمنن قوى نقض مرته‏ |  | انى ارى الدهر ذا نقض و امرار |
|  |  |  |

و في الصحاح: و المرير و المريرة- العزيمة قال الشاعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و لا انثنى من طيرة مريرة |  | اذا الا خطب الداعي على الدوح صرصرا |
|  |  |  |

و في اللسان: و المرير و المريرة العزيمة قال الشاعر: و لا انثنى البيت، الى ان قال و في حديث على في ذكر الحياة «ان اللّه جعل الموت قاطعا لمرائر اقرانها» المرائر الحبائل المفتولة على أكثر من طاق واحدها مرير و مريرة و في حديث ابن الزبير ثمّ استمرت مريرتى يقال استمرت مريرته على كذا إذا استحكم امره عليه و قويت شكيمته فيه و الفه و اعتاده و اصله من فتل الحبل و في حديث معاوية «سحلت مريرته» أي جعل حبله المبرم سحيلا، يعنى رخوا ضعيفا، فعلم ان المراد انه (ع) صاحب عزيمة راسخة لم ينقض قط عزيمته بشي‏ء.

(2) كذا صريحا و في المناقب «عاف الأنام» و حيث ان المصحح لم يبتدر الى فهم المعنى سبيلا قال: كذا

اقول: المعنى واضح ففى القاموس عاف الطعام و الشراب، و قد يقال في غيرهما يعافه و يعيفه عيفانا محركة، و عيافة و عيافا بكسرهما- كرهه قلم يشربه او ككتاب مصدر و ككتابه اسم‏

و في الصحاح عافا لرجل الطعام و الشراب يعافه عيافا اي كرهه فلم يشربه فهو عائف قال انس بن مدرك الخثعمي:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انى و قتلى سليكا ثمّ اعتله‏ |  | كالثور يضرب لما عافت البقر |
|  |  |  |

و ذلك ان البقر إذا امتنعت من شروعها في الماء لا تضرب لأنّها ذات لبن و انما يضرب الثور لتفزع هي فتشرب فالبيت قريب المضمون من قول من قال:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غيرى جنى و انا المعاقب فيكم‏ |  | فكأننى سبابة المتندم‏ |
|  |  |  |

و أيضا فيه «و الآثام- جزاء الاثم قال اللّه تعالى يلق أثاما»

و في القاموس: و الاثام كسحاب واد في جهنم و العقوبة و بكسر كالماثم‏

و في الاساس و تقول يفزعون من الأنام أشد ما يفزعون من الآثام و هو و بال الاثم قال:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لقد فعلت هذى النوى بى فعلة |  | أصاب النوى قبل الممات أثامها |
|  |  |  |

و في مجمع البحرين: قوله تعالى‏ يَلْقَ أَثاماً اي عقوبة و الآثام- جزاء الاثم.

##156=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ثم النقى ابنه و العسكريّ و من‏ |  | يطهر الأرض من رجس و من دخل‏ «3» |
| القائم الحق و احاكى بطلعته‏ |  | طلوع بدر الدجى في دامس طفل‏ «4» |
|  |  |  |

(ديوان. 155- 157)

پاره‏اى از آنچه كه غير معاصرينش در حقّ او گفته‏اند:

أحمد بن عنبة نسابه جليل در كتاب عمدة الطالب گفته است:

و من ولد ابى الفضل عبيد اللّه بن الحسن بن عليّ بن محمّد السيلق، السيّد العالم الفاضل المحدث الاديب المصنّف ضياء الدين أبو الرضا فضل اللّه بن عليّ بن عبيد اللّه بن محمّد بن عبيد اللّه بن محمّد بن أبي الفضل عبيد اللّه المذكور، و هو المشهور بفضل اللّه الراونديّ.

و نيز در كتاب تحفه جلاليه گفته است:

و نسل محمّد السيلق منتهى مى‏شود بعبيد اللّه بن الحسن بن عليّ بن محمّد السيلق، و نسل بسيار دارد و متفرقند در قزوين و مراغه و همدان و راوند و كاشان، و از ايشان السيّد العالم الفاضل ضياء الدين أبو الرضا فضل اللّه الراونديّ بن عليّ بن عبيد اللّه بن محمّد بن عبيد اللّه المذكور.

و مانند همين را در كتابش بنام الفصول الفخرية گفته است.

و جماعتى از نسل راوندى در كتاب عمده آورده شده‏اند، و از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(3) في الاساس و فيه دخل و دخل- عيب‏

و في القاموس و الدخل- الداء و العيب و الريبة و يحرك‏

و في الصحاح و الدخل خلاف الخرج و الدخل- العيب و الريبة و من كلامهم ترى الفتيان كالنخل و ما يدريك بالدخل و كذلك الدخل بالتحريك يقال هذا الامر فيه دخل و دغل بمعنى و قوله تعالى‏ «وَ لا تَتَّخِذُوا أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ» اى مكرا و خديعة و هم دخل في بنى فلان إذا تنسبوا معهم و ليسوا منهم‏

و في مجمع البحرين قوله تعالى‏ «وَ لا تَتَّخِذُوا أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ» اى دغلا و خيانة و مكرا و خديعة

و في التفسير الدخل أن يكون الباطن خلاف الظاهر فيكون داخل القلب على الكفّار و الظاهر على الوفاء.

(4) قال مصحح مناقب ابن شهرآشوب في هامش الكتاب «الطفل- الليل و ليل دامس اي مظلم و هو صحيح و مصرح به في القواميس المعتبرة.

##157=PAGE##

آنجا مى‏توان يافت.

قاضى نور اللّه شوشترى در كتاب مجالس المؤمنين گفته است:

السيّد القاشاني أبو الرضا فضل اللّه بن على العلوى الحسيني القاشانى از سادات عالى درجات كاشانه كاشان و از زمره اكابر و فضلا ايشان است.

سمعانيّ در كتاب الأنساب گفته: كه چون به كاشان رسيدم عازم زيارت أبو الرضاى مذكور گرديدم، چون لحظه بر در خانه او جهت انتظار خروج او آرميدم: بر كتابه درگاه او اين آيه را كه منبئ از طهارت و تقواى او بود نوشته ديدم‏ «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» آنگاه به خدمت او رسيدم و او را زياده از آنچه شنيده بودم ديدم حديث از او شنيدم و چند قطعه شعر از او نوشتم، و از جمله اشعار خود كه بخط شريف جهت من نوشت اين چند بيت است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هل لك يا مغرور من زاجر |  | (تا آخر أبيات سه‏گانه) |
|  |  |  |

مؤلف گويد تفصيل اجمال اين قطعه لطافت آثار است، آنچه قطب محيى در مكتوب تخمين الاعمار در انزجار از اغترار بدنياى بى‏اعتبار و مشتهيات بى‏مدارا و گفته (تا آخر كلام او كه طويل الذيل است).

ناقد بصير سيد على خان در كتاب الدرجات الرفيعة گفته است:

السيّد أبو الرضا فضل اللّه بن عليّ بن عبيد اللّه بن محمّد بن عبيد اللّه بن محمّد بن أبي الفضل عبيد اللّه بن الحسن بن عليّ بن محمّد بن محمّد بن الحسن بن جعفر بن إبراهيم بن جعفر بن الحسن المثنى بن الحسن بن عليّ بن أبي طالب صلوات اللّه عليهم الملقب «ضياء الدين» الامام الراونديّ، علامة زمانه، و عميد اقرانه، جمع الى علو النسب كمال افضل و الحسب، و كان أستاد ائمة عصره، و رئيس علماء دهره، له تصانيف تشهد بفضله و ادبه و جمع بين موروث المجد و مكتسبه.

روى عن العلامة ابى على الفضل بن الحسن الطبرسيّ، و ابى على‏

##158=PAGE##

الحداد، و الشيخ ابى جعفر النيسابوريّ، و ابى الفضل الاخشيد، و خلق آخرين من الشيعة و السنة. و روى عند أكثر أهل عصره من تصانيفه كتاب «الكافي في التفسير» و «ضوء الشهاب» و «مقاربة الطية الى مقارنة النية» و «الأربعين في الأحاديث» و «الكافي في علم العروض و القوافى» و «نظم العروض» و «الطب الرضوى» و غير ذلك.

و له مدرسة عظيمة بكاشان ليس لها نظير على وجه الأرض يسكن بها من العلماء و الفضلاء و الزهاد و الحجاج خلق كثير و فيها يقول ارتجالا.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و مدرسة ارضها كالسماء |  | تجلت‏ «1» علينا بآفاقها |
| كواكبها غر اصحابها |  | و ابراجها غر «2» اطباقها |
| و صاحبها الشمس ما بينهم‏ |  | تضى‏ء الظلام باشراقها |
| فلو ان بلقيس مرت بها |  | لاهوت لتكشف عن ساقها |
| و ظنته صرّح سليمان اذ |  | يمرد «3» بالجن حذاقها |
|  |  |  |

و صاحب ايجاز المقال گفته است:

الراونديّ براء و الف و واو و نون و دال مهملة مكسورة، منسوب الى راوند، موضع بنواحي اصبهان، منه السيّد فضل اللّه الراونديّ و الشيخ الإمام قطب الدين أبو الحسين سعيد بن هبة اللّه، الثقة.

و بعد از اينكه ترجمه او را از فهرست منتجب الدين نقل كرده است و اشاره بنام «تفسير» نموده، گفته است:

و روى العلامة التفسير عن والده يوسف، عن السيّد صفى الدين محمّد بن معد الموسوى، عنه رحمه اللّه، و اسم التفسير المذكور «الكافي» ذكره العلامة في اجازته لبنى زهره، و له كتاب «النوادر» و كتاب «ادعية السر» و غير ذلك، يروى عن الشيخ ابى على الطوسيّ.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) در أقرب الموارد آمده است: مرد البناء- ملسه و سواه. ديوان: 198.

(2) كذا بالغين المعجمة.

(3) در نسخه ديوان تحلت.

##159=PAGE##

زبيدى در تاج العروس گفته است:

قلت و منها (يعنى از راوند) الامام المحدث ضياء الدين فضل اللّه على بن عبيد اللّه الراونديّ و ولده الشريف العلامة عليّ بن فضل اللّه صاحب كتاب «نثر اللئالى» و له عقب.

محدث النوريّ اعلى اللّه درجته در «خاتمه المستدرك» بعد از اينكه قسمتى از ترجمه او را از فهرست منتجب الدين و السمعانيّ نقل كرده گفته است:

و بالجملة هو من المشايخ العظام التي تنتهى كثير من اسانيد الاجازات إليه، و هو تلميذ الشيخ ابى عليّ بن شيخ الطائفة، و يروى عن جماعة كثيرة من سدنة الدين، و حملة الاخبار، و له تصانيف تشهد بفضله و ادبه، و جمعه بين موروث المجد و مكتسبه، و منه انتشرت الأدعية الجليلة المعروفة بادعية السر، و هو صاحب «ضوء الشهاب في شرح الشهاب» الذي أكثر عنه النقل في البحار، و يظهر منه كثرة تبحره في اللغة و الأدب، و علو مقامه في فهم معاني الأخبار، و طول باعه في استخراج مآخذها، و شرح حاله و عد مؤلّفاته و ذكر مشايخه و رواته يطالب من «رياض العلماء» و يأتي ان شاء اللّه تعالى في ترجمته في الفائدة الآتية و غيره.

قال الفاضل السيّد عليخان في «الدرجات الرفيعة»: و قد وقفت على ديوان هذا السيّد الشريف فرأيت فيه ما هو ابهى من زهرات الربيع، و اشهى من نمرات‏ «1» الخريف، فاخترت منه ما يروق سماعه لاولى الالباب، و يدخل الى المحاسن من كل باب، فمن ذلك قوله في اول قصيدة ...

پس از آن محدث نورى سخنانى درباره كتاب نوادر ذكر كرده است و نيز در «خاتمه مستدرك» در ذكر مشايخ ابن شهرآشوب چنين فرموده است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) در بعضى از نسخه‏ها ثمرات.

##160=PAGE##

السابع و العشرون من مشايخ رشيد الدين ابن شهرآشوب الطود الاشم و البحر الخضم السيّد الإمام ضياء الدين أبو الرضا فضل اللّه بن على بن عبد اللّه‏ «1» الى آخر النسب المنتهى الى الامام السبط الزكى «عليه السلام» و قد ذكرنا في الفائدة السابقة في حال كتابه النوادر، و ذكرنا بعض مقاماته العالية، فانه كان علامة زمانه و عميد اقرانه، و استاد ائمة عصره، ولى تصانيف منها «ضوء الشهاب في شرح الشهاب».

قال في «البحار» و كتاب «ضوء الشهاب» كتاب شريف مشتمل على فوائد جمة، خلت عنها كتب الخاصّة و العامّة، و هذا ظاهر لمن نظر فيما نقله عنه في «البحار».

و مانند آنچه را كه گفتيم محدث قمى در «كنى و القاب» و «هدية الاحباب» و «فوائد الرضوية» آورده است.

صاحب «روضات الجنّات» بعد از اينكه ترجمه مشايخ او را از «امل الامل» نقل كرده گفته است:

اقول هو من جملة اجلة السادات، و أعاظم مشايخ الاجازات، و افاضل المتحملين للروايات، و له مشيخة عظيمة تزيد على عشرين رجلا كابرا من الشيعة الإماميّة، غير الشيخ ابى عليّ بن شيخنا الطوسيّ.

منهم السيّدان الجليلان المتقدمان المرتضى و المجتبى ابنا الداعي الحسيني الآتي الى ذكرهما الإشارة في باب المحامدة ان- شاء اللّه.

و منهم السيّد ذو الفقار المروزى.

و الشيخ عبد الجبار الرازيّ‏

و السيّد أبو البركات الحسيني المشهديّ.

و السيّد عليّ بن أبي طالب السليقى‏

و السيّد أبو جعفر الحسيني النيسابوريّ‏

و الحسين بن المؤدّب القمّيّ‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) كذا و الصحيح «عبيد اللّه».

##161=PAGE##

و الشيخ هبة اللّه بن دعويدار الاخبارى‏

و الامام أبو المحاسن الرويانى‏

و الشيخ أبو السعادات الشجرى‏

و الشيخ عليّ بن على بن عبد الصمد النيسابوريّ‏

و اخوة الشيخ محمّد بن على‏

و الشيخ أبو القاسم الحسن بن محمّد الحديقى، و غير اولئك من اتباع شيخ الطائفة رحمة اللّه عليهم أجمعين.

شاگردان او:

و يروى عنه أيضا جماعة اجلاء منهم‏

الشيخ راشد بن إبراهيم البحرانيّ‏

و والد الخواجة نصير الدين الطوسيّ‏

و برهان الدين محمّد القزوينى‏

و محمّد بن شهرآشوب المازندرانى‏

و الشيخ عبد اللّه بن جعفر الدوريستى.

محدث نورى در خاتمه مستدرك بر اين سخن صاحب روضات اعتراض كرده است:

و عد الفاضل المعاصر في الروضات من مشايخه الحسين بن مؤدب القمّيّ، و الشيخ هبة اللّه بن دعويدار، و ابا السعادات الشجرى، و لم أعثر على مأخذ كلامه، و ظنى انه اشتبه عليه السيّد الراونديّ بالقطب الراونديّ، فان هؤلاء المشايخ القطب الراونديّ كما تقدم.

سيّد جليل حسين بن رضا حسيني در نخبة المقال گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فضل اللّه الجليل راوندى‏ |  | ذو الضوء حبر سيد حسنى‏ |
|  |  |  |

و در حاشيه چنين بيان نموده است:

هو السيّد الجليل ضياء الدين فضل اللّه بن على الحسنى الراونديّ القاساني، روى عنه الشيخ منتجب الدين و غيره، له شرح على شهاب الثاقب سماه «بضوء الشهاب» روى عنه المجلسيّ في البحار كثيرا.

عالم اوحد شيخ محمّد على سهورى در جزء اول «عدة الخلف‏

##162=PAGE##

في عدة السلف» گفته است:

الفضل التاسع في ذكر الأكابر الاقدمين الافاخم الاعلمين المحيين للآثار الطامسة، فقهاء الدين في الطبقة الخامسة.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من فقهاء الأمة المقتصدة |  | الفرقة المهدية الموحدة |
| السيّد العلامة الامام‏ |  | ذو الشرفين المقتدي المقدام‏ |
| شيخ المحققين شمس الشرف‏ |  | نجم العلى نجل على الصفى‏ |
| البدر ذو «ضوء الشهاب الثاقب» |  | كنز المعالى صاحب المناقب‏ |
| مفخر راوند الشريف السيلقى‏ |  | مجد الكرام ذو المكارم التقى‏ |
| ضياء دين اللّه سامى الجاه‏ |  | ابو الرضا المفضال فضل اللّه‏ |
| عز الاعالى علم الآفاق‏ |  | محيى الهدى في خامس الطباق‏ |
|  |  |  |

مى‏گويم أبيات دلپذيرى سروده است رحمهم اللّه ولى در اينكه او را احياءكننده مذهب در طبقه پنجم شمرده اشتباه كرده است زيرا راوندى از علماء قرن ششم است.

ثقة الإسلام شيخ آقا بزرگ طهرانيّ در كتاب «ذريعة» 9: 352 گفته است:

ديوان الراونديّ للسيّد الإمام ضياء الدين ابى الرضا فضل اللّه بن على بن عبد اللّه «هبة اللّه» خ. ل الحسيني الراونديّ القاساني المتوفى (قبل 547) ترجمه العماد الكاتب في «خريدة القصر» و ذكر انه رآه في كاشان في سنة 533 و هو يعظ الناس في المدرسة المجدية ثمّ انه رجع الى أصفهان في سنة 547 فرأى ولده السيّد كمال الدين ابا المحاسن أحمد بن أبي الرضا فضل اللّه و راى عنده تصانيف والده منها ديوانه الذي كان بخطه ثمّ أورد العماد في الخريدة عن هذا الديوان تمام القصيدة التي انشاها أبو الرضا فضل اللّه في مدح عم المؤلّف العماد و هو الصدر الشهيد عزّ الدين احمد، و أورد السيّد عليخان في الدرجات الرفيعة جملة من اشعار هذا الديوان بعد اطرائه له، و قد طبع هذا الديوان «السيّد جلال الدين المحدث الارومى» بطهران في 1374 و للراوندى هذا ولد آخر اسمه أبو الحسن عزّ الدين على مؤلف‏

##163=PAGE##

«التفسير» و قد ترجم في الامل و خاتمة المستدرك. 324 و غيره.

مى‏گويم: كسى كه كلام صاحب خريده را دقت كند بر اشتباهاتى كه در كلام اين شيخ بزرگوار است پى مى‏برد.

وفات سيد فضل اللّه راوندى و مدفنش‏

تاريخ وفات او را تا الآن در جائى نيافتم، و آنچه كه سيد على خان در درجات الرفيعة گفته كذا، و تا سال 548 زنده بوده است اشتباه عجيبى است، كه از عدم تدبر در كلام صاحب خريده ناشى شده است، و تفصيل اين مطلب را در مقدمه ديوان راوندى كه چاپ شده است نوشته‏ام.

اما مدفنش كاشان است‏

عالم جليل مولى احمد نراقى در اجازه‏اى كه برادرش محمّد مهدى داده است نوشته:

فالشيخ سديد الدين يروى، عن السيّد احمد العريض، عن برهان الدين الحمدانى القزوينى، عن الشيخ منتجب الدين عليّ بن عبيد اللّه بن الحسن بن الحسين بن عليّ بن بابويه، عن السيّد ضياء الدين ابى الرضا فضل اللّه بن عليّ بن عبيد اللّه الراونديّ الكاشانى اصلا و مدفنا، عن الشيخ ابى على «تا آخر كلامش».

و سپس در حاشيه گفته است:

دفن رحمه اللّه في المزار المعروف به «پنجه شاه» قرب المسجد الجامع القديم في سمت شماله، و مزاره معروف.

دوست گراميم حسين پرتو بيضائى در «تاريخ كاشان» بعد از ذكر سيد فضل اللّه راوندى گفته است:

مدفن مطهرى در زاويه جنوبى قبرستان محله «پنجه شاه» كاشان است كه به مقبره سيد أبو الرضا و بزبان عوام به مقبره سلطان سدمى «كه البته غرض سلطان سيد امير است» معروف، و آن مقبره وصل به حوض‏خانه و متوضاى مسجد جمعه كاشان است، و بر قبر وى محجرى چوبين‏

##164=PAGE##

نصب شده، و بر اطراف مقبره حصار و غرفى بنا نموده‏اند، اهالى آنجا به وى ارادتى تمام دارند، چنانكه در تمام ليالى چراغى بر بالاى قبرش روشن مى‏كنند. و در اين بقعه قبور ديگرى نيز هست، سنگ قبرش سنگى است تمام‏قد كه در ماه محرم 1229 (هجرى قمرى) از طرف حاج محمّد باقر نام كاشى تهيه و وقف شده، نام و القاب و نسب آن حضرت را بدين نهج بر آن سنگ نقر نموده‏اند:

هذا مرقد السيّد الإمام الأعظم الأعلم الافضل الأكمل، رئيس العلماء أفضل السادات و الشرفاء، زيدة السادات و الهوى‏ «1»، و حجة الحق على خلق، ضياء الدين تاج الإسلام أبو الرضا فضل اللّه بن على بن عبيد اللّه بن محمّد بن عبد الدين بن حسين‏ «2» بن عليّ بن محمّد بن حسن بن جعفر بن حسن بن عليّ بن أبي طالب عليه السلام، وقف هذا الحجر حاج محمّد باقر عمادى بن حاج محمّد جعفر شهر محرم الحرام 1229.

در اينجا مناسب مى‏دانيم چند قطعه شعرى را كه سيد فضل اللّه راوندى درباره فرزندش كمال الدين أبو المحاسن احمد «كه شرح حالش گذشت و صاحب اين شماره است» سروده است ذكر نموده و سپس به ترجمه بقيه خاندان راوندى بپردازيم.

1- قصيده‏اى كه براى او بأصفهان نوشته است (ديوان: 183).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| البين فرق بين جفنى و الكرى‏ |  | و البين ابكانى نجيعا احمرا |
| دمعى دم مذ صعدته حرقتى‏ |  | سلبته حمرته فسال مقطرا |
| كالورد احمر ثمّ ان قطرته‏ |  | خلع الرداء و عاد ابيض ازهرا |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) كذا و شايد در أصل «الهداة» بوده.

(2) كذا و صحيح «عبيد اللّه بن الحسن».

##165=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قالوا تصبر قلت لا تستعجلوا |  | او تصبر الأيّام ان اتصبرا «1» |
| هذا حديث و النزاع يكاد ان‏ |  | يقوى فينزع قلبى المتحسرا |
| قسما لو أنّي كنت اعلم اننى‏ |  | ابقى كذا متلددا متحيرا |
| لعلقت ذيل ابى المحاسن عنزة |  | لما تهيا للفراق مشمرا |
| حنت الى جى‏ «2» نوازع صدره‏ |  | فاطاعها و لئن اطاع لبالحرا «3» |
| ارض توارتها السعود و جادها |  | صوب السعادة وابلا مثنجرا |
| سقيا لها و لمائها و هوائها |  | و ترابها المعدود مسكا أذفرا |
| لزنرود نرود «4» فانه الوادى الذي‏ |  | حصباؤه عندي تساوى الجوهرا |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) أي لان اتصبرا فكلمة ان ناصبة.

(2) جى ناحية معروفة من اصبهان (منها سلمان الفارسيّ على قول انظر مقدّمة نفس الرحمن للمحدث النوريّ رضوان اللّه عليه).

(3) قال الاعشى‏

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ان من عضت الكلاب عصاه‏ |  | ثم اشرى لبالحرى ان يجودا |
|  |  |  |

و اللام في «لبالحرى» لام جواب القسم المحذوف، و عمل فيه بما هو معروف من قول النجاة «إذا توارد شرط و قسم فحذف جواب الشرط و ابقاء جواب القسم أولى».

(4) يريد به زندرود، قال ياقوت في «معجم البلدان»:

زندرود بفتح اوله و سكون ثانيه و فتح الدال المهملة وراء مهملة مضمومة واو ساكنة و آخره ذال معجمة نهر مشهور عند اصبهان عليه قرى و مزارع و هو نهر عظيم اطيب مياه الأرض و اعذبها و اغذاها و يطلق عليه أيضا زرن‏روذ و زرين‏روذ كما يطلق عليه زندرود و زن‏روذ (انظر كتاب محاسن أصفهان للمافروخي (ص 5- 9- 10- 16- 48- 53- 55- 56).) و غير ذلك.

##166=PAGE##

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
منتجب الدين، عليّ بن عبيدالله، الفهرست (للرازي)، 1جلد، كتابخانه عمومي آيت الله العظمي مرعشي نجفي - قم، چاپ: اول، 1422ق.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رضعت رواضعها النعيم فاصبحت‏ |  | حافاتها جنات عدن خضرا |
| و سقى مغانى‏ «1» لهونا صوب الحيا |  | و عهودنا فيهن نفعل ما نرى‏ |
| جسر الحسين‏ «2» فقصر خارجه‏ «3» الذي‏ |  | أو في على شط المدينة مصحرا |
| فقصور ناحية المصلى‏ «4» انها |  | انوذج الجنّات حط لينظرا |
| سنيا لجامعها العتيق فقد غدا |  | للصالحين و للمصالح معمرا |
| للفقه (فيه) و للحديث معالم‏ |  | و قراءة القرآن ازهر انورا «5» |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) در أصل معاني.

(2) في الأصل «جير الحسين» و «جسر الحسين» من الاماكن المعروفة بأصبهان (انظر ص 56 من محاسن اصبهان للمافروخى) مما ذكره أبو سعيد الرستمى.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سقى قصر المغيرة كل دان‏ |  | اجش الرعد منهمر العزالى‏ |
| الى جسر الحسين فشعب تيم‏ |  | فاكناف المصلى فالتلال‏ |
|  |  |  |

و قال المافروخى (ص 63):

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الى جسر الحسين فباغ بكر |  | فقصر مغيرة فغناء خندق‏ |
|  |  |  |

(إلى أن قال)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فاكناف المصلى فالصحارى‏ |  | بمارستان فالزهرا المغرق‏ |
|  |  |  |

(3) كذا صريحا و يمكن أن يكون «خارجة» و يكون المراد من كان موسوما و مشهورا «بابن خارجة» و هو أحد تناء أصفهان الوارد ذكره في ثلاثة من محاسن أصفهان للمافروخى (انظر ص 96).

(4) المصلى- من الاماكن المعروفة بأصبهان كما علم ممّا نقلناه من محاسن أصفهان عند ذكر «جسر الحسين».

(5) في القاموس» الانور- الحسن و يقال للحسن المشرق اللون انور و هو افعل من النور إذا فاعلم ان «ازهرا نورا» حالان من القرآن و فيهما شذوذ من جهتين الأولى انهما حالان ثابتان و الغالب كون الحال منتقلا قال ابن مالك:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و كونه منتقلا مشتقا |  | يغلب لكن ليس مستحقا |
|  |  |  |

و الجهة الثانية كونهما حالان من المضاف إليه أعنى القرآن و لا يجي‏ء الحال منه الا إذا كان العامل فيه المضاف او كان المضاف جزء المضاف إليه او كالجزء منه قال ابن مالك.-

##167=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سقيا لها اذ نحن في عرصاتها |  | نفرى الفرى‏ «1» جرى عليه ما جرى‏ |
| فقهاء مدرسة و فتيتة ملعب‏ «2» |  | يتقارضون‏ «3» العيش‏ «4» عيشا اخضرا |
| ابنى‏ «5» فاسكن أصفهان مكرما |  | حلف المسرة ضاحكا مستبشرا |
| و اترك اباك يقاس‏ «6» قاسان التي‏ |  | اضحت بايدى الجور تيها مقفرا |
| قد اوحشت ساحاتها و عراصها |  | فلو اطلعت رأيت امرا منكرا |
| و رأيت فيها ضاحكا متعجبا |  | من أهلها او باكيا مستعبرا |
| او هاربا مترددا او كامنا |  | مترصدا او خائفا مستشعرا |
| و اللّه جارك‏ «7» حيث كنت من الاذى‏ |  | و بصير شأنك فادعه مستنصرا |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
-

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و لا تجز حالا من المضاف له‏ |  | الا إذا اقتضى المضاف عمله‏ |
| او كان جزء ماله اضيفا |  | او مثل جزئه فلا تحيفا |
|  |  |  |

(1) في «الاساس»: و فلان يفرى الفرى إذا اتى بالعجب.

و في القاموس: هو يغرى الفرى كغنى يأتي بالعجب في عمله.

و في الصحاح: و فلان يفرى الغريّ إذا كان يأتي بالعجب في عمله.

(2) مضمون المصراع مأخوذ عمن تقدم الناظم الا انى نسيت اسم القائل كما انى نسيت قوله.

(3) في «الأقرب»: تقارضا «اى اقرض كل واحد منهما صاحبه خيرا او شرا» يقال «الراء تقارض اللام تقارض القرنان النظر- نظر كل معهما صاحبه شزرا» و الشاعران- قالا الشعر و تناشداه تقارضا الثناء- اثنى كل واحد على الآخر.

(4) في الأصل «العيس».

(5) التصغير يفيد الشفقة و التحنن و التعطف.

(6) مجزوم على انه واقع في جواب الامر أعنى قوله «اترك».

(7) في القاموس»، و «الجار- المجير و المستجير» فعلى هذا «من الاذى» يتعلق به باعتبار معناه.

##168=PAGE##

2- و نيز خطاب به او گفته است: (ديوان ص 188).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أ قرة عينى اننى لك ناصح‏ |  | و ان سبيل الرشد دونك واضح‏ |
| أ قرة عينى لا تغرنك المنى‏ |  | فما هن إلا قامصات‏ «1» جوامع‏ |
| و ليس المنى الا سرابا بقيعة |  | يرقرقه راد النهار «2» الصحاصح‏ «3» |
| و اياك و الدنيا الدنية انها |  | بوارح سوء ليس فيهن سانح‏ «4» |
| اذا ما استشفتها الحقيقة افصحت‏ |  | بان المناديا غاديات روائح‏ |
| و ان ليس نفس المرء إلا منيحة |  | و لا بدّ يوما ان ترد المنائح‏ «5» |
| كفى حزنا ان الذنوب كثيرة |  | و ما هن الا المخزيات الفواضح‏ |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) المقاصات من «قمص الفرس و غيره- استن» فمعنا قريب من معنى الجوامع.

(2) في «الأقرب»: «رائد الضحى وقت ارتفاع الشمس و انبساط الضوء في الخمس الأول و ذلك شهاب النهار و راد الضحى مثل رائده، قال الطغرائى «و الشمس راد الضحى كالشمس في الطفل»:

(3) تحته «الصحاصح المكان المستوى».

ففى الأقرب «الصحاصح جمع الصحصح و هو ما استوى من الأرض وجود».

(4) في «الأقرب»: «البارح من الصيد ما جاء عن يمينك فولاك مياسره كالبروح جمعه بوارح، و العرب تطير به لانه يمكنك ان ترميه حتّى ينحرف» و فيه «الصانح- الذي يأتي من جانب اليمين و بقابله البارح و هو الذي يأتي من جانب اليسار و الناطح ما استقبلك و القعيد ما استدبرك جمعه سوانح و العرب تتيمن بالسانح و تتشام بالبارح و منه المثل: من لي بالسانح بعد البارح اي من يتعبب لي بالمبارك بعد الشوم و هو يضرب في توقع المحبوب بعد المكروه».

(5) حام فيه حول قول من قال:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و ما النفس و الاهلون إلا وديعة |  | و لا بدّ يوما ان ترد الودائع‏ |
|  |  |  |

##169=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كفى حزنا انا نسبنا عديدها |  | و قد عدّها مستأمن لا يسامح‏ |
| و يا صدق ما قد قال قبلى شاعر |  | يعبر عما اضمرته الجوانح‏ |
| كفى حزنا إلا حياة شهية |  | و لا عمل يرضى به اللّه صالح» «1» |
|  |  |  |

3- و در جواب نامه‏اى كه از أبو المحاسن دريافت داشته بود به او نوشت (ديوان ص 194):

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وصل الكتاب و كان اكرم و أصل‏ |  | و قبلته في الحال افرح قابل‏ |
| و حمدت ربى اذ قرأت كتابه‏ |  | غررا حوالى لم تكن بعواطل‏ |
| و سألته التوفيق و هو موفق‏ |  | لمصالح الولد الاعز «2» الفاضل‏ |
| و قضاء ما قد كان‏ «3» من تقصيره‏ |  | بالجد فيما بعد غير مماطل‏ |
| فليجتهد هيمان‏ «4» في تحصيله‏ |  | لا شي‏ء أحسن من قضاء عاجل‏ |
|  |  |  |

4- و شايد اين دو بيت را نيز درباره أبو المحاسن احمد گفته است:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) في «مفيد العلوم و مبيد الهموم» المنسوب الى جمال الدين أبى بكر الخوارزمي في كتاب «نوادر العلماء» فى الباب الرابع الذي في نوادر اقوال ابى حنيفة (صفحه 223 من النسخة المطبوعة بمصر سنة 1330 هجرية قمرية) ما نصه و لم يقل (اي أبو حنيفة) في مدة عمره شعرا سوى هذا البيت.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كفى حزنا ان لا حياة لذيذة |  | و لا عمل يرضى به اللّه صالح‏ |
|  |  |  |

(2) في الأصل «الاعر» فيمكن قراءته «الاغر» ايضا.

(3) في الأصل «حان».

(4) في «الأقرب» «الهيمان- العطشان و المصاب بداء الهيام و الهيام- الجنون من العشق و أشد العطش و رجل هيمان- محب شديد الوجد و الهيوم- المتحير.

##170=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اقبل كالبدر في مدارعه‏ |  | يشرق في السعد من مطالعه‏ |
| اوله ربع عشر ثالثه‏ |  | و ربع ثانيه جذر رابعه‏ «5» |
|  |  |  |

عز الدين أبو الحسن على الحسنى الراونديّ‏

سيّد عليخان در كتاب الدرجات الرفيعة بعد از ترجمه امام فضل اللّه راوندى گفته است:

ابنه السيّد الإمام أبو الحسن على عزّ الدين بن السيّد الإمام ابى الرضا فضل اللّه ضياء الدين الحسنى الراونديّ، هو شبل ذلك الأسد و سالك نهجه الأسد، و العلم بن العلم، و من يشابه ابه فما ظلم، كان سيدا، عالما، فاضلا، فقيها، ثقة، أديبا، شاعرا، الف و صنف و قرط بفوائده الاسماع و شنف، و نظم و نثر، و حمد منه العين الاثر، فوائده في فنون العلم صنوف، و فرائده في آذان الدهر شنوف، و من تصانيفه «تفسير كلام اللّه المجيد» لم يتمه و «الطراز المذهب في ابراز المذهب» و «مجمع اللطائف و منبع الظرائف» و كتاب «غمام الغموم» و كتاب «مزن الحزن» و كتاب «نثر اللئالي لفخر المعالى» و كتاب «الحسيب النسيب للحسيب النسيب» و هو الف بيت في الغزل و التشبيب و كتاب «غنية المتغنى و منية المتمنى».

و من نظمه الباهر المزرى بعقود الجواهر قوله في الحسيب النسيب:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يقولون ان الركب بعد غد غاد |  | فهل لفؤادي ان غدا الركب من فاد |
| يقولون لا قالوا و يحكون لاحكوا |  | بان غدا يحد و بظعنهم الحادي‏ |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(5) و ذلك لان اول «احمد» ربع عشر ثالثه يعنى ان الالف ربع الأربعة و من عشر الميم و هو ثالث احمد اي عشر الأربعين الذي هو الميم ربع ثانيه و هو الاثنان لان الثاني هو الباء و هي عبارة عن ثمانية فربعها الاثنان و الرابع هو الدال و هو الأربعة فاذا ضربت الاثنين في نفسه يصير اربعا و هو المراد بالجذر.

##171=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فهذا و لما يخل منهم نديهم‏ |  | فكيف باحوالى إذا ما خلا النادى (خ) |
| فيا نفس قيظى لات حين تبلد |  | و يا عين فيضى ليس ذا وقت ابلاد |
| فديتك هل بعد الفراق تواصل‏ |  | و هل يرتجى التبعيد من بعد ابعاد |
| هدانى إليك الحب ثمّ اضلنى‏ |  | فكيف احتيالى و المضل هو الهادى‏ |
| دعانى الهوى سرا فلبيت جهرة |  | و ان كان اضلالى إليه و ارشادى‏ |
| فقال الحجى مهلا فقلت له مه‏ |  | فانى في واد و إنك في واد «1» |
| الا ليت شعرى هل ارى قلة الحمى‏ |  | و هل يروين سكانها غلة الصادى‏ «2» |
| و هل تسهلن للعاشقين بذى الغضا |  | موارد طلاب مطالب و راد |
|  |  |  |

و قوله رحمه اللّه تعالى‏

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذكرتكم و الشهب رزحى من السرى‏ |  | و كف الثريا للغروب تشير |
| و قد نشرت صدغ الظلام يد الدجى‏ |  | فلم يبن من صدع الكلام صفير |
| فقلت لندمانى قوما فعالجا |  | فؤادا يسير الوجد حيث يسير |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) من امثالهم «انا في واد و انت في واد».

(2) هذا البيت و ما بعده لم يذكرهما السيّد في «انوار الربيع».

##172=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فقاما الى صب له من جوى النوى‏ |  | قرين و من فرط الفغر أم عشير |
| له رنه من بعدها الف رنه‏ |  | اليكم و من بعد الزفير زفير |
| فقالا معافى السر: ناد فؤاده‏ |  | فان لم يعد لاعاد فهو أسير |
| فهل من فؤاد سالم نستعيره‏ |  | فان فؤاد الهاشمى كسير |
|  |  |  |

و قوله رحمه اللّه تعالى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سلا عذبات رامه بل رباها |  | سلاها لاعدمتكما سلاها |
| أنازحه فراجعه سليمى‏ |  | اليك أم استقر بها نواها |
| اما و منى و زمزم و المصلى‏ |  | و اركان العقيق و من بناها |
| لقد الف الفؤاد هوى سليمى‏ |  | و لم يخلص إليه هوى سواها |
| و ربة ليله زهراء بتنا |  | نروى من جوانحنا صداها |
| فلف الصبح ارديه الدياجى‏ |  | و رف على مطارفنا نداها |
| فقامت تعقد الازرار عجلى‏ |  | و قد حلت مدامعنا حباها |
| فتبكى تارة و تنوح اخرى‏ |  | اسى فلها بكاي ولى بكاها |
|  |  |  |

##173=PAGE##

و قوله أيضا رحمه اللّه تعالى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و قالوا سقيم اي و ربّ محمد |  | و ربّ على اننى لسقيم‏ |
| سقيم جفاء الاقربون فقلبه‏ |  | به من ندوب الحادثات كلوم‏ |
| و قالوا لها: هلا و انت كريمه‏ |  | وصلت الفتى العذرى و هو كريم‏ |
| و ما لك قد أصبحت لا ترحمينه‏ |  | و قلبك فيما يزعمون رحيم‏ |
| فقالت لهم حى سليم من الهوى‏ |  | بلى اننى من حبّه لسليم‏ |
|  |  |  |

و قوله أيضا رحمه اللّه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سرى طيفها و الشهب صاح و نشوان‏ |  | و جنح الدجى في عرصة الجوّ حيران‏ |
| و كف الثريا بالدعاء مليحة |  | و صحن الثرى من عسكر الزنج ملان‏ |
| فارقنى بالوجد و الركب جنح‏ |  | و أكثرهم من قهوة النوم سكران‏ |
| الا ايها الوجد الذي هو قاتلى‏ |  | ترفق قليلا انما أنا إنسان‏ |
| فلو انه ما بى بشهلان بعضه‏ |  | لا صبح رجراج الثرى منه شهلان‏ |
|  |  |  |

و شعره كله على هذا الأسلوب الذي يملك السامع و يسترق القلوب.

##174=PAGE##

صاحب «عدة الخلف في عدة السلف» درضمن ذكر علماء قرن ششم گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و السيلقى ذو الطراز الزاهى‏ |  | على العز بن فضل اللّه‏ |
|  |  |  |

محدث نورى در خاتمه مستدرك: (3/ 494) ضمن ترجمه فضل اللّه راوندى گفته است:

و له أولاد و احفاد و اسباط، علماء اتقياء مذكورون في تراجم الاصحاب.

منهم السيّد الإمام أبو الحسن عزّ الدين عليّ بن السيّد الإمام ضياء الدين ابى الرضا فضل اللّه، قال السيّد عليخان في «الدرجات الرفيعة»:

هو شبل ذلك الأسد و سالك نهجه الأسد ... تا آخر كلامش‏

ابو الفضل محمّد بن ضياء الدين فضيل اللّه راوندى‏

شيخ محمّد على سهورى در «عدة الخلف» از او باين بيت نام برده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و نجل فضل اللّه ذو الفضل التقى‏ |  | محمّد مجد الكرام السيلقى‏ |
|  |  |  |

استدراك‏

ابن فوطى در كتاب كاف از «تلخيص مجمع الآداب في معجم الألقاب» صفحه 128 چنين گفته است:

كمال الدين أبو المحاسن أحمد بن ضياء الدين فضل اللّه بن على بن عبيد اللّه الراونديّ العلوى، السيّد الاديب- ذكره عماد الدين الكاتب في كتاب «الخريدة» و قال: كان شابا يتوقد ذكاء محبوب الشكل عزيز المثل و هو شريف الفطرة كريم النشاة لطيف العشرة منقد الفكرة و من شعره في تعريب فارسية يصف فيها المشط و حجر الرجل.

##175=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انى لا حسد فيه المشط و النشفة |  | لذاك صارت دموع العين مختلفة |
| هذا يعلق في صدغيه انمله‏ |  | و ذا يقبل رجليه بالف شفة |
|  |  |  |

و سيد عليخان در كتاب «الدرجات الرفيعة» گفته است:

السيّد أبو المحاسن أحمد بن السيّد الإمام فضل اللّه بن على الحسنى الراونديّ الملقب كمال الدين- تقدم ذكر ابيه و اخيه، و كان عالما فاضلا، ولى القضاء بقاسان فحمدت سيرته، ذكره الشيخ أبو الحسن على بن بابويه في «فهرس اسامى علماء الإماميّة» و وصفه بالعلم و الفضل، و لابيه اشعار كثيرة يخاطبه بها فمن ذلك قوله يخاطبه.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أ قرة عينى اننى لك ناصح‏ |  | و ان سبيل الرشد دونك واضح‏ |
|  |  |  |

تا آخر أبيات كه پيش از اين گذشت.

بطور خلاصه مى‏گوئيم از خاندان سيد فضل اللّه راوندى چهار نفر را منتجب الدين در فهرست نام برده است.

1- سيد فضل اللّه راوندى شماره 334

2- كمال الدين أبو المحاسن احمد به شماره 37.

3- عز الدين على به شماره 278.

4- تاج الدين محمّد به شماره 453.

##176=PAGE##

شماره 15- خاندان عجلى‏

رافعى در كتاب تدوين درباره اميركا چنين گفته:

اميركا بن أبي اللجيم بن أميرة القزوينى أبو الحسن العجليّ، روى «الاشجيات الموضوعات» عن الحسين بن المظفر الحمدانى، عن أبي عبد اللّه القادسى، عن أبى بكر المفيد، عن الاشج توفى ابن أبي اللجيم سنة أربع عشر و خمس مائة.

و آقا رضى بعد از نقل خلاصه عبارت مذكور در كتاب «ضيافة الاخوان» در ترجمه‏اش گفته است.

و المراد بالاشجيات الأحاديث المروية عن ابى سعيد الاشج و هو شيخ بالكوفة قبل الثلاثمائة.

ميرزا عبد اللّه افندى در خاتمه رياض العلماء گفته:

اميركا عده الشيخ عبد الجليل القزوينى المعاصر لولد الشيخ الطوسيّ في كتاب «مثالب النواصب» بالفارسية من جملة اكابر علماء الشيعة، و لعله مخفف «اميركيا».

اقول: و هذا لقب له و اسمه مذكور في مطاوى كتابنا هذا فليراجع ان شاء اللّه، و ظنى انه كان من مشايخ الراونديّ و ابن شهرآشوب، و قد ذكر عبد الجليل المذكور في ذلك الكتاب في طى تعداد علماء الشيعة في موضع آخر من ذلك اميركا القزوينى فتأمل.

نگارنده گويد:

اين كلام مشتمل بر اشتباهاتى است، از آن جمله معاصر دانستن‏

##177=PAGE##

صاحب كلام است مصنف اين كتاب را با أبو عليّ طوسيّ پسر شيخ الطائفة، و از آن جمله ذكر نام ديگرى براى اميركاى فوق الذكر است كه بظن متاخم بعلم اشتباه است، و اينجا گنجايش بيان اين مدعا را ندارد سيد محسن عاملى در «أعيان الشيعة» 131/ 41 در ترجمه سيد اميركياى گيلانى گفته:

و كانوا يلقبون الكبار «كيا» تعظيما و هي لفظة فارسية معناها العظيم. و شايد أصل اين عبارت نيز از صاحب رياض العلماء مأخوذ باشد.

خاندان عجلى‏

خاندان عجلى يكى از خاندانهاى شيعه قزوين بشمار مى‏رفته است، و در ميان آنها معاريف بسيارى بوده‏اند كه از جمله آنها اميركياى فوق الذكر است و ما بذكر چند نفر ديگر از اين خاندان مى‏پردازيم.

1- رافعى در كتاب «تدوين» «صفحه 181 سطر 13» گفته:

محمّد بن سنان بن حليس بن حنظلة بن مالك العجليّ صاحب رأى سديد، و علم و اناة، و حسن تدبير، و كان قد ولى امر قزوين فغزا الديلم و اغار، و سبى و عزم على المعاودة فاخبر ان ملك الديلم رغب في الإسلام، فتوقف و كتب بذلك الى أمير المؤمنين الرشيد فأسلم ملكهم، و لما قصد الرشيد خراسان استقبله محمد، و سأله النظر لاهل قزوين فرفع خراج السنة، و استدعى ان يدخلها و يشاهد حال أهلها في مجاهدة الديلم، فاجابه إليه، و مات محمّد في أيّام المأمون، و قد سبق ذكر سبطه محمّد بن الفضل، و يأتي ذكر جماعة من أهل بيته.

2- در «صفحه 148 سطر 13» محمّد بن فضل مذكور را چنين ترجمه كرده است:

محمّد بن الفضل بن محمّد بن سنان العجليّ، من بنى عجل بن لجيم بن صعب عليّ بن وائل، كان في بيتهم السيادة و الرئاسة و الايالة

##178=PAGE##

بقزوين، و كانوا أصحاب جاه و ثروة و مروءة، و محمّد بن الفضل كان واليا بقزوين، محمود الاثر في الرعية، و في تسكين الديلم، و دفع غائلتهم، و غدر به حتّى وقع في اسر كوتكين بن ساتكين التركى فصادره و عقد عليه العقود بجميع دوره و بساتينه و ضياعه بقزوين و ابهر، و كانت كثيرة، و احضر القاضي و العدول و الاشراف ليشهدهم عليها، فلما قربت عليه قال، اشهدكم ان كذا و كذا وقف على أولادى و أولاد أولادى ما تناسلوا، و كذا و كذا وقف على مساكين قزوين، فغضب التركى من ذلك و حمله معه، و قتله في بعض نواحي ساوة.

3- و نيز رافعى در «صفحه 170 سطر 18» گفته است:

محمّد بن الفضل بن معقل بن أحمد بن محمّد بن الفضل بن محمّد بن سنان بن حليس أبو الحسن العجليّ، من أولاد الذي سبق ذكره، يوصف الكرم و الجود، لكنه كان يستهين بالرئاسة، و يسرف في البذل، و تغيرت بالأخرة أحوال ضياعه، و بقيت طعمة في أيدي غلمانه و حشمه حتى خربوها، ولد سنة اثنتين و ثلاثين و ثلاث مائة و توفّي سنة خمس و عشرين و أربع مائة.

4- و نيز رافعى در «صفحه 460 سطر 16» گفته:

على بن محمّد بن الحسين بن محمّد بن الحسين بن العباس بن محمّد بن سنان العجليّ أبو القاسم القزوينى، من بيت الرئاسة و السيادة و كان له معرفة بالعربية و الشعر، و تبيع للخطب و الرسائل، يخطها و يجمعها، و رأيت بخطه لبعضهم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و قالوا يعود الماء في النهر بعد ما |  | عفت منه آثار و سدت مشارع‏ |
| فقلت الى ان يرجع الماء عائدا |  | و يعشب شطاه تموت الضفادع‏ |
|  |  |  |

و نيز رافعى در «صفحه 219 سطر 30» گفته:

أحمد بن محمّد بن الفضل بن محمّد بن سنان العجليّ نسيب كبير، صاحب جاه و ثروة، ولاه إسماعيل بن أحمد السامانى قزوين و ابهر و

##179=PAGE##

زنجان سنة احدى و تسعين و مائتين، و هو والد معقل بن أحمد الرئيس المشهور، و له يقول ابن المنادى القزوينى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اذا ما جئت احمد مستميحا |  | فلا يغررك منظره الانيق‏ |
| له عرف و ليس لديه عرف‏ |  | كبارقة تروق و لا تريق‏ |
| فلا يخشى العدو له وعيد |  | كما بالوعد لا يثق الصديق‏ |
|  |  |  |

و الرجل مذكور بالسماح و المروءة، و لكن للشعراء تارات، و توفى احمد سنة ثلاث و ثلاث مائة.

نيز رافعى در بيان نواحي قزوين «صفحه 9 سطر 9» گفته است:

و في كتاب أبي عبد اللّه القاضي و غيره ان «دشتبى» كانت مقسومة بين همدان و الرى فقسم تدعى «دشتبى الهمدانيّ» كان عامل همدان ينفذ خليفة له فيقيم في قرية «اسفقنان» حتى يجبى خراجه و ينقله الى همدان و قسم تدعى «دشتبى الرى» و قد حازه السلطان لنفسه مدة حين تغلب «كوتكين التركى» على قزوين سنة ست و ستين و مائتين، و قبض على محمّد بن الفضل بن محمّد بن سنان العجليّ رئيس «قزوين»، و استولى على ضياعه:

6- و نيز رافعى در «صفحه 504» گفته است:

معقل بن أحمد بن محمّد بن الفضل بن محمّد بن سنان بن حليس العجليّ، ابو القاسم، قد سبق ذكر آبائه و شرف بيته و سلفه، و كان معقل رئيسا مطاعا وجيها عند الخلفاء و الوزراء، أديبا جوادا كافيا، و يقال ان والده أحمد بن محمّد كان قد خلف ضياعا كثيرة، و مات عن عشرين الف اكار في نواحي زنجان و ابهر و حدود الديلم الى باب الرى و اقتنى معقل ضياعا كثيرة غيرها، و ضمها الى ما ورثة، و لما ولى المعتضد رافع ابن هرثمة اعمال الرى و قزوين و امده بجيش كثيف حتى بلغه استيلاء محمّد بن زيد العلوى على الرى و مدن طبرستان انضم إليه والد أحمد بن محمّد في عسكره و سام رافع احمد حين فرغا من امر محمّد بن زيدان يبعث ابنه معقلا الى «مدينة السلام» رهنا فاجابه اليه، و اخرج معقلا معه في سنة ثمان و ثمانين و مائتين، فبقى هناك‏

##180=PAGE##

مدة مكرما عند المعتضد يدنيه في المجالسة و المواكلة، و اجتمع عنده من الحجاب من خواص الخليفة، فاضافهم و فرق فيهم من الثياب و الهدايا ما بلغ مائة الف درهم، فلما دخل على المعتضد من الغد قال له:

يا ابا القاسم اسرفت في البر، فهنأه الناس بان أمير المؤمنين كناه، و كان يختلف بعد ما توفى والده الى «مدينة السلام» فترأس و نال جاها عريضا و مات «بالرى» سنة احدى و ثلاثين و ثلاث مائة و حمل الى «قزوين» و يقال انه اصابه القولنج فكان ندماؤه يقولون: ريح تسكن، فقال: لا بل هي دعوة الضعفاء ما تذر من شي‏ء اتته الا جعلته كالرميم، و مات من تلك العلة رحم اللّه المنصفين.

7- و نيز در «صفحه 466 سطر 16» گفته است:

الفضل بن معقل بن أحمد بن محمّد بن سنان أبو العباس العجليّ، كان من الرؤساء و الفضلاء، و كانت له قبة على رأس سكة الليث على طريق المدينتين بقزوين كتب على بابها.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى الدنيا تجهم لانطلاق‏ |  | مشمرة على قدم و ساق‏ |
| و ما الدنيا بباقية لحى‏ |  | و لا حى على الدنيا بباق‏ |
| كان بني أميّة لم يكونوا |  | ملوكا للمدينة و العراق‏ |
|  |  |  |

توفى على ما ذكره القاضي محمّد بن إبراهيم في التاريخ سنة اثنتين و خمسين.

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض صفحه 205 گفته است:

بعد از ان فضل بن معقل پادشاه بزرگ صاحب خدم و حشم بسيار كه نوبت و علم داشته، و سكه و خطبه بنام او بوده است، تا در آثار هست كه به يك موقف بنام او هزار حاجى احرام بسته لبيك زدند و او شيعى و معتقد بوده و بلا شبهة.

نگارنده گويد: قضيه نيابت هزار حاجى از او در يك موقف در باره يكى ديگر از همين سلسله است كه موسوم بعباس بوده، چنانكه رافعى در كتاب تدوين «صفحه 392 سطر 33» گفته:

العباس بن محمّد بن سنان العجليّ من بنى عجل الذين ترأسوا

##181=PAGE##

بقزوين و كان و إليها و حمدت ايالته و رئاسته و يقال انه أوصى بالحج عنه الف حجة في سنة واحدة ففعل، و ما سبقه إليه أحد في الإسلام، و ذكر أبو عبيد اللّه محمّد بن عمران المرزبانى في «معجم الشعراء» من تأليفه ان إبراهيم بن نصر الغنوى قدم أيّام الرشيد (كذا و ظاهرا: اليه ايام رئاسته درست باشد) بار جوزة منها قوله:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قزوين و هي البلد المأمون‏ |  | بلاد من امثلها الحجون‏ |
| يحمى حماها الملك المأمون‏ |  | اكرم من كان و من يكون‏ |
| الا النبيّ المصطفى الأمين‏ |  | و المهتدى بهديه هارون‏ |
| عباس دنيا جمة و دين‏ |  | و الجود مملوك له يدين‏ |
| كلنا يديه في الندى يمين‏ |  | و في الجيم بيته مكين‏ |
| بيت له أهل العلى قطين‏ |  |  |

توفّي سنة احدى و خمسين و مائتين.

ناظر در اين عبارات را شبهه نخواهد ماند كه نظر مصنف نقض باين قضيه بوده است، منتهى اسم صاحب قضيه در نظرش نبوده و اشتباها آن را باين شخص نسبت داده است، و سبب قوى اشتباه آن بوده كه فضل و عبّاس هر دو از يك خاندان بوده‏اند.

از قرائن جليه كه بر اين مدعى يعنى تشيع اشخاص نامبرده دلالت مى‏كند، آن است كه در ترجمه چند نفر از افراد اين خاندان باين مطلب تصريح كرده‏اند، از آن جمله عاصم ابن الحسين عجلى است، كه منتجب الدين در «فهرست» خود او را از علماى اماميه شمرده و در ترجمه او چنان‏كه گذشت چنين گفته:

##182=PAGE##

الشيخ أبو الخير عاصم بن الحسين بن محمّد بن أحمد بن أبي حجر العجليّ فاضل ثقة له نظم رائق في مدائح أهل البيت عليهم السلام ...

تا آخر.

و اين عالم يكى از خاندان بنى عجل است، كه مانند اشخاص سابق الذكر از رؤساى قزوين و بزرگان نامى خانواده خود در شمار بوده است، چنانكه رافعى در تدوين «صفحه 396» گفته:

عاصم بن الحسين بن محمّد بن أحمد بن أبي حجر العجليّ ابو الخير بن الأستاد، الكافي أبو القاسم من كبار بنى العجل، الذين ترأسوا بقزوين ثروة و سيادة، و شجاعة و فضلا و له يقول هبة اللّه بن الحسن الكاتب الوكيلى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا ابا الخير يا خدين المعالى‏ |  | يا كريم الاعمام و الاخوال‏ |
|  |  |  |

تا آنكه گفته:

و قد اجاز لعاصم هذا أبو الحسن عمران بن موسى بن الحسن بن الحسين المقرى بمسموعاته و إملاءاته و مصنّفاته.

و از جمله اين خانواده است قسورة كه رافعى در تدوين درباره او گفته:

قسورة بن عليّ بن الحسين بن محمّد بن أبي حجر أبو الحارث العجليّ كان وزير الجمال الملك عمر بن نظام الملك، و كان له فضل، و فيه محبة لاهل الفضل، و كانت بينه و بين القاضي عبد الملك بن المعافا مكاتبات، و مدحه هبة اللّه بن الحسن الكاتب بمدائح منها قوله:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يهنينى بقسورة رجال‏ |  | و ان الامر منه كما اريد |
|  |  |  |

آقا رضى قزوينى خلاصة ترجمه سه نفر از رجال اين خاندان يعنى عاصم و عبّاس و معقل را در كتاب «ضيافة الاخوان و هدية- الخلان» درضمن ترجمه عبد العظيم بن عبد اللّه جعفرى قزوينى بعد از ذكر سلسله جعفرية بعنوان معرفى معاريف طائفة عجليه كه از ولاة

##183=PAGE##

قديم قزوين بوده‏اند از كتاب تدوين نقل كرده است.

بطور خلاصه منتجب الدين چهار نفر از خاندان عجلى را در فهرست باين شرح نام برده:

1- اميركا به شماره 15.

2- أبو جعفر فرزندش به شماره 32.

3- عاصم به شماره 366.

4- قسوره به شماره 340.

##184=PAGE##

شماره 17 زين الدين اميره‏

شيخ عبد الجليل رازى در صفحه 164 از كتاب ممتع خود «نقض» از مدرسه او نام برده است و در صفحه 496 از همان كتاب گفته:

اكنون بيست سال است كه سيد زين الدين امير شرف شاه حاكم و مفتى است.

ابن حجر در لسان الميزان: 1/ 466 گفته:

امير بن شرف شاه الشريف الحسيني القمّيّ، قال ابن بابويه: كان قاضى قم و كان يناظر بمذهبه في المجالس و لا يتوقى و له تصانيف، و كرم و ورع و صدقة في السر و حسن السمت.

##185=PAGE##

شماره 29 خاندان حمدانى‏

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب شريف «نقض» (صفحه 181 گفته است:

و احمد حمدانى و سفير امام (ع) أبو الفرج مظفر حمدانى، و ابنه الشيخ الحسين أبي الفرج الحمدانى، كه عالم و زاهد بوده است.

رافعى در كتاب تدوين «صفحه 490» گفته است:

المظفر بن عليّ بن حسين الحمدانى، أبو الفرج القزوينى، من شيوخ الإماميّة، سمع الشيخ المفيد أبا عبد اللّه محمّد بن محمّد بن النعمان و قرأ عليه كتاب «الإيضاح في الإمامة» و سمع الشيخ «الغيبة» من جمعه و اجاز له رواية مصنفاته و رواياته سنة ثمان و اربعمائة.

و سمع القاضي عبد الجبار بن أحمد كثيرا من «اماليه» و فيما سمع حدّثنا سهل بن عبد اللّه بن حفص الخياط التستريّ، حدّثنا الحسين بن إسحاق الدقيقى، حدّثنا محمّد بن الصباح، حدّثنا عمّار بن محمّد بن عبد الرحمن بن صهبان، عن عطية العوفى، عن ابى سعيد الخدريّ رضي اللّه عنه، قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلم.

لا يدخل الجنة منان و لا مدمن الخمر و لا مؤمن يسحر و لا قتات.

آقا رضى در ضيافة الاخوان نيز به همين‏طور از رافعى ترجمه او را نقل كرده است:

و نيز رافعى در كتاب «تدوين» (صفحه 287 سطر 14) گفته است:

##186=PAGE##

الحسين بن مظفر بن عليّ بن حمدان الحمدانى أبو عبد اللّه القزوينى، قال تاج الإسلام أبو سعد.

كان اماما فاضلا سافر الى العراق و سمع القاضي ابا الطيب و ابا محمّد الجوهريّ، و حدث عنهما في وطنه و توفّي سنة ثمان و تسعين و اربعمائة فاكثروا فيه المراثى فقال هبة اللّه بن الحسين بن عبد الملك الكاتب.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فجعنا من الشيخ الحسين بعالم‏ |  | فلا تحسبوا انا فجعنا بعالم‏ |
| و لا تجعلوا يا معشر الدين رزءه‏ |  | كرزء مضى في عصرنا المتقادم‏ |
| و لا تعذلوا غير امرأة فيه صابر |  | و لا تعذلوا غير امرئ واجم‏ |
|  |  |  |

إلى أن قال:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اظن أمير المؤمنين و خبرا |  | بانبائه في بعض تلك الملاحم‏ |
| شعار الاماميين بعد وفاته‏ |  | شعار بني العباس ضربة لازم‏ |
| فصار بغيضا كل ابيض ناصح‏ |  | اليهم حبيبا كل اسود فاحم‏ |
| تساوى المنافى و الموافق في الاسى‏ |  | عليه و للغربان نوح الحمائم‏ |
|  |  |  |

و آقا رضى قزوينى در «ضيافة الاخوان» بعد از نقل عبارت «تدوين» گفته:

و هبة اللّه بن عبد الملك هذا هو المعروف بابى المعالى القزوينى الذي وصفه طاهر بن أحمد الآتي ذكره في محله المعروف بابى محمد

##187=PAGE##

النجّار القزوينى، فقال: هو شاعر فاخر بديع الشعر صحيح الفكر بليغ العبارة كثير الاستعارة، إلى أن قال: و من قرأ ديوانه في معانيه علم انه محقق فيما يدعيه حيث يقول:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فحلان للشعر انى ثالث لهما |  | الموسوى و تاج الفرس مهيار |
|  |  |  |

بطور خلاصه منتجب الدين در فهرست از اين خاندان چهار نفر را نام برده است:

1- أحمد بن حسين به شماره 29.

2- پدرش حسين به شماره 90.

3- مظفر به شماره 359.

4- فرزندش حسين به شماره 73.

##188=PAGE##

شماره 7 خاندان دعويدار

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب «نقض» (صفحه 191) گفته است:

و خاندان دعويدار بقم خلفا عن سلف همه زهاد و علماء و اهل فتوى و تقوى بوده‏اند.

منتجب الدين در فهرست چند نفر از اين خاندان را معرفى كرده است:

1- قاضى أحمد بن حسين بن أحمد بن محمّد بن دعويدار به شماره 7.

2- قاضى ركن الدين محمّد بن سعد بن هبة اللّه بن دعويدار به شماره 479.

3- قاضى ظهير الدين أبو المناقب عليّ بن هبة اللّه بن دعويدار به شماره 478.

4- قاضى علاء الدين محمّد بن أسعد بن عليّ بن هبة اللّه بن دعويدار به شماره 477.

و گويا از اين خاندان است آنكه درباره آن گفته:

الشيخ نجم الدين غنيمة بن هبة اللّه بن غنيمة الدعوى فقيه دين.

بنا بر آنكه ظاهر آن است كه كلمه دار از آخر دعوى افتاده است و الف لام هم اشتباها بر سرش آورده‏اند.

5- قاضى تاج الدين أبو الحسن عليّ بن هبة اللّه بن دعويدار شماره 263.

##189=PAGE##

شماره 67 خاندان دوريستى‏

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض: 108 گفته است:

اما خواجه أبو تراب دوريستى رحمه اللّه پسر خواجه حسن بوده، و خواجه حسن پسر شيخ جعفر دوريستى معروف و مشهور در فنون علوم، مصنف كتب و راوى اخبار بسيار، و از بزرگان اين طائفه و علماى بزرگ بود، در هر هفته نظام الملك از شهر رى به دوريست رفتى، و از خواجه جعفر استماع كردى و بازگشتى، از غايت فضل و بزرگى او و آن خاندانى است بعلم و عفت و ورع و امانت مذكور، خلفا عن سلف، و اين خواجه حسن كه پدر أبو تراب است با نظام الملك حق خدمت و صحبت و الفت داشته، و در حقّ او مدائح گفته، و شتامى و لعانى نكرده است، و به شتامى و لعانى چون مرسوم باشد، آن را كه قصيده‏ها باشد در فضائل صحابه كبار، و از آن يكى اين است كه تخلص كرده بمدح خواجه نظام الملك رحمة اللّه عليه.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من قال فيك أبا بكر خنى فانا |  | منه برى‏ء و القاه من اللعنا |
| صهر النبيّ و ثانيه و صاحبه‏ |  | و المستعان به في كل ما امتحنا |
|  |  |  |

تا آخر اشعارش‏

قاضى شوشترى در كتاب مجالس المؤمنين در مجلس پنجم كه براى معرفى اعيان فقهاء و مجتهدين و متكلمين و مفسرين و محدثين‏

##190=PAGE##

وضع كرده است «صفحه 198» گفته:

الشيخ المعظم المدعو بخواجه جعفر بن محمّد بن موسى بن جعفر، ابو محمّد الدوريستى الرازيّ رحمهم اللّه، نسب شريفش بحذيفة بن اليمان كه از اكابر و اخبار صحابه حضرت رسول است منتهى مى‏شود.

شيخ اجل عبد الجليل رازى در كتاب نقض الفضائح آورده، كه خواجه جعفر مذكور در فنون علوم مشهور بوده (تا آخر آنچه گذشت).

خونساري در روضات الجنّات درضمن ترجمه همين عالم يعنى شيخ جعفر گفته:

و في كتاب «مثالب النواصب» الذي كتبه الشيخ العالم العارف المتبحر الجليل عبد الجليل بن محمّد القزوينى في تنقيح مسألة الإمامة ورد اباطيل العامّة بالفارسية ينقل صاحب المجالس عنه انه قال في صفة: الشيخ أبي عبد اللّه المذكور انه كان مشهورا في جميع الفنون، آنگاه ترجمه عبارت قاضى را تا آخر نقل كرده است.

و نيز قاضى مذكور در مجالس گفته:

الخواجة حسن بن جعفر الدوريستى خلف صدق شيخ جعفر مذكور و در تحلى بفنون فضل و كمال مشهور است (تا آخر سخن او).

بايد دانست كه اين شيخ جعفر از مفاخر فرقه حقه شيعه، و أعاظم علماى اماميه اثنى عشريه است، طالب ترجمه او و سائر معاريف اين خاندان به «روضات الجنّات صفحه 144» و «رياض العلماء» و سائر كتب تراجم مراجعه كند، زيرا كه اكابر ديگرى نيز از اين خاندان به‏غايت درجه معروف بوده‏اند، به‏طورى‏كه غالب أرباب تراجم بذكر ترجمه ايشان پرداخته‏اند، از آن جمله سرسلسله اين خاندان شيخ ابو عبد اللّه جعفر بن محمّد بن أحمد بن عبّاس بن فاخر عيسى دوريستى است، و از آن جمله عبد اللّه بن محمّد بن جعفر دوريستى است، كه در «معجم البلدان» تحت عنوان دوريست و هكذا در «مجالس المؤمنين»

##191=PAGE##

تحت همين عنوان و در غير اين دو كتاب نيز ترجمه او مذكور است هركه خواهد به آن موارد مراجعه كند.

و نيز شيخ عبد الجليل رازى در كتاب «نقض صفحه 251» گفته است:

خواجه حسن بن جعفر الدوريستى عالم و شاعر بوده، و او را در مناقب و مرائى قصائد بسيار است، كه بشرح همه نتوان رسيدن بهرى بيان كرده شد.

اين قطعه لطيفه در حقّ امام رضا (ع) او را است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا معشر الزوار طاب مزاركم‏ |  | قبرا بطوس معالما و رسوما |
| و إذا رأيتم قبر مولاى الرضا |  | صلوا عليه و سلموا تسليما |
|  |  |  |

و گمان مى‏كنم نيز اشاره به ترجمه حال اين عالم باشد آنچه باخزرى در «دمية القصر» در باب چهارم كه در ذكر شعراى رى و جبال و أصفهان و فارس و كرمان است گفته باين عبارت:

الحسن بن جعفر بن محمّد الفارسيّ مدح الصاحب نظام الملك بقصيدة اخترت منها قوله فيها.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| احبى البلاد بعدله و اسامهم‏ |  | من ظله في الروح و الريحان‏ |
| و بنى القباب بأرض فارس مغرما |  | بحماية اللاجئ و فك العانى‏ |
| فالناس في امن بعز ظلاله‏ |  | و الشاة في ورد مع السرحان‏ |
| و لحب دين اللّه يكرم اهله‏ |  | و يخصهم بالعدل و الاحسان‏ |
|  |  |  |

##192=PAGE##

شماره 72 حسكا:

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب «نقض صفحه 108» گفته است:

اما آنچه از اسامى علماى اين طائفه ياد كرده است كه خواجه نظام الملك ايشان را بى‏حرمتى كرده بخلاف راست است، كه هر يكى از اين جماعت از نظام الملك عطاياى بسيار و صلتهاى عظيم ستده‏اند، و علم و امانت و زهد و ورع شمس الإسلام حسكا بابويه همه طوائف اسلام را معلوم است.

ميرزا عبد اللّه افندى در خاتمه رياض العلماء گفته:

حسكه و حسكا مخفف حسن‏كيا است.

و نيز شيخ عبد الجليل رازى در كتاب «نقض صفحه 318» گفته است:

آنكه گفته كه حسكا بابويه گفت كه من هيچ شب نخسبم تا معاذ جبل را صد بار لعنت نكنم، و معاذ رضي اللّه عنه امين و كاردار رسول بوده بر اعمال يمن. و تعليم شرعيات، و رسول خداى در حق او گفته:

اعلمكم بالحلال و الحرام معاذ بن جبل.

نمى‏شايد كه دانشمند رافضى يك شب به سر نبرد تا او را چند بار لعنت نكند، فكيف بر آنها كه خلافت و امامت كردند.

جواب اين كلمات همان است كه در مواضع گفته آمد كه دروغ‏

##193=PAGE##

و بهتان است و وزر و وبال آن بگردن آن‏كس باشد كه مى‏گويد و روا مى‏دارد، دروغ بر پير عالم زاهد مقدم نهادن كه سيرت و طريقت شمس الإسلام حسكا بابويه رحمة اللّه علماى فريقين را معلوم است كه چگونه بوده. از عفت و كوتاه‏زبانى و پاك‏نفسى، نمى‏دانم كه اين لفظ خود آن مصنف شنيده است يا از كسى نقل مى‏كند، اگر خود شنيده است بر آن معتمدى نيست، كه قول او در مثل اين دعوى مسموع نباشد، و مانند آن دروغ است كه بر خواجه بو الفتوح نهاده در تفسير آيه‏ وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ‏ و البته او را خبر نيست، و در تفسير او نه چنان است، و اگر حوالت باصحاب جبر مى‏كند همه اعداى حسكاى بابويه باشند هم مسموع نباشد، و شيعه خود آن حوالت نكنند، و اگر ما نيز خواهيم كه دروغ به علماى او حوالت كنيم توانيم، اما آن كس را كه به قيامت و بعث و نشور ايمان درست باشد همانا روا ندارد كه دروغ به علماى مرده و زنده حوالت كند.

اما آنچه در آخر اين فصل گفته است كه رسول (صلّى اللّه عليه و آله و سلم) گفت:

اعلمكم بالحلال و الحرام معاذ بن جبل‏

دانم كه اين خبر صحابه را گفته باشد، و حوالت كاف و ميم خطاب به ايشان باشد، پس معاذ جبل عالم‏تر باشد از قول رسول بلفظ خبر بحلال و حرام، هم از أبو بكر، و هم از عمر، كه سيد عالم (صلّى اللّه عليه و آله و سلم) دروغ نگويد، و تقديم مفضول در عقل بر فاضل‏تر قبيح است، و بمذهب خواجه امام را بيان حلال و حرام بايد، پس معاذ اولاتر باشد. بقول رسول خداى بامامت از بو بكر و عمر، و اجماع مهاجر و انصار با ثبوت اين خبر بر امامت أبو بكر نه بصيرت باشد، كه چون رسول (صلّى اللّه عليه و آله و سلم) بالف مبالغه گويد بكاف و ميم جمع مخاطب معاذ اولاتر باشد، و ترك أولى در امامت روا نباشد،

##194=PAGE##

و اگرنه پندارى كه اين خبر بمهاجر و انصار نرسيده باشد و به خواجه نوسنى رسيده باشد تا لازم آيد، كه او عالم‏تر و عارف‏تر باشد از همه مهاجر و انصار، و چون بانصاف درين فصل تأمل رود فائده حاصل آيد، و شبهه زائل شود.

##195=PAGE##

شماره 78 أبو الفتوح رازى:

شيخ عبد الجليل رازى، از خاندان خزاعى، و بخصوص شيخ ابو الفتوح بسيار ياد كرده است، و ما بذكر صفحات نقض كه در اين باره آمده نمى‏پردازيم، و به كليد نقض و مقدمه آن حوالت مى‏دهيم.

شيخ منتجب الدين در فهرست عده‏اى از اين خاندان را نام برده از جمله:

أحمد بن حسين به شماره 1

و أحمد بن محمّد به شماره 24.

##196=PAGE##

شماره 84 حمزه طوسيّ:

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض «صفحه 184» از او بعنوان فقيه حمزة المشهديّ نام برده.

##197=PAGE##

شماره 92 خاندان عبد الجبار طوسيّ:

يكى از ممدوحين سيد فضل اللّه راوندى امام سعيد زين الدين قاضى أبو عليّ عبد الجبار بن محمّد بن الحسين طوسيّ است كه بقاضى عبد الجبار طوسيّ معروف است، و سيد شاگرد او بوده است، و چون در شوال سال پانصد و بيست و نه هجرى قمرى در شهر كاشان بدرود زندگانى گفته است، سيد فضل اللّه مرثيتى در حقّ او مشتمل بر 42 بيت سروده است كه در صفحه 43- 47 ديوان باين شرح آمده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أ رأيت من حملوه للتدفين‏ «1» |  | و نحوه للتحنيط و التكفين‏ |
| أ رأيت اي سراج إسلام خبا |  | دجت الدنى‏ «2» لخبوه في الحين‏ |
| أ رأيت كيد الدهر يسلك عنوة |  | شمس الهدى في عقدة التنين‏ |
| أ رأيت ما فعل الزمان و ريبه‏ |  | بوفاة هذا الماجد المدفون‏ |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) بيت اول و دوم قصيده از گفتار شريف رضى گفته شده‏اند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اعلمت من حملوا على الاعواد |  | أ رأيت كيف خبا ضياء النادى‏ |
|  |  |  |

و اين قصيده‏ايست كه إبراهيم صابى كاتب را به آن مرثيه گفته است.

(2) الدنى جمع دنيا.

##198=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أ رأيت زين الدين صار لمقصد |  | نائى النوى قاضى المزار شطون‏ |
| أ رأيت كيف تزعزعت لوفاته‏ |  | عصم العلاء و اذعنت للهون‏ |
| ركب المنابر واعظا و ملقنا |  | طرق الديانة ايما تلقين‏ |
| و لطالما نثرت شوارد لفظه‏ |  | افراد در تستفاد ثمين‏ |
| و لطالما حلب العيون دموعها |  | بمواعظ مل‏ء الفؤاد عيون‏ |
| حتى ارتقى من بعد ذلك منبرا |  | برقيه قد كان غير قمين‏ |
| نعشا و لكن الرجال بناته‏ |  | تبعوه بالدعوات و التأمين‏ |
| هو منبر لكن قوائم اصله‏ |  | ايدى الورى عن شأمة و يمين‏ |
| وعظ الورى من فوقه بسكوته‏ |  | من غير ما فسر «1» و لا تبيين‏ |
| فجرى من الآماق سيل خلته‏ |  | من متن منبعق اجش هتون‏ |
| و اللّه لو أني عذرت‏ «2» و جاز لي‏ |  | لغسلته غسلا بماء جفونى‏ |
| اولو اردت حفرت في قلبى له‏ |  | ملحود قبر بالوفاء ضمين‏ |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) ما زائدة و الفسر و التفسير بمعنى واحد.

##199=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لكن خشيت عليه من لوعاته‏ |  | و كذا يكون فؤاد كل حزين‏ |
| قلبى حريق ليس من مثواه اذ |  | فخر الأئمّة أهل عليين‏ |
| فلذاك لم احفر له فيه ولى‏ |  | بعد «1» ادكار مردف بحنين‏ |
| من مبلغ عنى الامام تحية |  | مشفوعة بزوافر و رنين‏ |
| بل كيف يبلغه السلام و دونه‏ |  | زوراء «2» من صلب القرار حصين‏ |
| لهفى على اوراده في ليلة |  | معمورة بتضرع و سكون‏ «3» |
| لهفى على تسبيحه و قنوته‏ |  | جنح الظلام يشوبه بانين‏ |
| لهفى على دعواته تلك التي‏ |  | روح الأمين يمدها بامين‏ «4» |
| لهفى على ذكرى مجالس عطلت‏ |  | كانت بساط اللؤلؤ المكنون‏ |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
في الأصل «اردت» و في الهامش «و اللّه لو لا ان عذرت».

(1) أي بعد ذلك فهو مبنى على الضم.

(2) في الأصل «زوراى» فهى صفة لمحذوف اي بقعة «زوراء» أي منحرفة و مضمون البيت يشبه مضمون الأبيات المنسوبة الى أمير المؤمنين عليه السلام (فى مرثية فاطمة الزهراء ع)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما لي وقفت على القبور مسلما |  | قبر الحبيب فلم يرد جوابى‏ |
| أ حبيب ما لك لا ترد جوابنا |  | انسيت بعدى خلة الاحباب‏ |
| قال الحبيب و كيف لي بجوابكم‏ |  | و انا رهين جنادل و تراب‏ |
|  |  |  |

الى آخر الأبيات.

(3) هو نظير ما في دعاء كميل من قول المعصوم «و أسألك يا ربّ ان تجعل اوقاتى في الليل و النهار بذكرك معمورة و بخدمتك موصولة.

(4) أي بآمين.

##200=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لهفى على كرسيه و الوعظ |  | و المحراب و التجميع و التأذين‏ «1» |
| لهفى على فتياه و الدرس الذي‏ |  | قد كان يحفظه على التبدين‏ «2» |
| فخر الأئمّة من لمستمعين قد |  | خليتهم فوضى‏ «3» سدى بصحون‏ «4» |
| ابكيتهم وعظا و لا مثل الذي‏ |  | تبكى بلا وعظ رهين منون‏ |
| اعجب بذاك وعظتهم او لم تعظ |  | تبكيهم درر السحاب الجون‏ |
| يا قبره رفقا به و بجسمه‏ |  | لا تبله و أراك غير امين‏ |
| يا قبره انى وسعت علومه‏ |  | أ تخال ان قد حزتها بيقين‏ «5» |
| لا بل فأن علومه مبثوثة |  | من قيروان الى حدود الصين‏ «6» |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) جمع المسلم- شهد الجمعة و اذن بالصلاة- اعلم بها و دعا إليها.

(2) في هامش الديوان «بدن الرجل- اذا غلب سنه».

و في القاموس: بدن تبدينا- اسن و ضعف يريد أنّه صار ذا سن و كبر في العمر.

(3) في القاموس: و قوم فوضى كسكرى متساوون لا رئيس لهم او متفرقون او مختلط بعضهم ببعض و امرهم فوضى بينهم إذا كانوا مختلطين يتصرف كل منهم فيما للآخر.

(4) الصحون: جمع الصحن و صحن الدار- ساحتها و وسطها و ما استوى من الأرض.

(5 و 6) نظير البيتين قول الحسين بن مطير بن الاشيم الأسدى في رثائه معن بن زائدة (انظر شرح ديوان الحماسة للخطيب التبريزى: 3/ 3 من النسخة المطبوعة ببولاق سنة 1296).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و يا قبر معن كيف واريت جوده‏ |  | و قد كان منه البر و البحر مترعا |
| بلى قد وسعت الجود و الجود ميت‏ |  | و لو كان حيا ضقت حتّى تصدعا |
|  |  |  |

##201=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فترى طلاع الأرض‏ «1» تذكرة له‏ |  | لا في سهول مرة و حزون‏ |
| او طور علم غاض في كتم البلى‏ |  | او بحر علم في قرارة طين‏ |
| في تسع عشرة مات تاج الدين‏ «2» |  | و اما منافى التسع و العشرين‏ |
| بدرا دجى بدر الخسوف اليهما «3» |  | ليثا شرى‏ «4» صرعا خلال عرين‏ |
| خربت بتاج الدين راوندوها |  | قاسان تخرب بعد زين الدين‏ |
| فعليهما من ذى المعارج رحمة |  | تغنيهما عن جودة التأمين‏ |
| و اطال عمر بنيه انهم له‏ |  | في خير أصل فات خير «5» غصون‏ |
| ابقى شهاب الدين ثمّ جماله‏ |  | و خطيره في العز و التمكين‏ «6» |
| عاشوا معافى نعمة و سعاده‏ |  | و علو جد للدوام قرين‏ |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) قال في تاج العروس و من المجاز لو ان لي طلاع الأرض ذهبا لافتديت منه قاله عمر رضي اللّه عنه عند موته (طلاع الشي‏ء ككتاب ملؤه) حتى يطلع و يسيل، قاله ابو عبيد، و قال الليث: طلاع الأرض ما طلعت عليه الشمس زاد الراغب: و الإنسان، قال اوس بن حجر يصف فرسا

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كتوم طلاع الكف لا دون ملئها |  | و لا عجسها عن موضع الكف افضلا |
|  |  |  |

(2) في هامش البيت تاج الدين هو السيّد فادشاه براوند رضي اللّه عنه.

(3) بدر الى الشى (كنصر) بدورا و بادر إليه- اسرع.

(4) في الأصل ثرى.

(5) في الأصل فاسخير.

(6) شهاب الدين و جمال الدين و خطير الدين القاب ابنائه كما سيقرع سمعك ذكرها.

##202=PAGE##

زين الدين أبو عليّ قاضى عبد الجبار طوسيّ كه سرسلسله علماى خاندان خود بوده، و اين خاندان را بنام او معرفى مى‏كنند از اكابر علماى شيعه بشمار رفته است.

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض ضمن ذكر أعاظم علماى شيعه در صفحه 51 گفته:

و قاضى أبو عليّ طوسيّ نزيل كاشان.

و نيز درضمن ذكر مفاخر كاشان صفحه 170 گفته:

و تربيت علماء سلف چون قاضى أبو عليّ طوسيّ و اولادش چون قاضى جمال أبو الفتح و قاضى خطير أبو منصور حرس اللّه ظلهما.

و نيز در صفحه 187 گفته:

و القاضي أبو عليّ الطوسيّ بكاشان عالم بزرگ و خاندان وى.

قاضى عبد الجبار مذكور در عنوان قصيده تصريح شده است در شوال 529 وفات يافته، و از متن قصيده نيز سال وفاتش از اين بيت برمى‏آيد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فى تسع عشرة مات تاج الدين‏ |  | و امامنا في التسع و العشرين‏ |
|  |  |  |

سيّد تاج الدين پادشاه- مراد از تاج الدين بنا بر آنچه در حاشيه ديوان نوشته شده سيد پادشاه راوندى است، كه او نيز از علماى شيعه بوده است، و منتجب الدين از او در «فهرست» نام برده، و فاضل اوحد شيخ محمّد على سهورى در «عدة الخلف في عدة السلف» ضمن ذكر علماى شيعه در قرن سادس او را چنين معرفى كرده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و سيد الراوند ذو المقام‏ |  | ابو المعالى فاذشاه السامى‏ |
|  |  |  |

و از اين بيت قصيده مذكور:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خربت بتاج الدين راوندوها |  | قاسان تخرب بعد زين الدين‏ |
|  |  |  |

برمى‏آيد كه قاضى عبد الجبار در كاشان اقامت داشته، و سيد

##203=PAGE##

پادشاه در راوند مقيم بوده است.

در ديوان ابيوردى «صفحه 318- 319» قصيده هست مشتمل بر سى و هفت بيت و معنون باين عنوان و كتب إليه بعض رؤساء العلويين فرثاه بهذه رعاية لما كان بينهما في الاوصر (كذا) و از جمله ابياتش بيتهاى ذيل است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و لقلتي اروند رنة ثاكل‏ |  | حران حين ثوى أبو الايتام‏ |
| فجعوا بتاج الدين حتّى عضهم‏ |  | زمن الح بشرة و عرام‏ |
| لما نعته المكرمات الى العلى‏ |  | ليس الحداد شريعة الإسلام‏ |
| فمضى و قد اصحبته ستارة |  | كالروض يضحك من بكاء غمام‏ |
| غراء من كلمى إذا هي سطرت‏ |  | ظهرت به النخوات في الاقلام‏ |
| ليست لعارفة اجازيه بها |  | لكنها بوشائج الارحام‏ |
| و احق مفتذ بها ذو سؤدر |  | آباؤه من هاشم اعمامى‏ |
| و لو استطعت كففت عنه يد الردى‏ |  | بشباة رمح او جراز حسام‏ |
|  |  |  |

چنانكه ملاحظه مى‏شود از مضامين اين أبيات ظنّ متاخم بعلم حاصل مى‏شود كه قصيده براى مرثيت سيد تاج الدين پادشاه ساخته شده است و تدبر در باقى أبيات قصيده اين گمان را قويتر مى‏كند.

تحقيق نفيس‏

مطلب قابل توجه آنكه اگر مراد از «تاج الدين» مذكور در

##204=PAGE##

ميميه مذكوره سيد پادشاه راوندى باشد چنانكه ما بگمان قوى حكم به آن كرديم نمى‏تواند قائل قصيده ابيوردى باشد، زيرا او در سال پانصد و هفت در أصفهان مسموما بدرود زندگانى گفته است، درصورتى‏كه سيد پادشاه مذكور به سال پانصد و نوزده مرده است پس قويا محتمل است كه اين ميميه از أبو إسحاق إبراهيم بن يحيى بن عثمان بن محمّد كلبى شاعر مشهور معروف به «غزى» باشد كه به سال پانصد و بيست و چهار مرده است و محقق است كه خلط و مزج در ميان اشعار اين دو شاعر در نتيجه اشتباه و عدم دقت بعضى نويسندگان اشعار اين دو شاعر پديد آمده است حال دو قصيده منسوب به ابيوردى در مدح مجد الدين كاشانى، يعنى صحيح و قابل قبول آن است كه آن دو قصيده نيز از غزى است، نه از ابيوردى، زيرا مسلم است كه قبل از سال پانصد و هفت هجرى مجد الدين مذكور متوفى در سال پانصد و سى و پنج آن معروفيت و شهرت را نداشته است كه مثل ابيوردى بمدح او بپردازد، علاوه بر اين اواخر زمان ابيوردى مصادف با زمان سلطان محمّد بن ملكشاه متوفى به سال 511 مى‏باشد، كه در زمان او ترشك نصرانى بر كاشان استيلا يافته، و آن شهر را از ناصح الملوك عزيز الحضرة صفى الدين أبو طاهر إسماعيل كاشى خالوى مجد الدين انتزاع كرده، و بالاخره او را نيز كشته است، چنانكه در اوائل ترجمه معين الدين در ص 222 ديوان راوندى يادآور شده‏ايم، پس بايد عادتا مجد الدين مذكور نيز كه نائب او بوده است، منكوب و حامل الاسم زندگى كرده باشد، درصورتى‏كه مضمون قصيده برخلاف اين دلالت مى‏كند.

پسران قاضى عبد الجبار طوسيّ‏

قاضى عبد الجبار سه پسر عالم داشته است، شهاب الدين أبو الحسن محمّد، و جمال الدين أبو الفتح على، و خطير الدين أبو منصور حسين، كه هر سه نفر به سال 529 كه سال وفات پدرشان باشد زنده بوده‏اند،

##205=PAGE##

چنانكه از سه بيت آخر مرثيه سيد فضل اللّه راوندى كه ذكر كرديم برمى‏آيد.

1- شهاب الدين أبو الحسن محمّد بن القاضي عبد الجبار الطوسيّ.

سيّد فضل اللّه راوندى به سال 520 هجرى از رى بكاشان براى شهاب الدين مذكور قطعه‏اى مشتمل بر نه بيت فرستاده و او را بدو عنوان بزرگ القاضي الامام موصوف داشته است و از مضمون أبيات قطعه مذكوره برمى‏آيد كه روابط الفت و محبت ميان اين دو نفر مستحكم بوده است و قطعه اين است ديوان صفحه 193.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آه للمكرمات و الآداب‏ |  | فمصابى بها أشد المصاب‏ |
| و تلهفت لهفتين على العل |  | م و اخرى على حضور الشهاب‏ |
| كدت و اللّه ان يدار براسى‏ |  | و بكى القوم إذ رأوني لما بي‏ |
| قلت من لي بذى فقار شهاب‏ |  | الدين ذاك‏ «1» المهند القضاب‏ |
| ليت شعرى ما ذا يريد بقاسا |  | ن و من ذلك المحل الخراب‏ |
| لزم الست و استكن حليف‏ |  | الدار مستحلسا بخلف الباب‏ |
| حاطه اللّه حيث كان و ان كا |  | ن الذي قد أتاه غير الصواب‏ |
| و سلام عليه كل صباح‏ |  | عدد القطر و الحصى و التراب‏ |
| و سلام على الامام أبيه‏ |  | القرم فخر الأئمّة المنجاب‏ «2» |
|  |  |  |

شهاب الدين نامبرده، پسر ارشد قاضى عبد الجبار بوده، و قاضى عبد الجبار وى را وصى خود كرده، ليكن از قضاى آسمانى، اين پسر نيز اندكى بعد از پدر در ريعان شباب و بحبوحه جوانى بدرود زندگانى گفته، و از جهان فانى به سراى جاودانى رخت بربسته است، و سيد فضل اللّه راوندى قصيده غرائى در مرثيه او گفته و تأسف و تحسر زياد بر فوت او خورده است، از ملاحظه اين قصيده معلوم مى‏شود

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) في الأصل «دال». و لعلّ ما في المتن هو الصحيح.

(2) في الأقرب «المنجاب (بالكسر): الضعيف و السهم المبرى بلا ريش و نصل و الحديدة تحرك بها النار و رجل و امراة منجاب أي ولد النجباء ج مناجيب يقال نسوة مناجيب و المنجب: الذي ولد النجباء يقال رجل منجب و امراة منجبة جمعه مناجيب».

##206=PAGE##

كه شهاب الدين مزبور مقامى شامخ و قدمى راسخ در علم و عمل و زهد و تقوى داشته، و صاحب مجلس و موعظه و مسجد و محراب بوده است و بتمام معنى خلف صدق و جانشين بالاستحقاق پدرش بشمار مى‏آمده، براى ملاحظه دقائق ترجمه او تمام قصيده را ذكر مى‏نمائيم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رقدت و دهرك لا يرقه‏ |  | و قد فأت من عمرك الارغد |
| - و جلت مع الدهر طوع العنان‏ |  | يجول بربقتك المرود «1» |
| عذيرك من امل كاذب‏ |  | محال له الدهر مستعبد |
| أ لم تر ان المنى ضلة |  | يعيش بها الخامل المرمد |
| تنبه لشانك و اجهد له‏ |  | فان الخلاص لمن يجهد |
| تولى الشباب و جاء المشيب‏ |  | و هم لداتك ان ينهدوا «2» |
| فان لم تصدق فهذا الشهاب‏ |  | أبو الحسن الماجد الاوحد |
| ترحل منتحيا طية «3» |  | يباعدها السفر الابعد |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) كتب تحته «حديدة تدور في اللجام».

(2) كتب تحته «اى ينهضوا».

(3) في الأقرب: الطية الجهة التي إليها تطوى البلاد تقول له طيات شتّى لقيته بطيات العراق اي في نواحيه و جهاته قال الخليل الطية تكون منزلا و منتاى تقول منه مضى لطيته اي لنيته التي انتواها و بعدت عنا طيته و هو المنزل الذي انتواه و سمى المنزل طية لان الرجل يقصد و يطوى نفسه ليه.

##207=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و كان شهاب الدين الاله‏ |  | من العلم أنواره ترصد |
| فهبت له زعزع عاصف‏ |  | فاخمده عصفها الانكد |
| فبالله‏ «1» كيف خبا نوره‏ |  | أ لم تكن الشهب لا تحصد |
| و لكنه الدهر يردى الطريف‏ |  | و يثوى لمصرفه المتلد |
| توحش مجلسه بعده‏ |  | و محرابه الطهر و المسجد |
| و عطل نظم تلاميذه‏ |  | و منبره الارفع الامجد |
| الهفى على لفظه انه‏ |  | هو الدر لكنه اجود «2» |
| و لهفى على وعظه انه‏ |  | علاج الفؤاد الذي يفسد |
| و لهفى على علمه انه‏ |  | هو البحر تياره مزيد |
| و لهفى على حلمه انه‏ |  | هو الجبل الراسخ الاصيد «3» |
| و لهفى على غصن ريعانه‏ |  | فقد جف و هو ند اغيد |
| و لهفى على نظر في العلوم‏ |  | له فيه من فوق الأيدي يد |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) كذا و اظنه فتالله نظير قول مجنون العامرى.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تالله يا ظبيات القاع قلن لنا |  | ليلاى منكن أم ليلى من البشر |
|  |  |  |

(2) كتب في الهامش خ (اي في نسخة) او انه اجود.

(3) في الهامش الاصيد الذي رفع رأسه كبرا و مصدره الصيد بالتحريك.

##208=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و لهفى على طول تدريسه‏ |  | صباح مساء «1» له يحفد «2» |
| و لهفى على قرب ما بينه‏ |  | و بين ابيه و ذا اكمد |
| لسرعان ما زاره مسعدا |  | أ أوحشه انه مفرد |
| عدا الدهر إذ عاد مستلحقا |  | لعمرى ما «عوده احمد» «3» |
| فطوباك يا زين دين الإله‏ |  | لقد زارك الوالد الارشد |
| و انكما في نعيم الجنان‏ |  | و لكننا في لظى توقد |
| تعارفتما و تجاريتما |  | و كل بكل سيتسعد |
| أ يحسن ان تستريحا معا |  | و خلفكما اكبد «4» و قد |
| لئن كنتما لم تسوما اذى‏ |  | و ذا لكما عادة سرمد |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) صباح مساء ببناء الجزءين كخمسة عشر و وجه بنائه يطلب من كتب اللغة و النحو.

(2) تحته اي يسرع.

(3) فيه تلميح الى المثل المعروف و العود احمد.

(4) الاكبد جمع الكبد و لم اجده فيما عندي من القواميس المغروفة لكن الميداني صرّح به في الفصل الأول من «السامى في الاسامى» (انظر صفحه 6 من النسخة المطبوعة به ايران سنة 1310) و نص عبارته هكذا.

و إذا كان على فعل فربما يقتصر على جمع واحد نحو فخذ و افخاذ و فحث و افحاث و ربما يكون له ثلاثة جموع نحو كبد و اكبد و اكباد و أكثر ما يكون هذا البناء للصفة نحو عجل و فطن و حذر و يشاركه في هذا الوجه فعل نحو ندس و فطن و حدث و اظن انه مصرح به أيضا في بعض كتب النحو.

##209=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فقد سمتما كبدى لوعة |  | صداها الى الحشر لا يبرد |
| سلام على خطّ قبريكما |  | فثم التقى الغض و السودد |
| سلام على طيب ذكرا كما |  | اذا ما نثا «1» ريحها المشهد |
| و ثويتما في جنان الخلو |  | د منزلة عيشها يخلد |
| و عاش الجمال و عاش الخطير «2» |  | يحفهما الطائر الاسعد |
| فتذكرتان‏ «3» هما عنكما |  | بعزهما يكبت الحسد |
|  |  |  |

2- جمال الدين أبو الفتح على ابن القاضي عبد الجبار طوسيّ.

شيخ عبد الجليل رازى ضمن ذكر مفاخر كاشان و علماى نامى آن نام او را برده و كنيه او را «ابو الفتح» معرفى كرده است و نص كلام او را در ترجمه قاضى عبد الجبار نقل كرده‏ايم، و منتجب الدين نيز او را ترجمه كرده است.

3- خطير الدين أبو منصور حسين بن القاضي عبد الجبار الطوسيّ صاحب شماره 92.

شيخ عبد الجليل در كتاب نقض ضمن ذكر مفاخر كاشان نام او

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) في أقرب الموارد: نثا الحديث (كنصر) ينثوه نثوا حدث به و اشاعه و الشي‏ء فرقه و أذاعه و قال بعيد ذلك نثى الخبر (كضرب) ينثيه نثيا خدث به و اشاعه.

(2) جمال الدين و خطير الدين أخوا شهاب الدين المرعشيّ.

(3) في «القاموس» و التذكرة- ما يستذكر به الحاجة فالمراد هنا الخلف الذي يقوم مقام الشخص و يكون مذكرا له بافعاله و اقواله و حركاته و سكناته.

##210=PAGE##

را برده و او را از علماى شيعه شمرده است، چنانكه كلامش را سابقا ياد كرديم.

فائدة

در آخر قصيده‏اى كه سيد فضل اللّه راوندى در مرثيه شهاب الدين أبو الحسن محمّد ساخته جمال الدين و خطير الدين را چنين دعا كرده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و عاش الجمال و عاش الخطير |  | يحفهما الطائر الاسعد |
|  |  |  |

تاريخ وفات اين دو نفر را بدست نياورده‏ام، ليكن از جمله دعائيه «حرس اللّه ظلهما» كه شيخ عبد الجليل در حقّ اين دو نفر بعد از ذكر نام ايشان در كلام سابق الذكر خود كرده است صريحا برمى‏آيد كه در زمان تأليف كتاب «النقض» كه بعد از سال 556 هجرى قمرى بوده است اين دو نفر زنده بوده‏اند.

بقيه معاريف خاندان قاضى أبو عليّ طوسيّ‏

منتجب الدين چند نفر از رجال اين خاندان را معرفى كرده است:

1- ركن الدين عبد الجبار بن على‏

2- القاضي تاج الدين محمّد بن على.

3- القاضي شرف الدين أبو الفضل محمّد بن الحسين.

4- فرزندش خطير الدين محمود بن محمّد.

5- القاضي زين الدين أبو عليّ ابن عبد الجبار.

نگارنده گويد: از عجائب أمور اينكه منتجب الدين به ترجمه‏

##211=PAGE##

حال زين الدين أبو عليّ قاضى عبد الجبار طوسيّ سرسلسله اين خاندان نپرداخته است، و ضعيفا محتمل است كه دو كلمه «ابن اخيه» قبل از ترجمه زين الدين أبو عليّ و همچنين كلمه «ابن» قبل از نام عبد الجبار از اضافات باشد پس ترجمه اخير منطبق با او تواند بود.

##212=PAGE##

شماره 28- خاندان مرعشيّ‏

المرعشيّ نسبه الى (مرعش) في «معجم البلدان» مدينة في الثغور بين الشام و بلاد الروم، لها سوران و خندق، و في وسطها حصن عليه سور يعرف بالمروانى، بناه مروان بن محمّد الشهير بمروان الحمار، ثمّ احدث الرشيد بعده سائر المدينة و بها ربض يعرف بالهارونية.

و آنكه گفته است:

و بلغني عنها في عصرنا هذا شي‏ء استحسنته فأثبته، و ذلك ان السلطان قلج‏أرسلان بن سلجوق الرومى كان له طباخ اسمه إبراهيم، و كان قد خدمه منذ صباه سنين كثيرة، و كان حركا و له منزله عنده فرآه يوما واقفا بين يديه يرتب السماط، و عليه البسه حسنه، و وسطه مشدود، فقال له:

يا إبراهيم انت طباخ حتّى تصل الى القبر.

فقال له:

هذا بيدك ايها السلطان، فالتفت الى وزيره و قال له:

وقع له بمرعش و احضر القاضي و الشهود لا شهدهم على نفسى بأنى قد ملكته اياها و لعقبه بعده، ففعل ذلك و ذهب فتسلمها و أقام بها مدة، ثمّ مرض مرضا صعبا، فرحل الى حلب ليتداوى فمات بها فصارت الى ولده من بعده فهي في يدهم الى يومنا هذا.

قد يقال المرعشيّ في النسبة الى البلد المذكورة الشامية، و قد يقال نسبه الى السيّد على الملقب بالمرعش، حفيد الامام زين العابدين‏

##213=PAGE##

عليه السلام و كل من انتسب بهذه النسبة علوى شريف و بها يعرف المترجم بالمرعشيّ، و قد يشتبه الحال، و لا يعلم ان النسبة الى أيّهما.

و ابناء هذه الأسرة الكريمة المنتمية الى على المرعش أربع فرق:

1- مرعشية مازندران.

2- مرعشية تستر.

3- مرعشية اصبهان.

4- مرعشية قزوين.

و منهم السيّد شريف والد القاضي نور اللّه التستريّ، كان من اكابر علمائنا، له كتب و تأليف ينقل فيها من تأليفات والده القاضي المذكور.

و السيّد أبو محمّد الحسن بن حمزة بن على المرعش، كان من اكابر علماء الإماميّة في القرن الرابع، توفّي سنة 358، و له كتاب «الغيبة» ...

و السيّد الحبر الورع محمّد بن حمزة الحسيني، يروى عن ابى عبد اللّه الحسين بن بابويه اخى شيخنا الامام الصدوق، و يروى عنه الشيخ الجليل إبراهيم بن أبي نصر الجرجانى ...

و السيّد العلامة الخليفة سلطان حسين بن محمّد بن محمود الحسيني الآملي الأصبهانيّ الشهير بسلطان العلماء، توفّي سنة 1064 في مازندران، و حمل الى النجف، له تأليف كثيرة ممتعة ...

و السيّد بدر الدين الحسن بن أبي الرضا عبد اللّه بن الحسين بن على ...

و السيّد الفقيه مير محمّد حسين الشهرستانى الحائرى ...

و السيّد رضيّ الدين أبو عبد اللّه الحسين بن أبي الرضا الحسيني، فقيه، صالح.

و السيّد شمس الدين أبو محمّد الحسن بن عليّ الحسيني المعروف بالهمدانيّ نزيل «خوارزم» ...

و السيّد ضياء الدين أبو الرضا فضل بن الحسين بن أبي الرضا عبد اللّه بن الحسين، فقيه، واعظ، صالح ...

##214=PAGE##

و السيّد العلامة منتهى بن الحسين بن على الحسيني عالم، ورع ...

و السيّد عزّ الدين الحسين بن المنتهى المذكور بن الحسين فقيه، صالح ...

و السيّد كمال الدين المرتضى بن المنتهى المذكور، عالم، مناظر و خطيب مفوه، صاحب شرح كتاب «الذريعة» ...

و السيّد عماد الدين الرضى بن المرتضى المذكور بن المنتهى.

و منهم السيّد أبو الرضا عبد اللّه بن الحسين بن على الحسيني، عالم، ورع، ذكره صاحب ايجاز المقال بالشهادة، و لم يذكره بها احد من المترجمين و غيره.

و السيّد تاج الدين المنتهى بن المرتضى المذكور، من افاضل العلماء، له مناظرات أصوليّة جرت بينه و بين الامام سديد الدين الشيخ محمود الحمصى ...

و السيّد أحمد بن أبي محمّد بن المنتهى الحسيني، عالم، صالح ...

و السيّد رضا بن اميركا الحسيني، عالم، زاهد، تخرج على الفقيه الشيخ اميركا بن اللجيم، و العلامة الشيخ عبد الجبار الرازيّ ...

و السيّد قوام الدين عليّ بن سيف النبيّ بن المنتهى، من العماء الصالحين ...

و السيّد نظام الدين محمّد بن سيف النبيّ بن المنتهى، صالح، دين ...

و السيّد مجد الدين محمّد بن الحسن الحسيني، عالم، صالح ...

و السيّد أحمد بن الحسن الحسيني نزيل الجبل ...

و السيّد جلال الدين محمّد بن حيدر بن مرعش الحسيني، عالم، بارع ...

و السيّد علاء الملك بن عبد القادر الحسيني، من علماء عهد السلطان الشاه طهماسب الصفوى.

تمام اينها كه برشمرديم در فهرست منتجب الدين ترجمه آنها ذكر شده است. به باب‏هاى مربوطه مراجعه فرمائيد.

##215=PAGE##

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
منتجب الدين، عليّ بن عبيدالله، الفهرست (للرازي)، 1جلد، كتابخانه عمومي آيت الله العظمي مرعشي نجفي - قم، چاپ: اول، 1422ق.

شماره 94- حسن بن فادار قمى‏

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض صفحه 198 ضمن شمردن أئمه لغت گفته است:

و اديب بو عبد اللّه أفضل الدين الحسن فادار القمّيّ عديم النظير.

##216=PAGE##

شماره 95- قاضى سديد الدين ابن قريب.

عماد كاتب در «خريده» ضمن ذكر محاسن فضلاء قاشان تحت عنوان «جماعة من علماء قاشان» ذكرهم لي في أصفهان السيّد كمال الدين بن السيّد ابى الرضا الراونديّ و انشدنى گفته است:

و منهم القاضي أبو محمّد الحسين بن محمّد بن الحسين القريب انشدنى له من قصيدة:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ازربت ناظرة بحور عين‏ |  | و فضحت سائرة ظبا يبرين‏ |
|  |  |  |

و له ايضا

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سرى و الليل مسود الاهاب‏ |  | سنا برق كتلماع السحاب‏ |
|  |  |  |

اين قاضى پسرى داشته است محمّد نام، منتجب الدين در فهرست او را چنين معرف كرده است.

القاضي جمال الدين محمّد بن الحسين بن محمّد بن القريب قاضى قاسان تا آخر ...

و سيد فضل اللّه راوندى در صدر نامه‏اى كه به او نوشته دو بيت قرار داده است و در ديوان او «صفحه 128» چنين آمده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| احبة قلبى حن قلبى اليكم‏ |  | و يا عجبا من ذاك و هو لديكم‏ |
| فان يك ما ارجوه حقا فحبذا |  | و ان حان حين فالسلام عليكم‏ |
|  |  |  |

##217=PAGE##

شماره 112- اوحد الدين قزوينى:

اين عالم برادر شيخ عبد الجليل رازى صاحب كتاب «نقض» است و در صفحه اول از آن كتاب گفته است:

اما بعد بدانند مصنفاتى كه اين مجموعه برخوانند، كه در ماه ربيع الأوّل پانصد و پنجاه و شش سال از هجرت صاحب شريعت عليه الصلاة و السلام بما نقل افتاد، كه كتابى بهم آورده‏اند، و آن را «بعض فضائح الروافض» نام نهاده‏اند، در محافل كبار و حضور صغار بر طريق تشنيع مى‏خوانند، و مردم غافل از استماع آن دعاوى بى‏بينت و معاني متحير مى‏مانند، مگر دوستى مخلص نسختى از آن با ميرسيد رئيس كبير جمال الدين عليّ بن شمس الدين الحسيني ادام اللّه علوه و سيادته كه رئيس شيعه است برده است، و او آن را مطالعه باستقصاء تمام كرده، و آن را به برادر محترم اوحد بن الحسين كه مفتى و پير طائفه است مد اللّه عمره و انفاسه فرستاده، او نيز از سر كمال و فضل مطالعه كرده، و از من پوشيده داشت از خوف آنكه مبادا من در جواب نقض تعجيلى بكنم، مدتى دراز در بند و طلب آن نسخت بودم و ميسر نمى‏شد ...

و در صفحه 185 گفته است:

.... و الامام اوحد الدين حسين القزوينى همه علماء و فضلاء و متبحران ...

و چنانكه از صفحه 529 در جواب فضيحت پنجم از فضائح مذكوره‏

##218=PAGE##

در خاتمه كتاب فهميده مى‏شود، شيخ روايت مصنف نيز بوده، و نص كلام او اين است:

حدّثنا الأخ الامام اوحد الدين أبو عبد اللّه الحسين بن أبي الفضل القزوينى سماعا و قراءة، قال: حدّثنا الشيخ الفقيه أبو الحسن على بن الحسين الجاسبى ...

##219=PAGE##

شماره 128- حيدر جاسبى‏

در ضبط كلمه «جاسب» در نسخ اختلاف بسيار است و صحيح همان است كه صاحب «رياض العلماء» در خاتمه كتاب خود در قسم نسبت در باب جيم گفته:

الجاسبى، هو بفتح الجيم ثمّ الف ساكنة ثمّ سين مهملة ثمّ باء موحدة نسبة الى جاسب، و هي قرية من قرى بلدة قم، و إليها تنسب جماعة من أصحابنا و غلط من صححه بالحاء المهملة.

و اين اسم بهمين ضبط تاكنون باقى است. در اسامى دهات كشور كه وزارت كشور چاپ كرده درضمن معرفى دهستانهاى قم (صفحه 104) گفته:

دهستان جاسب مشتمل بر هفت ده بيجكان، زر گروگان، واران، و سفونقان، و شتكان و هرازجان.

مامقاني در تنقيح المقال در ترجمه حيدر بن محمّد الجاسبى و على بن محمّد الجاسبى و أبو الحسن على الجاسبى در ضبط اين نسبت اشتباهاتى را دچار شده است.

##220=PAGE##

شماره 142- صدر حفاظ همدانيّ:

اخطب خوارزم در ذكر فضائل أمير المؤمنين عليه السلام گفته است:

... يدل لك على صدق ما ذكرت ما اخبرنى به السيّد الإمام الأجل المرتضى شرف الدين عزّ الإسلام علم الهدى نقيب نقباء الشرق و الغرب ابو الفضل محمّد بن عليّ بن محمّد المطهر بن المرتضى الحسيني.

في كتابه الى من مدينة الرى جزاء اللّه عنى خيرا ...

تا آنكه گفته:

قال: انبأنى الامام الحافظ صدر الحفاظ أبو العلاء الحسن بن أحمد العطّار الهمدانيّ ...

##221=PAGE##

شماره 157- أبو الصمصام ذو الفقار المروزى:

اين عالم از مشايخ سيد فضل اللّه راوندى است (مقدمه ديوان راوندى صفحه 25).

##222=PAGE##

شماره 162- السيّد رضا بن اميركا المرعشيّ:

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (ص 187) او را از مفاخر شيعه شمرده است.

##223=PAGE##

شماره 166- الشيخ راشد البحرانيّ:

اين عالم از شاگردان سيد فضل اللّه راوندى است (مقدمه ديوان راوندى صفحه 26 ملاحظه گردد).

##224=PAGE##

شماره 183- سلار:

شيخ عبد الجليل رازى، اين عالم جليل را در كتاب نقض (صفحه 51) از مفاخر شيعه شمرده است، و در صفحه 180 ضمن شاگردان سيّد مرتضى گفته:

... بعد از آن شيخ أبو جعفر طوسيّ فقيه و عالم و مفسر و مقرى و متكلم كه زياده از دويست مجلد در فنون علوم تصنيف ساخته است، و أبو يعلى الجعفرى، و أبو يعلى سلار مصنف كتب بسيار همه شاگردان مرتضى بزرگ رحمة اللّه عليهم.

و علامه حلى در خلاصه گفته است:

سلار بن عبد العزيز الديلميّ، ابو يعلى قدس اللّه روحه، شيخنا المقدم في الفقه و الأدب و غيرهما.

كان ثقة وجها له «المقنع في المذهب» و «التقريب» فى أصول الفقه و «المراسم» فى الفقه و «الرد على ابى الحسن البصرى في نقض الشافعى» و «التذكرة» فى حقيقة الجوهر قرأ على المفيد و على السيّد المرتضى.

##225=PAGE##

شماره 185- سعد بن أبي طالب نجيب رازى:

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (صفحه 189) ضمن ذكر علماء شيعه گفته است:

و نجيب أبو المكارم المتكلم الرازيّ، و در صفحه 487 گفته است:

... و به روزگار امير عبّاس غازى علوى از بلخ به رى آمد، جلال- الدين نقيب كه عزم سفر حجاز داشت محترم و از أهل فضل روزى كه مرا به سراى سيد فخر الدين رحمه اللّه نوبت مجلس بود، امير حاجبى از آن امير عبّاس بيامد با جماعتى تركان، و رضيّ الدين بو سعيد ورامينى و مكين الدين بلفخر قمى در مجلس بودند، سيد فخر الدين را گفتند امير مى‏فرمايد كه علماء و متكلمان مذهب خود را بياوريد كه سيد جلال الدين خراسانيّ با امام أهل سنت بلفضائل مشاط در وجوب معرفت سخن خواهد گفت، ما مجلس به آخر آورديم، و علماء در خدمت سيد فخر الدين به سراى ايالت رفتند، و قاضى ظهير الدين و خواجه بو نصر هسنجانى و نجيب الدين بلمكارم‏ «1» را كه متبحر بودند در علم احمز اصولين (كذا) به ناظرى اختيار كردند، و علوى سخن گفت تا بحدى كه امراء و همه تركان بدانستند كه حقّ اين است كه معرفت بارى تعالى بعقل و نظر دانند نه بتعليم و خبر، دگرباره خطها تازه كردند، و امير بدر الدين قشقلق ايشان را به تيمارى مى‏داشت از طريق حمايت، نه از طريق مذهب، چون مسأله به آخر رسيد برخاست‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) مخفف أبو المكارم است و همچنين است بو الفضائل و أبو الحسين.

##226=PAGE##

و گفت بر باطلى بيشتر ازين ياورى نتوان كرد، و بلحسن ونكى مقرى حاضر بود در حال اين آيه برخواند:

وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ ...

##227=PAGE##

شماره 188- جمال الدين أبو سعد عليّ بن مسعود بن محمّد بن الفرخان:

از اينكه منتجب الدين بذكر كنيه او اكتفا كرده و نام وى را در حرف سين آورده است معلوم مى‏شود كه نام اصلى وى را چنانكه صريحا از گفتار عماد كاتب و ديوان راوندى برمى‏آيد نمى‏دانسته است.

عماد كاتب در كتاب خريده ضمن شمردن فضلاء كاشان گفته است:

الحكيم جمال الدين أبو سعد عليّ بن مسعود بن محمّد بن الفرخان وصفه لي بأصبهان سنة تسع و أربعين و خمسمائة السيّد الشريف كمال الدين أبو المحاسن أحمد بن السيّد الإمام ضياء الدين ابى الرضا الحسنى الراونديّ، و قال: هو شاب السن شيخ العلم و انشدنى له قصيدة مهموزة مدح بها بهاء الدين ابن اخى المعين المختص بقاشان، و كان و إليها و كتبت القصيدة على تمامها لأنّها غريبة الروى و هى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دنا الحبيب فيا ليت الرقيب ناى‏ |  | و قال واش فهل احسستم نبا |
| و اسعف اليوم بالمرجو في غده‏ |  | و الدهر اصوب ما يقضى إذا خطا |
|  |  |  |

##228=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هذا المعذول راى وجدى و لم اره‏ |  | من الضلال لحاه اللّه كيف راى‏ |
| قلب جريح و عين جد باكية |  | هيهات اصحب عينا دمعها رقا |
| كيف السلوولى في داركم رشا |  | معشق الدل افدى ذلك الرضا |
| سقى الصبا وجهه ريا و بي ظمأ |  | الى ثناياه برح يا له ظما |
| مهفهف الخصر في أجفانه سقم‏ |  | لم يذق الشوق ذوقا قط مذ نشا |
| سبى العقول و لا حرب بمقلته‏ |  | فالطرب أصبح سكرانا و ما انتشا |
| و قام كالغصن يستدنى الخطا مرحا |  | فقالت الأرض يا طوباى إذ وطا |
| كم راعنى بصنوف الهجر مبتدئا |  | و عاد يظلمنى من بعد ما ابتدا |
| و كم بليت يضر منه اياسنى‏ |  | و ليس يطمعنى في الوصل حين وا |
| لا اعذل العين ان القلب اوقعنى‏ |  | في الداء اذ علق الاحباب لا برا |
| و لا اذم الليالى فهي قد جعلت‏ |  | شعرى لنائل ذاك المرتجى كفوا |
| اغر يسرع في الجلى إذا حدثت‏ |  | و لا يرى ابدا في سيبه‏ «1» بطؤا |
| جارى السحاب فلم يشا السحاب و لا |  | فوق العذار و لو شاء الهمام شا |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) في الأصل «سبيه».

##229=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما جوع اللّه من اعدائه احدا |  | الا لان يشبع الغربان و الحدا |
| و لا اتاه فقير يوم مسئلة |  | الا و قد اظهر الخب الذي خبا |
| لو خالف السيف امرا كان يرسمه‏ |  | لما جلا صيقل من متنه صدا |
| و لو عصاء ردينى غداة وغى‏ |  | لعاد حسن شطاط زانه جنا «1» |
| و لو أتى العصم ما لم يرض لافتقدت‏ |  | و هن فوق الجبال الشم ملتجا |
| يا ايها الماجد المرضى سيرته‏ |  | و من إذا حك‏ «2» قرحا في العدى نكا |
| انت الجواد الذي بالجد جادلنا |  | و من عداك ارى معروفه هزوا |
| يفديك كل قليل الخير ذى صلف‏ |  | يروعه المعتفى كالموت اين فجا |
| ضنك المعيشة لا ترجى فواضله‏ |  | كانه مطرقا في صدره و جا |
| فيه شمائل من سلمى مؤنئة |  | و ان ترى النقل‏ «3» فيه خلته اجا |
| وافاك بالسعد عيد النحر فاحظ به‏ |  | و انحصر اعاديك و استبق الذي برا |
| و اقعد حميدا إذا لم تخش نائبة |  | و قم سعيدا إذا ما حادث طرا |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) في الأصل «حنا».

(2) في الأصل «جد» و في نسخة «حل» و هو مأخذ من قولهم (و هو مثل) «إذا حككت قرحة دسيتها» أي إذا معت غاية تقصيتها و بلغتها.

(3) كذا.

##230=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و عش مدى الدهر في نعمى و عافية |  | و اسكن على كنف العيوق مرتبا |
| ما لاح برق على وجه السحاب و ما |  | رعى النصى‏ «1» على ظهر الفلاة لا |
|  |  |  |

اخوه الخطير أبو الفضل بن الفرخان رأيته حين ورد اصبهان و مدح صدر الدين بن اخجندى و انشدنى السيّد كمال الدين له قصيدة اولها:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ايا عاذلى ان الملامة كالعذر |  | لمن خصه الاحباب بالبين و الهجر |
|  |  |  |

پايان كلام خريده‏

و سيد فضل اللّه راوندى مكرّرا از او در ديوانش نام برده از جمله در صفحه 138 چنين آمده:

و كتب إليه الحكيم جمال الدين أبو سعد عليّ بن مسعود بن الفرخان في صحبة دواة بعثها إليه لتسود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دعوتك سيدى لدواة صدق‏ |  | تعاورها الخطوب لدى قهرا |
| و كان الليل يكمن في حشاها |  | فاطلعت الليالى فيه فجرا |
| غدت رومية تجلى و كانت‏ |  | تعدّد في بنات الزنج دهرا |
| فسود وجهها تبيض منى‏ |  | امانى يطفن عليك حسرى‏ |
| و قد وافتك جائعة فعجل‏ |  | قراها و استفد حمدا و شكرا |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) في الأقرب النصى- نبت سبط من أفضل المراعى ما دام رطبا فإذا ابيض فهو الطريقة فإذا ضخم و يبس فهو الحلى الواحدة نصيبه و فيه أيضا اللأى محركة- الثور الوحشى او البقرة مؤنثه لآة ج ألآء كجبل و اجبال.

##231=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و كان ابوك يقرى الضيف حتّى‏ |  | تسمى هاشما اذ كان عمرا «1» |
| ابحتك قبل ذاك سواد قلبى‏ |  | فمر لي من سواد النقس قدرا |
| و لا تقعد «2» عن الاشراق بدرا |  | و لا تبخل على الراجين بحرا |
|  |  |  |

و سيد فضل اللّه در جواب او گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فديتك يا اعز الناس قدرا |  | و اطيب من مشى خبرا و خبرا «3» |
| سألت الحبر خادمك الموالى‏ |  | و ما عجب سؤال الحبر حبرا «4» |
| دواة الصدق داوينا خواها «5» |  | و امجدنا قراها «6» المستدرا |
| اتت شمطاء ناصلة فعادت‏ |  | تعد سنيها خمسا و عشرا |
| و خضبنا «7» حواجبها بمسك‏ |  | سيملا نشره الثقلين عطرا |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) فالمراد بالاب جده الأعلى اي هاشم بن عبد مناف و اسمه عمرو

ففى الصحاح الهشم- كسر الشي‏ء اليابس يقال هشم الثريد و منه سمى هاشم بن عبد مناف و اسمه عمر و قال فيه الشاعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عمرو العلى هشم الثريد لقومه‏ |  | و رجال مكّة مسنتون عجاف‏ |
|  |  |  |

(2) في الأصل «لا تعقد» فيحتمل ضعيفا كونه لا تبعد.

(3) استعمال الخبر معا كثير فمنه قول المتنبى‏

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و استكبر الاخبار قبل لقائه‏ |  | فلما التقينا صغر الخبر الخبر |
|  |  |  |

(4) في الصحاح الحبر- الذي يكتب به .. و الحبر- واحد احبار اليهود و بالكسر افصح لانه يجمع على افعال دون فعول قال الغراء هو حبر بالكسر يقال ذلك للعالم و انما قيل كعب الحبر لمكان هذا الحبر الذي يكتب قال و ذلك انه كان صاحب كتب.

(5) في الأقرب الخوى- خلو الجوف من الطعام.

(6) في الأقرب امجدنا فلان قرى- اتى ما كفى و فضل.

(7) خضبه خضبا و خضبه تخصيبا بمعنى.

##232=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اذا استملى جمال الدين منها |  | و صور سحره سطرا فسطرا |
| بشر يملا الابصار حسنا |  | و نظم يملا الاسماع سحرا |
| و وقاه اللّه احداث الليالى‏ |  | و بقاه لاهل الدهر ذخرا |
|  |  |  |

و در صفحه 148 آمده است:

و كتب إليه الحكيم جمال الدين أبو سعد الفرخان من همدان في صدر كتاب:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سلم على الميدان فالمسجد |  | فالنهر فالظل به الابرد |
| فالدوح قد أحسن ترصيفها |  | ماء يرى اعلاه كالمبرد |
| بجانب الدار التي ربها |  | يحنو على الأحمر و الأسود |
| حيث الندى سكب و وجه العلى‏ |  | طلق و غصن المجد غض ند |
| و روضة الآداب قد ازهرت‏ |  | نورا يراه العقل بادى بدى‏ «1» |
| ما شئت من علم و من مفخر |  | سام و من عزّ و من محتد «2» |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) في القاموس و فعله بادى بدى و بادى بد و بادى بدا اصلها الهمز.

و في الصحاح، افعل ذلك بادى بد و بادى بدى اي اولا.

(2) في الصحاح و المحتد- الأصل يقال فلان من محتد صدق و محفد صدق.

و في القاموس و المحتد كمجلس- الأصل و الطبع.

##233=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و موقف يزرى مقاماته‏ |  | بموقف الاعراب في المربد «1» |
| يكفيك ذا الوصف فان لم يكن‏ |  | فكل ما قد قلت للسيّد |
|  |  |  |

فاجابه‏

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ريح الصبا هل لك ان تسعدى‏ |  | فتى قليل العون و المسعد |
| و ان تهبى بجنوب الحمى‏ |  | في صبح ليل عطر مبرد |
| و تفحصى في عذبات الربى‏ |  | عن كل ريحان لطيف ند |
| حتى إذا الصبح ذكا نوره‏ |  | و التفت النسر الى الفرقد |
| مددت كف اللطف عمدا الى‏ |  | ذوائب الجثجاث و الارثد «2» |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) في الأصل المربد بلا نقطة ففى القاموس و مربد النعم كمنبر موضع قرب المدينة

و في الاساس و قيل مربد البصرة و مربد المدينة و هو متسع كانت الإبل تربد فيه للبيع و هو مجتمع العرب و متحدثهم.

و في معجم البلدان و مربد النعم موضع على ميلين من المدينة، و مربد البصرة من أشهر محالها، و كان يكون سوق الإبل فيه قديما ثمّ صار محلة عظيمة سكنها الناس و به كانت مفاخرات الشعراء.

(2) تحته فنجنكشت و فنجنكشت معرب پنجنگشت (و هو مخفف پنج انگشت).

قال ابن خلف التبريزى في البرهان القاطع ما نصه:

ارثد با ثاء مثلثة بر وزن ابجد، نام بيخى است كه تخم آن را فلفل برى و حبّ الفقد خوانند، و نبات آن را پنج انگشت و ذو خمسة اوراق خوانند.

و فيه أيضا پنج انگشت معروف است و نام نباتى هم هست كه آن را دلاشوب-

##234=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و كل نور عبق طيب‏ |  | في رأس نيق عسر المصعد |
| لم يتعاوره اكف الورى‏ |  | و لم تنازعه يد عن يد |
| تجشمى ذلك ثمّ احملى‏ |  | تعض تحياتى الى سيدى‏ |
| اعنى ابا سعد حليف الندى‏ |  | ذاك الذي من يلقه يسعد |
| و كيف لا و السعد نجل له‏ «1» |  | يطيعه في الغيب و المشهد |
| اهدى سلامى فائقا واثقا |  | يقطر «2» منه الشوق ان يجهد |
| و امجدى‏ «3» من فيض اخلاصه‏ |  | حضرة ذاك السيّد الامجد |
|  |  |  |

و در صفحه 150 آمده است:

و كتب الحكيم إليه‏

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كتبت و لو خليت و الشوق ساعة |  | لطرت الى من وصله منية القلب‏ |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
- خوانند و بوته و درخت آن در كنار رودخانه‏ها رويد، و برگ آن مانند برگ شاهدانه باشد، و آن را بعربى ذو خمسة اوراق و ذو خمسة اصابع خوانند، و تخم آن را حبّ الفقد گويند (تا آنكه گفته) و بحذف همزه هم بنظر آمده است كه (پنجنگشت) باشد و معرب آن فنجنكشت است.

و قال ابن البيطار في كتاب الجامع لمفردات الاودية:

فنجنكشت تاويله ذو الخمسة اصابع و يقال بنجنگشت أيضا و قد ذكرته في الباء.

و قال في الباء بنجنگشت تأويله بالفارسية ذو الخمسة اصابع و غلط من جعله بنطافان و قال في بنطافان و معناه ذو الخمسة اوراق و الجثجاث من امرار الشجر.

(1) يشير به الى ان كنيته أبو سعد.

(2) في الأصل نظر.

(3) في الأصل و ارمجدى.

##235=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دنت بكم دار فلم يك سلوة |  | و فارقتكم فازددت حبا الى حبّ‏ |
|  |  |  |

فاجابه‏

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فديتك هل طالعت اجنحة الصبا |  | فتنفضها عما سلام فتى صب‏ |
| فان انت لم تفعل فخذها و هزها |  | تساقط سلاما كالغريض من الحب‏ |
|  |  |  |

و در صفحه 160 آمده است:

كتب الحكيم إليه و يعتذر عن التخلف عن موعد واعده اياه.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنفسى من ان يفد يوما بمهجتى‏ |  | فمن ماله يفدى و في ماله سعة |
| هو المشرب العذب الكثير زحامه‏ |  | و لكنه قد صير الفضل‏ «1» مشرعة |
| و لما رأيت العفو منه تبرعا |  | تعمدت ذنبا كى انال تبرعه‏ |
| على انه قد كان ممّا يعوقنى‏ |  | صداع براسى خفت منه تصدعه‏ |
| تأخرت اذ قد قلت يا نفس لا ترى‏ |  | مصدعة في حالة و لا مصدعة |
| اليك ضياء الدين مولاى التجى‏ |  | من الدهر اذ قد ساءنى خبرى معه‏ |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) لعل التعبير تلميحا الى اسم من كتب إليه الأبيات أعنى فضل اللّه.

##236=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ارى الشعراء خلتنى اليوم منهم‏ |  | فمن ذاك ما اضحوا يعدون أربعة «1» |
|  |  |  |

فاجابه‏

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بقيت جمال الدين في الخفض و الدعة |  | و لا زلت من عذر العيادة في سعه‏ |
| و لا نابك الدهر الخئون بعارض‏ |  | فيحو حبا يوما الى ان نقرعه‏ |
| شكوت صداعا عاق عن ان تزورنا |  | فيا ليتنى ادرى بذاك‏ «2» فاردعه‏ |
| و لكنه عذر على البحث واضح‏ |  | اذا اختار عمدا خير رأس و ارفعه‏ |
| و ما كان بالنفس العزيزة لو غدت‏ |  | مصدعة في حالة و مصدعه‏ «3» |
| أ لم ترها منصوبة بجلالها |  | و مرفوعة في الخلق من غير ما ضعه‏ «4» |
| و وقيت بي سوء الصروف و حقّ ان‏ |  | اوقى مولاى الصروف و امنعه‏ |
|  |  |  |

و در صفحه 186 آمده است:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) في حاشية الكتاب يقولون الشعراء أربعة شاعر و شويعر و شعرور.

اقول قد سقط من العبارة متشاعر ففى القاموس: شعر كنصر و كرم شعرا و شعرا- قاله او شعر (اي كنصر)- قال و شعر (ككرم)- اجاده و هو شاعر من شعراء و الشاعر المفلق خنذيذ و من دونه شاعر ثمّ شويعر ثمّ شعرور ثمّ متشاعر.

(2) في الأصل نداك.

(3) في هامش الكتاب في البيت لغز بالرفع و النصب (المحليين) المعنى انه كان يجوز أن تكون في حالة واحدة مصدعة و مصدعة.

(4) ما زائدة و في الأقرب الضعة (بفتح الضاد) و الضعة (بالكسر) مصدر ان و في حسبه ضعة اي انحطاط.

##237=PAGE##

و كتب الحكيم جمال الدين أبو سعد الفرخان في صدر كتاب من خرقان:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كتبت و في قلبى من الشوق لاعج‏ |  | و في الصدر منى لو قضين حوائج‏ |
| و بين التلاقى و التهاجر معول‏ |  | و بين التدانى و التباعد ناشج‏ |
| اكابد بعد البين و جدا مبرحا |  | فلله قلبى أي داء يعالج‏ |
| فسفتجت بالشوق الذي اورث الجوى‏ |  | الى سيدى لو كان يغنى السفاتج‏ |
| الا قاتل اللّه الغراب فاننى‏ |  | بصرت به يوم النوى و هو شاحج‏ |
| و يا رحم الرحمن قمرى دوحة |  | غداها جنى منه لدى النوح هائج‏ |
| لقيت من الترحال كل عظيمة |  | يعالج ... بعد الفراق معالج‏ |
| و ها انا اضحت خرقان محلتي‏ |  | فيا ليت شعرى ما الذي البين خالج‏ |
| سلام على من حبّه خامر الحشا |  | و للحب من قلب الكريم موالح‏ |
| سلام على من سن في الفضل سنة |  | تبين منها للكرام المناهج‏ |
| سلام على من قد سما نحو غاية |  | من المجد لا يرقى إليها المعارج‏ |
| سلام مريض القلب فارق الفه‏ |  | فضاقت عليه في الأمور المخارج‏ |
|  |  |  |

فاجابه‏

##238=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نوافج مسك فتقت أم نوافج‏ «1» |  | و ادراج‏ «2» عطر فتحت أم دوارج‏ «3» |
| سرت من نواحي خرقان فخرقت‏ «4» |  | ستور هوى‏ «5» قد لوحتها اللواعج‏ |
| سرت فمرت دمعا من الدم ما شج‏ |  | له و من الاعوال و النوح ناشج‏ |
| و اهدت سلاما كالسلامة اهديت‏ |  | الى نفس مكروب حماه المعالج‏ |
| و لله برق لاح من ايمن الحمى‏ |  | فهاج له من كا من الشوق هائج‏ |
| فقلت له يا برق هل انت موصل‏ |  | سلام فتى ضاقت عليه المناهج‏ |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) في الأصل توافح‏

ففى القاموس: و النافجة- وعاء المسك و الريح تبدا بشدة

و في الصحاح و النافجة اول كل شي‏ء يبدأ بشدة تقول نفجت الريح إذا جاءت الريح بقوة قال ذو الرمة يصف ظليما:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يرتد في ظل عراص و يطرده‏ |  | حفيف نافجة عثنونها حصب‏ |
|  |  |  |

و قد تسمى السحابة الكثيرة المطر بذلك كما يسمى الشي‏ء باسم غيره لكونه منه بسبب (إلى أن قال) و اما نوافج المسك فمعربة و يمكن ان يقرا «حوافج» الأول بالحاء المهملة.

ففى الاساس: نفح الطيب نفحا و له نفحة و نفحات طيبة و نافجة نافحة و نوافج نوافج.

و في القاموس نفح الطيب كمنع فاح نفحا و نفاحا بالضم و نفحانا و الريح- هبت.

(2) ادراج جمع الدرج بالضم.

ففى القاموس: و الدرج بالضم حفش النساء الواحدة بهاء ج كعنبة و اتراس و فسره في تاج العروس بقوله: و هو سقط صغير تدخر فيه المرأة طيبها و اداتها و نظير الكلام في النهاية لابن الأثير فمن اراده فليرجع إليه.

(3) تحته الدوارج- الرياح السراع‏

ففى القاموس درجت الريح بالحصى الى جرت عليه جريا شديدا و فيه و في الصحاح و الدروج- الريح السريعة المر.

(4) في الأصل تخرفت.

(5) في الأصل هرى.

##239=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الى غرة الدنيا و ان كان قد جنى‏ |  | على هموما ما لها اليوم فارج‏ |
| حريجة «1» هجر ليس ينسى مصيصها |  | لعمر ابيها يوم تنسى الخرائج‏ «2» |
| و سفتج بالاحزان نحوى اذ نوى‏ |  | بعادا و بالاحزان أيضا سفاتج‏ |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) في الأصل جريحة صريحا و المقام يقتضى كونها حريجة.

(2) كذا صريحا اي بالحاء المهملة في اول الكلمة و الجيم في آخرها و اظن ان الكلمة الثانية من الخرائج و الجرائح (و هو اسم كتاب للقطب الراونديّ اعلى اللّه درجته) أيضا كذلك اي بالحاء المهملة في اولها و الجيم في آخرها و ان كان ذلك مخالفا لما اشتهر من انها بالجيم في اولها و الحاء المهملة في آخرها فتفطن.

##240=PAGE##

شماره 218- ابن البرّاج:

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب «نقض» (صفحه 50) از كتاب «مهذب» او نام برده و در صفحه 51 ضمن مفاخر شيعه او را ذكر كرده است.

##241=PAGE##

شماره 219- مفيد عبد الرحمن خزاعى:

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (صفحه 108) گفته است:

و خواجه على عالم‏ «1» رحمة اللّه عليه را پدرانى معروف و اعمالى مشهور بوده‏اند در اين طائفة چون خواجه أبو سعيد كه مفسر و راوى اخبار بوده است و متدين و عالم، و خواجه مفيد عبد الرحمن نيشابورى كه بگفت و قلم و تصانيف او التفات بسيار است طوائف اسلام را.

و در صفحه 529 گفته است:

حدّثنا الأخ الامام اوحد الدين أبو عبد اللّه الحسين بن أبي الفضل القزوينى سماعا و قراءة، قال: حدّثنا الشيخ الفقيه أبو الحسن على بن الحسين الجاسبى نزيل الرى قال: حدّثنا الشيخ المفيد أبو محمّد عبد الرحمن بن أحمد بن الحسين النيسابوريّ رحمة اللّه عليه، املاء من لفظه بالرى في مسجده سنة ست و سبعين و أربع مائة قال: اخبرنا السيّد أبو طاهر محمّد بن أحمد الجعفرى بقراءتي عليه في داره بقزوين قال: حدّثنا أبو طلحة القاسم بن محمّد الخطيب قراءة عليه قال: حدّثنا أبو الحسن عليّ بن إبراهيم القطان قال: حدّثنا أبو عبد اللّه محمّد بن مخلد السعيدى قال: حدّثنا عمرو وهب الطائى قال: حدّثنا عمرو بن عبد اللّه قال: حدّثنا محمّد بن جابر عن ابى إسحاق قال:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) ظاهرا مراد از على عالم والد شيخ أبو الفتوح رازى باشد.

##242=PAGE##

غزا رجل من أهل الشام غزاة صفّين مع عليّ بن أبي طالب، فلما انصرف قال له يا أمير المؤمنين اخبرنا عن مسيرنا هذا الى الشام أ كان بقضاء من اللّه و بقدره؟

قال له نعم يا اخا أهل الشام، و الذي فلق الحبة و برا النسمة ما وطئنا موطئا و لا هبطنا واديا و لا علونا تلعة الا بقضاء من اللّه و قدره.

فقال الشاميّ أ عند اللّه احتسب عنائى يا أمير المؤمنين؟، و ما اظن ان لي اجرا في سعيى اذ كان قضاء اللّه على و قدره.

فقال عليّ عليه السلام: بلى لقد عظم اللّه لكم الاجر في مسيركم و أنتم ذاهبون، و في مقامكم و أنتم مقيمون، و على منصرفكم و أنتم منقلبون، و لم تكونوا في شي‏ء من حالاتكم مكرهين، و لا إليها مضطرين، و لا عليها مجبرين.

فقال الرجل: و كيف لا نكون مضطرين و القضاء و القدر ساقانا و عنهما كان مسيرنا؟

فقال له أمير المؤمنين (ع): يا اخا أهل الشام، لعلك ظننت قضاء لازما، و قدرا حتما، فلو كان ذلك كذلك لبطل الثواب و العقاب، و سقط الوعد و الوعيد، و الامر من اللّه و النهى عنه، و ما كانت تأتي من اللّه لائمة لمذنب، و لا محمدة لمحسن، و ما كان المحسن أولى بثواب الاحسان من المسي‏ء، و لا المسي‏ء أولى بعقوبة الذنب من المحسن، تلك مقالة عبدة الاوثان، و حزب الشيطان، و خصماء الرحمن، و شهداء الزور، و قدرية هذه الأمة، و مجوسها، ان اللّه تعالى امر عباده تخييرا، و نهاهم تحذيرا، و كلف يسيرا، و لم يكلف عسيرا، و لم يطع مكرها، و لم يعص مغلوبا، و لم يرسل الأنبياء لعبا، و لم ينزل الكتب الى عباده عبثا، و لم يخلق السموات و الأرض و ما بينهما باطلا، ذلك ظنّ الذين كفروا، فويل للذين كفروا من النار.

چون أمير المؤمنين تقرير اين تحرير بكرد مرد شامى گفت:

فما القضاء و القدر اللذان كان مسيرنا بهما و عنهما؟

فقال: الامر من اللّه بذلك، و الحكم فيه، ثمّ تلا و كان امر اللّه‏

##243=PAGE##

قدرا مقدورا

قال: فقام الشاميّ فرحا مسرورا لما سمع مقالة أمير المؤمنين، و قبل يديه، و قال: فرجت عنى فرج اللّه عنك يا أمير المؤمنين و أنشأ يقول:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انت الامام الذي نرجو بطاعته‏ |  | يوم المآب من الرحمن رضوانا |
|  |  |  |

تا آخر أبيات‏

##244=PAGE##

شماره 220- مفيد عبد الجبار رازى:

شيخ عبد الجليل رازى او را در صفحه 51 «نقض» جزء مفاخر شيعه شمرده است، و در صفحه 47 ضمن شمردن مدارس شيعه گفته است:

و مدرسه خواجه عبد الجبار مفيد كه چهارصد مرد فقيه و متعلم و متكلم از بلاد عالم در آن مدرسه درس شريعت آموختند، نه در عهد مبارك سلطان ملكشاهى و روزگار بركيارقى رحمة اللّه عليهما كردند.

و اين ساعت معمور و مشهور است و جايگاه درس علوم و نماز به جماعت، و ختم قرآن و نزول أهل صلاح و فقهاء باشد، همه ببركات همت شرف الدين مرتضى است، كه مقدم سادات و شيعه است.

و در صفحه 182 ضمن ذكر علماء شيعه گفته است:

و المفيد عبد الجبار الرازيّ كه چهارصد شاگرد بزرگ داشت.

##245=PAGE##

شماره 226- رشيد الدين عبد الجليل رازى المتكلم:

شيخ عبد الجليل رازى در صفحه 186 نقض ضمن علماى شيعه گفته است:

و الامام الرشيد عبد الجليل بن مسعود المتكلم كه عديم النظير بود در عهد خويش، و شاگردان وى از سادات و علماء همه عالم و متبحر كه بذكر همه كتاب بيفزايد.

و در صفحه 272 گفته است:

آنكه گفته است در جواب مسائل على بو القمران الاسترآبادي معتزلى، رشيد عبد الجليل رازى رافضى گفته است كه معتزله را با روافض خلاف است در اثبات امامت، معتزله را با ما موافقت باشد، و با رافضى خلاف و على بو القمر ان خبرى بياورده است باسناد، چنانكه رافضى آن را انكار نتواند كردن، كه جعفر صادق (ع) را پرسيدند، كه چه گوئى در حقّ بو بكر و عمر گفت:

كانا و اللّه امامين سيدين كبيرين انار اللّه برهانهما

و غيرهما گويند: اين قول جعفر صادق است، اما تأويلش اين است، كه از امامين آن امامان را خواست كه خداى تعالى در حقّ ايشان گفته:

فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ و ديگر جاى گفته:

وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ

##246=PAGE##

و از سيدين كبيرين آن جماعت را كه، انا اطعنا سادتنا و كبرائنا و انار اللّه برهانهما و قبرهما، ازين نور نار خواسته است.

جواب اين فصل بى‏اصل و سخن نادرست و بهتان بى‏برهان.

اولا آن است كه حكايتى خوش است، كه عجوزى روستائى را دخترك بناليد، او را گفتند آب دخترك را بطبيب شهر بايد برد، و حال بازنمود، عجوز از جهل و خرافت دبه از پوست خر برداشت و از غايط دختر پاره درو كرد و بشهر آمد و بجامع برد، و بر پير امام مقرى عرض كرد، امام به فراست دريافت كه چه افتاده است: گفت:

خاله را چهار گونه سهو افتاده است.

اول آنكه به بيمارستان مى‏بايست رفت بجامع آمده است.

دوم آنكه بطبيب يهودى مى‏بايست نمود، بمقرى شافعى نموده‏

سوم آنكه بول عادت باشد نه غايط

چهارم آنكه در شيشه كنند نه در دبه‏

پس مصنف نوشتى را نيز چند سهو افتاده است درين دعوى‏

اول آنكه على بو القمران زيدى بود نه معتزلى، و از معتزلى تا زيدى مسافتى دور است.

دوم آنكه گفته است كه مجبره را با معتزله در امامت موافقت است، نيست كه مخالفتى تمام است، اگرچه باول مقر باشند، اما به آخر مجبره خلاف كنند، و خلاف در آخر خلاف باشد در اول، خاصه در امامت، و همه شيوخ معتزله على را بر بو بكر و عمر تفضيل نهند در علم، و سبقت بخلاف مذهب خواجه.

و ديگر آنكه خواجه امام سعيد رشيد قدس اللّه روحه در آن كتاب اين خبر ردّ مى‏كند بو على بو القمران در فصلى كه او تشنيع زده است، كه اماميه بو بكر و عمر را دوست ندارند، و بد گويند، و خواجه امام رشيد رحمة اللّه عليه مى‏گويد زيديه ايشان را بد گويند بدان حجت كه در فلان كتاب بفلان اسناد زيديه روايت كرده‏اند، آن خبر از صادق (ع) برين وجه و اين تأويل كه بيان كرده است، و هركس‏

##247=PAGE##

كس كه نقض على بو القمران بخواند بداند كه خواجه امام رشيد در آن نقل نه بادى است، و نه حاكى، و نه معتقد آن، بلكه ردّ كرده است بر شيخ على بو القمران، و هركس كه بانصاف بخواند نامنصفى اين مصنف بداند، كه هرچه گفته است همه دروغ و بهتان و كذب است، و الحمد لله ربّ العالمين.

و در صفحه 471 گفته است:

اما جواب آنچه گفته است كه شريعت را ظاهرى و باطنى هست، اين مذهب باطنيان و صباحيان است، نه مذهب مسلمانان، و ايشان را از اينجا باطنى گويند، و بيان اين مسأله و دگر مسائل كه ردّ است بر ملاحده، و بواطنه، و دهريه، و غلاة، و غير ايشان از اصناف مبطلان، خواجه امام سعيد رشيد رازى قدس اللّه روحه در كتاب «فصول» بيان كرده است، بوجهى روشن بربايد گرفتن و برخواندن، تا اين شبهت زائل شود، و بحمد اللّه مذهب شيعه از آن روشن‏تر است كه به چنين تهمت متهم شود.

##248=PAGE##

شماره 227- عبد الجليل بن عيسى:

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض صفحه 51 او را جزء مفاخر شيعه شمرده است‏

و در صفحه 186 گفته:

و الفقيه عبد الجليل بن عيسى العالم.

و ابن شهرآشوب در معالم العلماء (صفحه 132) گفته:

شيخي الرشيد عبد الجليل بن عيسى بن عبد الوهاب الرازيّ، له كتاب «مراتب الافعال» نقض كتاب «التصفح» عن ابى الحسين و لم يتمه.

و در مقدمه مناقب ضمن مشايخ روايت خود نيز نام او را بهمين عنوان برده است.

و شيخ حر عاملى كلامى در اتّحاد اين عالم و رشيد عبد الجليل رازى (كه ذكر آن گذشت) دارد، طالب آن به ترجمه همين عالم در امل الامل يا روضات الجنّات مراجعه كند.

##249=PAGE##

شماره 232- السيّد عليّ بن محمّد المحمدى:

شايد اين عالم همانست كه عبد الجليل رازى در كتاب «نقض» (صفحه 231) درباره او گفته است:

و سيد على محمدى با حرمت و رفعت بسيار و اعتقاد نيكو.

##250=PAGE##

شماره 234- على الجاسبى:

شيخ عبد الجليل رازى در صفحه 47 از كتاب «نقض» گفته است:

و مدرسه فقيه على جاسبى به كوى اصفهانيان كه خواجه‏ميرك فرموده است كه بدان تكلف مدرسه در هيچ طائفه نيست، و سادات دارند، و در آنجا مجلس وعظ و ختم قرآن و نماز به جماعت باشد، نه در عهد سلطان سعيد ملك شاه فرمودند؟ در آن تاريخ كه سرهنگ ساوتكين جامع جديد مى‏كرد براى أصحاب حديث كه ايشان را در رى مسجد آدينه نبود.

و در صفحه 188 ضمن علماء شيعه گفته:

و الفقيه المتدين أبو الحسن على الجاسبى.

و پيش از اين ضبط كلمه جاسب گذشت.

و نيز در كتاب «نقض» نام اين عالم را در سند روايتى كه ضمن تعليقات درباره مفيد عبد الرحمن خزاعى (شماره 219) ذكر كرديم آورده است.

##251=PAGE##

شماره 247- على بن زيرك القمّيّ:

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب «نقض» صفحه 51 او را جزو مفاخر شيعه شمرده و در صفحه 191 گفته است:

و الفقيه الإمام عليّ بن زيرك القمّيّ.

و او پسرى دارد كه منتجب الدين درباره او گفته:

الشيخ الإمام نصرة الدين أبو محمّد الحسن بن عليّ بن زيرك القمّيّ واعظ، صالح، فقيه.

##252=PAGE##

شماره 262- السيّد عماد الدين عبد العظيم نقيب:

شيخ عبد الجليل رازى در صفحه 231 جزء متأخران رؤساء و سادات رى و قزوين گفته است.

و خاندان سيد كامل نقيب و برادرش سيد أبو العباس و درجه و مرتبه سيد كبير شمس الدين الحسيني خود پوشيده نماند از عقل و تواضع و رأى رزين، و قبول او پيش امراء و سلاطين، و پسرش امير سيّد جمال الدين على عديم النظير بافضل و فتوت و كمال و مروت، و سيد عماد الدين نقيب رئيس محترم و مقبول، و برادرانش عزّ الدين پادشاه، و امير على، هر دو معروف و معتبر، و سيد عماد الدين عبد العظيم الحسنى القزوينى، امام جيلان و ديلمان، و نقيب حضرت سلطان، و جهاد او با ملحدان همه طوائف را معلوم است، و جاه و تمكين او پيش سلاطين و حمايت كردن علماء أهل سنت و جماعت در وقائع و حوادث كه بقزوين افتادند پوشيده نيست.

##253=PAGE##

شماره 275- عماد الدين عليّ بن قطب راوندى:

محدث نورى در خاتمه مستدرك ضمن شمردن مشايخ قطب راوندى گفته است:

... و يروى جميع كتب المرتضى أيضا عن والده عن الشيخ على بن قطب راوندى ...

##254=PAGE##

شماره 276- عبد اللّه بن جعفر دوريستى:

اين عالم شاگرد سيد فضل اللّه راوندى است (مقدمه ديوان راوندى صفحه 26).

##255=PAGE##

شماره 277- نصير الدين عبد الجليل رازى [قزوينى‏] و تفصيل ترجمه و شرح حال او:

رافعى متوفى سال 623 كه تلميذ منتجب الدين بوده تاريخ ولادت و وفات وى را در تدوين ضمن ترجمه حال وى چنين ضبط كرده است (صفحه 416).

و كانت ولادته سنة أربع و خمسمائة و توفى بعد سنة خمس و ثمانين و خمس مائة.

و چون شيخ عبد الجليل و منتجب الدين هر دو هم‏مذهب و همشهرى و عالم و صاحب تأليف و تصنيف بوده، و جهات جامعه ديگر نيز داشته‏اند، بظن متاخم بعلم (بلكه بطور قطع و يقين) باهم معاشر و مصاحب بوده، و آمدورفت و نشست و برخاست داشته‏اند، و بلكه از ملاحظه مطالب «تدوين» رافعى و «فهرست» منتجب الدين برمى‏آيد كه منتجب الدين از نوشتجات شيخ مذكور استفاده مى‏كرده، و از خصوصيات أحوال و آثار او به‏خوبى اطلاع داشته است، ازاين‏روى مى‏توان گفت اين چند سطر كه منتجب الدين در ترجمه او نوشته آينه تمام‏نماى حال او و يگانه حاكى و معرف واقعى از مراتب علمى و تصانيف اوست، و از اينجا است كه معاريف علماى ما كه به ترجمه أحوال علماء پرداخته‏اند، مانند علامه مجلسيّ در «بحار» و شيخ حر عاملى در «امل الامل» و محمّد بن على اردبيلى در «جامع الرواة» و شيخ فرج اللّه حويزى در «ايجاز المقال» و آقا رضى قزوينى در «ضيافة

##256=PAGE##

الاخوان» و ميرزا عبد اللّه افندى در «رياض العلماء» و سيد محمّد باقر خوانسارى در «روضات الجنّات» (الى غير هؤلاء) در ترجمه حال اين عالم آن را مستند خود قرار داده‏اند، و احيانا اگر مطلبى هم از خارج بدست آورده باشند آن را بعد از نقل اين ترجمه حال ذكر مى‏كنند، و چون اهميت اين ترجمه معلوم شد و زمينه شروع مطلب فراهم گرديد به چند امر مهم در اين مورد اشاره مى‏كنيم.

1- اينكه منتجب الدين را بلفظ «الواعظ» موصوف داشته است براى آن است كه اين عالم از وعاظ بسيار معروف زمان خود بوده است و اين مطلب از ملاحظه دو مورد از كتاب «نقض» به‏خوبى ثابت مى‏شود در جائى گفته است (صفحه 102)

مرا در شهور سنة خمسين و خمسمائة بروز آدينه بعد از نماز به مدرسه بزرگ خود نوبت مجلس بود، و در آن بمذهب اباحتيان طعن مى‏رفت.

و در جاى ديگر (صفحه 488) گفته:

روزى كه مرا به سراى سيد فخر الدين رحمه اللّه نوبت مجلس بود (تا آنكه گفته) ما مجلس به آخر آورديم.

از اين نقطه‏نظر است كه در پشت جلد بعضى نسخ كتاب «نقض» كه بتصريح افندى در «رياض العلماء» بسيار قديم بوده، بلكه بعد از تأمل در سبك عبارت پشت جلد مذكور بظن قوى برمى‏آيد كه آن نسخه در زمان حيات مؤلف كتابت شده بوده است، او را بوصف «ملك الوعاظ» وصف كرده‏اند (و كلام افندى عن‏قريب نقل خواهد شد) و در ترجمه حالى كه از رافعى نقل خواهد شد نيز تصريح باين شده است كه اين عالم به صفت وعظ متصف بوده است.

ليكن ناگفته نماند كه وعظ و تذكير در آن زمان يكى از وظائف مهمه علماى بزرگ و دانشمندان نامى و معروف بعلم و فضل و زهد و تقوى بوده است، چنانكه از ملاحظه تراجم علماى آن زمان به‏خوبى بدست مى‏آيد مثلا عالم معروف أبو الفتوح اسفرائينى، و مجد الدين‏

##257=PAGE##

محمد معروف بمذكر همدانيّ، و برهان الدين على غزنوى، و نظائر ايشان بمنبر مى‏رفته‏اند و موعظه مى‏كرده‏اند، و اگر احيانا يك نفر از علماء نامى معروف بوعظ يك صفتى برخلاف اوصاف لازمه معهوده در علماء مى‏داشت بايستى بطور حتم در ترجمه حال او بگويند كه اين واعظ فاقد فلان صفت لازمه است، و بزرگترين شاهد اين مطلب ترجمه امير عبادى معروف بوعظ مى‏باشد، كه سمعانيّ و ديگران در ترجمه حال او تصريح كرده‏اند، كما و فاقد بعضى از صفات مترقبه از عالم حقيقي بوده است، پس از شهرت مصنف بواعظ و موصوف بودن او بوصف «ملك الوعاظ» مى‏توان استكشاف نمود كه او واجد سائر صفات معهوده در يك عالم بزرگ بوده است، و اگرنه مى‏بايستى بعد از تقييد نام او بوصف مذكور باين معنى نيز اشاره كنند، و علو قدر و عظمت مقام اين عالم در مراتب علمى علاوه بر آنچه گفته شد از عبارت اول منقوله از همين كتاب معلوم مى‏شود، زيرا كلام وى صريح است كه او مدرسه داشته است، و تدريس مى‏كرده است، و بلكه بيشتر از يك مدرسه داشته است، چنانكه تقييد «مدرسه» بوصف «بزرگ» دال بر اين مطلب است، و بالاتر از همه اينها در دلالت بر اين مقصود كلمه «الشيخ» در صدر ترجمه است زيرا مطابق مثل «كل الصيد في جوف الفراء» اين لفظ كلمه جامعه‏ايست كه كشف از تضلع او در كمالات و علوم مى‏كند، و اين معنى در نظر أهل فن روشن‏تر از آفتاب است ..

2- تقديم منتجب الدين كتاب «بعض مثالب النواصب» را بر سائر آثار مصنف در ذكر اشعار باين دارد كه آن كتاب معروف‏ترين اثر او بوده است، و سائر تصانيف او باين درجه شهرت نداشته است.

3- چنانكه در مقدمه و تعليقات «نقض» بيان كرده‏ايم شيخ عبد الجليل كتاب خود را بنام «بعض مثالث النواصب» موسوم نداشته است و از طرفى هم مى‏بينيم كه منتجب الدين كه أوثق و اضبط و ابصر اهل زمان خود باين قبيل أمور بوده است آن را باين اسم معرفى مى‏كند، و از ضم اين دو مقدمه علمى به همديگر مى‏توان نتيجه گرفت‏

##258=PAGE##

كه اين اسم وضع تعيينى نداشته است، پس بحسب وضع تعينى اين اسم براى آن كتاب پديد آمده است، و با تأمل در وضع مردم آن زمان و اهالى محيط مصنف اين مطلب مسلم مى‏شود.

بيان آن اينكه مردم آن زمان علاقه مفرطى بدين و مذهب خود داشتند، چنانكه وظيفه دينى و مذهبى هر فرد همان است، و نظر به رقابت سنى و شيعى با همديگر اين علاقه بيشتر ظهور بلكه تظاهر پيدا مى‏كرده، پس چون كتاب «بعض فضائح الروافض» تأليف و منتشر شده است در واقع به مثابه يك نوع تعدى و تخطى فاحش بحريم ناموس مذهب شيعه تلقى شده است، و چون كتاب «نقض» تصنيف و منتشر شده است بطور حقيقت سوز دل شيعيان برطرف شده، و با كمال ميل آن را مى‏خوانده و نشر مى‏كرده، و با شوق و شعف زياد نسخه آن را دست بدست مى‏گردانيده، و از محله به محله ديگر و از ديهى بديهى ديگر بلكه از شهرى بشهر ديگر هديه و تحفه مى‏فرستاده‏اند، پس ظرفاء جماعت شيعه بمنظور معارضه بمثل از عمل مؤلف «بعض فضائح الروافض» آن را «بعض مثالب النواصب في نقض بعض فضائح الروافض» ناميده‏اند و اين اطلاق در زبانها دائر شده، و در ميان مردم معروف گرديده است، و در اين تسميه غايت مهارت را بكار برده‏اند، زيرا از آن سه مطلب زيرين مستفاد مى‏شود.

الف- اينكه در اين كتاب پاره‏اى از مطاعن ناصبيان مندرج است.

ب- اينكه اين كتاب در جواب كتابى نوشته شده است پس مصنف آن امر خلاف ادب و خارج از صواب را مرتكب نشده است، بلكه طبق مثل و حديث معروف «ردوا الحجر من حيث اتى» چنانكه به فارسى نيز گويند:

«كلوخ‏انداز را پاداش سنگ است» از حريم خود دفاع كرده است، لكن نگارنده أصل كه ابتدا بذكر فضائح رافضيان بگمان خود كرده مطابق مثل معروف «و البادى اظلم» مرتكب عمل زشت گرديده است.

##259=PAGE##

ج- كلمه «نقض» را كه نام تعيينى كتاب برحسب وضع مصنف بوده است در ميان اسم اين دو كتاب آورده‏اند، تا هم دلالت بر اين كند.

كه كتاب اول اساس، كتاب دوم را ريشه‏كن و خراب و نابود و ويران مى‏كند، چنانكه معنى لغوى «نقض» همان است و هم ايماء و اشاره بنام اصلى كتاب كه مصنف اختيار كرده بوده است باشد.

4- اينكه كتاب «البراهين في امامة أمير المؤمنين» اگرچه از نامش بنظر مى‏آيد كه بايد فقط مشتمل بر ذكر دلائل امامت آن حضرت باشد، لكن از اين عبارت كه مصنف در كتاب نقض (صفحه 459) گفته و مشتمل بر تاريخ تصنيف آن نيز مى‏باشد.

و ما اسامى و القاب همه خلفاء و عدد ايشان را در كتاب «البراهين في امامة أمير المؤمنين» بيان كرده‏ايم بتاريخ سنه سبع و ثلاثين و خمس مائة، برمى‏آيد كه تا حدى أعمّ بوده است.

و نيز در اواخر كتاب «نقض» گفته است (صفحه 731)

و چون كتاب (يعنى كتاب نقض) نه در امامت است آنچه در مواضع برفت ازين معنى كفايت است و در كتاب البراهين في امامة أمير المؤمنين (ع) بيان آية و وجه خبر و دلالت بر امامت مشبع گفته‏ايم.

ازين عبارت به‏خوبى معلوم مى‏شود كه كتاب «نقض» مربوط به همه شئون مذهبى شيعه اثناعشريه است، نه‏تنها بموضوع امامت پس آنچه كه صاحب «رياض العلماء» ضمن ترجمه مؤلف در معرفى آن كتاب گفته:

ثمّ ان كتابه المذكور كتاب لطيف في الإمامة، مبنى بر قلت تتبع بوده است.

و همچنين است آنچه صاحب «روضات الجنّات» در ترجمه حال عالم بزرگ أبو عبد اللّه جعفر دوريستى گفته (ص 664 چاپ اول)

و في كتاب «مثالب النواصب» الذي كتبه الشيخ العالم العارف‏

##260=PAGE##

المتبحر الجليل عبد الجليل بن محمّد القزوينى في تنقيح مسئلة الإمامة و ردّ اباطيل العامّة بالفارسية ينقل صاحب المجالس عنه انه قال (الى آخر كلامه).

و در اين كلام علاوه بر اشتباه مذكور دو اشتباه ديگر است:

اول- آنكه نام كتاب را «مثالب النواصب» گفته است و حال آنكه «بعض مثالب النواصب» است.

دوم- آنكه نام پدر مصنف را محمّد نوشته است درصورتى‏كه اين اسم براى او در هيچ مأخذى تاكنون ديده نشده است.

5- اينكه مراد از «سؤالات و الجوابات» چنانكه قديما و حديثا معهود است مجموعه سؤالاتى است كه از مصنف كتبا پرسشى كرده‏اند، و او آنها را جواب داده است، و اين نوع كتب را در قرون اخيره غالبا «اسئله و اجوبه» گويند ذكر اين كتاب بعنوان هفت مجلد در ترجمه مصنف دليل روشنى است كه او در زمان خود از معاريف و مشاهير علماء بوده است، و از مراجع حل مشكلات بشمار مى‏رفته است، اگرچه در نظر ندارم كه مصنف از اين اثر خود در كتاب «نقض» اسم برده باشد ليكن اينكه در موردى از آن گفته (صفحه 509).

و ما در مختصرى كه پارسال در جواب ملاحده و ردّ شبه ايشان كرده‏ايم كه از «قزوين» بما فرستادند شرح اسامى و القاب و أنساب اين مطعونان و مدعيان را داده‏ايم، چون بخوانند بدانند، قرينه مؤكده بر وجود چنين اثر از وى تواند بود.

6- اينكه گويا مراد بكتاب «مفتاح التذكير» همان است كه مصنف خود از آن بكتاب «مفتاح الراحات في فنون الحكايات» تعبير كرده است، چنانكه در جائى از كتاب «نقض» گفته (صفحه 145).

و من در كتاب «مفتاح الراحات في فنون الحكايات» شرح ايمان عمر به نوعى لطيف بيان كرده‏ام، و بعضى از معروفان فريقين آن را نسخه كرده‏اند، و ديده و خوانده.

##261=PAGE##

و نيز در جاى ديگر گفته (صفحه 249)

و اعتقاد شيعه در حقّ زهاد و عباد و مفسران چنين به‏غايت نيكو باشد، و چون مفصل خواهد بداند كتاب «مفتاح الراحات» كه ما جمع كرده‏ايم در فنون حكايات بربايد گرفتن و مطالعه كردن.

و از عبارت اول برمى‏آيد كه اين كتاب مورد توجه عده از معاريف شيعه و أهل سنت بوده است، و شايد سر اختلاف تعبير از نام كتاب همان باشد كه درباره كتاب «نقض» گفتيم، يعنى چون كتاب مذكور نظر بتنوع موضوعش مطلوب فضلاى آن دوره بوده، و غالبا به درد مذاكرات و واعظان مى‏خورده، و رفع حاجت‏شان مى‏نموده است، بنابراين در نتيجه كثرت اطلاق اين اسم يعنى «مفتاح التذكير» بر آن كتاب نام اصلى آن يعنى «مفتاح الراحات في فنون الحكايات» مهجور شده، و نام دوم كه بجهت اختصار مطلوب‏تر بوده، وضع تعينى پيدا كرده است و اللّه اعلم.

7- اينكه كتاب «تنزيه عائشة» چنانكه از نامش برمى‏آيد در بيان نزاهت عائشه از نسبت ناشايست و در اثبات پاكدامنى او است، و اين معنى از اين عبارت مصنف نيز برمى‏آيد كه در كتاب «نقض» گفته (صفحه 83).

و من در شهور سنه ثلاث و ثلاثين و خمس مائة كتابى مفرد ساخته‏ام در «تنزيه عايشه» در دولت امير غازى عبّاس رحمة اللّه عليه، به اشاره رئيس و مقتداى سادات و شيعه سيد سعيد فخر الدين بن شمس- الدين الحسيني قدس اللّه ارواحهما، و قاضى القضاة سعيد عماد الدين حسن استرآبادى نور اللّه قبره باستقصاء برخوانده‏اند، و بر پشت آن فصلى مشبع نوشته‏اند، و نسخه أصل به خزانه امير غازى عبّاس رحمه اللّه عليه بردند، و نسختهاى ديگر دارند اگر خواهد طلب كند و بداند.

از اين عبارت برمى‏آيد كه مثل عماد الدين حسن استرآبادى كه معروف‏ترين قاضى معروف بعلم و فضل در ميان شيعه و سنى بوده است، و با آنكه حنفى بوده است جماعتى از علماء شيعه از او نقل روايت‏

##262=PAGE##

كرده‏اند، براى اين كتاب تقريظ نوشته است، و مثل امير عبّاس غازى ملحدكش معروف كه از سرهاى اباحتيان مناره‏ها ساخت در زمان حكومت خود در رى اين نسخه را طالب شده است، بنابراين به خزانه او برده‏اند، و هر دو مطلب از معروفيت و عظمت مصنف كشف مى‏كند.

و نظير عبارت گذشته است اين عبارت ديگر مصنف (صفحه 314)

و هركس از فريقين خواهد كه اعتقاد شيعه در حقّ عائشه و أم سلمه و ديگر زنان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله بداند بايد كه كتاب في «تنزيه عائشة» كه ما در دولت امير غازى عبّاس و عهد قاضى القضاة سعيد حسن استرآبادى باشارت امير سيد شمس الدين الحسيني رحمة اللّه عليهم ساخته‏ايم برگيرد و بخواند، تا بداند كه چنين تهمت بر شيعه أصوليّة راه نيابد.

8- از اينكه مصنف در مقدمه كتاب نقض گفته:

اين كتاب بر وجهي مرتب شد كه خواص را دافع شبهات باشد، و عوام را مثمر دلالات بعبارتى سهل و آسان، نه بر قاعده ديگر مصنّفات ما كه دقتى و رقتى دارد كه قبول چنين كتاب نه از رقت عبارت باشد، بلكه از شرف حوالت و دلالت باشد، تا هر خواننده و شنونده و نويسنده كه بخواند و بشنود و بنويسد از آن بهره تمام برگيرد، و فائده بسيار حاصل گرداند.

به‏خوبى واضح مى‏شود كه مصنف در اين كتاب همت گماشته كه تا بتواند آن را بقلم ساده و عبارت عوام فهم بنويسد، و مطالب عاليه و مضامين بلند و معاني لطيفه را ببيان سهل ادا كند، تا هر عامى و عارف اعم از مبتدى و متوسط و منتهى هريك از آن به فراخور فهم و طبق استعداد خود استفاده كند، و به عقيده نگارنده اين امر كه شرط عمده و غرض اصلى از تأليف اين قبيل كتب است در اين كتاب به درجه عاليه و مرتبه قصوى رعايت شده است، و چندان واضح و عيان است كه حاجت به هيچ‏گونه شرح و بيان ندارد و واضح‏ترين دليل و اجلى شاهد بر اين امر مقايسه تفسير أبو الفتوح رازى و كتاب نامبرده و «نقض»

##263=PAGE##

با همديگر است، زيرا اين دو اثر هر دو نمونه نثر فارسى يك قرن و تأليف دو عالم متعاصر است (بدليل اينكه شيخ أبو الفتوح نيز مانند مصنف از قاضى أبو محمّد حسن استرآبادى نقل روايت مى‏كند، و تفصيل مطلب بكتب تراجم محول است) و تبصرة العوام نيز از آثار اين زمان است، و از مقايسه كتاب «نقض» با آن نيز همين نتيجه مذكوره بدست مى‏آيد، پس از عبارت مذكوره مصنف دو مطلب اساسى فهميده شد.

1- اينكه مصنف تعمد داشته است كه اين كتاب (يعنى نقض) ساده‏تر و روان‏تر باشد، و هيچ‏گونه تقيد به آراستن عبارت نداشته است بلكه مقصود او اداى مطالب بوده است بطور وضوح.

2- كتب ديگر مصنف چنين نبوده است، بلكه بلسان علمى و بيان خاص عالم‏فهم بوده است، به عبارت ديگر در آن تصانيف نظر به يك دسته خاصّ كه علماء و فضلاء باشند بوده است، بخلاف كتاب نقض كه هدف آن استفاده خواص و عوام بوده است، پس درعين‏حال كه مشتمل بر مطالب عاليه علمى است بلسان عوام‏فهم گفته شده، و بقلم ساده تأليف يافته است، و اين حسنى است كه بالادست ندارد، و شايد سبب اشتهار كتاب و بلكه بقاى آن تاكنون در نتيجه رعايت اين حسن بوده است، و اللّه اعلم.

9- اينكه منتجب الدين مصنف را بقزوين منسوب نموده، براى آن است كه اصلا قزوينى بوده است، ليكن در رى توطن داشته است چنانكه از ملاحظه عبارات چند مورد از كتاب برمى‏آيد، از آن جمله عبارت منقوله در سابق است كه دلالت داشت كه مصنف در رى مدرسه داشته است، و عن‏قريب از رافعى نيز تصريح به توطن مصنف در رى نقل خواهد شد.

10- بايد دانست كه چون كتاب «نقض» بمنظور نقل روايت با بيان ترجمه حال و ذكر طرق روايات وضع و تصنيف نشده است، تا مشايخ مصنف از آن فهميده شود، بنابراين اساتيد و مشايخ او بر ما

##264=PAGE##

مجهول است، درصورتى‏كه قرائنى بنظر مى‏رسد كه عده از آن علماء كه مصنف ادراك زمان ايشان كرده و نام ايشان را در آن كتاب برده است، و مخصوصا علماء شهر «رى» از مشايخ او بوده باشند، بلى آنچه صريحا از اين كتاب فهميده مى‏شود آن است كه برادر بزرگتر مصنف اوحد الدين شيخ روايت اوست، (چنانكه گذشت) زيرا در اواسط كتاب به روايت خود از وى تصريح كرده است، و نص عبارت او اين است (صفحه 529).

حدّثنا الأخ الامام اوحد الدين أبو عبد اللّه الحسين بن أبي الفضل القزوينى سماعا و قراءة ....

و مصنف در اين كتاب در دو مورد ديگر نيز نام اين برادر و شيخ خود را با تجليل و احترام بسيار برده است فراجع ان شئت (صفحه 1 و 185)

منتجب الدين در حقّ اين عالم چنين گفته است:

الشيخ الإمام اوحد الدين الحسين بن أبي الحسين بن أبي الفضل القزوينى، فقيه، صالح، ثقة، واعظ.

و در حقّ سه فرزند او چنين گفته:

المشايخ قطب الدين محمد، و جلال الدين محمود، و جمال الدين مسعود، اولاد الشيخ الإمام اوحد الدين الحسين بن أبي الحسين بن أبي الفضل القزوينى كلهم فقهاء، صلحاء.

اما آنچه مصنف گفته است:

اخبرنا الامير الامام أبو منصور المظفر العبادى، نقل قول است بهمين عبارت از كتاب «مراسم الدين» امير عبادى و تعبيركننده شاگردان امير عبادى هستند، از قبيل، قال: محمّد بن يعقوب الكليني در اول كافى چنانكه صدر عبارت مذكور دلالت بر آن دارد (رجوع شود به صفحه 561 نقض).

رافعى متوفى به سال 623 در كتاب «التدوين في ذكر اخبار قزوين» نظر به قزوينى بودن اين عالم به ترجمه حال او پرداخته است‏

##265=PAGE##

باين عبارت.

عبد الجليل بن أبي الحسين بن (ابى) الفضل أبو الرشيد القزوينى يعرف بالنصير، واعظ اصولى له كلام عذب في الوعظ و مصنّفات في الأصول توطن الرى و كان من الشيعة.

ليكن از برادرش اوحد الدين حسين و فرزندان او قطب الدين محمّد، و جلال الدين محمود، و جمال الدين مسعود، نامى نبرده است، با آنكه ايشان نيز قزوينى و از علماء بوده‏اند، و شايد سبب آن كثرت اشتهار مصنف بوده است، و اين احتمال را تأييد مى‏كند اينكه هيچ‏يكى از اين چهار نفر صاحب تصنيف و تأليف نبوده‏اند، و اگر هم تأليفى يا تأليفاتى داشته‏اند معروف نبوده است، و ازاين‏روى بوده است كه منتجب الدين فقط به ترجمه حال شخصى ايشان پرداخته است هذا ما عندي و اللّه هو العالم بحقيقة الحال.

تبصرة-

چنانكه ملاحظه مى‏شود در هيچيك از اين دو ترجمه حال كه منتجب الدين، و رافعى براى اين عالم نوشته‏اند، هيچ‏گونه تصريح و اشارتى بتاريخ وفات وى نشده است، و از جاى ديگر نيز هيچ‏گونه اطلاعى در اين باب بدست نياورده‏ايم، لعل اللّه يحدث بعد ذلك امرا.

بايد دانست كه اينها كه تا اينجا گفته شد پاره مطالب مهمه و نقاط حساس ترجمه حال مؤلف، و معرفى كتاب «نقض» بود كه ذكر آنها را در اينجا لازم دانستم، و چون هرچه از اين قبيل مطالب در اينجا بنويسيم بايد از خود آن كتاب يا كتب تراجم أحوال بيرون آورم، و نظر به آنكه كتاب مذكور در دسترس قرار گرفته است استخراج مطالب مندرجه مربوط باين موضوع را بر عهده خود دانشمندان و صاحب‏نظران مى‏گذارم، اما عبارات سائر مترجمين أحوال را كه اهميت دارد مى‏نگارم.

سيّد سند و محقق مدقق معتمد قاضى نور اللّه شوشترى در

##266=PAGE##

«مجالس المؤمنين» در اواسط مجلس پنجم كه در ذكر بعضى از اكابر متكلمين و افاضل مفسرين، و محدثين، و أعاظم و اشراف فقهاء، و مجتهدين، و اعيان قرأ، و نحاة، و لغويين، از تبع تابعين رضى اللّه عنهم أجمعين نسبت باين عالم جليل و معرفى كتاب «نقض» چنين اظهار عقيده كرده است:

الشيخ الأجل عبد الجليل القزوينى الرازيّ- از اذكياى علماى اعلام، و اتقياى مشايخ كرام بوده، و در زمان خود بعلو فطرت و جودت طبع از سائر اقران امتياز داشته است، تا آنكه چون بعضى معاصران او از غلاة سنيان شهر رى و ناصبيان وادى ضلالت و غى مجموعه در رد مذهب شيعه تأليف نمود، علماى شيعه كه در رى و آن نواحي بودند، باتفاق قرار دادند كه شيخ عبد الجليل أولى و احق است به آنكه متصدى دفع و نقض آن شود، و آخر او تأليف كتابى شريف در نقض آن مجموعه ساخت و عنوان آن را بنام نامى و اسم سامى حضرت صاحب- الزمان محمّد بن الحسن المهدى صاحب الامر مزين ساخت، و عبارت او در خطبه كتاب مذكور اين است.

اگرچه در مجموعه نام مصنف نبود، ليكن فقرات كلام او از نام و لقب و فعل و نسب او اعلام كند، كه كيست و غرضش از جمع كتاب چيست، آنگاه عبارت مصنف را تا قول او و صلّى اللّه على خاتم النبيين محمّد و آله الطاهرين أجمعين (رجوع شود صفحه 3- 4) با اندك تغييرى در بعضى موارد (كه سبب آن عن‏قريب ذكر خواهد شد) نقل كرده، و در خاتمه كتاب گفته:

الحمد لله ربّ العالمين كه ما را توفيق و عمر و تمكين بخشيد، پس قول مصنف را تا عبارت (برحمتك يا ارحم الراحمين) كه آخرين تعبير مصنف است نقل كرده و گفته است.

و مخفى نماند كه لطائف فوائد و اخبار و نقائض فوائد و اسرار در كتاب مذكور بسيار است، و ما در مواضع متعدّده از اين مجالس از لطائف كلمات او باستشهاد مذكور ساخته‏ايم، و آن را زينت كتاب‏

##267=PAGE##

خود شناخته‏ايم، و چون وجود آن نسخه به‏غايت نادر است و مع هذا آنچه از نسخ آن بنظر اين قاصر رسيده به‏غايت سقيم است لاجرم ذكر شهرى از لطائف او را كه بعد از تأمل و فكر بسيار تصحيح نموده، يا محصلى از آن فهميده مغتنم دانسته به آن اشتغال مى‏نمايد:

آنگاه بذكر لطائف مستخرجه كه اشاره كرده پرداخته است.

نگارنده گويد: اشاره به چند امر در اينجا ضرور است:

پرواضح است كه قاضى شوشترى يكى از اجله علماى اعلام و مشاهير عالم إسلام است، و مقام او در جامعيت بعلوم إسلامي و احاطه بمعارف حقه، و كمالات دينى از آفتاب معروف‏تر و دو اثر بزرگ او «إحقاق الحقّ» و «مجالس المؤمنين» كه دو آيت و برهان مقام تحقيق و تتبع او هستند در معرفى قدر و مرتبه او كافى مى‏باشند، پس بدون شك او از مهره اين فن و از أهل خبره اين صناعت و از أصحاب بصيرت در اين امر است، ازاين‏روى اظهار نظر او طبق مضمون «كلام صدر من اهله و وقع في محله» مورد اعتنا و مناط اعتبار خواهد بود، و چون اين زمينه فراهم شد مى‏گوئيم.

1- اينكه فرموده است «لطائف فوائد و اخبار و نقائض فوائد و اسرار در كتاب مذكور بسيار است» بيان واقع و عين حقيقت و صدق محض است، زيرا جامعيتى در اين كتاب نيست به مطالب مختلفه متنوعه ديده مى‏شود كه سائر كتب كه در اين زمينه نوشته شده است، آن جامعيت را فاقد است، و سر آن يك امر مهم قابل توجهى است كه بطور اجمال ذكر مى‏شود.

سبب جامعيت كتاب نسبت بمطالب ممتعه مهمه مختلفه موضوع بحث در كتاب «بعض فضائح الروافض» مانند موضوعات سائر كتب كلامى امر خاصّ محدود بحدود معينة و معهود بعناوين معلومه مشخصه نبوده است تا از يك رشته واحد بالخصوص بحث شود، بلكه موضوع آن يك امر عام بى‏سروته و يك كلى منطبق بر موضوعات متفرقه مختلفه بوده است كه مى‏توان از آنها به يك سلسله شعائر و شئون و

##268=PAGE##

قواعد و رسوم و مراكز و مواطن و مآثر و مفاخر محققه يا منسوبه به شيعه (اعم از معارف و عقائد و شرايع و احكام و آراء و افكار و آداب و اخلاق و اماكن و رجال و غير اينها، از مقومات مذهب يا مظاهر اجلى و مفاخر برجسته و نقاط حساس آن) تعبير نمود، و چون شيخ عبد الجليل نيز نظر به آنكه هدفش نقض اين كتاب (يعنى بعض فضائح الروافض) بوده است ناچار ممشاى خود را در سراسر اين تأليف و تصنيف «نقض» معروف به «بعضى مثالب النواصب» بر روى خطّ سير مؤلف كتاب «بعض فضائح الروافض» قرار داده، و قدم‏به‏قدم و جمله بجمله بنقض يا ابرام به ردّ يا قبول آن مطالب مختلفه پرداخته است، لاجرم در نتيجه اين ردّ و قبول و در اثر اين نقض و ابرام مطالب بسيار سودمند علمى و ادبى و تتبعى و تحقيقي مربوط به تفسير و كلام و حديث و رجال و تاريخ و جغرافيا و غير ذلك تنقيح شده است، درصورتى‏كه پاره از اين أمور در هيچ كتابى مورد بحث قرار نگرفته است، تا چه رسد بتنقيح مبحث و سر جامعيت كتاب مذكور (يعنى نقض) كه سبب مزيد نفاست و موجب كثرت عنايت به آن شده است اين امر بوده است و بس.

2- اينكه فرموده است:

و ما در مواضع متعدّده از اين مجالس از لطائف كلمات او باستشهاد مذكور ساخته‏ايم و آن را زينت كتاب خود شناخته‏ايم.

نگارنده اگرچه به پاره از آن موارد در ذيل صفحات كتاب اشاره كرده است، ليكن چون به همه آن موارد اشاره نكرده است اينك تتميما للفائده، و تعميما للعائده، فهرست مواردى را كه قاضى از اين كتاب در «مجالس المؤمنين» نقل كرده است در اينجا درج مى‏كند، تا اگر كسى بخواهد بموارد نقل قاضى رجوع كند بدون زحمت مطالعه سراسر آن كتاب بتواند اين امر را انجام بدهد.

(صفحات معرفى‏شده مطابق نسخه مطبوعه به سال 1268 قمرى هجرى است كه چاپ اول مى‏باشد).

##269=PAGE##

فهرست موارد نقل و استفاده قاضى شوشترى در مجالس المؤمنين از كتاب نقض‏

1- مجلس اول تحت عنوان اعراف صفحه 14.

بعضى از علماى ايشان در كتابى كه آن را «فضائح الروافض» نام كرده گفته- شيخ اجل عبد الجليل رازى در جواب گفته.

2- مجلس اول تحت عنوان غدير خم صفحه 19.

يكى از غلاة أهل سنت و جماعت در بعضى از رسائل خود ...

جواب آن را شيخ اجل عبد الجليل رازى رحمه اللّه.

3- مجلس اول تحت عنوان تبريز صفحه 35.

زبيده شيعه فدائيه بوده چنانكه شيخ اجل عبد الجليل رازى در كتاب «نقض» آورده.

4- مجلس اول تحت عنوان بلده قم صفحه 36.

و شيخ اجل عبد الجليل رازى در كتاب «نقض» آورده كه اصفهانى از قمى پرسيد.

5- مجلس اول تحت عنوان كاشان صفحه 37.

و شيخ اجل عبد الجليل رازى در كتاب «نقض» نوشته كه كاشان.

6- مجلس اول تحت عنوان آبه صفحه 38.

و شيخ عبد الجليل رازى در كتاب «نقض» گفته كه شهر آبه اگرچه.

7- مجلس اول تحت عنوان رى صفحه 39- 40.

و الا بر وجهى كه از كتاب «نقض» مستفاد مى‏شود و در كتاب «نقض» شرح شوكت شيعه رى و بيان مواضع و اماكن متعلقه به ايشان نموده و گفته ... و در كتاب «فضائح الروافض» و «نقض» آن تصريح است- چه صاحب فضائح- گفته- و صاحب نقض در جواب گفته.

8- مجلس اول تحت عنوان ورامين صفحه 41.

و شيخ اجل عبد الجليل رازى در مقام تعداد بعضى از بلاد شيعه گفته.

##270=PAGE##

9- مجلس اول تحت عنوان ارم صفحه 42.

و در كتاب «نقض» شيخ عبد الجليل رازى شطرى از مآثر تشيع اهالى ارم و سارى مذكور است، اگر خواهند به آنجا رجوع نمايند.

10- مجلس دوم تحت عنوان بنو حنيف صفحه 54.

و چه خوب گفته شيخ اجل عبد الجليل رازى رحمه اللّه.

11- مجلس سوم تحت عنوان أبو طالب صفحه 73- 83.

صاحب كتاب «فضائح الشيعة» گفته- و شيخ اجل عبد الجليل رازى در «نقض» آن گفته (مفصلست).

12- مجلس پنجم تحت عنوان معلى بن خنيس صفحه 152.

و بعضى از نواصب آن را مستبعد شمرده و شيخ اجل عبد الجليل رازى در جواب گفته.

13- مجلس پنجم تحت عنوان خواجه جعفر بن دوريستى صفحه 198.

شيخ اجل عبد الجليل رازى در كتاب «نقض الفضائح» آورده.

14- مجلس پنجم تحت عنوان الشيخ الأجل عبد الجليل القزوينى الرازيّ صفحه 198- 201 (مفصل است).

15- مجلس پنجم تحت عنوان أبو الفتوح الرازيّ صفحه 202.

و شيخ عبد الجليل رازى در بعضى از مصنّفات خود ذكر شيخ ابو الفتوح نموده و گفته و در موضع ديگر گفته.

16- مجلس پنجم تحت عنوان قاضى أبو تراب بن روبه قزوينى صفحه 224.

شيخ عبد الجليل قزوينى رازى در كتاب «نقض» آورده.

17- مجلس پنجم تحت عنوان رئيس القراء عاصم كوفيّ صفحه 113.

و شيخ عبد الجليل رازى در كتاب «نقض الفضائح» گفته.

18- مجلس ششم تحت عنوان طاوس يمانى صفحه 253.

و شيخ اجل عبد الجليل رازى او را در سلك صوفيه شيعه نام برده.

##271=PAGE##

19- مجلس ششم تحت عنوان جلال الدين محمّد بلخيّ رومى صفحه 287.

و مع هذا بعضى از غلاة أهل سنت انكار آن نموده و در يكى از تأليفات خود گفته- و شيخ اجل عبد الجليل رازى رحمه اللّه بر وجه لطيف ابطال آن نموده.

20- مجلس هفتم تحت عنوان مختار بن أبي عبيده ثقفى صفحه 343.

و شيخ اجل عبد الجليل رازى در كتاب «نقض الفضائح» فرموده.

21- مجلس هفتم تحت عنوان مجد الدولة أبو طالب رستم بن فخر الدولة صفحه 376.

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب خود ذكر نموده.

22- مجلس هفتم تحت عنوان شاه غازى رستم بن على صفحه 398.

شيخ عبد الجليل رازى معاصر او بوده و در كتاب «نقض» تعبير از او بشاه شاهان نموده و گفته.

23- مجلس دهم تحت عنوان أبو الحسن عليّ بن محمّد بن الفرات صفحه 418.

و صاحب كتاب «فضائح الروافض» گفته- و شيخ عبد الجليل رازى در دفع آن فرموده.

24- مجلس دهم تحت عنوان أبو العلاء بن بطة صفحه 425.

شيخ عبد الجليل رازى گفته كه او.

25- مجلس دهم تحت عنوان سعد الملك رازى صفحه 426.

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب «نقض» آورده- و از اين سخنان كه شيخ عبد الجليل مذكور ساخته ظاهر مى‏شود.

26- مجلس دهم تحت عنوان مجد الملك أبو الفضل اسعد براوستانى صفحه 426- 427.

شيخ عبد الجليل رازى آورده و از اينجا ظاهر شد فساد آنچه صاحب كتاب «فضائح الروافض» گفته.

##272=PAGE##

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
منتجب الدين، عليّ بن عبيدالله، الفهرست (للرازي)، 1جلد، كتابخانه عمومي آيت الله العظمي مرعشي نجفي - قم، چاپ: اول، 1422ق.

**الفهرست (للرازي) ؛ النص ؛ ص272**

27- مجلس دهم تحت عنوان أستاد أبو منصور آوي صفحه 427.

شيخ عبد الجليل رازى گويد كه أستاد أبو منصور.

28- مجلس دهم تحت عنوان معين الدين أبو نصر احمد الكاشانى صفحه 428.

شيخ اجل عبد الجليل رازى در كتاب «نقض الفضائح».

29- مجلس يازدهم تحت عنوان أبو الطيب احمد متنبى صفحه 351.

شيخ اجل عبد الجليل رازى در كتاب «نقض الفضائح».

30- مجلس يازدهم تحت عنوان المطرق العبدى صفحه 453.

و مع‏هذا بعضى از غلاة أهل سنت در بعضى از مؤلّفات خود آن را بدعت شمرده و شيخ عبد الجليل رازى در نقض آن فرموده.

31- مجلس دوازدهم تحت عنوان بندار رازى صفحه 483.

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب «نقض الفضائح» آورده.

32- مجلس دوازدهم تحت عنوان امير قوامى رازى صفحه 484.

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب «نقض» مذكور ساخته.

علاوه بر اين 32 مورد كه تصريح بنام مصنف و كتاب «نقض» در آنها شده است موارد ديگرى نيز هست كه از كتاب «نقض» استفاده شده است ليكن تصريح بنام كتاب و مصنف آن نشده است و آن موارد نيز بدين ترتيب:

1- مجلس دوم تحت عنوان بنو حنيف صفحه 53.

همه نپذيرى چون ز آل على باشد مرد إلى آخر البيتين (صفحه 34).

2- مجلس سوم تحت عنوان مقدمه ثانيه صفحه 65.

و اگر عجب دانند- و به بهشت روند (صفحه 26- 29).

3- مجلس سوم تحت عنوان مقدمه ثانيه صفحه 65- 66.

پسر نوح اگرچه پيغمبرزاده باشد- در ذيل نباشد (سطر 34

##273=PAGE##

صفحه 65- سطر 6 صفحه 66).

4- مجلس سوم تحت عنوان تنبيه (در اوائل مقدمه ثالثه) صفحه 68.

و بيچاره سنى كه هرگز برنخيزد (سطر 14- 15).

5- مجلس چهارم تحت عنوان محمّد بن أبي بكر صفحه 112.

آنكه گويند كه شيعيان و اوشاب نائب باشد (سطر 7- 9).

6- مجلس ششم تحت عنوان حكيم سنائى غزنوى صفحه 282.

كه بارى تعالى در قرآن ثمّ كفروا (سطر 2- 3).

7- مجلس هشتم تحت عنوان مأمون بن هارون الرشيد صفحه 256- 25.

يكى از ناصبيان كج‏فهم در بعضى از مؤلّفات بى‏مغز خود ايراد نموده و بعضى از أهل فهم و اجله صائب سهم در ازاله آن وهم فرموده‏اند از عنوان إزاحة وهم و انارة فهم (كه در سطر 17 صفحه 357 است) تا عبارت و الحمد اللّه ربّ العالمين (كه در سطر 25 صفحه 358 است).

8- مجلس يازدهم تحت عنوان منصور بن سلمة بن الزبرقان النمرى صفحه 459.

و مذهب شيعه اماميه- قبول نكنند (سطر 31- 34).

بيان اين اجمال آنكه دليل مورد اول ضمن اشاره به بعضى موارد استفاده قاضى از عبارت كتاب و ذكر آن در كتاب «إحقاق الحقّ» خواهد آمد، و دليل مورد دوم نيز در صفحه 650 كتاب نقض ذكر شده است.

اما مورد سوم عبارت كتاب «نقض» همانست كه در صفحه 722 و صفحه 482 ملاحظه مى‏شود و عبارت قاضى نيز اين است.

پسر نوح اگرچه پيغمبرزاده باشد هالكست و مؤمن آل فرعون اگرچه پيغمبر را نديده باشد مسلك نجات را سالكست، و لهذا اهل سنت نيز مى‏گويند: كه بلال حبشى بهتر است از أبو طالب قرشى، با آنكه مصاحبت و قرابت أبو طالب بيشتر است و بر اين قياس بايد كه‏

##274=PAGE##

آيه‏ «إِذْ يَقُولُ لِصاحِبِهِ» دلالت بر ايمان يار غار نكند، همچنان كه آيه‏ «يا صاحِبَيِ السِّجْنِ»\* دلالت بر ايمان يار زندان نكند و گفتن «اخواننا بغوا علينا» دلالت بر نجات ياغيان نداشته باشد، همچنان كه خواندن كافران را برادر پيغمبران در «إِلى‏ عادٍ أَخاهُمْ هُوداً،\* وَ إِلى‏ ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً،\* وَ اذْكُرْ أَخا عادٍ-» و مانند آن دلالت بر سلامت عاديان ندارد، بلكه كافر به دوزخ رود، هرچند خدايش برادر هود و صالح (خواند)، و پيغمبرش صاحب و مصاحب گويد، و خارجى به دوزخ رود، اگرچه على او را برادر خواند، و «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» گاهى مشعر بتعظيم و اجلال باشد كه اهانت و اذلال‏ «ثُمَّ كَفَرُوا» از دنبال نباشد، و «رضى اللّه عنهم» گاهى موجب رضاى ابدى بود كه‏ «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ» در عقبش مشعر به بدى نباشد، و قول «اخواننا» آنگاه دلالت بر محبت و ميل كند، كه هول «بغوا علينا» در ذيل نباشد، و قول «اخواننا» آنگاه دلالت بر محبت و ميل كند كه هول «بغوا علينا» در ذيل نباشد.

و عبارت قاضى در مورد چهارم در ذيل عبارت متن در صفحه 420 كتاب «نقض» ذكر شده است فراجع ان شئت.

و عبارت قاضى در مورد پنجم اين است.

تنبيه- اهل سنت و جماعت معاويه طاغى را بسبب أم المؤمنين خال المؤمنين خوانند، براى آنكه خصم أمير المؤمنين على است، و محمّد بن أبو بكر را هرگز خال المؤمنين نخوانند، اگرچه برادر عايشه اما شاگرد با اخلاص أمير المؤمنين است، و حضرت شيخ سنائى در اين باب فرمايد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنكه مرد دها و تلبيس است‏ |  | آن نه خال و نه عم كه إبليس است‏ |
| هركه را خال ازين شمار بود |  | مرو را با على چه‏كار بود |
| گر همى خال بايدت ناچار |  | پور بو بكر را بخال انگار |
|  |  |  |

##275=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عايشه بهتر است خواهر او |  | خال ما به بود برادر او |
| چون فتادى به دخت بو سفيان‏ |  | كه ازو گشت خاندان ويران‏ |
|  |  |  |

و از قبيل اين قول عليل است، آنكه گويند كه شيعيان كافر و رافضى باشند كه انكار امامت أبو بكر و عمر كنند، اما معاويه مسلمان باشد، با آنكه انكار امامت أمير المؤمنين عليّ عليه السلام كند، و تيغ در روى او كشد، و رافضيان كه أبو بكر و عمر را دوست ندارند توبه ايشان قبول نباشد، اما يزيد كه فرمايد: كه حسين بن على را سر از تن جدا كنند، توبه‏اش مقبول باشد، و او شاب ثائب باشد شعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سنئى را كه مذهبش اينست‏ |  | نيست سنى مخرب دينست‏ |
|  |  |  |

(انتهى كلامه رفع مقامه)

اين عبارت بغير از اشعار همان عبارت است كه مصنف در كتاب «نقض» گفته است، رجوع شود به صفحه 105 بلى اندك تغييرى داده شده است، و حتّى خود قاضى در ترجمه حال مجد الدولة ديلميّ بعين عبارت مصنف و تصريح به اينكه عبارت از كتاب او است نقل كرده است (رجوع شود به صفحه 377)

در مورد ششم عبارت قاضى اين است:

تنبيه- مخفى نماند كه آنكه أهل سنت در مقام اصلاح حال اهل جمل و صفّين از حضرت أمير المؤمنين (ع) روايت مى‏كنند، كه فرمود كه «اخواننا بغوا علينا» بر تقدير تسليم صحت روايت دلالت بر نجات ايشان نمى‏كند زيرا كه بارى تعالى در قرآن بسيارى از كافران را برادر پيغمبران خوانده است، آنجا كه گفته‏ «وَ إِلى‏ عادٍ أَخاهُمْ هُوداً،\* وَ إِلى‏ ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً،\* وَ اذْكُرْ أَخا عادٍ» و مانند اين و ظاهر است كه كافر به دوزخ رود، اگرچه خدايش برادر خواند، و «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» را چندان منزلتي باشد، كه‏ «ثُمَّ كَفَرُوا» از دنبال‏

##276=PAGE##

نباشد، و همچنين «اخواننا» نيز مشعر بتعظيم و اجلال بودى اگر «بغوا علينا» در دنبال نبودى، پس بمنزله آن آمد كه خداى تعالى گفت‏ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا».

و اين همان عبارت است كه مصنف در كتاب نقض گفته است (رجوع شود به صفحه 482) چنانكه در مورد سوم نيز نظير اين تطبيق بعمل آمد.

در مورد هفتم قاضى تصريح كرده است به اينكه كلام از ديگرى است اما تصريح باسم قائل نكرده است، و با مراجعه بصفحات 358 و 363 كتاب «نقض» معين مى‏شود كه مراد از «ناصبى كج‏فهم» صاحب «بعض فضائح الروافض» و مراد از «بعضى از مؤلّفات بى‏مغز خود» كتاب نامبرده اوست، و همچنين مراد از اين عبارت «و بعضى از اهل فهم و اجله صاحب سهم در ازاله آن وهم فرموده‏اند» شيخ عبد الجليل و كتاب نقض وى است، و چون عبارت بسيار مفصل است هركه بخواهد بصفحات معرفى‏شده از هر دو كتاب مراجعه كند، تا صحت اين مطلب را دريابد و عبارت قاضى در مورد هشتم اين است.

و مذهب شيعه اماميه آن است كه امامت و خلافت بعلم و عصمت و نص است، دون نسب و ميراث، كه اگر شيعه در امامت بنسب قائل بودندى، پس در أولاد امام حسن كه پسر بزرگتر أمير المؤمنين على و فاطمه است عليهما السلام قائل بامامت شدندى، و ظاهر است كه هيچ‏كس دعوى امامت در ايشان نكرده، و از فرزندان امام زين العابدين در غير امام محمّد باقر دعوى امامت نكنند، و زيد پسر امام زين العابدين را به واسطه فقد نص و عصمت امامتش قبول نكنند.

اگر به صفحه 21 كتاب «نقض» مراجعه شود معلوم خواهد شد كه همين عبارت در آنجاست (با مختصر تفاوتى).

نگارنده گويد مى‏تواند بود كه موارد ديگرى نيز از اين قبيل باشد، ليكن آنچه برحسب مراجعه تا حدى دقيق من توانستم استخراج كنم همين چهل مورد است.

##277=PAGE##

و در كتاب «إحقاق الحقّ» هم آنچه فعلا در نظر دارم در دو مورد عبارت اين كتاب را نقل كرده است.

1- همان مورد است كه در ذيل صفحه 569 كتاب «نقض» عبارت آن را نقل كرده و معرفى صفحه «إحقاق الحقّ» را نيز كه صفحه 380 باشد نموده‏ايم.

2- در مسأله خامسه كه در امامت و مشتمل بر چند مبحث است، در بحث رابع كه در تعيين امام است، ضمن ذكر آيات داله بر آن چنين گفته (صفحه 166 نسخه چاپى).

و قال المصنّف رفع اللّه درجته: الثاني و الخمسون قوله تعالى‏ «وَ اجْعَلْ لِي لِسانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» هو على عرضت ولايته على إبراهيم فقال «اللّهمّ اجعله من ذرّيتي» ففعل اللّه ذلك (انتهى).

و بعد از آنكه قول فاضل روز بهمان را نقل كرده و به ردّ آن پرداخته چنين گفته است:

لكن الناصب متى يسمع فضيلة من فضائل على اختل من الغيظ عقله، و اختال في دفعه بظفره و انيابه، و شنع على الشيعة في روايتها و لو من كتب أصحابه و لنعم ما قيل:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اذا ذكرت الغر من هاشم‏ |  | تنافرت عنك الكلاب الشارده‏ |
| فقل لمن لامك في حبّه‏ |  | خانتك في مولدك الوالده‏ |
|  |  |  |

نظم‏

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هيچ نپذيرى چون زال نبى باشد مرد |  | زود بخروشى و گوئى نه صوابست و خطاست‏ |
| بى‏گمان گفتن تو بازنمايد كه ترا |  | بدل اندر غضب دشمنى آل‏عباست‏ |
|  |  |  |

و لا يستبعد من قلب تمكن فيه بغض عليّ بن أبي طالب (ع) ان يصير محروما مهجورا عن توفيق الهداية و السعادة، و كمال البصيرة و ضياء

##278=PAGE##

الإنصاف، حتى يكون ثائر أقواله و افعاله خطاء و رياء «خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ».

اگرچه در اين عبارت تصريح نشده است كه در اين مورد از كتاب «نقض» استفاده شده است، ليكن از كلمه «نظم» ببعد همه از آن كتاب مستفاد و مأخوذ است، هركه طالب باشد مراجعه كند (دو بيت در صفحه 285 نقض و عبارت فارسى نثر مذكور در بعد هم در صفحه 13 آن مندرج است).

حتى خود قاضى عين همين مضمون را در «مجالس» نيز آورده است، و نص عبارت «مجالس» (در اوائل مجلس دوم تحت عنوان بنو حنيف ضمن بيان حال مالك بن نويره و سوء معامله خالد با او صفحه 53- 54) اين است:

و بر أهل انصاف پوشيده نيست كه باعث فضلاى أهل سنت در ارتكاب امثال اين تمحلات و كلمات چيست؟ ... اين همه از آنست كه مالك دوستدار خاندان بود، و خالد دشمن عليست، چنانكه شاعر گفته‏

شعر

|  |
| --- |
| هيچ نپذيرى ... (الى آخر البيتين) |

و چه خوب گفته شيخ اجل عبد الجليل رازى رحمه اللّه كه در سينه‏اى كه بغض پسر أبو طالب قرار گرفت، طرفه نبايد داشتن، كه توفيق و هدايت و سعادت و اقبال و شريعت و كمال بصيرت و ضياى انصاف از آنجا مهجور گردد، تا هرچه گويد و كند همه خطا و ريا باشد «خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ».

و در ترجمه حال مجد الدوله ديلميّ نيز اين عبارت نثر را با نسبت به شيخ عبد الجليل نقل كرده است (رجوع شود بمجلس هشتم جلد هفتم صفحه 377).

پس به‏خوبى روشن شد كه در اين مورد نيز استفاده از «نقض» شده است و ترجمه عين عبارت بدون تصرف ديگرى نقل گرديده است‏

3- اينكه قاضى فرموده:

##279=PAGE##

چون بعضى از معاصران او از غلاة سنيان شهر رى و ناصبيان وادى ضلالت وغى مجموعه در ردّ مذهب شيعه تأليف نمود، علماى شيعه كه در رى و آن نواحي بودند، باتفاق قرار دادند كه شيخ عبد الجليل أولى و احق به آنكه متصدى دفع و نقض آن شود.

مستنبط و مستخرج از اين عبارت صاحب كتاب «نقض» است كه گفته (صفحه 3):

و پيش از وصول اين كتاب به ما مگر زمره از خواص علماء شيعه كه آن كتاب را مطالعه كرده بودند، در حضرت مقدس مرتضى شرف الدين ملك النقباء سلطان العترة الطاهرة أبو الفضل محمّد بن على المرتضى ضاعف اللّه جلاله گفته بودند، و بر لفظ گهربار سيد السادات رفته كه عبد الجليل قزوينى مى‏بايد كه در جواب اين كتاب بر وجه حق شروعى كند، چنانكه كسى انكار نتواند كرد.

پس گويا تسامحى در بيان كلام بكار رفته، و يا اشتباهى روى داده است، فتفطن.

4- اينكه فرموده است:

و چون وجود آن نسخه به‏غايت نادر است‏

سخنى بسيار درست و كلامى بتمام معنى عين حقيقت و مطابق واقع است، مؤيد اين مدعا و مصدق اين بيان آنكه نگارنده با نهايت فحصى كه در اين باب كرده است بغير از پنج نفر از علماى اعلام مطلع نشده است، كه از اين كتاب نقلى كرده و نامى برده باشند، (البته اين پنج نفر به استثناى علماى تراجم أحوال است مانند، قاضى شوشترى و افندى، و صاحب «كشف الحجب و الاستار» و صاحب «روضات» و امثال ايشان كه وظيفه ايشان ذكر نام مؤلف و آثار او در كتب خودشان است) و اين خود دليلى واضح بر مدعاى مذكور است، و اينك بنام آن پنج نفر ذيلا تصريح مى‏كنيم تا قضيه واضح شود.

1- محقق اردبيلى اعلى اللّه درجته در كتاب «حديقة الشيعة» ضمن بحث از حديث غدير تحت عنوان آيه‏ «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما

##280=PAGE##

أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ» گفته (صفحه 41 نسخه مطبوعه در ايران به سال 1328 و صفحه 50 نسخه مطبوعه در ايران به سال 1260 و صفحه 39 نسخه مطبوعه در ايران به سال 1265).

و از جمله حكايات شنيدنى آنكه يكى از معاندين در رساله بر حديث غدير اعتراض كرده، كه هرگاه حضرت رسالت (ص) بر خلافت عليّ عليه السلام نص مى‏كرد، چرا بطريق ديگر احكام در شهر در ميان مردم نمى‏كرد، تا پوشيده نماند و كسى انكار نكند، و چرا در سفر بايستى كرد و بر پالان شتر، چنانكه كسى دزديده كارى كند، «مدينه» كجا بود و مسجد و منبر كجا، و چون اين‏كار نزد شيعيان با نبوت برابر است پنهان و بى‏قباله و گواه نبايست كرد، تا يكى گويد نشنيدم و يكى گويد حاضر نبودم، بايستى تصريح نمودن و توضيح فرمودن، تا بر كسى مخفى نماند، چنانكه گفته‏اند «انه محمّد رسول اللّه» و «ما محمّد الا رسول اللّه» و با داود «إِنَّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً» و يا هارون‏ «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي» و چون واقعه غدير كه در شأن على روايت مى‏كنند بر اين وجه نيست ظاهر شد، كه قول شيعه باطل است و شيخ عبد الجليل رازى در جواب فرموده.

كه آن ناصبى بايستى، (آنگاه عبارت او را تا اين جزء اگر نام على بتصريح نباشد نقصانى پيدا نمى‏آيد: نقل كرده است).

و نيز محقق اردبيلى در «حديقة الشيعة» گفته:

(صفحه 71 نسخه مطبوعه در ايران به سال 1328 هجرى قمرى)

(صفحه 86 نسخه مطبوعه در ايران به سال 1260 هجرى قمرى)

(و صفحه 73 نسخه مطبوعه در ايران به سال 1265 هجرى قمرى)

يكى از معاندين أهل سنت انكار آمدن ذو الفقار از آسمان نموده، و گفته مقصود رافضيان آن است دروغى بر على ببندند، تا فضيلت او را زيادت كنند، و يكى از شيعيان متوجه جواب شده و گفته آمدن ذو الفقار از آسمان در اخبار صحيحه واقع شده، و اين را عجب نبايد داشت كه از آسمان تيغ آيد، زيرا كه بهتر از تيغ از آسمان چيزها

##281=PAGE##

آورده‏اند، مثل قرآن و مرغ بريان و ميوه بهشت و طعام جنت، تيغ را همان حكم است و تو مى‏دانى كه حامل آن تيغ على بود نه غير او، و شيخ عبد الجليل رازى در جواب گفته:

كه دروغ زن طائفه باشند (آنگاه عبارت او را تا اين مورد يا دست از آن ببايد داشت، يا انكار اين نبايد كرد، نقل كرده است).

2- علامه مجلسيّ در «بحار الأنوار» مجلد «السماء و العالم» در باب و الممدوح من البلدان و المذموم منها (صفحه 243 چاپ امين الضرب) بعد از نقل چهار حديث از «مجالس المؤمنين» قاضى شوشترى گفته:

و أقول روى الشيخ الأجل عبد الجليل رازى في كتاب النقض بإسناده عن النبيّ صلّى اللّه عليه و آله قال:

لما عرج بى الى السماء مررت بأرض بيضاء كافورية، شممت بها رائحة طيبة، فقلت يا جبرئيل ما هذه البقعة؟ قال يقال لها آبة عرضت عليها رسالتك و ولاية ذريتك فقبلت، و ان اللّه يخلق منها رجالا يتولونك و يتولون ذريتك، فبارك اللّه فيها و على أهلها.

3- تاج العلماء المتبحرين و فخر الفقهاء المتأخرين شيخ محمّد حسن صاحب «جواهر الكلام» در جلد «صلاة» در اواخر بيانات خود تحت عنوان المستحب الخامس «التعقيب» گفته:

بل يشهد له في الجملة ما عن الشيخ عبد الجليل القزوينى مرفوعا في كتاب «بعض مثالب النواصب في نقض بعض فضائح الروافض» انه (ص) صلى الظهر يوما فرأى جبرئيل (ع)، فقال اللّه أكبر، فاخبره جبرئيل برجوع جعفر (ع) من ارض الحبشة فكبر ثانيا فجاءت البشارة بولادة الحسين (ع)، فكبر ثالثا.

4- ملا حشرى در روضة الاطهار در اوائل باب چهارم گفته:

صفحه 28- ورق 14.

و محقق است كه زبيده خاتون شيعه فطريه فدائيه بود، چنانكه شيخ اجل عبد الجليل رازى در كتاب نقض آورده، كه چون هارون-

##282=PAGE##

الرشيد غلو زبيده را در تشيع أهل بيت تحقيق نمود، سوگند خورد كه او را بدو كلمه طلاق دهد كه بيش از دو كلمه نباشد، پس بر كاغذى نوشت كه، كنت نبت يعنى بودى و بريده شدى، و او را به زبيده فرستاد، و زبيده از مال صحبت مرتضى و فاطمه در پشت همان كاغذ نوشت، كه كنا فحمدنا و بنا و ما ندمنا، يعنى بوديم و بدان حمد و شكر كرديم، و بريده شديم و در آن پشيمانى نداريم.

5- واعظ شهير نامى مرحوم حاجى ملا محمّد باقر واعظ طهرانيّ است كه در كتاب (جنة النعيم و العيش السليم في أحوال مولانا عبد العظيم) از شيخ عبد الجليل و كتاب نقض او مكرر در مكرر نام برده، و مطالبى نيز نقل كرده است از آن جمله صفحه 448 كتاب نامبرده است و نگارنده در آينده به بعضى از اين مطالب اشاره خواهد كرد، ان شاء اللّه تعالى.

ناگفته نماند اگرچه ظاهر كلمات و عبارت اين پنج عالم سابق- الذكر مى‏رساند كه ايشان بلا واسطه از كتاب «نقض» مطالب مذكوره را نقل و استخراج كرده‏اند، ليكن قرائن قويه و امارات جليله بنظر أرباب تدبر مى‏رسد كه أكثر ايشان خود كتاب «النقض» را نديده‏اند بلكه بنقل قول ديگرى (يعنى قاضى شوشترى) اكتفا كرده، و بواسطه نقل او مطالب را از «نقض» نقل نموده، و بشيخ عبد الجليل نسبت داده‏اند.

تبصره:

بعضى مطالب مهمه ديگر كه مربوط بسائر بيانات قاضى شوشترى رضوان اللّه عليه است ضمن توضيح عبارات افندى و قزوينى رحمة اللّه عليهما خواهد آمد، ان شاء اللّه تعالى.

افندى در «رياض العلماء» فى باب العين المهملة گفته:

الشيخ الواعظ نصير الدين عبد الجليل بن أبي الحسين بن الفضل القزوينى، عالم، فصيح، دين، له كتاب:

##283=PAGE##

«بعض مثالب النواصب في نقض بعض فضائح الروافض».

كتاب «البراهين في امامة أمير المؤمنين عليه السلام»

كتاب «السؤالات و الجوابات سبع مجلدات»

كتاب «مفتاح التذكير».

كتاب «تنزيه عائشة» قاله الشيخ منتجب الدين في «الفهرس»

و أقول: قد يظهر من بعض المواضع نسبه على نحو آخر، فانى قد رأيت على ظهر كتاب المثالب المشار إليه في وصفه هكذا: الفه الصدر الامام نصير الدين ركن الإسلام العلماء ملك الوعاظ الجليل بن الحسين بن أبي الفضل القزوينى.

ثمّ قد كان هذا الشيخ واعظا أيضا كما يظهر من كتاب «نقض الفضائح» له‏

ثمّ اعلم ان له رسالة مختصرة في «جواب الملاحدة» و شبههم قد الفها قبل تأليف كتاب المثالب بسنة كما يظهر من كتابه المثالب.

و لا يخفى ان مراده بتنزيه عائشة تنزيهها عن الزناء لا عن المعاصى لان عند الشيعة هي مبرأة عن الزناء البتة، و كذلك جميع ازواجه عليه السلام و أزواج سائر الأنبياء ايضا، و اخبارهم ناطقة بذلك، و العجب ان العامّة المتعصبين لها القائلين بانها أم المؤمنين يعتقدون ان الخاصّة ينسبون إليها الزناء، مع انهم بانفسهم قد نقلوا في بعض تفاسيرهم قصة زناءها، و الخاصّة قد انكروا ذلك غاية الإنكار.

نعم هم ينسبونها بالفكر و النفاق و امثال ذلك، و لعلّ كتاب «بعض مثالب النواصب» هذا هو بعينه ما سيجي‏ء بعنوان كتاب «نقض» مجموعة من العامّة من المعاصرين له في ردّ مذهب الشيعة و كان تاريخ بعض الحكايات في سنة خمسين و خمس مائة.

و اعلم ان مؤلف أصل كتاب «بعض فضائح الروافض» لم يظهر من مطاوى ذلك الكتاب بل اخفى اسمه و حاله، و مذهبه عمدا، و لكن قد علم من الخارج على ما صرّح به بعض علمائنا ان مؤلّفه شهاب الدين التواريخى الرازيّ من بنى مشاط و هم كانوا من علماء الشافعية و مشاط

##284=PAGE##

الملعون هذا أبو الفضائل مشاط الذي الف كتاب «زلة الأنبياء» كما الف السيّد المرتضى كتاب «تنزيه الأنبياء» على ما صرّح بذلك الشيخ عبد الجليل المذكور هذا في اوائل كتاب «المثالب» المشار إليه.

ثمّ اعلم ان الشيخ عبد الجليل نفسه قد نسب في كتاب «المثالب» الى نفسه كتاب «مفتاح الراحات في فنون الحكايات» و هو عمل في فنون الحكايات و هو عمل في هذا الكتاب بالتقية ممّا شاة مع العامّة لوجوه ان صح.

و قال القاضي نور اللّه في مجالس المؤمنين ما معناه:

الشيخ الأجل عبد الجليل القزوينى الرازيّ صاحب كتاب «نقض الفضائح» و قد كان بالفارسية و كان من اذكياء العلماء الاعلام و من اتقياء المشايخ الكرام، و كان في عصره مشهورا بعلو الفطرة و جودة الطبع و ممتازا من بين اقرانه، و قد الف بعض معاصريه من غلاة اهل السنة من بلدة الرى و نواصب تلك الناحية مجموعة في ردّ مذهب الشيعة، و قد اذعن علماء الشيعة الذين كانوا بالرى و تلك النواحي بالاتفاق على ان الأولى و الاحق بالتصدى لدفع ذلك و نقضه هو الشيخ عبد الجليل هذا، و قد وفقه اللّه لتأليف كتاب شريف في نقض تلك المجموعة، و جعل عنوانه باسم صاحب الزمان عليه السلام.

ثمّ ذكر قدّس سرّه عبارة اول كتابه و خطبته فلاحظ، ثمّ أورد بعض الفوائد و اللطائف من كتبه هذا في ترجمته و شطرا آخر منها اورد متفرقا في مطاوى كتاب مجالس المؤمنين المذكور، و قال: ان نسخة ذلك الكتاب درة عزيزة جدا و قال: النسخ التي وصلت الى كانت أيضا سقيمة في الغاية، لكنى قد صححتها بقدر الإمكان و الطاقة بعد التفكر و السعى و التأمل التام، حتى أوردت فيها بعضها بلفظه و بعضها بالمعنى، و يظهر من بعض حكاياته في مجلس وعظه ان في شهور سنة خمسين و خمس مائة قد كان موجودا ايضا، و كان يعظ الناس يوم الجمعة في مدرسه الكبير، و نحن نقلنا تلك الفوائد في كتاب «وثيقة النجاة» فى القسم الثالث في الاماميات.

##285=PAGE##

ثم ان كتابه المذكور كتاب لطيف في الإمامة كثير الفوائد و الآن عندنا نسخة عتيقة منه و رأيت عدة نسخ، منها. نسخة اخرى عتيقة عند المولى ذو الفقار.

ثمّ انه يظهر من اوائل هذا الكتاب انه الفه بعد سنة ست و خمسين و خمس مائة بامر النقيب شرف الدين ملك النقباء سلطان العترة الطاهرة ابى الفصل محمّد بن على المرتضى بقزوين.

و نيز افندى در «رياض العلماء» در باب العين المهملة گفته:

الشيخ المحقق رشيد الدين أبو سعيد عبد الجليل بن أبي الفتح بن مسعود بن عيسى المتكلم الرازيّ أستاد علماء العراق في الاصولين.

مناظر ماهر حاذق، له تصانيف منها

«نقض التصفح» لابى الحسين البصرى‏

«الفصول في الأصول على مذهب آل الرسول»

«جوابات عليّ بن أبي القاسم الاسترآبادي المعروف ببلقوران»

«جوابات الشيخ مسعود الصوابى»

«مسئلة في المعجز»

«مسلة في الإمامة»

«مسئلة في المعدوم»

«مسئلة في الاعتقاد»

«مسئلة في نفى الرؤية»

شاهدته و قرأت بعضها عليه، قاله الشيخ منتجب الدين.

و أقول، قد مر في ترجمة الشيخ الفقيه الثقة معين الدين اميركا بن أبي اللجيم بن أميرة المصدرى العجليّ، انه أستاد الشيخ الإمام رشيد الدين عبد الجليل الرازيّ المحقق، و الظاهر ان المراد به هو هذا الشيخ.

ثمّ انه سيجي‏ء في ترجمة الشيخ العالم ابن سعيد عبد الجليل بن عيسى بن عبد الوهاب الرازيّ احتمال اتّحاده مع هذا الشيخ، بل الظاهر عندي اتّحادهما مع الشيخ نصير الدين بن أبي الحسين بن الفضل‏

##286=PAGE##

القزوينى السابق أيضا كما لا يخفى فلاحظ.

و نيز گفته:

الشيخ رشيد الدين عبد الجليل بن أبي المكارم بن أبي طالب واعظ، قاله الشيخ منتجب الدين في الفهرس‏

اقول فلا تظن اتّحاده مع سابقه، و ان كان سابقه أيضا واعظا فتأمل.

نعم لا يبعد أن يكون هذا بعينه هو عبد الجليل الذي كان صاحب كتاب «نقض الفضائح» الذي قد ذكره القاضي نور اللّه في المجالس.

آنگاه بعد از ذكر دو نفر ديگر بنام عبد الجليل از علماى معاصر و قريب بزمان خود گفته (و آن دو نفر به هيچ‏وجه مورد احتياج ما در اين رساله نيستند).

و نيز بعد از ذكر دو نفر بنام عبد الجليل از معاصرين خودشان گفته:

الشيخ العالم رشيد الدين أبو سعيد عبد الجليل بن عيسى بن عبد الوهاب الرازيّ، متكلم، فقيه، متبحر، أستاد الأئمّة في عصره، و له مقامات و مناظرات مع المخالفين مشهورة، و له تصانيف أصوليّة، قاله الشيخ منتجب الدين في «الفهرس».

و قال الشيخ المعاصر في «امل الامل» بعد نقل الكلام المذكور، و هذا الشيخ الجليل من مشايخ ابن شهرآشوب يروى عن ابى على الطوسيّ، و قد ذكره في «معالم العلماء» فقال شيخي الرشيد عبد الجليل بن عيسى بن عبد الوهاب الرازيّ له مراتب الافعال «نقض كتاب التصفح» عن ابى الحسين و لم يتمه انتهى.

و قد أورده ابن شهرآشوب في باب الألقاب من «المعالم» بناء على ان الرشيد من ألقابه المشهورة.

ثمّ قد تقدم «نقض كتاب التصفح» لابى الحسين في مؤلّفات عبد الجليل بن أبي الفتح، و لا منافاة في كون كل منهما صنف له نقضا، اذ لا يخفى على مثل ابن شهرآشوب مؤلّفات شيخه و لا على مثل‏

##287=PAGE##

منتجب الدين ذلك، و يقرب اتّحاد الرجلين بان (ظ ان) يكون نسب هنا الى جده و هناك الى ابيه، و حينئذ منتجب الدين له مرتين، لا وجه له مع عدم وجود فاصلة هناك اصلا، و يقرب ما قلناه اتّحاد الكنيتين و النسبتين و الكتابين و غير ذلك انتهى ما في امل الامل.

اقول قد صرّح اين شهرآشوب المذكور في كتاب «المناقب» أيضا بانه من مشايخه، و قال انه يروى عن الشيخ ابى الوفاء عبد الجبار بن على المقرى الرازيّ ايضا.

ثمّ أقول و الحق عندي أيضا اتّحادهما، و من العجب ان ابن- شهرآشوب أورد هذا الشيخ في باب الألقاب من «معالم العلماء» مع تصريحه فيه باسمه كما مر، و لقبه قدّس سرّه هو الرشيد.

و اعلم انه يروى عن هذا الشيخ أيضا كما سيجي‏ء في باب الميم السيّد الامام شهاب الدين محمّد بن تاج الدين بن محمّد بن الحسيني الكيسكى.

ثمّ أقول ان هذا الشيخ القزوينى السابق بل مع الشيخ عبد الجليل القزوينى الرازيّ الذي ينقل عن كتابه السيّد القاضي نور اللّه التستريّ كثيرا في «مجالس المؤمنين» فلاحظ كما مرّ آنفا.

2- علامه فقيد ميرزا محمّد خان قزوينى، در نامه جوابيه خود كه بشخص دانش‏پرور جناب آقاى على أصغر حكمت فرستاده است در باره كتاب حاضر و مؤلف آن چنين اظهار عقيده كرده است.

پاريس 26 بهمن 1317

دوست عزيز معظم محترم‏

مرقومه شريفه مورخه 26 آذر چندى قبل زيارت گرديد، از مژده سلامتى مزاج مبارك و مخصوصا از سكون خاطر و فراغت بال و آرامى أحوال كه از وجنات رقيمه كريمه مستفاد مى‏شد فوق العادة خوشوقت شدم، و البته از شخص باهوش داناى حكيمى مانند حضرت مستطاب عالى جز همين رويه مرضيه چيز ديگرى متوقع نبود، و از تجديد اشتغال باتمام مقاله راجع بتاريخ و أصول عقايد شيعه كه در

##288=PAGE##

سوابق أيّام در اوقات اقامت در پاريس شروع بدان فرموده بوديد حضرت مستطاب عالى را از صميم قلب تهنيت گفته، توفيق اتمام اين عمل خير را براى آن وجود محترم از خداوند متعال خواهانم.

پس از مژده سلامتى وجود مبارك چيزى كه در رقيمه كريمه اين جانب را از هر چيز بيشتر خوشوقت و سراپاى وجود مرا غرق فرح و شادى و شعف نمود خبر خيريت اثر وجود كتاب بسيار بسيار نفيس مهم مفيد ممتع دلكش ضاله منشوده چندين ساله اين حقير يعنى كتاب مستطاب جليل القدر عظيم الشأن نادر الوجود اعز از كبريت احمر «بعض مثالب النواصب في نقض بعض فضائح الروافض» تأليف شيخ جليل عبد الجليل بن أبي الحسين بن أبي الفضل قزوينى، در شيراز در كتابخانه آقاى محمّد حسين شعاع حفظ اللّه من شر كل همج رعاع و متعنا اللّه بطول بقاء وجوده النفاع، كه از قرار تقرير بعضى دوستان كتابخانه حضرت معظم له داراى بسيارى از نفايس كتب نادره فارسى و عربى است، خداوند امثال اين اشخاص فاضل محبّ فضل و ادب و عشاق كتب و آثار قدماء را كه از بركات وجود آنان ثمره زحمات اسلاف باعقاب و اخلاف منتقل مى‏گردد و از تلف شدن بالكلى نجات مى‏يابد زياد كناد، و عمر و سعادت و مكنت اين‏گونه افراد خير نيك‏خواه نوع و حفاظ و خزان ثروت معنوى جامعه را باقصى درجات ممكنه امتداد دهاد، بمنه و جوده.

كتاب مزبور يعنى «بعض مثالب النواصب في نقض بعضى فضائح الروافض» كه از اين ببعد حبا للاختصار در طى اين عريضه هميشه از آن كتاب «نقض الفضائح» تعبير خواهم نمود، از جمله كتب بسيار مهمه شيعه است كه اينجانب سالهاى دراز است از وجود آن در سوابق ايام الى قرن يازدهم هجرى بتوسط قاضى نور اللّه شوشترى صاحب «مجالس المؤمنين» و ميرزا عبد اللّه اصفهانى معروف بافندى صاحب «رياض العلماء» با خبر بودم صاحب «مجالس المؤمنين» فصول مطول در تصانيف كتاب خود بعين عبارت از كتاب «نقض الفضائح» نقل‏

##289=PAGE##

كرده است و تا آنجا كه اين‏جانب تتبع نموده‏ام 24 يا 25 مرتبه از آن مطالبى اقتباس نموده، گاه بسيار مطول قريب شش هفت صفحه بزرگ، و گاه يكى‏دو صفحه، و گاه يكى‏دوسه جمله، و شرح حال خود مؤلف آن را نيز در اواسط مجلس پنجم از كتاب خود مشروحا مفصلا با نقل مبلغ عظيمى از متن خود كتاب «نقض الفضائح» ذكر كرده است، و اينجانب از مطالعه اين فوائد بسيار مفيد تاريخى و جغرافيائى و ملل و نحلى يعنى راجع بمناقضات بين شيعه و أهل سنت و جماعت كه هر دو فرقه از اهالى خاك پاك ايران و عموما از سكنه رى و قزوين و قم و كاشان و آوه و ساوه و طبرستان و آن صفحات بوده‏اند، يعنى از همان نقاط و بلادي كه امروزه (اقلا از حيث دين و مذهب) همه باهم برادر و برابر ولى در آن اعصار به آن درجه باهم ضد و نقيض و به خون يكديگر تشنه بوده‏اند، كه اين همه كتب نفيسه از قبيل همين كتاب «نقض الفضائح» عبد الجليل قزوينى و «نهج الحق» علامه حلى و «ابطال الباطل» فضل اللّه بن روزبهان خنجى شيرازى و «إحقاق الحقّ» قاضى نور اللّه شوشترى و «مجالس المؤمنين» همان مؤلف و صدها كتب ديگر از همين جنس از تصادم افكار آنها و از ردود و ابطالات و معارضات و مناقضات آنها با يكديگر بعمل آمده است.

بارى اين جانب از مطالعه اين همه فوائد لا تعد و لا تحصاى تاريخى و جغرافيائى و ملل و نحلى منقول از اين كتاب «نقض الفضائح» چنانكه عرض شده مدتهاى متمادى است كه از دل و جان از عشاق دل‏باخته شهداى مفتون اين كتاب از جان عزيزتر بودم، ولى در عرض اين مدت طويل از هرجا و هركس كه مى‏پرسيدم و جويا مى‏شدم و در جميع فهارس كتابخانه‏هاى عمومى و خصوصى مشهوره كه تفحص مى‏كردم مطلقا و اصلا و بوجه من الوجوه اثرى و نشانى و خبرى از اين در يتيم بحر فضائل نمى‏يافتم، و دائما با خود مى‏گفتم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با هيچ كس نشانى زان دلستان نديدم‏ |  | يا من خبر ندارم يا او نشان ندارد |
|  |  |  |

##290=PAGE##

و سپس در چند سال قبل كه بفرمان لازم الاذعان حضرت مستطاب عالى مشغول ترتيب مقدمه براى تفسير أبو الفتوح رازى شدم، چون مى‏دانستم كه مؤلف كتاب «نقض الفضائح» ما نحن فيه با ابو الفتوح رازى معاصر و بظن قوى نيز با او معاشر و از دوستان او بوده است مجددا باحتمال بدست آوردن بعضى معلومات در خصوص أحوال أبو الفتوح رازى تمام فصول و فقراتى را كه صاحب «مجالس المؤمنين» از «نقض الفضائح» نقل كرده از اول تا به آخر بدقت تمام مطالعه كردم، و بيشتر به مندرجات اين كتاب دلكش آشنا شدم، و يك بر هزار آتش شوق و حرص من بر اطلاع از وجود اين گوهر شب‏چراغ در كتابخانه از كتابخانه‏هاى دنيا افروخته‏تر مى‏شد، ولى باز كما في السابق هرچه بيشتر جستم كمتر يافتم، و در هيچ نقطه از دنيا اثرى و نشانى از آن نيافتم، لكن مع ذلك كله باحتمال اينكه شايد در گوشه يكى از كتابخانه‏هاى ايران يا عتبات عاليات يا هندوستان و نحو ذلك نسخه از اين كتاب موجود باشد كه ما از وجود آن خبر نداشته باشيم، در صفحه 626 از خاتمة الطبع «تفسير» ابو الفتوح رازى حاشيه ذيل را نوشتم كه ذيلا محض استحضار خاطر مبارك باحتياط اينكه شايد فعلا در شيراز بتفسير مذكور دسترسى نداشته باشيد عينا تكرار مى‏كنم و هى هذا:

(3) ما بين علماى شيعه عده بوده‏اند موسوم باين اسم و نسبت، يعنى عبد الجليل رازى، ولى مقصود بذكر در اينجا در كلام «صاحب مجالس المؤمنين» بدون شك نصير الدين عبد الجليل بن أبي الحسين بن أبي الفضل قزوينى رازى صاحب كتاب «بعض مثالب النواصب في نقض بعض فضائح الروافض» است كه صاحب «مجالس المؤمنين» بسيار مكرر در تصانيف كتاب خود از آن نقل كرده است و غالبا محض اختصار از آن بكتاب «النقض» تعبير مى‏نمايد، و شرح أحوال مؤلف آن را نيز بعنوان عبد الجليل قزوينى رازى در مجلس پنجم از همان كتاب يعنى «مجالس المؤمنين» مشروحا ذكر كرده است، و از آنجا

##291=PAGE##

برمى‏آيد كه عبد الجليل مذكور در سنه پانصد و پنجاه در حيات بوده، و بنابراين بكلى معاصر با أبو الفتوح رازى بوده است، و شرح أحوال اين عبد الجليل قزوينى بعلاوه مجالس المؤمنين در «فهرست» منتجب الدين مطبوع در اول جلد 25 «بحار الأنوار» صفحه 9 و «امل الامل» شيخ حر عاملى مطبوع در آخر «منهج المقال» صفحه 379 و «روضات الجنّات» صفحه 350- 351 نيز مسطور است، و در كتاب «التدوين في ذكر اخبار قزوين» رافعى قزوينى (نسخه اسكندريه صفحه 342) نيز شرح حال مختصرى از او مذكور است، كه عين عبارت او اين است.

عبد الجليل بن أبي الحسين بن (ابى) الفضل أبو الرشيد القزوينى يعرف بالنصير واعظ اصولى، له كلام عذب الوعظ و مصنّفات في الأصول توطن الرى و كان من الشيعة (انتهى).

و مخفى نماناد كه كتاب «نقض الفضائح» ما نحن فيه چنانكه صريح «روضات الجنّات» است صفحه 144 بزبان فارسى بوده، و از فقراتى كه صاحب «مجالس المؤمنين» در مواضع عديده كتاب خود از آن كتاب نقل كرده معلوم مى‏شود كه به فارسى بسيار شيرين سليس دلكشى بوده است، و علاوه بر موضوع اصلى آنكه ردّ بر كتابى بوده موسوم به «بعض فضائح الروافض» تأليف يكى از علماء عامه حاوى اطلاعات بسيار نفيس مهمى راجع بتاريخ و جغرافياى رى و نواحي آن بوده است، و اين كتاب تا عهد صاحب «رياض العلماء» ميرزا عبد اللّه اصفهانى معروف بافندى يعنى تا اوائل قرن دوازدهم هجرى موجود بوده است (روضات الجنّات صفحه 351) و هيچ بعيد نيست كه هنوز نيز در يكى از كتابخانه‏هاى ايران يا عتبات عاليات موجود باشد.

حضرت مستطاب عالى در رقيمه كريمه اشاره فرموده‏ايد كه اطلاع حضرت مستطاب عالى بطور اتفاق بر شرح أحوال مؤلف اين كتاب در «روضات الجنّات» يكى از تصادفات عجيب بوده و آن را از راه لطف‏

##292=PAGE##

حمل بر صفاى باطن اينجانب فرموده‏ايد، حالا پس از ملاحظه جمله اخيره اين حاشيه كه روى آنها با مركب سرخ خطّ كشيده‏ام اذعان خواهيد فرمود، كه في القواقع اين تصادفات عجيب قبل از همه چيز از كرامات و صفاى باطن خود حضرت مستطاب عالى بوده، زيرا كه مثل اين مى‏ماند كه اين رقيمه كريمه حضرت مستطاب عالى جواب از سؤال مقدر اين جانب بوده است در خصوص تفتيش از وجود اين كتاب بدون اينكه از اين حاشيه مقدمه أبو الفتوح خبرى داشته باشيد، و بعبارة اخرى چون ترتيب اين مقدمه «تفسير» ابو الفتوح رازى بخواهش و تقاضاى حضرت مستطاب عالى بوده و من در آن مقدمه با وجود يأس ظاهرى از وجود اين كتاب احتمال وجود آن را در يكى از كتابخانه‏هاى ايران يا عتبات داده‏ام خداوند بلطف و عنايت خود اولا حضرت مستطاب عالى را موفق باكتشاف چنين كتابى محض بطور صدفه و اتفاق و بدون اينكه در صدد اكتشاف آن باشيد فرموده است.

و ثانيا حضرت مستطاب عالى را ملهم نموده است كه اين مسأله را به اين جانب مرقوم داريد، و مرا از وجود آن بدون اينكه بدانيد (من تشنه چندين ساله اين آب زلال روحانى بوده و هستم) مستحضر فرمائيد، آيا كرامت و صفاى باطن غير از اين چيز ديگرى مى‏تواند باشد ..؟

بدون هيچ شك و شبهه اين تصادف فوق‏العاده عجيب يا في القوارع از كرامات يكى از ما دو نفر يا هر دو بوده است يا از آن تواردات بسيار غريب نادرى است كه إنسان را مدتها غرق درياى بهت و حيرت مى‏نمايد.

درهرصورت اينجانب از صميم قلب حضرت مستطاب عالى را بر اكتشاف اين كتاب عزيز الوجود نفيس دلكش كه در كمال سكونت خاطر و آرامى حال در منزل امن و امان خود در شيراز جنت طراز از اقتطاف ثمرات اين‏ «جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ»\* مستفيد و مستفيض مى‏گرديد تهنيت مى‏گويم، و اين بيت مجنون عامرى را بر حسب حال خود عرض مى‏كنم.

##293=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هنيئا لارباب النعيم نعيمهم‏ |  | و للعاشق المسكين ما يتجرع‏ |
|  |  |  |

اين را هم عرض كنم، كه پس از طبع و انتشار خاتمة الطبع «تفسير» ابو الفتوح رازى ملتفت شدم كه اين كتاب «نقض الفضائح» تا اواخر قرن سيزدهم هجرى در هند موجود بوده است، زيرا كه در كتاب «كشف الحجب و الاستار عن أسماء الكتب و الاسفار» كه «كشف الظنون» مانندى است از كتب شيعه فقط، و تأليف يكى از علماء شيعه هندوستان موسوم بسيد اعجاز حسين كنتورى متوفى در سنه 1286 و در سنه 1330 هجرى قمرى در كلكته چاپ شده است در باب نون گويد (صفحه 586)

«نقض الفضائح» للشيخ الجليل الواعظ نثر (ظ نصير) الدين عبد الجليل بن أبي الحسين بن أبي الفضل القزوينى الرازيّ و قد سماه منتجب الدين «بمثالب النواصب في نقض فضائح الروافض»

نقض فيه هفوات بعض شياطين الرى با حسن نقض، و ردّ كلامه باتم رد، و عباراته انيقة شريفة، و مقالاته لطيفة نظيفة ...

اوله، هر جواهر محامد كه غواصان درياى دين به صحت دليل از قعر بحر دل بساحل زبان از لاثنائى (ظ آرند نثار) حضرت واجب الوجودى ...

پس چنانكه ملاحظه مى‏فرمائيد، از اينكه عبارت اول اين كتاب را عينا مطابق است با آنچه حضرت مستطاب عالى براى اينجانب مرقوم داشته‏ايد بدست مى‏دهد واضح مى‏شود كه اين كتاب را خود او شخصا معاينه كرده بوده است، نه آنكه اسم آن كتاب را از متقدمين نقل كرده بوده، پس معلوم مى‏شود كه نسخه از اين كتاب الى حدود سنة 1280 كمابيش در هندوستان وجود داشته، و شايد هم اصلا اين نسخه آقاى محمّد حسين شعاع عين همان نسخه سيد اعجاز حسين بوده كه از هندوستان بايران رسيده، و ايشان يا خانواده ايشان ابتياع كرده بوده‏اند.

##294=PAGE##

حضرت مستطاب عالى در اواخر مرقومه شريفه اظهار تأسف فرموده بوديد، كه اين نسخه بسيار مغلوط و حذف و اسقاط بسيار دارد و عبارات و آيات و اشعار عربى تماما مغلوط و آميخته بسهو و اشتباه كاتب است.

و مرقوم داشته بوديد كه اگر نسخه ديگرى از اين كتاب بدست آيد جا دارد كه با تحقيق و تصفح و مطالعه در اسامى رجال و اعلام و اماكن و بلاد و كتب كه در آن بحد وفور ذكر شده بطبع رسد.

حقير عرض مى‏كند كه در خصوص اين نوع نسخ نادره بلكه منحصربه‏فرد اگر كسى بخواهد منتظر پيدا كردن نسخه ديگرى براى بطبع رسانيدن آن بشود ممكن است هيچ وقت اين خيال از حيز قوه بفعل نيايد، و صورت خارجى پيدا نكند، زيرا چنانكه عرض كردم در هيچ‏يك از كتابخانه‏هاى دنيا كه فهارس مطبوعه دارند اثرى و نشانى از اين كتاب مطلقا و اصلا نيست، و اين نسخه آقاى محمّد حسين شعاع يا بكلى منحصربه‏فرد است و همان نسخه سيد اعجاز حسين است كه هشتاد سال قبل در هندوستان بوده و بعدها بايران آورده‏شده، يا دومين نسخه‏ايست كه از آن كتاب ظاهرا در تمام دنيا موجود است، پس خيال بدست آوردن نسخه ديگرى را براى طبع اين كتاب بايد فعلا بكلى كنار گذارد، و فقط در صدد پيدا كردن بانى براى تكفل مخارج طبع آن بايد برآمد، و اگر في الواقع وقتى بانى براى طبع آن پيدا شد بايد فورى و بدون تأمل و ترديد از روى همين نسخه يگانه بدون تفويت وقت مشغول طبع آن شد، و تصحيح آن را بعهده بعضى از فضلاى ايران كه عربى هم خوب بدانند و از اخبار و أحاديث و آراء و مقالات أرباب ملل و نحل هم به‏خوبى آگاه باشند واگذارد، و اين نوع البته در ايران كمياب نيستند، و الا بيم آن است كه خداى نخواسته اين نسخه در اثر بعضى حوادث زمانه و آفات ارضى و سماوى از غرق و حرق و برق و سرقت و تلف و ضياع بانحاء ديگر كه هميشه نسخ‏

##295=PAGE##

منحصربه‏فرد در معرض آنند بكلى از ميان برود، و در آن صورت تا قيامت حسرت و ندامت بر آن سودى نخواهد داشت، خواجه مى‏فرمايد:

كه آفتهاست در تأخير و طالب را زيان دارد

زياده دوام سلامتى مزاج و هاج كثير الابتهاج آن دوست عزيز محترم معظم را از صميم قلب از خداوند متعال خواهان است.

مخالص حقيقي صميمى محمّد قزوينى‏

##296=PAGE##

مطالب مربوط به بيانات افندى‏

1- اينكه فرموده:

و لا يخفى ان مراده بتنزيه عائشة تنزيهها عن الزناء لا عن المعاصى.

صحيح است، و خود مصنف نيز در كتاب «نقض» باين مطلب تصريح كرده است (رجوع شود به صفحه 82- 84 و 314) و در همين مقدمه نيز باين مطلب في الجملة اشارتى شد

2- اينكه فرموده:

و لعلّ كتاب «بعض مثالب النواصب» هذا هو بعينه ما سيجي‏ء بعنوان كتاب «نقض» مجموعة من العامّة من المعاصرين له في ردّ مذهب الشيعة.

مراد از ما سيجي‏ء تا آخر آن است كه در ترجمه كلام قاضى ذكر كرده است، و چون در سابق اين مطلب بدلائل روشن محقق شد كه مراد از «نقض» و «بعض مثالب النواصب» يك كتاب است (رجوع شود به همين مقدمه)

پس اشاره باين مطلب بطور تردد و احتمال كه مفهوم از «لعل» است بى‏مورد است.

3- اينكه فرموده:

و كان تاريخ بعض الحكايات في سنة خمسين و خمس مائة

و همچنين قول ديگر او

و يظهر من بعض حكاياته في مجلس وعظ انه في شهور سنة خمسين‏

##297=PAGE##

و خمس مائة قد كان موجودا ايضا، و كان في مدرسه الكبير، و كان يعظ الناس يوم الجمعة اشاره بكلامى از مصنف است (رجوع شود بنقض صفحه 102 و همچنين همين مقدمه)

و قاضى شوشترى نيز عبارت كتاب نقض را ضمن لطائف مستخرجه از آن در «مجالس المؤمنين» (مجلس پنجم) بعد از ترجمه حال مصنف چنين نقل كرده است.

و از جمله لطائف سخنان او در كتاب مذكور آن است كه گفته:

در شهور (سنه) خمسين خمسمائة مرا روز آدينه به مدرسه بزرگ خود مجلس وعظ بود.

4- اينكه فرموده:

و مشاط هذا أبو الفضائل مشاط الذي الف كتاب «زلة الأنبياء» كما الف السيّد المرتضى كتاب «تنزيه الأنبياء» على ما صرّح بذلك الشيخ عبد الجليل المذكور هذا في اوائل كتاب «المثالب» المشار إليه اشاره به آن است كه مصنف در اوائل كتاب نقض (صفحه 7) گفته:

و اگر در اين دعاوى تقيه و انكار كند از خوف شمشير سلطان بود، كه كتابى بزرگ كه آن را «زلة الأنبياء» خوانند أبو الفضائل مشاط كرده است، رد بر كتاب «تنزيه الأنبياء» كه سيد علم الهدى مرتضى رضي اللّه عنه كرده است.

5- اينكه فرموده:

ثمّ أورد بعض الفوائد و اللطائف من كتابه هذا في ترجمته، و شطرا آخر منها، آورده متفرقا في كتاب مجالس المؤمنين المذكور (الى قوله، و بعضها بالمعنى).

اشاره به موارديست كه ضمن مطالب مربوط به بيانات قاضى شوشترى مفصلا شرح داده شد، ليكن تتميما للفائده در اينجا به بيان واضح‏ترى مطلب را تقرير مى‏كنيم و آن اينكه:

«مجالس المؤمنين» بتبع و تقليد كتاب «نقض» تأليف شده است.

توضيح اين مطلب آنكه موضوع بحث در «مجالس المؤمنين» آن‏

##298=PAGE##

است كه قاضى در مقدمه آن به عبارت ذيل از آن تعبير نموده است.

و بذكر أحوال بعضى از مشاهير شيعه عليه از صحابه مرضيه، و تابعان طريقه مرتضويه، از مجتهدان احكام، و راويان أحاديث، سيد انام، و حكماى إسلام، و عظماى ائمه كلام، و سائر علماى اعلام، و صوفيه كرامت مقام، و سلاطين صاحب اقتدار، و وزراى كرامت مدار، و امراى عظام، و شعراى فصيح الكلام، اهتمام نمود.

پس چنانكه ملاحظه مى‏شود، موضوع بحث در كتاب «مجالس» مذكور تراجم أحوال اشخاصى است كه مشمول يكى از عناوين كليه مندرجه در عبارت سابق الذكر هستند، و علاوه مى‏شود بر اين منظور مطالب مجلس اول كه در ذكر اماكن شيعه است، و مجلس دوم كه در ذكر طوائف شيعه است، و فاتحه كتاب كه در تعريف شيعه است، و چون همه اين أمور كه گزارش يافت، قسمتى از موضوع بحث كتاب شريف «النقض» تأليف شيخ عبد الجليل قزوينى رازى را تشكيل مى‏دهد، چنانكه در سابق بطور مبسوط ذكر شد (رجوع شود به صفحه 270 در همين مقدمه) و نسخى از كتاب مزبور نيز در دسترس قاضى شوشترى بوده، و مورد استفاده او قرار گرفته است، بنابراين قاضى مزبور استفاده شايانى از اين كتاب نموده است، به عبارت واضح‏تر قاضى نور اللّه علاوه بر استفاده مطالب علمى و بيانات تحقيقي از كتاب «نقض» در روش تأليف، و أسلوب نظم، و ترتيب «مجالس المؤمنين» نيز تقليد و تبعيت بشيخ عبد الجليل و كتاب «نقض» او نموده است، و كسى كه در مطالب اين دو كتاب بلكه در بيانات مذكوره در اين مورد تدبر كند، شبهتى براى او در صدق مدعاى مزبور نمى‏ماند، حتى از كلمه ابتداى كتاب در «مجالس» با قطع نظر از تصريحات سابق الذكر بطور وضوح برمى‏آيد كه در تأليف اين كتاب تقليد و تبعيت بتأليف كتاب «نقض» شده است.

توضيح اين اجمال آنكه نص عبارت قاضى در مفتتح «مجالس» نسبت به اهداى كتاب خود بساخت مقدسه صاحب ناحيه كبرى حضرت‏

##299=PAGE##

ولى عصر عجل اللّه تعالى فرجه اين است (صفحه 2 مجالس).

بعد از استخاره و استعداد و استفاضه از باطن فيض مواطن حضرت أمير المؤمنين عليه السلام بترتيب اين بزم عزم جزم كرد، و آن را «بمجالس المؤمنين» موسوم نمود، و جهت اعتلاى قدر و مزيد اعتناى ناظران منشرح الصدر صدر مجلس بزم را مزين ساخت بنام نامى حجت پروردگار و امام روزگار قطب عوالم هدايت خاتم مقيده ولايت خليفة الرحمن محمّد بن الحسن المهدى صلّى اللّه عليه و على آبائه المبشرين بخروجه و ظهوره، و ملا المشارق و المغارب من نور عدله و تجلى حضوره.

و نص عبارت شيخ عبد الجليل در نقض نسبت باين مطلب اين است (صفحه 3).

ديباچه كتاب بايد كه باسم امام روزگار خاتم الابرار مهديّ بن الحسن العسكريّ عليه و على آبائه السلام باشد، كه وجود عالم را حوالت به بقاى اوست، و نقل و شرح منتظر حضور و لقاى او و آيه‏ «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» و خبر «لو لم يبق من الدنيا» بر صحت عصمت و اثبات امامت او گواه، زين اللّه الدين و الإسلام بخروجه و ظهوره و ملا المشارق و المغارب من نوره.

بر متأمل در اين دو عبارت پوشيده نيست، كه كلام قاضى مأخوذ از كلام صاحب نقض است، علاوه بر تبعيت و تقليد در أصل مطلب از كلمات و الفاظ نيز استفاده و اقتباس شده است، و نظير اين امر در سائر تأليفات قاضى نيز از قبيل «إحقاق الحقّ» و «مصائب النواصب» قليلا واقع شده است، فراجع ان شئت.

ليكن پوشيده نماناد كه قاضى رضوان اللّه عليه حقّ شيخ عبد الجليل را چنانكه شايد و بايد ادا كرده است، و به استفاده خود از اين كتاب وى صريحا اعتراف كرده، و بحق سبقت او و نفاست تحقيقات وى مكرر در مكرر تصريح نموده است، پس اگر در كتاب شريف و اثر تاريخى منيف خود مجالس المؤمنين كه آثار بسيار گرانبها، و تحقيقات‏

##300=PAGE##

و تراجم أحوال و مطالب بسيار بسيار نفيس ديگر استطراد در تضاعيف آن كتاب پرقيمت و عظيم الشأن وديعه گذارده است، احيانا تبعيت و تقليدى بشيخ عظيم الشأن ديگرى مثل شيخ عبد الجليل در روش تأليف كرده، و استفاده از كتاب «نقض» او نموده باشد دليل بر حط قدر او نخواهد بود، بلكه كاشف از حسن نيت و غايت انصاف و نهايت جلالت او خواهد بود، فجزاهما اللّه عن الإسلام و اهله خيرا.

اين از جمله مطالبى بود كه در اواخر مطالب مربوط به بيانات قاضى بذكر آن در آينده اشارت كرده بوديم (صفحه 282 همين مقدمه تحت عنوان تبصره).

6- اينكه فرموده:

و نحن نقلنا تلك الفوائد في كتاب «وثيقة النجاة» فى القسم الثالث في الاماميات.

صريح است در اينكه وى كتابى بنام «وثيقة النجاة» داشته و در قسم سوم آن كتاب ضمن مطالب مربوطه بمبحث امامت فوائدى از «نقض» نقل كرده است، ليكن نگارنده تاكنون آن كتاب را نديده است رزقنا اللّه زيارته.

7- اينكه فرموده:

كتابه المذكور كتاب لطيف في الإمامة كثير الفوائد.

اعتراف صريح است از آن فاقد بصير به نفاست اين اثر شريف، و در سابق به تسامحى كه در اين كلام است اشارت شده است (رجوع شود به صفحه 9).

8- اينكه فرموده:

و الآن عندنا نسخة اخرى عتيقة عند المولى ذو الفقار.

تصريح است به اينكه صاحب «رياض» نسخه‏هائى از اين كتاب ديده بوده است، كه از آن جمله نسخه كهنه قديمئى خودش داشته و نسخه كهنه ديگرى را نيز پيش مولى ذو الفقار سراغ داشته است، و معلوم مى‏شود كه اين دو نسخه قديمى داراى اهميت قابل ذكر بوده است،

##301=PAGE##

پس اگر اين نسخه‏ها در دست مى‏بود مشكلات بسيارى حل و اغلاط بسيارى تصحيح مى‏شد، ليكن متأسفانه بغير از چند نسخه مغلوط ناقص و دست‏خورده بدست نگارنده نرسيده است، و تفصيل آنها در جاى ديگرى ذكر مى‏شود ان شاء اللّه تعالى.

9- اينكه فرموده:

ثمّ انه يظهر من اوائل هذا الكتاب انه الفه بعد سنة ست و خمسين و خمس مائة بامر النقيب شرف الدين ملك النقباء سلطان العترة الطاهرة ابى الفضل محمّد بن على المرتضى بقزوين.

كلام درستى است بخلاف كلمه «بقزوين» زيرا بطور حتم اين كتاب در «رى» نوشته شده است و مصنف و سيد شرف الدين رضوان اللّه عليهما هر دو مقيم رى بوده‏اند بلى سيد شرف الدين مذكور به سال 559 مسافرتى «بقزوين» نموده است چنانكه رافعى در «تدوين» تصريح كرده است باين عبارت.

ورد قزوين سنة تسع و خمسين و خمس مائة.

و شواهد اين مقدمه براى كسى كه كتاب «نقض» را خوانده باشد يا اين مقدمه را ديده باشد، يا به ترجمه سيد شرف الدين مذكور اطلاع داشته باشد ظاهر است، و براى دفع اين توهم ملاحظه اين عبارت مصنف‏

و ما در مختصرى كه پارسال در جواب ملاحده و ردّ شبه ايشان كرده‏ايم كه از قزوين بما فرستادند، كافى است و طالب تمام عبارت بكتاب «نقض» رجوع كند (صفحه 509).

##302=PAGE##

استدراك‏

نگارنده در تعليقات ديوان قوامى ضمن ترجمه سيد شرف الدين ابو الفضل محمّد بن على حسيني نقيب رازى حديثى از «طرائف» سيد ابن طاوس نقلا عن المطرزى صاحب «شرح المقامات» نقل كرده است (صفحه 205) چون بعد از آن مطلع شدم كه امير حامد حسين هندى رضوان اللّه عليه همان حديث را بعينه از «إيضاح» مطرزى نقل كرده است اينك در اينجا بنقل عبارت او مى‏پردازم و نص عبارت او در مجلد حديث تشبيه كه مجلد ششم از مجلدات منهج ثاني كتاب «عبقات الأنوار في امامة الأئمّة الاطهار» (عليهم السلام) است اين است (صفحه 279 نسخه مطبوعه در لكهنو به سال 1301 هجرى قمرى)

اما مدح و ثناء أبو الفتح ناصر بن عبد السيّد مطرزى حنفى اخطب خوارزم را پس بر متتبع «إيضاح» شرح مقامات حريرى تصنيف مطرزى مخفى نيست، كه گاهى او را بامام اجل علامه وصف مى‏نمايد، و گاهى بمولاى الصدر السعيد الشهيد صدر الصدور، و گاهى بصدر الأئمّة و اخطب خطباء خوارزم ملقب مى‏نمايد، و گاهى مولاى الصدر العلامة، و گاهى مولاى الصدر الكبير در حقّ او اطلاق مى‏كند، و جابجا استناد و استدلال و احتجاج بروايات و امارات او مى‏نمايد، در «إيضاح» گفته (آنگاه مطالبى نقل كرده تا آنكه گفته در صفحه 280- 281).

و نيز در «إيضاح» گفته حدّثنا صدر الأئمّة اخطب خطباء خوارزم‏

##303=PAGE##

موفق بن أحمد المكى ثمّ الخوارزمي، قال اخبرنى السيّد الإمام المرتضى أبو الفضل الحسيني في كتابه الى من مدينة الرى جزاه اللّه عنى خيرا، اخبرنا السيّد أبو الحسن عليّ بن أبي طالب الحسيني الشيباني بقراءتي عليه، (آنگاه سند و حديث را تا آخر چنانكه در تعليقات ديوان قوامى ذكر شده نقل كرده است فراجع ان شئت).

10- اينكه بعد از ذكر دو شيخ بزرگوار ديگر مسمى بعبد الجليل (عبد الجليل بن أبي الفتح و عبد الجليل بن عيسى) فرموده:

بل الظاهر عندي اتّحادهما مع الشيخ نصير الدين عبد الجليل بن ابى الحسين بن الفضل القزوينى السابق ايضا، كما لا يخفى فلاحظ.

از غرائب است زيرا آثار و امارات تغاير و تعدّد بيشتر از آن است كه جاى احتمال اتّحاد براى أهل نظر بگذارد، و اغرب از اين كلام كلام ديگر وى است كه در آخر بيانات خود گفته.

ثمّ أقول ان هذا الشيخ يحتمل اتّحاده مع الشيخ الواعظ نصير الدين عبد الجليل بن أبي الحسين بن الفضل القزوينى السابق، بل مع الشيخ عبد الجليل القزوينى الرازيّ الذي ينقل عن كتابه السيّد قاضى نور اللّه التستريّ كثيرا في مجالس المؤمنين، فلاحظ كما مرّ آنفا.

و وجه شدت استغراب آن است كه علاوه بر بطلان حكم باتحاد دو نفر حكم بتعدّد يك نفر نيز (نظر باطلاق دو عنوان بر وى) نموده است، زيرا نصير الدين عبد الجليل واعظ همان است كه عبد الجليل قزوينى رازى نيز بر او اطلاق مى‏شود، و قاضى شوشترى نيز از كتاب او بسيار نقل مى‏كند، درهرصورت معلوم مى‏شود كه مجلدات «رياض العلماء» چنانكه شايد و بايد تنقيح نشده است، گويا عبارت «فلاحظ» در آخر هريك از دو كلام گذشته ناظر باين مطلب است فتفطن.

##304=PAGE##

مطالب مربوط به بيانات علامه قزوينى‏

1- اينكه فرموده:

صاحب مجالس المؤمنين فصول مطول در تصانيف كتاب خود بعين عبارت كتاب «نقض الفضائح» نقل كرده است، و تا آنجا كه اينجانب تتبع نموده‏ام 24 يا 25 مرتبه از آن مطالبى اقتباس نموده (تا آخر).

مبنى بر احصاء غير دقيق است زيرا طبق بيانات نگارنده در سابق معلوم شد كه مورد استفاده قاضى در مجالس از كتاب «نقض» چهل مورد است (چنانچه قبلا ذكر شد).

2- اينكه فرموده:

صاحب كتاب مجالس المؤمنين غالبا محض اختصار از آن بكتاب «النقض» تعبير مى‏نمايد.

مبنى بر توهم اين است كه اين اطلاق از طرف قاضى جبار للاختصار پديد آمده است، درصورتى‏كه در سابق روشن شد كه «نقض» نامى است كه مصنف خودش براى اين كتاب خود نهاده است (رجوع شود به مطالب قبل)

3- اينكه فرموده:

نادر الوجود اعزاز كبريت احمر.

درست است و توضيح آن در سابق داده شد فراجع ان شئت (صفحه 300- 301).

##305=PAGE##

4- اينكه فرموده (نقلا از جناب آقاى حكمت)

كه اين نسخه بسيار مغلوط و حذف و اسقاط بسيار دارد، و عبارات و آيات و اشعار عربى تماما مغلوط و آميخته بسهو و اشتباه كاتب است.

صحيح و درست است و نظير اين است آنچه قاضى شوشترى در بيانات خود گفت:

مع‏هذا آنچه از نسخ آن بنظر اين قاصر رسيده به‏غايت سقيم است (تا آخر آنچه گذشت).

5- اينكه فرموده:

و اين‏جانب از مطالعه اين همه فوائد بسيار مفيد تاريخى و جغرافيائى و ملل و نحلى ...

و همچنين اين قول او:

بارى اين‏جانب از مطالعه اين همه فوائد لا تعدّد و لا تحصاى تاريخى و جغرافيائى و ملل و نحلى، الى آخر العبارة.

اشارت به جامعيت كتابست كه در سابق مبسوطا ذكر شد.

6- اينكه فرموده:

علاوه بر موضوع اصلى آن حاوى اطلاعات بسيار نفيس مهمى راجع بتاريخ و جغرافياى رى و نواحي آن بوده است.

چون اين نكته بسيار دقيق و كتاب از اين جهت اهميت بسزائى دارد لازم مى‏دانم اين مطلب را بطريق بسط در اينجا شرح دهم تا امر چنانكه شايد و بايد روشن شود.

##306=PAGE##

اهميت تاريخى كتاب نقض‏

تحقيق اين مطلب مبتنى بر تمهيد مقدمه‏ايست و آن اينست:

اهميت شهر رى در قديم الايام‏

پرواضح است كه شهر رى قبل از ظهور إسلام و بعد از انتشار آن تا زمان حمله مغول اهميت بسزائى داشته، و از أمّهات بلاد عالم بشمار مى‏رفته است.

ياقوت در «معجم البلدان» در حقّ آن گفته:

و هي مدينة مشهورة من أمّهات البلاد و اعلان المدن‏

و نيز گفته:

و قد حكى الاصطخرى انها كانت أكبر من اصبهان لانه قال: و ليس بالجبال بعد الرى أكبر من اصبهان، ثمّ قال: و الرى مدينة ليس بعد بغداد في المشرق اعمر منها، و ان كانت نيسابور أكبر عرصة منها، و اما اشتباك البناء و اليسار و الخصب و العمارة فهي اعمر، و هي مدينة مقدارها فرسخ و نصف في مثله ...

و للرّيّ قرى كبار، كل واحدة أكبر من مدينة

و نيز گفته:

حكى ابن القبة عن بعض العلماء، قال في التوراة مكتوب: الرى باب من أبواب الأرض، و إليها متجر الخلق، و قال الأصمعى: الرى‏

##307=PAGE##

عروس الدنيا و إليه متجر الناس و هو أحد بلدان الأرض.

زكريا بن محمّد قزوينى در «آثار البلاد» تحت عنوان (بلاد الاقليم الرابع): گفته:

الرى مدينة مشهورة من أمّهات البلاد، و اعلام المدن، كثيرة الخيرات، وافرة الغلات و الثمرات، قديم البناء، قال الكلبى بناها شيخ بعد كيومرث (الى آخر ما قال).

حمد اللّه مستوفى در «نزهة القلوب» گفته (صفحه 52 چاپ لندن).

رى از اقليم چهارم است و أم البلاد ايران و بجهت قدمت آن شيخ البلاد خوانند تا آنكه گفته:

شهر رى را شبث بن آدم پيغمبر (عليه السلام) ساخت هوشنگ پيشدادى عمارت آن افزود، و شهر رى بزرگ شد بعد از خرابى منوچهر بن ايرج بن فريدون تجديد عمارتش كرد، باز خراب يافت أمير المؤمنين المهدى بالله محمّد بن أبو دوانيق عباسى احياى عمارت آن كرد، و شهر عظيم شد، چنانكه گويند: سى هزار مسجد و دو هزار و هفتصد و پنجاه مناره در آن بود، دور باروش دوازده هزار گام است، طالع عمارتش برج عقرب، اهل شهر را بر سر سنگى باهم مخاصمت افتاد، زيادت از صد هزار آدمى بقتل آمدند، و خرابى تمام بحال أهل شهر راه يافت، و در فتنه مغول بكلى خراب شد، و در عهد غازان خان ملك فخر الدين رئى بحكم برليغ درو اندك عمارتى افزود، و جمعى را ساكن گردانيد.

امين احمد رازى در «هفت اقليم» ضمن بيانات خود تحت عنوان «رى» چنين گفته:

در زمان المهدى بالله عباسى عمارت شهر رى بدين منوال بود، مدارس و خوانق شش هزار و چهارصد، حمام سيصد و شصت، مساجد چهل و شش هزار و چهارصد، طاحونه هزار و دويست، كاروانسرا دوازده هزار و هفتصد، مناره پانزده هزار و سى و پنج، يخچال‏

##308=PAGE##

چهارصد و پنجاه، عصارخانه هزار و هفتصد، قنات جاريه هژده هزار و نود و يك، رودخانه نيز بسيار بوده، و محلات نود و شش هزار، و هر محله شش كوچه دارد، هر كوچه چهل هزار خانه و هزار مسجد، و در هر مسجدى هزار چراغدان از طلا و نقره و غيره بود، كه هر شب روشن مى‏كرده‏اند، و مجموع خانه‏ها هشت بار هزار هزار و سيصد و نود و شش بوده، كه مردم مى‏نشسته‏اند «لا يعلم الغيب الا هو».

قزوينى استرآبادى در آخر «بحيره» تحت عنوان خاتمه در اظهار معمورى بلدان گفته (صفحه 626).

آبادانى رى در زمان ملك الشعراء خواجه بندار رازى در آن مرتبه بوده كه مدارس و خوانق شش هزار و هفتصد و هشتاد عد، مساجد چهار هزار و هفتصد و شصت و شش، قنات‏خانه نهصد و بيست و هشت، يخ‏چاه هزار و هفتصد و بيست و پنج، محلات نود و شش محله، در هر محله چهل و شش كوچه، و در هر كوچه چهل هزار خانه، و هزار مسجد، و در هر مسجدى هزار چراغدان از طلا و نقره و غيره، «العهدة على الراوي».

نگارنده گويد: اگر بيانات اين دو نفر يعنى امين احمد رازى و قزوينى استرآبادى مبالغه‏آميز و افسانه‏مانند بنظر بيايد، خوانندگان محترم آنها را بحساب نيارند، زيرا مابقى براى دلالت بر مدعاى مذكور كافى است.

طبري و ابن اثير درباره كثرت غنائم مسلمين هنگام فتح رى چنين گفته‏اند (رجوع شود بوقائع سال 22 هجرى)

و افاء اللّه على المسلمين بالرى نحوا من في «المدائن»

و قصه اقدام ابن سعد بطمع ملك رى بر قتل حضرت سيد الشهداء حسين بن على عليهما السلام و اشعار او كه از آن جمله اين مصراع است:

|  |
| --- |
| أ اترك ملك الرى و الرى منيتى ... |

خود معروف و مشهور و بى‏نياز از شرح و بيان است.

##309=PAGE##

نجم الدين رازى در مقدمه «مرصاد العباد» گفته:

در تاريخ شهور سبع عشر و ستمائة لشكر مخذول كفّار تتار «خذلهم اللّه و دمرهم» استيلا يافت بر آن ديار، و آن فتنه و قتل و فساد و اسر و هدم و حرق كه از آن ملاعين ظاهر شد در هيچ عصر در بلاد كفر و إسلام كس نشان نداده است، و در هيچ تاريخ نيامده ...

تا آنكه گفته:

قتل ازين بيشتر چگونه بود كه از در تركستان تا در شام و روم چندين شهر و ولايت قتل و خرابى كردند، تا از يك شهر رى كه مولد و منشأ اين ضعيف است قياس كرده‏اند، كه كمابيش هفتصد هزار آدمى بقتل آمده است و اسير گشته از شهر و ولايت.

و بنا بر تصريح ياقوت در اين تاريخ (617) نظر بتعدى شافعيان محلات حنفيان و شيعيان خراب و خالى از سكنه بوده است، چنانكه كلام او عن‏قريب نقل خواهد شد، و با وجود اين عده مقتولين و اسراء را هفتصد هزار تخمين مى‏كنند، پس اگر اين حمله قبل از تفرق شيعيان و حنفيان رى واقع مى‏شد قطعا شماره كشته‏شدگان و اسيران بيشتر از اين مى‏شده است.

از تأمل در اين بيانات به‏خوبى مى‏توان نتيجه گرفت كه شهر رى در اوائل إسلام و زمان حمله مغول و ما بين اين دو تاريخ داراى چه اهميت بوده است، و اگر خوف اطاله و اطناب نمى‏بود بذكر قرائن و شواهد بسيار كه همه دلالت بر اين مطلب دارد مى‏پرداختم، ليكن در اينجا اين مختصر كفايت است.

تو خود حديث مفصل بخوان ازين مجمل.

حالا كه اين مقدمه روشن شد مى‏گوئيم.

اين شهر بزرگ تاريخى سالهاى متمادى پايتخت ديالمه بوده، و قبل از ايشان أبو مسلم مروزى مركز قواى خود قرار داده بوده، و محل قضاياى مهم سياسى ديگرى نيز كه در تاريخ اهميت زياد دارد بوده است، با وجود اين تاريخى براى اين شهر فعلا در دست نيست،

##310=PAGE##

درصورتى‏كه براى بلاد ديگر مانند «بغداد» و «نيشابور» و غير آنها تواريخ متعدّده نوشته‏اند، كه غالب آنها موجود است و اين امر سرى دارد كه از بيان آن ناگزيريم و آن اين است:

سر عدم بقاى تاريخ براى رى‏

يكى از قضاياى مسلمه تاريخ اين است كه رى از اوائل إسلام كهف شيعه بوده، و مخصوصا از قرن سوم ببعد كاملا مهد تشيع بوده است، و پيوسته امراء و علماء شيعه در آنجا بتشييد بنيان مذهب ائمه معصومين و ترويج طريقه أهل بيت عصمت و طهارت عليهم السلام مى‏پرداخته‏اند، و ذكر آن شواهد خود نيز رساله مستقلى را لازم دارد، و چون واضح و مسلم است از خوض در آن صرف‏نظر كرده (قسمتى از مطالب داله بر اين موضوع در مقدمه محاسن برقى كه بقلم نگارنده است ذكر شده است، هركه طالب باشد به آنجا رجوع كند صفحه 41) فقط بنقل عبارتى در اينجا اكتفا مى‏كنيم و آن اينكه:

ياقوت در معجم البلدان تحت عنوان الرى (2/ 901 چاپ ليبزيك) گفته:

و كان أهل الرى أهل سنة و جماعة الى ان تغلب أحمد بن الحسين الماذرانى عليها، فاظهر التشيع و اكرم اهله، و قربهم فتقرب إليه الناس بتصنيف الكتب في ذلك، فصنف له عبد الرحمن بن أبي حاتم كتابا في فضائل أهل البيت و غيره، و كان ذلك في أيّام المعتمد و تغلبه عليها في سنة 275 و كان قبل ذلك في خدمة كوتكين بن ساتكين التركى و تغلب على الرى و اظهر التشيع بها و استمر الى الآن‏

و قاضى نور اللّه مرحوم ترجمه اين عبارت را در مجالس المؤمنين درج كرده است، و عن‏قريب نقل خواهد شد «ان شاء اللّه تعالى».

بنابراين غالب سكنه آن شيعه بوده‏اند ازاين‏روى علماى عامه بفكر تأليف و تصنيف تاريخى براى «رى» نيفتاده‏اند، زيرا اقدام بتاريخ رى مستلزم ذكر قضاياى مهمه و أمور برجسته تاريخ مربوط

##311=PAGE##

به شيعه بوده است، و اين عمل مخالف مذاق نوع علماى عامه بشمار مى‏رفته است، بلكه هدف بعضى از ايشان در اثر تعصب بى‏مورد محو آثار علماى شيعه بوده است، چنانكه ابن شهرآشوب در مقدمه «مناقب» بعد از ذكر شمه از مظالم و حق‏پوشيهاى ايشان گفته:

و لعمرى ان هذا الامر عظيم، و خطب في الإسلام جسيم، بل هو كما قال اللّه تعالى‏ «إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ» فصارت الغوغاء يزعقون على المحدثين و المذكرين في ذكرهم عليّا عليه السلام حتّى قال الشاعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اذا ما ذكرنا من على فضيلة |  | رمينا بزنديق و بغض أبو بكر |
|  |  |  |

و قال الآخر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و ان قلت عينا من على تغامزوا |  | على و قالوا قد سببت معاوية |
|  |  |  |

أ فرأيت من اتخذ الهه هواه و اضله اللّه على علم و بقيت علماء الشيعة في أمورهم تائهين و على انفسهم خائفين و في الزوايا منحجزين بل حالهم كحال الأنبياء و المرسلين كما حكى اللّه تعالى عن الكافرين.

«لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ‏ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ. لَنُخْرِجَنَّكَ يا شُعَيْبُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنا. وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنا.

الى آخر ما قال.

بعضى از بى‏انصافان عامه عناد و تعصب بى‏مورد را به جائى رساندند كه با فناء علماء شيعه و از بين بردن خود ايشان قناعت نمى‏كردند بلكه آثار علمى ايشان را نيز نابود مى‏كردند و از ميان مى‏بردند.

##312=PAGE##

ياقوت در معجم البلدان ضمن ترجمه حال صاحب عباد گفته (2/ 315 چاپ 2).

و كان صاحب خراسان الملك نوح بن منصور السامانى، قد ارسل الى الصاحب في السر يستدعيه الى حضرته و يرغبه في خدمته و بذل البذول السنية، فكان في جملة اعتذاره ان قال كيف يحسن لي مفارقة قوم بهم ارتفع قدرى، و شاع بين الأنام ذكرى، ثمّ كيف لي يحمل اموالى مع كثيرة اثقالى، و عندي من كتب العلم خاصّة ما يحمل على اربعمائة جمل او أكثر.

قال أبو الحسن البيهقيّ:

و انا أقول بيت الكتب الذي بالرى على ذلك دليل بعد ما احرقه السلطان محمود بن سبكتكين فانى طالعت هذا البيت فوجدت فهرست تلك الكتب عشر مجلدات، فان سلطان محمود لما ورد الى الرى قيل له ان هذه الكتب الروافض و أهل البدع، فاستخرج منها كلما كان في علم الكلام و امر بحرقه.

اين همان كتابخانه است كه ياقوت در كتاب ديگر خود «معجم الأدباء» تحت عنوان طالقان نيز از آن اسم مى‏برد، و نص عبارت او اين است.

طالقان. بعد الالف لام مفتوحة و قاف و آخره نون بلدتان إحداهما بخراسان ...

(إلى أن قال)

و الأخرى بلدة و كورة بين قزوين و ابهر، و بها عدة قرى يقع عليها هذا الاسم، و إليها ينسب الصاحب بن عباد و ابوه عباد بن العباس بن عباد أبو الحسن الطالقانى، سمع عباد ابا خليفة الفضل بن الحباب و البغداد بين في طبقته ...

##313=PAGE##

قال أبو الفضل: و رأيت له في دار كتب ابنه أبى القاسم بن عباد بالرى كتابا في «احكام القرآن» ينصر فيه مذهب الاعتزال استحسنه كل من رآه.

صاحب «مجمل التواريخ» بعد از بيان اوضاع و أحوال اواخر دولت ديالمه (آل بويه) گفته (صفحه 403- 404).

تا خداى تعالى سلطان محمود بن سبكتكين را رحمه اللّه بر ايشان گماشت، و به رى آمد با سپاه و روز دوشنبه تاسع جمادى الأولى سنة عشرين و أربعمائة ايشان را جمله قبض كرد، و چندان خواسته از هر نوع بجاى آمد، كه آن را حدّ و كرانه نبود، و تفصيل آن در فتح‏نامه نوشتست، كه سلطان محمود بخليفة القادر بالله فرستاد، و بسيار دارها بفرمود زدن، و بزرگان ديلم را بر درخت كشيدند، و بهرى را در پوست گاو دوخت و بغزنين فرستاد، و مقدار پنجاه خروار دفتر روافض و باطنيان و فلاسفه از سراهاى ايشان بيرون آورد، و زير درختها آويختگان بفرمود سوختن إلى آخر ما قال.

ابن اثير در «كامل» ضمن بيان حوادث سال چهارصد و بيست هجرى تحت عنوان «ملك يمين الدولة (محمود بن سبكتكين) الرى و بلد الجبل» در طى ذكر كارهائى كه سلطان محمود انجام داده گفته است:

و صلب من أصحابه الباطنية خلقا كثيرا، و نفى المعتزلة الى خراسان، و احرق كتب الفلسفة و مذاهب الاعتزال و النجوم، و اخذ من الكتب ما سوى ذلك مائة حمل.

خواند مير در روضة الصفا تحت عنوان ذكر حكومت مجد الدولة بن فخر الدولة ابن بويه بعد از ذكر وقايعى كه موقع ورود سلطان محمود به رى روى داده است گفته (4/ 53 نسخه مطبوعه به سال 1266)

گويند كه در كتب خانه مجد الدولة كتب بسيار بود آنچه مشتمل بود بر سخنان حكما و أهل اعتزال بموجب فرمان سوخته گشت، و باقى را بخراسان بردند.

##314=PAGE##

خواند مير در دستور الوزراء در اواخر ترجمه حال صاحب گفته (صفحه 121).

صاحب مدت هژده سال بامر خطير وزارت قيام نمود، و آن مقدار از نفايس كتب كه او جمع كرد هرگز هيچ وزير بلكه صاحب تاج و سرير جمع نكرده بود، چنانكه در سفرى از اسفار چهارصد شتر بار- بردار كتب او را مى‏كشيدند «و العهدة على الراوي».

و ليس هذا اول قارورة كسرت في الإسلام، زيرا اين امر نظائر بسيار دارد، از آن جمله سوزاندن كتابخانه شيخ الطائفة أبو جعفر محمّد بن الحسن الطوسيّ رضوان اللّه عليه است.

ابن كثير در «البداية و النهاية» ضمن ذكر حوادث سال چهارصد و شصت گفته (12/ 97).

و فيها توفى من الأعيان أبو جعفر محمّد بن الحسن فقيه الشيعة و دفن في مشهد على، و كان مجاورا به من حين أحرقت داره بالكرخ و كتبه، سنة ثمان و أربعين، الى محرم هذه السنة فتوفى و دفن هناك.

و از عبارت سبكى صريحا برمى‏آيد كه اين امر مكرر واقع شده، و در مرئى و منظر مردم صورت عمل به خود مى‏گرفته است، و نص عبارت او در ترجمه حال شيخ اين است (3/ 52).

و قد أحرقت كتبه عدة نوب بمحضر من الناس.

و هركه طالب تفصيل اين قصه باشد بتواريخ و تراجم أحوال مفصله مراجعه كند، زيرا مناسب نمى‏دانم كه بيشتر از اين باين قضيه جگرسوز و دلخراش اشاره كنم، و اين هم بطريق استطراد ذكر شد «تلك شقشقة هدرت ثمّ قرت».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مرا درديست اندر دل اگر گويم زبان سوزد |  | اگر پنهان كنم ترسم كه مغز استخوان سوزد |
|  |  |  |

برگرديم باصل مقصود

پس بايستى فقط از شيعيان باين امر (تأليف تاريخ رى) بپردازد، زيرا چنانكه مشروحا معلوم شد «تاريخ رى» مستلزم ذكر

##315=PAGE##

مفاخر و مآثر شيعه است، و آن نيز مخالف مذاق و عقيده علماى اهل سنت و جماعت بوده است، و بنا بر آنچه من تاكنون بعد از فحص و تتبع و استقصاى وسع اطلاع يافته‏ام دو تاريخ براى شهر رى بهمت و سعى دو نفر عالم بزرگ شيعى نوشته شده است.

اول ايشان عالم جليل القدر عظيم الشأن أبو سعد منصور بن الحسين آبى رضوان اللّه عليه است، كه ذيلا بنقل عبارات علماء در حقّ او مى‏پردازيم.

ثعالبى در تتمة اليتيمة (در تتمة قسم ثالث كه در محاسن أهل رى و همدان و أصفهان و سائر بلاد جبل و مجاورات آن است از قبيل جرجان و طبرستان) گفته (صفحه 100 نسخه چاپى بطهران به سال 1353 بتصحيح دانشمند فقيد آقاى عبّاس اقبال آشتيانى).

استاذ أبو سعد منصور بن الحسين الآبي هو الذي يقول فيه الصاحب‏

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قال لابى سعد فتى الآبي‏ |  | انت لانواع الخنى آبى‏ |
| الناس من كانون اخلاقهم‏ |  | و خلقك المعسول من آب‏ |
|  |  |  |

و تقلد الوزارة بالرى، و كان يلقب بالوزير الكبير ذى المعالى زين الكفاة، و هو الآن في ولاية فضله و سروه، و هناك من شرف النفس و كرم الطبع، و علو الهمة، و عظيم الحشمة، ما الاخبار به سائرة، و الدلائل عليه ظاهرة، ثمّ هو من اجمع أهل زمانه لمحاسن الآداب، و اغوصهم على خبايا العلوم، و له من المصنّفات كتاب «التاريخ» الذي لم يسبق الى تصنيف مثله، و كتاب «نثر الدر» و له بلاغة بالغة و شعر بارع كقوله على طريقة أهل الحجاز (آنگاه بنقل قسمتى از اشعار او پرداخته است هركه طالب باشد بكتاب مزبور مراجعه كند).

صاحب مجمل التواريخ تحت عنوان ذكر تواريخ آل بويه و بعضى اخبارشان (صفحه 388 و 454) بعد از ذكر ورود سلطان محمود

##316=PAGE##

به رى و انقراض دولت آل بويه گفته (صفحه 404 نسخه چاپى)

و من اين تاريخ از مجموعه بو سعد آبى بيرون آوردم، كه شاهنشاه او را به آخر عهد وزارت داده بود، مردى عظيم فاضل و متبحر اندر علوم بوده است (و ديگر كتب و احوالها).

رافعى در تدوين ضمن ترجمه حال صاحب بن عباد گفته (صفحه 233 نسخه اسكندريه)

و ذكره أبو سعد الآبي في كتابه في اخبار الرى فقال قد انقرض بموته (الى آخر كلامه).

ياقوت در معجم البلدان تحت عنوان «آبه» گفته:

و إليها فيما احسب ينسب الوزير أبو سعد منصور بن الحسين الآبي ولى اعمالا جليلة، و صحب الصاحب بن عباد، ثمّ وزر لمجد الدولة رستم بن فخر الدولة بن ركن الدولة بن بويه، و كان أديبا شاعرا مصنفا و هو مؤلف كتاب «نثر الدر» و «تاريخ الرى» و غير ذلك و اخوه أبو منصور محمّد كان من عظماء الكتاب و جلة الوزراء وزر لملك طبرستان.

و نيز تحت عنوان ارز (بالفتح ثمّ السكون و زاء) گفته:

قال أبو سعد منصور بن الحسين الآبي في تاريخه.

الارز قلعة بطبرستان لا يوصف في الأرض حصن يشبهها او يقاربها حصانة و امتناعا و انفساحا و اتساعا و بها بساتين و ارحية دائرة و ماء يزيد على الحاجة ينصب الفضل منه الى اودية.

و نيز تحت عنوان جناشك (بالفتح و الالف و الشين المعجمة) گفته:

قال الوزير أبو سعد الآبي:

و هي مستغنية بشهرتها عن الوصف و هي من القلاع التي يقف الغمام دونها، و تمطر افنيتها، و لا تمطر ذروتها لفوتها شام الغمام، و علوها عن مرتقى السحاب.

و نيز تحت عنوان «الجوسق» گفته:

##317=PAGE##

«و الجوسق من قرى الرى، عن الآبي أبى سعد منصور الوزير، و الجوسق أيضا قلعة الفرخان بناحية الرى إلى آخر ما قال».

و نيز تحت عنوان «روذبار» گفته:

و قال أبو سعيد الآبي في تاريخه «روذبار قصبة بلاد الديلم».

و نيز تحت عنوان «المحمدية» گفته:

و قرأت في تاريخ ابى سعد الآبي ان المهدى لما قدم الرى، بنى بها المسجد الجامع فذكر انه لما اخذ في حفر الاساس اي الى اساس قديم ...

و نيز ياقوت گفته (ليكن در معجم الأدباء در ترجمه حال صاحب بن عباد بن العباس بن عباد الوزير 2/ 304).

«و ذكر الوزير أبو سعد منصور بن الحسين الآبي في تاريخه، من جلالة قدر الصاحب، و عظم قدره في النفوس و حشمته ما لم يذكر بوزير قبله و لا بعده مثله، و أنا ذاكر ما ذكر على ما تسعه. قال: توفيت أم كافى الكفاة بأصبهان ...

آنگاه ترجمه مبسوطى از آن كتاب نقل كرده است.

و نيز در معجم الأدباء در ترجمه حال ابن العميد (ابى الفتح على بن محمّد 5/ 355 چاپ دوم) گفته:

و قرأت في تاريخ ذى المعالى زين الكفاة الوزير ابى سعد منصور بن الحسين الآبي، قال كان عضد الدولة ينقم على ابى الفتح بن العميد اشياء ...

آنگاه كلام مبسوطى ايراد كرده است.

نيز در معجم الأدباء در ترجمه حال قابوس بن وشمگير گفته (جلد 6 صفحه 150 چاپ دوم).

قال أبو سعد الآبي في تاريخه في شهر ربيع الآخر سنة 403 كانت الاخبار تواترت بموت قابوس بن وشمگير ثمّ ورد الخبر بانه لم يمت و لكنه نكب و ازيل عن الملك و ذلك إلى آخر كلامه (آنگاه بذكر

##318=PAGE##

قضيه مبسوطا نقلا از آن كتاب پرداخته است).

كمال الدين عبد الرزاق بن أحمد شيبانى معروف بابن الفوطى در كتاب الكاف از «تلخيص الآداب في مجمع الألقاب» گفته (صفحه 19 نسخه مطبوعه به سال 1358).

الكافي أبو المعالى سعد بن أحمد بن عبد العزيز الرازيّ الاديب ذكره الوزير أبو سعد الآبي في «تاريخ الرى» الذي صنفه و قال كان من بيت رئاسة و انشد له:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وافى قريض ممجد |  | بادى العلى عين الأنام‏ |
| فرتعت منه في محا |  | سن البست ثوب التصام‏ |
| و جلوته عذراء وا |  | ضعة القناع او اللثام‏ |
| و دعوت لا لقما له |  | ده بخير مستدام‏ |
|  |  |  |

حافظ ابرو در اوائل جزء سوم از تاريخ موسوم «بمجمع التواريخ» خود گفته:

تحت عنوان ذكر ابى نصر أحمد بن إسماعيل بن أحمد بن اسد بن سامان، و هو الثاني من الملوك السامانية، ضمن بيان وقائع تاريخى در زمان او گفته:

و أبو سعد آبى در «تاريخ رى» آورده است كه أحمد بن إسماعيل در سنه ست و تسعين و مائتين به رى آمد، و سه ماه و بيست و پنج روز در رى بود، و بعد از آن أبو عبد اللّه بن مسلم را خليفه خود ساخت و از آنجا برفت، ابن مسلم سه ماه حكومت كرد، بعد از آن محمّد بن على بن الحسين المرورودى از قبل أحمد بن إسماعيل به رى آمد، و او را صعلوك مى‏گفتند، و او حكومت رى كرد تا زمانى كه أحمد بن إسماعيل را بكشتند، و صعلوك از حكومت رى معزول شد، بعد از آن ديگربار با حاجبان بيامد، و اتباع بسيار برو جمع شده بود، عرضه- داشتى بخليفه المقتدر بالله كرد، و التماس نمود كه حكومت رى به وى دهد، و مالى سنگين قبول كرد، و نصر حاجب معاونت او مى‏كرد، اگرچه خليفه راضى نبود، القصه حكومت بستد و چون به رى آمد آن‏

##319=PAGE##

مال كه تقبل كرده بود حاصل نمى‏شد، بنياد ظلم نهاد، و مصادره خلق مى‏كرد، تا مال چند حاصل كرد و بفرستاد، چون يوسف بن أبي الساج با برادر صعلوك به رى آمد، صعلوك بخراسان رفت (و تمام اخبار صعلوك گفته شود ان شاء اللّه تعالى).

اما كتاب «نثر الدر» اين عالم بزرگ كه ثعالبى نام آن را نيز ضمن ترجمه وى از تصانيف او شمرده گويا نسخه كامل و تمام آن تا زمان حاجى خليفه مؤلف «كشف الظنون» موجود بوده است، زيرا نص عبارت او در باب النون از كتاب نامبرده اين است (2/ 1927 از نسخه مطبوعه به سال 1362).

«نثر الدر» فى المحاضرات لابى سعد منصور بن الحسين الآبي الوزير المتوفّى سنة 422 في سبع مجلدات كلها بخطب بليغة على عدة أبواب لم يجمع مثله اوله.

بحمد اللّه نستفتح اقوالنا و اعمالنا ...

اختصره من كتابه «نزهة الأدب» و رتبه على أربعة فصول.

الأول فيه خمسة أبواب‏

الأول يشتمل على آيات من كتاب اللّه تعالى متشابهة متشاكلة، يحتاج الكاتب إليها.

الثاني- يشتمل على الفاظ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلم (و هى) موجزة فصيحة.

الثالث- يشتمل على نكت من كلام على كرم اللّه وجهه.

الرابع- يشتمل على نكت من كلام أولاده رضى اللّه عنهم.

الخامس- يشتمل على نكت من كلام سادة بنى هاشم.

و الفصل الثاني على عشرة أبواب من الجد و الهزل‏

و الثالث على ثلاثة عشر بابا.

و الرابع على أحد عشر بابا.

از اين عبارت به‏خوبى برمى‏آيد كه كتاب در دسترس چلبى بوده است، و حتّى تصريح وى در «كشف الظنون» بنام «نزهة الأدب»

##320=PAGE##

چنانكه اندكى بعد از اين گفته است (صفحه 3919).

«نزهة الأدب» لابى سعيد منصور بن الحسين الآبي الوزير المتوفى سنة الثنتين و عشرين و اربعمائة (422).

مبتنى بر مطالعه مقدمه كتاب نثر الدر بوده است زيرا در جاى ديگر از كتبى كه بنظر من رسيده است از موارد دسترس تصريحى بنام آن نه در ترجمه حال آبى، و نه در فهارس كتب نشده است «و اللّه اعلم».

اربلى در كشف الغمّة ضمن ترجمه حال امام محمّد باقر عليه السلام گفته (صفحه 220 نسخه چاپى).

و قال الآبي رحمه اللّه في كتابه «نثر الدر».

محمّد بن على الباقر عليه السلام قال يوما لاصحابه.

أ يدخل احدكم يده في كم صاحبه فيأخذ حاجته من الدنانير؟

قال: فلستم إذا باخوان.

و قال لابنه جعفر عليه السلام.

ان اللّه خبا ثلاثة اشياء خبا رضاه في طاعته، فلا تحقرن من الطاعة شيئا فلعل رضاه فيه، و خبا سخطه في معصيته فلا تحقرن من المعصية شيئا، فلعل سخطه فيه، و خبا اولياءه في خلفة فلا تحقرن أحدا فلعله ذلك الولى (الى آخر ما نقله).

ابن صباغ نيز در «الفصول المهمة» در ترجمه حضرت باقر (ع) گفته (صفحه 229 نسخه مطبوعه در ايران به سال 1302).

و روى أبو سعد منصور بن الحسين الآبي ان محمّد بن على الباقر عليه السلام قال لابنه جعفر الصادق:

يا بنى ان اللّه خبا ثلاثة اشياء (آنگاه حديث مذكور را تا آخر مطابق آنچه از «كشف الغمّة» نقل شده نقل كرده است).

علامه مجلسيّ در مقدمه «بحار» در فصل دوم كه در بيان وثوق بر كتبى است كه مآخذ «بحار» بوده است (1/ 16- 17 چاپ كمپانى) گفته:

##321=PAGE##

و النرسى من أصحاب الأصول روى عن الصادق و الكاظم عليهما السلام، و ذكر النجاشيّ سنده الى ابن أبي عمير عنه.

الشيخ في التهذيب و غيره يروى من كتابه، و روى الكليني ايضا من كتابه في مواضع منها، في باب التقبيل عن عليّ بن إبراهيم عن ابن ابى عمير عنه‏

و منها في كتاب الصوم بسند آخر عن ابن أبي عمير عنه.

و كذا كتاب زيد الزراد اخذ عنه أولو العلم و الرشاد، و ذكر النجاشيّ أيضا سنده الى ابن أبي عمير عنه.

و قال الشيخ في الفهرست و الرجال لهما اصلان، لم يروهما ابن بابويه و ابن الوليد، و كان ابن الوليد يقول هما موضوعان، و قال ابن الغضائري غلط أبو جعفر في هذا القول فانى رأيت كتبهما مسموعة من محمّد بن أبي عمير (انتهى).

و أقول و ان لم يوثقها أرباب الرجال لكن اخذ اكابر المحدثين من كتابيهما، و اعتمادهم عليهما حتّى الصدوق في «معاني الأخبار» و غيره، و رواية ابن أبي عمير عنهما و عد الشيخ كتابهما لعلها تكفى لجواز الاعتماد عليهما، مع انا اخذنا هما من نسخة قديمة مصحّحة بخط الشيخ منصور بن الحسين الآبي، و هو نقله من خطّ الشيخ الجليل محمّد بن الحسن القمّيّ، و كان تاريخ كتابتها سنة أربعة و سبعين و ثلاثمائة، و ذكر انه اخذهما و سائر الأصول المذكورة بعد ذلك من خطّ الشيخ الأجل هارون بن موسى التلعكبرى رحمه اللّه (الى آخر ما ذكره).

خاتم المحدثين ثقة الإسلام نورى در خاتمه مستدرك در فائده ثانيه كه در شرح كتبى است كه مآخذ «مستدرك» بوده است گفته (3/ 296).

و كتاب درست و اخواته الى جزء من نوادر عليّ بن اسباط وجدناها مجموعة منقولة كلها من نسخه عتيقة صحيحة بخط الشيخ منصور بن الحسن الآبي، و هو نقلها من خطّ الشيخ الجليل محمّد بن الحسن القمّيّ، و كان تاريخ كتابتها سنة أربع و سبعين و ثلاثمائة، و ذكر انه اخذ

##322=PAGE##

الأصول المذكورة من خطّ الشيخ الأجل هارون بن موسى التلعكبرى، و هذه النسخة كانت عند العلّامة المجلسيّ كما صرّح به في اول «البحار» و منها انتشرت النسخ و في اول جملة منها و آخرها يذكر صورة النقل المذكور.

و اين مجموعه مشتمل بر چهارده أصل از أصول شيعه بوده، كه همه آنها بنص اين عبارت و عبارت مجلسيّ بخط ابى سعد منصور بن الحسين آبى بوده است، و طالب اسامى أصول مذكوره به نسخه مطبوعه آنها يا به «بحار» يا «مستدرك» رجوع شود.

و منتجب الدين نام اين بزرگوار را در حرف ميم چنين ياد كرده است:

الوزير السعيد ذو المعالى زين الكفاة أبو سعد منصور بن الحسين الآبي، فاضل، عالم، فقيه، و له نظم حسن.

قرأ على شيخنا الموفق ابى جعفر الطوسيّ و روى عنه الشيخ المفيد عبد الرحمن النيسابوريّ.

باخرزى در «دمية القصر» تحت عنوان القسم الرابع في شعراء الرى و الجبال و أصفهان و فارس و كرمان گفته (صفحه 95 نسخه چاپى).

الوزير أبو سعد الآبي كان أنواع الفضل كانت غائبة عن الدنيا، فأتت به الى آبة، و ناهيك به من ليث سكن تلك الغابة، و له في رسائله قلائد نثر جلاها الصيقلون. فاخلصوها خفافا كلها تبقى بأثر، و في قصائده شعر تسير بارخاء السرحان، و تقريب التتفل، و كأنّها نسيم الصباء جلت بريا القرنفل، و هو في جاهه بدرجة يهم بالازراء على من كان في عصره من الوزراء، انشدنى الاديب سليمان له.

(آنگاه هفت بيت نقل كرده و ترجمه را به پايان رسانيده است).

نگارنده گويد: چنانكه ملاحظه مى‏شود، بطور وضوح از اين كلام برمى‏آيد كه اين ترجمه حال در زمان حيات أبو سعد مزبور نوشته شده است. و بدين‏جهت تاريخ وفات در آن ذكر نشده است.

##323=PAGE##

چنانكه ترجمه مذكور در «تتمة اليتيمة» ثعالبى نيز در حال حيات صاحب ترجمه نوشته شده است و بهمين جهت تاريخ وفات ندارد.

تنبيه بر سه امر در اينجا ضرور است و آن اين است.

1- آنكه حاجى خليفه در «كشف الظنون» نسبت به أبو سعد آبى گفته المتوفّى سنة اثنتين و عشرين و اربعمائة.

البته درست نيست زيرا مفيد نيسابوريّ به سال چهارصد و سى و دو از أبو سعد مذكور نقل روايت كرده است اينك نص عبارتى را كه دال بر اين است نقل مى‏كنم.

محدث نورى در فائده سوم از خاتمة مستدرك ضمن ذكر مشايخ شيخ بزرگوار محمّد بن أحمد بن الحسين النيسابوريّ ملقب بمفيد گفته (صفحه 488- 489).

منهم الوزير السعيد ذو المعالى زين الكفاة أبو سعد منصور بن الحسين الآبي، فاضل، عالم، فقيه، و له نظم حسن.

قرأ على شيخنا الموفق ابى جعفر الطوسيّ و روى عنه الشيخ المفيد عبد الرحمن النيسابوريّ كذا في المنتجب و في الأربعين‏

الثاني و العشرون- اخبرنا الوزير أبو سعد منصور بن الحسين الآبي رحمه اللّه رحمة واسعة بقراءتي عليه في مسجدى في سنة اثنين و ثلاثين و اربعمائة قال: حدّثنا الشيخ أبو جعفر محمّد بن عليّ بن بابويه رحمه اللّه إملاء يوم الجمعة لتسع خلون من ربيع الآخر سنة ثمان و سبعين، قال: حدّثنا ابى، الخ، و هذا السند ممّا يغتنم فيما بين الطرق من جهة العلو، و ربما يستغرب في بادى النظر بان الذي كان يقرأ على ابى جعفر الطوسيّ كيف يروى عن الصدوق المتقدم عليه بطبقتين؟ و يرفع بان بين التاريخين أربع و خمسون سنة، فلو كان عمر الوزير في تاريخ التحمل الذي هو قبل وفاة الصدوق بثلاث سنين، عشرون سنة مثلا، كان عمره في سنة السماع أربع و سبعين و هو عمر متعارف شايع.

چنانكه ملاحظه مى‏شود صريحا از عبارت حاضر برمى‏آيد كه نقل روايت مشاراليها به سال چهارصد و سى و دو بوده است، پس قدر

##324=PAGE##

مسلم اين است كه أبو سعد مذكور در تاريخ مزبور زنده بوده است، اما اينكه در چه تاريخ وفات نموده است نصى در اين باب در نظر ندارم.

بلى ثقة الإسلام شيخ آقا بزرگ تهرانى مد ظله العالى در «الذريعة» تحت عنوان (تاريخ الرى) تصريح كرده كه وفات او به سال 432 بوده است فراجع ان شئت.

2- بايد دانست كه اين أبو سعد منصور بن الحسين آبى غير از زين الملك أبو سعد آبى، برادر سعد الملك است، كه هر دو برادر بدستور محمّد شاه سلجوقى به سال پانصد هجرى مصلوب شده‏اند، و ترجمه ايشان در كتاب «النقض» چنين است (صفحه 86- 87).

اما سعد الملك رازى رحمة اللّه عليه شيعى امامى اصولى بود، چون خوابگاه دولت سلطان سعيد محمّد نور اللّه مرقده بر او حسد بردند، بر وى بدر آمدند، و تعرضش كردند، و سلطان را بر وى متغير ساختند، تا وى را برآويخت و همان روز بر آن پشيمان شد، و سه روز بار نداد و روز چهارم كه بر تخت نشست همه قاصدان سعد الملك خائف بودند، و شمس رازى شاعر در حضرت سلطان شد و به آواز بلند اين قطعه بر سلطان خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ترا سعد و بو سعد بودند يار |  | چو تاج از بر سر برآويختى‏ |
| درآويخت بايست بدخواه‏شان‏ |  | تو آن هر دوان را برآويختى‏ |
|  |  |  |

از سعد، سعد الملك را خواسته، و از بو سعد زين الملك را، سلطان بگريست شاعر را سيم و خلعت داد و بفرمود تا سعد الملك را با حرمتى تمام دفن كردند.

و نيز شيخ عبد الجليل در كتاب «النقض» ضمن ذكر معاريف وزراء و أرباب قلم از گروه شيعه گفته (صفحه 218- 220).

و أستاد أبو منصور و برادرش أبو سعد وزيران محترم بودند از آبه، و جاه و تمكين و رفعت ايشان از آفتاب ظاهرتر است، و اعتقاد

##325=PAGE##

اهل آبه معلوم است كه الا شيعى و معتقد نباشند، و گفته‏اند ساوى باشد كه شيعى نباشد، و آبى الا خود شيعى نباشد، و بندار رازى در مدح اين دو برادر وزير بيست و هفت قصيده غراء گفته، و اين أبيات مسمى او راست در حقّ ايشان:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جليل مملكت داراى گيتى‏ |  | أبو منصور آن درياى مفخر |
| بفر دولت أستاد أبو سعد |  | بماناد اين‏چنين دولت معمر |
| همايون دو برادر چونكه دو شير |  | دو خورشيد كرم دو بحر اخضر |
|  |  |  |

(انتهى المقصود من كلامه).

توضيح مطلب آنكه به صراحت كلام شيخ عبد الجليل، ابو سعد زين الملك نيز با برادرش سعد الملك مصلوب شده است، و به شهادت همه كتب تواريخ صلب محمّد شاه وزيرش سعد الملك را كه برادر همين ابو سعد زين الملك است به سال پانصد هجرى (دوسه روز قبل از فتح قلعه طژكوه معروف به شاه‏دژ) بوده است، پس روشن شد كه وزير ابو سعد آبى شيعى دو نفر بوده است، يكى صاحب نثر الدر و تاريخ رى است كه وزير مجد الدولة بوده، و در نيمه اول قرن پنجم هجرى بحتف انف خود درگذشته است، و ديگرى أبو سعد آبى مصلوب به سال پانصد هجرى است، كه در كلام شيخ عبد الجليل ياد شده است.

ابن اثير در كامل ضمن ذكر قضاياى سال پانصد هجرى تحت عنوان «ذكر قتل وزير السلطان» گفته:

في شوال من هذه السنة قبض السلطان محمّد على وزير سعد الملك أبى المحاسن، و اخذ ماله و صلبه على باب اصبهان، و صلب معه أربعة نفر من اعيان أصحابه و المنتمين إليه، اما الوزير فنسب الى خيانة السلطان، و اما الأربعة فنسبوا الى اعتقاد الباطنية.

پس معلوم مى‏شود كه يكى از چهار نفر مذكور در اين كلام ابن‏

##326=PAGE##

اثير همين أبو سعد برادر سعد الملك بوده است، و السلام على من اتبع الهدى.

3- چنانكه از نص عبارتى كه از «أربعين» مفيد نيسابوريّ برآمد كه أبو سعد آبى به سال سيصد و هفتاد و هشت نقل روايت از صدوق مى‏كند، يا از عبارت ثعالبى در «تتمة اليتيمة» برآمد كه وى در دستگاه صاحب بن عباد متوفى به سال سيصد و هشتاد و پنج بوده، و صاحب او را با دوبيتى مدح كرده است، همچنين از تاريخ كتابت نسخه عتيقه از أصول چهارده‏گانه كه بخط همين وزير أبو سعد آبى بوده است برمى‏آيد كه وى به سال 374 نسخه أصول مذكوره را صحيحا استنساخ نموده است، اگرچه اين مطلب از كلمات علامه مجلسيّ و محدث نورى كه نقل كرديم معلوم شد، ليكن نظر به فايده مهمى كه اشاره خواهيم كرد عبارت تاريخ كتابت نسخه أصول نامبرده را بعين تعبيرى كه كاتب مذكور يعنى أبو سعد آبى ضبط كرده است در اينجا نقل مى‏كنيم، و آن بنا بر آنچه در نسخه چاپى أصول چهارده‏گانه مذكوره ذكر شده است اين است، (رجوع شود به آخر أصل أبو سعيد عباد عصفرى صفحه 19 نسخه مطبوعه در تهران به سال 1371).

و كتبها منصور بن الحسن بن الحسين الآبي في يوم الخميس لليلتين بقيتا من شهر ذى القعدة من سنة 374 أربع و سبعين و ثلاثمائة بالموصل من أصل ابى الحسن محمّد بن الحسن بن الحسين بن أيّوب القمّيّ.

و قريب باين عبارت را نيز در آخر أصل زيد زراد نقل كرده است (رجوع شود به صفحه 13 نسخه مشاراليها).

و در آخر أصل جعفر بن محمّد بن شريح الحضر مى‏گفته (صفحه 97 نسخه نامبرده).

و كتبه منصور بن الحسن بن الحسين الآبي، في ذى الحجة سنة 374 أربع و سبعين و ثلاثمائة من نسخة ابى الحسن محمّد بن الحسن بن الحسين بن أيّوب القمّيّ بالموصل.

##327=PAGE##

و در آخر أصل نسخه مشاراليها گفته (صفحه 14).

كمل كتاب عاصم بن حمد الحناط نسخه منصور بن الحسن الآبي من أصل ابى الحسن محمّد بن الحسن القمّيّ ايده اللّه في ذى الحجة لليلتين مضتا منه سنة 374 أربع و سبعين و ثلاثمائة يوم الاحد.

و در آخر أصل زيد نرسى (صفحه 58) و نوادر عليّ بن اسباط (صفحه 132) و أصل درست بن أبي منصور (صفحه 169) بنظائر عبارات گذشته تصريح كرده است.

پس معلوم شد كه نام پدر او حسن و نام جد او حسين بوده است بنابراين گاهى به پدر و گاهى به جد نسبت داده شده است اگرچه غالبا منسوب به جد است فراجع ان شئت.

دومين نفرى كه براى رى تاريخ نوشته است منتجب الدين است چنانكه بتفصيل در مقدمه كتاب ذكر كرديم.

##328=PAGE##

شماره 300- عقيل بن محمّد السمرقندى:

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (صفحه 233) گفته است:

و سيد امام صدر الدين سمرقندى عالم و مذكر و برادرش سيّد امام بدر الدين عقيل عالم و بزرگ و كبار سادات در حدود پارس و كرمان ..

##329=PAGE##

شماره 319- عبد الصمد بن فخرآور:

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (صفحه 237) گفته است:

آنگه دهخدا فخرآور مشيوردى (هشتجردى صحيح است) و پسرى او جمال الدين عبد الصمد غازى شهيد رحمه اللّه تعالى.

گويا «هشيجرد» يا «هشتجرد» قريه از قراى قزوين باشد چه رافعى در «التدوين في اخبار قزوين» (صفحه 88) گفته:

محمّد بن عبد السلام بن عبد الرحمن القاضي الهشتجردي كان يقضى و يذكر بقريته و قرى سواها ...

و نيز در ترجمه پدر او گفته (صفحه 458):

عبد السلام بن عبد الرحمن بن عبد الغفار بن عبد اللّه بن على شيخ فقيه، كان قاضيا «بهشجرد» و تلك الناحية ورد قزوين غير مرة، و تفقه بآمل سنين، و ادرك كبار فقهائها، و توفى على ما قيل عن خمس و تسعين سنة.

و ظاهر آن است كه مراد از كلمه بقريته قريه منسوب إليه محمّد مذكور است كه «هشتجرد» باشد و اللّه اعلم.

و محتمل است كه فخرآور همان باشد كه جد قضويان قزوين است.

##330=PAGE##

حمد اللّه مستوفى در اواخر تاريخ گزيده (باب ششم فصل هفتم صفحه 847) گفته:

قضويان- جدشان فخر الدين فخرآور در ديوان قضاء وكالت كردى بدين‏سبب ايشان را قضوى خوانند.

##331=PAGE##

شماره 333- السيّد فاذشاه:

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب «نقض» (صفحه 192) ضمن علماى شيعه گفته است:

و سيد پادشاه الراونديّ و اقارب او ...

و قسمتى راجع به او در خاندان عبد الجبار طوسيّ ذكر كرديم مراجعه شود.

##332=PAGE##

شماره 336- امين الإسلام طبرسيّ:

شيخ عبد الجليل رازى در صفحه 194 كتاب «نقض» گفته است:

و الشيخ أبو عليّ الطبرسيّ صاحب التفسير بالعربية.

و ابن شهرآشوب در آخر «معالم العلماء» در باب معروفين به كنيه (صفحه 123) گفته:

شيخي أبو عليّ الطبرسيّ له «مجمع البيان في معاني القرآن» حسن، «الكاف الشاف من كتاب الكشّاف» «النور المبين» «الفائق» حسن «إعلام الورى باعلام الهدى» «الآداب الدينية للخزانة المعينية».

و اين عالم از مشاهير عالم إسلام و مفاخر جامعه شيعه است و حاجت به ترجمه ندارد.

##333=PAGE##

شماره 353- ذو الفخرين:

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب «نقض» صفحه 182 گفته است:

و السيّد ذو الفخرين المرتضى القمّيّ كه فضل او از كلام و خطب او معلوم شود، و در صفحه 229 گفته است:

خاندان سيد جمال الدين شرف شاه الحسيني «به آبة» و مرتبه او و سيّد طباطبا الحسين «بأصفهان» با درجه تمام و حرمت عظيم آنگه خاندان سيد زكى «بقم» و «رى» و «كاشان» و حرمت و تمكين و جاه و رفعت او در مال و نعمت و فضل و نسب و پسرش ذو الفخرين ابو الحسين عليّ بن مطهر بن على رضي اللّه عنه كه بيرون از آنكه سلاطين آل سلجوق و نظام الملك به وصلت با وى تقرب و تبرك نمودند، چهارصد حصه مفرد در تركه او بيرون آمد، و فضل و علم او از كتب و خطب او معلوم شود، و هنوز شرف و فضل نقابت در خاندان او در عراق باقيست باقبال و تأييد ملك الامراء سادات عالم، شرقا و غربا، مرتضى كبير شرف الدين ...

و تتمه آن در حالات مرتضى كبير ذكر خواهد شد.

و در صفحه 280 گفته است:

آنكه گفته است كه بزرگان اين نصيحت كرده‏اند، و گفته‏اند كه رافضى را صحبت نشايد، و بر وى اعتماد مكن، كه او دعوى دوستى على كند و اين هم چنان باشد كه جهود در دعوى دوستى موسى.

جواب اين كلمات آن است كه عجب است، كه اين نصيحت و قول‏

##334=PAGE##

بزرگان دين كه بخواجه نوشتى رسيده است كه «با رافضيان صحبت نبايد داشتن و برايشان اعتماد نبايد كردن» پندارى اين سخن بهارون الرشيد و بمأمون خليفه نرسيده بود، تا به مشورت عليّ بن يقطين و فضل بن سهل ذو الرئاستين چندان اعتماد كرده بودند، و بمسترشد خليفه هم نرسيده بود تا بر قول نوشيروان خالد شيعى كه وزير او بود اعتماد كرده بود، و اين خبر پندارى بسلطان ملكشاه نرسيده بود تا دختر خود خاتون سلقم با سپهبد على شاعى ملك مازندران مى‏داد، و بر مجد الملك قمى اعتماد كرده بود، و بسلطان بركيارق نرسيده بود تا بر گفت و مشورت رئيس أبو إسحاق مشكوى اعتماد كرده بود، و اين خبر علماى سنت با سلطان سنجر نگفته بودند، و خيانت كرده بودند، تا او بر شرف الدين بو طاهر مهيسه وزير قمى و بر معين الدين بو نصر كاشى اعتماد كرده بود، و اين خبر پندارى بنظام الملك بو على الحسن بن عليّ بن إسحاق نرسيده بود كه سر همه سنيان بود تا به شفاعت دختر خود را بسيد مرتضى قمى مى‏داد، و دختر امير شرف شاه جعفرى براى پسرش امير عمر مى‏خواست، و سلطان محمود از اين سخن بيگانه بوده تا كه وقتى دختر ملك رئيس صدقه شاعى مى‏خواست، و وقتى دختر سلطان محمود بشاه رستم على شهريار مى‏داد، ملك مازندران خلفاء و سلاطين و امراء و وزراء عالم همه جاهل بوده‏اند بدين خبر، الا اين مصنف كه از رافضى به ناصبى گريخته و چنان مى‏نمايد كه از همه سنيان عالم‏تر و فاضل‏تر و متعصب‏تر است، و هركس كه اين جواب بخواند بى‏امانتى وى بداند، و قياس كردن شيعه را در محبت و مودت على مرتضى (ع) با جهود آن پندارى مذهب بد خويش فراموش كرده است، كه به جهودان ماند كه متابعت سامرى كردند، و هارون را رها كردند، و رو به گوساله آوردند، تا مجبر بقوم سامرى مانندگى دارد، و درين معنى فصلى مفرد در آخر كتاب گفته آيد.

و در صفحه 437 گفته است:

در عهد مرتضاى قم كه بود، كه بر وى طلب تقدم يا رستى كردن‏

##335=PAGE##

و معلوم است كه علماى فريقين هر آدينه بسلام مرتضى رفتندى، و از وى عطايا ستدندى، و سلطان در وقت انزواى او به سراى او رفت، و نظام الملك با آن عظمت هر سال اند بار به سراى او رفتى، دانم كه چنين سيد زبون نباشد.

##336=PAGE##

شماره 354- پسرش مرتضاى كبير شرف الدين محمّد بن على‏

شيخ عبد الجليل رازى كتاب «نقض» را بدستور او نوشته است و در صفحه 3 چنين گفته است:

و پيش از وصول اين كتاب به ما مگر زمره از خواص علماء شيعه كه آن كتاب را مطالعه كرده بودند، در حضرت مقدس مرتضى (شرف الدين ملك النقباء سلطان العترة الطاهرة أبو الفضل محمّد بن على المرتضى) ضاعف اللّه جلاله گفته بودند، و بر لفظ گهربار سيد السادات رفته كه (عبد الجليل قزوينى مى‏بايد كه در جواب اين كتاب بر وجه حقّ شروعى كند چنانكه كسى انكار آن نتواند كرد) چون نسخه أصل بما آوردند، و تأمل افتاد، عقل چنان اقتضاء كرد اگرچه تقرب به خداى بى‏عيب‏وعار و با حمد مختار و حيدر كرار باشد ديباچه، كتاب بايد كه باسم امام روزگار خاتم الابرار مهديّ بن الحسن العسكريّ- (عليه و على آبائه السلام) باشد كه وجود عالم را حوالت به بقاى اوست ...

و در صفحه 48 ضمن ذكر مدرسه خواجه عبد الجبار مفيد (كه ذكر شد) گفته است:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
منتجب الدين، عليّ بن عبيدالله، الفهرست (للرازي)، 1جلد، كتابخانه عمومي آيت الله العظمي مرعشي نجفي - قم، چاپ: اول، 1422ق.

همه ببركات همت شرف الدين مرتضى است كه مقدم سادات و شيعه است.

و در صفحه 164 گفته:

و مدرسه مرتضى كبير شرف الدين با زينت و آلت و حرمت‏

##337=PAGE##

و قبول و غير آنكه بذكر همه كتاب مطول شود ...

و در صفحه 229 گفته است (در دنباله آنچه در ذو الفخرين پدرش گذشت).

... باقبال و تأييد ملك الامير الامراء سادات عالم شرقا و غربا مرتضى كبير شرف الدين محمّد بن على كه در علم و زهد وارث شمع مكه و يثرب است، و در جاه و وقار سيد سادات مشرق و مغرب، و أقول فيه ما قال الفرزدق في ابيه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يكاد يمسكه عرفان راحته‏ |  | ركن الحطيم إذا ما جاء يستلم‏ |
|  |  |  |

و قوامى رازى تخلص از قصيده توحيد و مناقب بدو نيكو كرد، كه گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا صاحب الزمان برسيدن بكار دين‏ |  | اولى‏ترين كسى شرف الدين مرتضاست‏ |
|  |  |  |

و برادران او تاج الدين و امير شمس الدين با فضل و درجه و بزرگى خاندان.

بيت قوامى رازى كه به آن اشاره كرده است از قصيده‏ايست در توحيد و منقبت و تخلص بمدح مرتضاى كبير شرف الدين محمّد نقيب در 76 بيت و ما آن قسمت كه مربوط به شرف الدين است در اينجا مى‏آوريم (ديوان صفحه 75).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او ز آن نمى‏رسد كه جهان بس مشوش است‏ |  | گل ز آن نمى‏دمد كه چمن سخت بينواست‏ |
|  |  |  |

تا صاحب الزمان برسيدن ...

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صدر جهان نقيب نقيبان شرق و غرب‏ |  | كو سيدى نبى‏صفت و پادشه‏لقاست‏ |
| دين‏پرورى كه از بر كسى بر آسمان‏ |  | در خطبه ملائكه بر جان او ثناست‏ |
| در دور او ز دولت او دورى ابلهى است‏ |  | در خطّ او و خطه او ناشدن خطاست‏ |
|  |  |  |

##338=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كردند قيمت هنرش صد هزار گنج‏ |  | نخاس عقل گفت كه اين برده كم‏بهاست‏ |
| بدخواه را ز دولت او روز محنت است‏ |  | ياجوج را ز سد سكندر بصد بلاست‏ |
| اى سيدى كه از درجات رفيع تو |  | خاك درت تفاخر اعدا و اولياست‏ |
| همچون محمّد و على و فاطمه شدست‏ |  | زيرا حليم‏طبع و سخى كف و پرحياست‏ |
| كردست همت تو دو عالم بلقمه‏ |  | وين طرفه‏تر كه از دهنش بوى ناشتاست‏ |
| هر چيز را كه هست بود حدّ و انتها |  | درياى فضل تست كه بى‏حد و انتهاست‏ |
| خورشيد عقل را شرف از برج فضل تست‏ |  | خاتون باغ را تتق از دولت صباست‏ |
| از گرد نعل اسب تو در چشم مملكت‏ |  | معلوم شد كه قيمت ديده ز توتياست‏ |
| گردون ترا رهى و زمانه ترا غلام‏ |  | شه را به تو مرا دو سپه را به تو هواست‏ |
| كى چون تو و كسان تو باشند حاسدان‏ |  | جفت گل و بنفشه نه گشنيز و گندناست‏ |
| ادبير سوى خويش كشد حاسدت همى‏ |  | ادبير همچو كاه و حسودت چو كهرباست‏ |
| هركس كه خواست بد به تو آن بد بدو رسيد |  | شك نيست اندرين كه بدان را بدى جزاست‏ |
| هركس كه جست نيكى تو يافت نيكوئى‏ |  | گويند در مثل كه «سزا در خور سزاست» |
|  |  |  |

##339=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا تو بقم شدى شده بود آبروى رى‏ |  | از چنگ غم ز آمدنت جانها رهاست‏ |
| از هر دلى ز رفتن تو آه هجر بود |  | از هر لبى ز آمدنت بانگ مرحباست‏ |
| الا قوامى از شعرا نانبا كه بود |  | نان چنين كه من پزم اندر جهان كراست‏ |
| بر دشت دل به كاشتن گندم سخن‏ |  | وهمم ز گرد سينه چو دهقان به روستاست‏ |
| انبان نان بدوش خرد برنهاده‏ام‏ |  | كانديشه‏ام ز مغرد چو هند و به آسياست‏ |
| سوزنده استخوان من از آتش ضمير |  | چون در تنور هيزم دوكان نانباست‏ |
| هركس كه برگذشت به بازار خاطرم‏ |  | داند كه نان مدح شما خون جان ماست‏ |
| تا آفتاب و ماه و سهيل و سها بود |  | بادى تو كز تو در دو جهان زينت و بهاست‏ |
|  |  |  |

و شيخ عبد الجليل رازى در صفحه 20 گفته است (چنانكه در ذو الفخرين گذشت).

اين خبر پندارى بنظام الملك بو على الحسن بن عليّ بن إسحاق نرسيده بود، كه سر همه سنيان بود تا به شفاعت دختر خود را بسيد مرتضى قمى مى‏داد.

بيان اين وصلت آنست كه مادر شرف الدين محمّد مذكور عائشه خاتون دختر سلطان ألب‏أرسلان محمّد است، و مادر پدرش عزّ الدين ابو القاسم دختر نظام الملك وزير است چنانكه درضمن ترجمه حال مفيد عزّ الدين يحيى نيز به آن اشاره خواهيم كرد.

و در صفحه 437 گفته است:

و سيد اجل كبير شرف الدين مرتضى از عهد بيست و دو سالگى‏

##340=PAGE##

كه از مكتب و مدرسه بدر آمد الى يومنا هذا، كرا زهره بوده است در بلاد خراسان و عراق، و در دو حضرت از سادات و ائمه و علماء و قضاة و اصناف مهتران، كه بر وى تقدم جويد، و طلب رفعت كند، با جوانى و كودكى در محافل ملوك، واسطه قاضى حسن استرآبادى، و عماد محمّد وزان بودى، و هميشه ايشان بدو تفاخر كردندى، و در همه عراق همين حساب بايد كردن تا معلوم شود، كه اين طائفه هميشه غالب و محترم و بزرگوار بوده‏اند، تا بحدى كه ناصر الدين ابو إسماعيل قزوينى رحمه اللّه در حضرت خواجه قوام الدين وزير حاضر بود، خواجه امام أبو منصور ماشاده در آن حضرت رفت خدمت كرد، و بازگشت كه بر بالاى ناصر الدين نتوانست نشتن، پس نمى‏دانم كه بوده است، كه زبون بوده است، و اين بزرگان با اين حرمت و جاه چگونه به جهودان مانندگى داشته‏اند، تا آن دعوى بدين حجت در نحر مجبرش بماند.

##341=PAGE##

تفصيل نسب خاندان نقباى رى و قم‏

بايد پيش از شروع بمطلب تذكر بدهيم كه در بعضى از مآخذ بجاى ذو الفخرين «فخر الدين» نوشته‏اند، و اختلافات ديگرى نيز در اين خاندان ديده مى‏شود، و بهتر آنست كه اقوال تمام علما را در اين باره نقل كرده، و آنچه بنظر مى‏رسد تذكر دهيم، و بقيه را به درك مطالعه‏كنندگان گرامى واگذاريم.

خاندان بزرگ نقباء رى از خاندانهاى قديم و شريف و بيوت نجيب و اصيل شيعه است، و با وجود اين تاكنون ترجمه اين خاندان در جائى أعمّ از كتب تواريخ و سير و رجال و تراجم أحوال و غيرها بطور تفصيل ذكر نشده است، لازم مى‏دانم كه مطالب مربوط باين خاندان را كه بطور كلى طبق مضمون «ان في الزوايا خبايا» در بطون كتب و متون دفاتر بطور تفرق و تشتت مذكور است، و تا اطلاع بر آنها براى نوع أهل علم و فضل به آسانى ميسر نيست بقدر ميسور در اينجا درج كنم، تا بدين وسيله هم اندكى از حقوق كثيره اين خاندان را كه بر گردن هر يكى از افراد ما گروه شيعه دارند ادا كرده باشم، و هم خدمتى براى سلسله جليله أهل علم كه طالب اين قبيل مطالب هستند انجام داده باشم، ليكن چون غرض عمده و هدف اصلى در اين مورد ترجمه حال شرف الدين محمّد و پسرش عزّ الدين يحيى است كه هر دو از رجال بسيار معروف و مشهور اين خاندان‏اند ترجمه «حال اين دو نفر را بطور تفصيل» و ترجمه سائر افراد اين خاندان را بطور اجمال‏

##342=PAGE##

بيان مى‏كنم، با وجود اين طبق مضمون «تو خود حديث مفصل بخوان ازين مجمل» از همان مختصر جلالت و عظمت سائر افراد اين خاندان بقدر لازم و اندازه كفايت فهميده مى‏شود «و هو المطلوب».

اينك به يارى خدا شروع بمقصود مى‏كنم و ما توفيقى الا بالله عليه توكلت و إليه انيب.

فريد خراسان أبو الحسن بيهقى در كتاب شريف لباب الأنساب گفته:

نقيب الرى و قم-

السيّد الأجل أبو القاسم عليّ بن السيّد الأجل شرف الدولة و الدين ملك اكابر النقباء محمّد بن السيّد الأجل عزّ الدين أبى القاسم على بن شرف الدين محمّد بن المرتضى نقيب النقباء المطهرين عليّ بن محمّد بن على الرئيس النقيب بقم ابن محمّد الرئيس النقيب بقم ابن أحمد المعروف بالدخ ابن محمّد الغريق بن إسماعيل بن محمّد الارقط ابن عبد اللّه الباهر بن زين العابدين عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليه السلام.

بيان هذا النسب الشريف-

عبد اللّه بن زين العابدين و هو أبو الارقط، و قد بينا سبب هذا اللقب.

و العقب من زين العابدين في محمّد الباقر و عبد اللّه الباهر و عمر بن على و زيد المصلوب و الحسين الأصغر و عليّ بن على.

و العقب من عبد اللّه الباهر محمّد الارقط.

و العقب عن محمّد الارقط إسماعيل بن محمّد

و العقب من إسماعيل بن محمّد الارقط في محمّد بن إسماعيل و الحسين بن إسماعيل.

و العقب من محمّد بن إسماعيل في أحمد بن محمّد، و إسماعيل بن‏

##343=PAGE##

محمد، و الحسين بن محمّد.

و العقب من أحمد بن محمّد بن محمّد بن إسماعيل بن محمّد الارقط، جعفر و من جعفر الحسين، و الحسين هو خداع بمصر و حمزة بن أحمد و جميع ولد أحمد بن محمّد بمصر، الا ولد حمزة بن أحمد فانهم بقم.

و اما الحسين بن إسماعيل بن محمّد الارقط، فمن ولده حمزة بن عبد اللّه بن الحسين بن إسماعيل بن محمّد الارقط، له عدد به استرآباد و الرى نبو الآخرين، منهم، الى هاهنا ذكره الشيخ الشريف في كتاب «نهاية الاعقاب» و في المشجرات الصحيحة أم جعفر بن أحمد، رقية بنت جعفر بن محمّد بن إسماعيل بن جعفر الصادق (عليه السلام) و يقال له حمزة الأكبر، و اخوه أبو عبد اللّه الحسين الكوكبى بن أحمد.

و العقب من حمزة الأكبر بن أحمد بن محمّد بن إسماعيل على بن حمزة، و محمّد بن حمزة.

و العقب من عليّ بن حمزة و هو أبو القاسم الحسن بن عليّ، أمه هاشمية و أبو عليّ احمد أمه حسنيه، و أبو عبد اللّه الحسين بن على أمه هاشمية، و حمزة بن على أمه حسينية، و أبو الفضل محمّد بن على أمه حسينية.

و العقب من محمّد بن حمزة أبو محمّد الحسن بن محمّد، و ابو- القاسم عليّ بن محمّد بن حمزة بن محمّد بن أحمد بن محمّد بن إسماعيل الأكبر بن محمّد الارقط بن عبد اللّه الباهر، ام عبد اللّه الباهر بنت على بن أبي طالب عليه السلام، و أم محمّد الارقط أم ولد.

و من أولاد أبي عبد اللّه الحسين الكوكبى ابن أحمد أبو عبد اللّه الحسين و احمد ابنا عبد اللّه بن حمزة بن الحسين.

و من أولاد حمزة بن الحسين الكوكبى أبو الفضل محمّد بن على بن حمزة.

و للسيّد الأجل عزّ الدين أبى القاسم عليّ بن شرف الدين محمّد بن المرتضى أولاد فيهم البقية أكبرهم و اشرفهم و أعلمهم السيّد الأجل‏

##344=PAGE##

المفيد العالم شرف الدين ملك النقباء الأكابر محمّد بن على و ولادته كانت في شهور سنة أربع و خمسمائة، ام السيّد الأجل عزّ الدين ابى- القاسم من بنات نظام الملك، و أم السيّد الأجل شرف الدين عائشة خاتون بنت السلطان ألب‏أرسلان محمّد بن جعفربيگ الملك داود بن ميكائيل بن سلجوق بن بقاق ولى في السيّد الأجل شرف الدين محمّد مصنّفات و قصائد منها.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا من علاه لدين المصطفى شرف‏ |  | و روض سؤدده مستأسد انف‏ |
| آباؤه الصيد مدوا للهدى طنبا |  | و انه خلف يحيى بن السلف‏ |
| هو الكريم الذي قدما تبشرنا |  | بفضل آبائه الأخبار و الصحف‏ |
| محمّد بن على نلت منزلة |  | شمل المعالى بها و المجد مؤتلف‏ |
| تعنو لأقلامك الاقدار ساجدة |  | و السيف و الليل و الخطبة الزعف‏ |
| يا سادة الناس انى قد أقول لكم‏ |  | انتم جواهر و الدنيا لكم صدف‏ |
| لا يرتجى الغيث الا من اكفكم‏ |  | و من سيوفكم للحاسد التلف‏ |
| يهتز في المهد للعلياء طفلكم‏ |  | و كهلكم برداء الفضل ملتحف‏ |
| ما جاد طبعى بوصف من مدائحكم‏ |  | الا وجدت علاكم فوق ما اصف‏ |
|  |  |  |

##345=PAGE##

و اما جد والده فهو السيّد الأجل المرتضى ذو الفخرين أبو الحسن المطهر بن على، و قال فيه الشيخ عليّ بن الحسن بن أبي الطيب الباخرزى في كتاب «دمية القصر»:

هو من اعيان الاشراف و السادة اتفق اكتحالى بغرته الزهراء و استضاءني بزهرته الغراء سنة أربع و ثلاثين و أربع مائة بالرى، الا ان الالتقاء كانت خلسة، و الاجتماع لحظة، و ما زالت اخباره تترامى الى الثنية الجميلة على، فيزداد غرس ولائه في قلبى اثمارا، و هلال وفائه بين جوانحى اقمارا، و لم اظفر ممّا القاه بحر علمه على لسان فضله الا بهذين البيتين‏

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جانب جناب الغى دهرك كله‏ |  | و اسلك سبيل الرشد تسعد و الزم‏ |
| من و سخته غدرة او فجرة |  | لم ينقه بالرحض ماء القلزم‏ |
|  |  |  |

و نيز فريد خراسان أبو الحسن بيهقى رحمة اللّه عليه در «تاريخ بيهق» ضمن ترجمه حال خانواده نظام الملك تحت عنوان «خاندان سيّد الوزراء نظام الملك» گفته (صفحه 74)

و عقب از نظام الملك از پسران فخر الملك المظفر بود، و جمال الملك أبو جعفر محمّد و قوام الدين احمد كه مقيم بود ببغداد، و عثمان بن نظام الملك و الامير بهاء الملك أبو الفتح عبد الرحيم، و عزّ الملك الحسين، و مؤيد الملك أبو بكر عبيد اللّه، و عماد الملك أبو القاسم، و عقب وى بطوس است، و امير منصور و عقب وى به رى است، و حرائر بودند يكى در حباله امير محمّد فراتى، ديگر در حباله سيد اجل رى بود، ديگر در حباله امير أبو الحسن پسر فقيه اجل، يكى در حباله پسر عزيز جويشن.

نگارنده گويد: چنانكه ملاحظه مى‏شود در اين عبارت از ثقة- الملك أبو مسلم سروشيارى رئيس شهر رى كه در كتب ديگر او را نيز داماد خواجه نظام الملك معرفى كرده‏اند نام برده نشده است، و من سبب‏

##346=PAGE##

آن را نمى‏دانم هركه طالب باشد خودش بتحقيق وجه آن بپردازد.

و نظير آنست آنچه شيخ عبد الجليل در «النقض» (صفحه 280) گفته:

زو اين خبر پندارى بنظام الملك بو على الحسن بن عليّ بن إسحاق نرسيده بود، كه سر همه سنيان بود، تا به شفاعت دختر خود را به پسر سيد مرتضى قمى مى‏داد.

و نيز تصريحى باين مطلب در همين كتاب بار ديگر نقلا عن كتاب «النقض» شيخ عبد الجليل عن‏قريب ذكر خواهد شد ان شاء اللّه.

رافعى در «التدوين» فى ذكر اخبار قزوين (صفحه 140 نسخه اسكندريه) گفته:

محمّد بن عليّ بن المطهر المرتضى الحسيني، السيّد أبو الفضل النقيب سمع صحيح مسلم بن الحجاج من محمّد بن الفضل الفراوى و سمع منه غريب ابى سليمان الخطابى بروايته، عن ابى الحسين عبد- الغافرين إسماعيل عنه.

ورد قزوين سنة تسع و خمسين و خمسمائة فسمع منه و سمع أبا الفضل الكرخى و ابا سليمان الزبيرى و توفى بساوة سنة ست و ستين و خمسمائة.

ابن اسفنديار در تاريخ طبرستان (قسم سوم صفحه 90- 91) ضمن بياناتى كه تحت عنوان «آمدن سليمان شاه به مهمانى اصفهبد» ايراد كرده است گفته:

و پيش از اين ياد رفت در اول مجلد كتاب كه شاه غازى چون سلطان سليمان بدو پيوست در حقّ او چه كرد، و بهمدان چگونه برد، و به سلطنت نشاند، و محمود گندم‏كوب سلطان بمازندران آمد اين جمله گفته‏ايم (قسم اول صفحه 133).

سلطان سليمان رى و حدود آن اصفهبد را داده بود، اصفهبد رى با تصرف گرفت، و خواجه حسن نجم الدين را به عميدى ولايت رى بفرستاد، و دهخداى نجم الدين محمّد را كه پدر سعد الدين على بود

##347=PAGE##

به مشرفى رى و يك سال و هشت ماه رى و اعمال او تا مشكو بتصرف ديوان اصفهبد بود، و جملة معاريف و قضاة و سادات رى بمازندران در خدمت شاه غازى بودند، و همچنين خوارو و سمنان، و پدر سيد عز الدين يحيى كه مرتضى گفتند و از او بزرگوار و محترم‏تر سيدى در عالم نبود، با شاه غازى بر تخت نشستى، و حكم فرموده بود به خزانه و داريخانه و جامه‏خانه و ولايت خويش كه هرچه آن سيد بخط خويش برنويسد كه مرا فلان چيز مى‏بايد همه بدهند، و خطّ او توقيع من شناسند و سيد با چنين تمكين مدتى در مازندران بماند.

نگارنده گويد گويا عبارات كسانى كه عزّ الدين يحيى را نقيب آمل هم معرفى كرده‏اند باين زمان ناظر است، و به عبارت واضح‏تر نقابت عزّ الدين يحيى براى آمل منحصر بزمان تملك اصفهبد به رى كه بيست ماه بوده است مى‏باشد، و اين مدعا با تدبر در عبارات مندرجه در اين ترجمه روشن مى‏شود.

سيّد على خان رحمه اللّه در كتاب «الدرجات الرفيعة في طبقات الشيعة» گفته:

السيّد الأجل أبو الحسن المطهر بن محمّد (بن) أبى القاسم على بن أبي الفضل محمّد بن عليّ بن محمّد بن حمزة بن أحمد بن إسماعيل الديباج بن محمّد بن عبد اللّه الباهر بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب صلوات اللّه و سلامه عليهم الملقب بالمرتضى ذا الفخرين، ذكره الشيخ أبو الحسن بن بابويه في رجاله فقال: هو من كبار ... الترجمة

آنگاه عبارت منتجب الدين را چنانكه گذشت نقل كرده. پس گفته:

و ذكره أبو الحسن الباخرزي في «دمية القصر» فقال: هو من اعيان إلى آخر الترجمة.

آنگاه عبارت باخرزى را تا آخر چنانكه گذشت نقل كرده سپس گفته:

قال المؤلف عفى اللّه عنه و عن المؤمنين كان السيّد المذكور

##348=PAGE##

من اكابر السادة العظماء و مشاهير الفضلاء و العلماء، و كان نقيبا على الرى و قم و آمل، ذا ثروة و نعمة عظيمة، مع كمال الفضل و علو النسب و الحسب، له مدرسة عظيمة بقم، و لما توفى كان من جملة (تركته) أربعمائة من لؤلؤ و ناهيك بها ثروة و كانت ملوك آل- سلجوق يلتمسون مصاهرته و يفتخرون بذلك لعلو قدره و ارتفاع شأنه و كان الخواجة نظام الملك صاهر ابنه السيّد الأجل محمّد بابنته التي هى واحدة بعد ان تشفع إليه، بمن يعز عليه و لم تزل النقابة و الرئاسة في ولده حتّى تغلب خوارزمشاه تكش على العراق، فقتل السيّد يحيى بن محمّد بن عليّ بن محمّد بن المطهر المذكور، و هرب ابنه الى بغداد، كما سيأتي في ترجمته ان شاء اللّه، فزالت ايامهم و انقضى زمانهم، و خلد في صدور الدفاتر محاسنهم، رحمهم اللّه تعالى.

استفاده نگارنده از اين كلام شريف‏

نگارنده گويد: از بركت موفقيت به زيارت اين كلام شريف مباراتى كه در نسخ كتاب «نقض» شيخ عبد الجليل تصحيف شده بود درست شد، توضيح اين سخن آنكه در نسخ كتاب «النقض» كه تاكنون بنظر من رسيده است بجاى عبارت چهارصد من حصه مفرد كه در اين تعليقات ثبت شده عبارت چهارصد حصه مفرد درج شده است چنانكه در نسخه چاپى هم تبعا للنسخ همان‏طور چاپ كرده‏ايم حالا كه به مطالعه اين كلام شريف موفق شدم، معلوم شد كه حصه مفرد مصحف خوضه مفرد مى‏باشد بيان اين مطلب آنكه عبارت صاحب اربعمائة من لؤلؤ بطور قطع و يقين ترجمه عبارت چهارصد من خوضه مفرد است.

صاحب «قاموس» گفته: و الخوضة اللؤلؤة

و صاحب «تاج العروس» گفته الخوضة اللؤلؤة

و در «منتهى الإرب» گفته، خوضه بالفتح- دانه مرواريد

و نيز فيروزآبادي در «قاموس» گفته و ذهب مفرد- مفصل‏

##349=PAGE##

بالفريد

و در «تاج العروس» در شرح اين كلام گفته: و ذهب مفرد اي كمعظم- مفصل بالفريد و من مجمعات الاساس كم في يفصل بين اللؤلؤ و الذهب ج فرائد، و الجوهرة النفيسة كالفريدة، و الدر إذا نظم، و فصل الفريد جمع الفريدة، و هي الشذر من فضة كاللؤلؤة و فرائد الدر- كبارها.

پس به‏خوبى روشن شد كه مفاد عبارت اربعمائة من لؤلؤ با مفاد عبارت چهارصد من خوضه مفرد تقريبا يكى است، پس گمان مى‏رود كه مرحوم سيد عليخان اين عبارت را يا از كتاب «نقض» برداشته و يا از كتابى كه او از كتاب «نقض» برداشته بوده است و اللّه اعلم.

تنبيه بر چند اشتباه كه در كلام مرحوم سيد عليخان ديده مى‏شود

1- چنانكه از ظاهر عبارت برمى‏آيد، مراد از اين قول او «و كان السيّد المذكور إلى آخره» ذو الفخرين أبو الحسن المطهر است، پس اينكه گفته: سيد مذكور نقيب آمل هم بوده است اشتباه است، زيرا بجز عزّ الدين يحيى و پدر او شرف الدين محمّد احدى از اين خاندان نقيب آمل نبوده است، چنانكه عن‏قريب بتوضيح اين مطلب خواهيم پرداخت.

2- اينكه گفته سيد نامبرده مدرسه در قم داشته است، آن هم صحيح نيست، زيرا مدرسه بنام شرف الدين محمّد بوده است، نه بنام أبو الحسن مطهر چنانكه صاحب «النقض» تصريح كرده است.

3- دختر نظام الملك زن محمّد بن مطهر نبوده است، چنانكه از عبارات أبو الحسن بيهقى و صاحب «نقض» صريحا برمى‏آيد فراجع ان شئت.

4- دختر نظام الملك منحصربه‏فرد نبوده است، چنانكه اين سيد ادعا كرده، زيرا بيهقى بتعدّد دختران وى تصريح كرده است، چنانكه‏

##350=PAGE##

كلامش نقل شد.

عالم جليل شهير سيد حسن صدر قدس اللّه سره الشريف در كتاب «تأسيس الشيعة لعلوم الإسلام» ضمن تعداد علماء طبقه خامسه گفته (صفحه 111).

و منهم السيّد الأجل ذو الفخرين المرتضى محمّد أبو الحسن المطهر بن أبي القاسم عليّ بن أبي الفضل محمّد النقيب الحسيني الديباجى، كان من كبار سادات العراق، و صدور الاشراف، انتهى منصب النقابة و الرئاسة في عصره إليه، و كان عالما في فنون كثيرة، خصوصا النحو، و اللغة، و الأدب، و الشعر، و السير، و التواريخ، له خطب و رسائل لطيفة، قرأ على الشيخ ابن جعفر الطوسيّ في سفر الحجّ، و ذكره الباخرزى في «دمية القصر» و أثنى عليه بما هو اهله، و حكى علاقاته له سنة أربع و ثلاثين و اربعمائة بالرى، و كذلك ذكره السيّد على بن صدر الدين في «الدرجات الرفيعة في طبقات الشيعة» قال:

كان من كبار السادات العظماء، و مشاهير الفضلاء، و كان نقيبا على الرى و قم و آمل، ذا ثروة و نعمة عظيمة، مع كمال الفضل، و علوا النسب و الحسب، عمر مدرسه عظيمة بقم.

اقول و هو أبو النقيب عزّ الدين يحيى الشهيد بعد ابيه، قتله ملك شاه التكش و صنف منتجب الدين ابن بابويه الفهرست باسمه.

نگارنده گويد از مراجعه به بياناتى كه در ذيل كلام سيد عليخان ذكر كرده‏ايم حال اين كلام معلوم مى‏شود، و علاوه بر اينكه سيد مطهر را كه در سال چهارصد و سى و چهار با أبو الحسن باخرزى ملاقات كرده است پدر عزّ الدين يحيى كه در 591 كشته شده است دانسته است.

كتابخانه (شرف الدين محمّد) نقيب النقباء رى‏

فريد خراسان أبو الحسن بيهقى در «تتمه صوان الحكمة» در ترجمه حال أبو نصر فارابى (محمّد بن محمّد بن طوخان) گفته‏

##351=PAGE##

(صفحه 17 چاپ هند)

و قد رايت في خزانة كتب نقيب النقباء بالرى من تصانيفه ما لم يقرع سمعى اسمه، و أكثر ما رايته كان بخطه و خطّ تلميذه ابى زكريا يحيى بن عدى.

در «دره الاخبار و لمعة الأنوار» كه ترجمه «تتمة صوان الحكمة» است عبارت مزبور را چنين ترجمه كرده است (صفحه 18 چاپ ايران).

و خواجه ظهير الدين بيهقى آورده كه رسائل بسيار (از او) بخط او و خطّ تلميذش أبو زكريا يحيى در كتب خانه «نقيب النقباء» رى ديدم.

از جمله كسانى كه از سيد شرف الدين روايت كرده‏اند اين اشخاص‏اند

1- شيخ منتجب الدين صاحب فهرست است چنانكه از عبارت او كه در ترجمه اين سيد گفته است معلوم شد، و براى مزيد فايده عبارت ديگر او را كه كاشف از اين مدعاست در مرأى و منظر خوانندگان مى‏گذارم و آن اينكه شيخ مزبور در كتاب «أربعين» خود ضمن حكايات چهارده‏گانه كه در آخر آن آورده است حكايت سيزدهم را چنين نقل كرده.

الحكاية الثالثة عشر- اخبرنا السيّد المرتضى السعيد شرف الدين ابو الفضل محمّد بن عليّ بن محمّد بن المطهر رفع اللّه درجته، اخبرنا الامام أبو الفضل محمّد بن أحمد الطبسى في كتابه، أخبرنا أبو محمّد عبد اللّه بن يوسف بن أحمد بن مامويه الأصفهانيّ، أخبرنا أبو رجا محمّد بن حامد المدنيّ بمكّة، اخبرنا الحسن بن عرفة، اخبرنا على بن قدامة، عن ميسرة بن عبد ربّه بن عبد الكريم الحريرى، عن سعيد بن جبير رحمة اللّه عليه قال:

مر ابن عبّاس بنفر من قريش و قد كف بصره و معه ابن له يقوده، فسمع صوتهم فوقف عليهم و سلم فقاموا وردوا السلام، و مضى‏

##352=PAGE##

فقال له ابنه: يا ابه ما سمعت ما قالوا؟

قال لا و ما قالوا؟

قال: سبوا عليا و نالوا منه‏

فقال: ردنى اليهم، فرده‏

فقال: ايكم الساب اللّه تعالى؟

فقالوا: يا بن عبّاس من سب اللّه فقد كفر

فقال: ايكم الساب رسول اللّه؟

فقالوا: يا بن عبّاس من سب رسول اللّه فقد اشرك‏

فقال: ايكم الساب عليا؟

فقالوا: اما على فقد نلناه منه‏

فقال ابن عبّاس: اشهد بالله و اشهد اللّه لقد سمعت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يقول: من سب عليا فقد سبنى، و من سبنى فقد سب اللّه، و من سب اللّه فقد كفر.

ثمّ التفت إلى ابنه فقال: قل فيهم- فداك ابى و امى‏

فقال الغلام:

نظروا إليك بأعين محمرة نظر التيوس الى شفار الجازر.

قال: زدنى يا غلام، فداك ابى و امى.

فقال:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خزر الحواجب خاضعى اعناقهم‏ |  | نظر الذليل الى العزيز القاهر |
|  |  |  |

قال: زدنى يا غلام، فداك ابى و امى‏

فقال: ما عندي غير ما سمعت‏

فقال ابن عبّاس:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سبوا الاله و كذبوا بمحمد |  | و وصيه الزاكى التقى الطاهر |
| هم تسعة لعنوا جميعا كلهم‏ |  | و اللّه يلحقهم غدا بالمعاشر |
|  |  |  |

##353=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| احيا و هم عار على موتاهم‏ |  | و الميتون فضيحة للغابر |
|  |  |  |

قال: و كانوا عشره فلما قال لابنه قل فيهم قام واحد فلذلك قال هم تسعة.

2- عالم شهير موفق بن أحمد خوارزمي معروف با خطب خطباء خوارزم است، چنانكه آغاز كتاب «مناقب» او به صراحت لهجه بر اين مدعا دلالت مى‏كند زيرا نص عبارت او در اول كتاب مذكور اين است (رجوع شود به صفحه 18 نسخه مطبوعه در ايران به سال 1313 هجرى قمرى).

قال الإمام الأجل الصدر ضياء الدين، شمس الإسلام، ناصح الخلفاء، مفتى الأمة، مقتدى الفريقين، صدر الأئمّة، اخطب الخطباء، ابو المؤيد موفق بن أحمد المكى البكرى الخوارزمي رضي اللّه عنه، ذكر فضائل أمير المؤمنين ابى الحسن عليّ بن أبي طالب عليه السلام، بل ذكر شي‏ء منها اذ ذكر جميعها يقصر عنه باع الاحصاء، بل ذكر أكثرها يضيق عنه نطاق طاقة الاستقصاء بذلك على صدق ما ذكرت ما اخبرنى به السيّد الامام الأجل المرتضى، شرف الدين عزّ الإسلام، علم الهدى، نقيب نقباء الشرق و الغرب، ابو الفضل محمّد بن عليّ بن محمّد بن المطهر بن المرتضى الحسيني في كتابه الى من مدينة الرى، جزاه اللّه عنى خيرا، قال: اخبرنى السيّد أبو الحسن عليّ بن أبي طالب الحسيني، السيلقى بقراءتي عليه، قال: اخبرنى الشيخ العالم أبو النجم محمّد بن عبد الوهاب بن عيسى السمان الرازيّ، قال: اخبرنى الشيخ العالم أبو سعيد محمّد بن أحمد بن الحسين النيسابوريّ الخزاعيّ، (قال): اخبرنى محمّد بن عليّ بن محمّد بن جعفر الاديب بقراءتي عليه، (قال) انبأنى الامام الحافظ صدر الحفاظ أبو العلاء الحسن بن أحمد العطّار الهمدانيّ، و قاضى القضاة الامام الأجل نجم الدين أبو نصر محمّد بن الحسين بن محمّد البغداديّ، قالا: انبأنا الشريف الامام الأجل نور الهدى أبو طالب الحسين بن محمّد بن على الزينبى رحمه اللّه، عن الامام محمّد بن أحمد

##354=PAGE##

بن عليّ بن الحسن بن شاذان، قال: حدّثني المعاني بن زكريا أبو الفرج، عن محمّد بن أحمد بن أبي الثلج، عن الحسن بن محمّد بن بهرام، عن يوسف بن موسى القطان، عن جرير، عن ليث، عن مجاهد، عن ابن عباس رضي اللّه عنه، قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: لو ان الغياض أقلام، و البحر مداد، و الجن حساب، و الانس كتاب، ما احصوا فضائل عليّ بن أبي- طالب عليه السلام.

و بهذا الاسناد عن ابن شاذان، قال: حدّثني أبو محمّد الحسن بن أحمد بن محمّد المخلدى في كتابه، عن الحسين بن إسحاق، عن محمّد بن زكريا، عن جعفر بن محمّد بن عمار، عن أبيه، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن عليّ بن الحسين، عن أبيه، عن أمير المؤمنين عليه السلام، قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: ان اللّه جعل لاخى على فضائل لا تحصى كثرة فمن ذكر فضيلة من فضائله، مقرا بها، غفر اللّه لما تقدم من ذنبه و ما تاخر، و من كتب فضيلة من فضائله، لم تزل الملائكة تستغفر له ما بقى لذلك الكاتب رسم، و من استمع الى فضيلة من فضائله، غفر اللّه له الذنوب التي اكتسبها بالاستماع، و من نظر الى كتاب من فضائله، غفر اللّه له الذنوب التي اكتسبها بالنظر

ثمّ قال: النظر الى عليّ بن أبي طالب عبادة، و ذكره عبادة، و لا يقبل اللّه ايمان عبد الا بولايته، و البراءة من اعدائه.

حامل لواى حديث و رجال، عالم ربانى سيد هاشم بحرانيّ اعلى اللّه درجته، در كتاب شريف «غاية المرام» در فصلى كه بعنوان «فصل يشتمل على أبواب في فضل امير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام و فضل أهل البيت عليهم السلام، من طرق العامّة و الخاصّة» معنون است، باب نوزدهم را چنين افتتاح كرده است (صفحه 493)

الباب التاسع عشر في سبعة فضائل امير المؤمنين عليه السلام من طريق العامّة، و فيه ستة أحاديث‏

##355=PAGE##

الأول- اقول في اول «كتاب موفق بن أحمد» و هو من اعيان علماء العامّة ما صورته، قال: الامام الأجل الصدر ...

آنگاه عبارت را مطابق متن تا آخر نقل كرده است، هركه طالب باشد به آن كتاب (صفحه 493) مراجعه كند.

عالم جليل آقا شيخ محمّد تقى دزفولى رحمة اللّه عليه در «كفاية الخصام» بيانات مذكوره را چنين ترجمه كرده است (صفحه 598)

باب سيصد و سى و چهارم در وسعت فضائل أمير المؤمنين عليه- السلام از روايات عامه و در آن شش حديث است.

اول- در كتاب «مناقب» تأليف موفق بن أحمد خطيب خوارزمي، كه از أجله و أعيان علماى عامه است چنين گفته است:

قال الإمام الأجل الصدر ضياء الدين شمس الإسلام تاج الخلفاء مفتى الأمة مقتدى الفريقين صدر الأئمّة اخطب الخطباء- أبو المؤيد موفق بن أحمد المكى الخوارزمي رضي اللّه عنه، كه ذكر فضائل أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب (عليه السلام) بلكه ذكر اندكى از آنها زيرا كه از جميع آنها دست احصا قاصر و لنگ است، بلكه از ذكر أكثر آنها نطاق طاقت استقصاء باير و تنگ، و دليل بر صدق اين سخن حديثى است كه سيد امام اجل مرتضى شرف الدين عزّ الإسلام علم الهدى نقيب نقباء الشرق و الغرب أبو الفضل محمّد بن على بن المطهر بن المرتضى الحسيني در مكتوبى از شهر رى بمن نوشته بود، جزاء اللّه (عنى) خيرا- و او بسند صحيح خود از ليث از مجاهد از ابن عبّاس روايت كرده است، كه رسول خدا (صلّى اللّه عليه و آله) فرمود:

اگر همه بيشه‏ها قلم شوند و درياها مركب گردند، و جنيان محاسب و انسيان كاتب، فضائل على (عليه السلام) را احصا نتواند كرد و در اين باب سخت نيكو گفته‏اند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كتاب فضل ترا آب بحر كافى نيست‏ |  | كه تر كنى سر انگشت و صفحه بشمارى‏ |
|  |  |  |

##356=PAGE##

دوم- أيضا موفق بن أحمد بسند صحيح از حضرت أمير المؤمنين (عليه السلام) روايت كرده است كه رسول خدا (صلّى اللّه عليه و آله) فرمود:

خداى تعالى از براى برادرم (على) فضائلى قرار داده است كه از بسيارى به شماره درنمى‏آيند، بس كسى كه يك فضيلت از فضائل برادرم على را ذكر كند و به آن إقرار داشته باشد، بيامرزد خداى تعالى گناهان گذشته و آينده او را، و كسى كه بنويسد فضيلتي را از فضائل برادرم على پيوسته ملائكه از براى او استغفار كنند مادامى كه از آن كتاب اثرى باقى باشد، و كسى كه گوش دهد بفضيلتي از فضائل او بيامرزد خداى تعالى از براى او گناهانى را كه به شنيدن از او صادر شده، و كسى كه نظر كند بكتابى از فضائل او بيامرزد خداى تعالى براى او گناهانى را كه بديدن از او صادر شده‏

بعد از آن فرمود: نظر كردن بعلى عبادت است، و ذكر او عبادت است، قبول نمى‏كند خداى تعالى ايمان هيچ بنده را مگر بولايت او و بيزارى جستن از دشمنان او شعر

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و بغض الذي عاداه شرط لحبه‏ |  | كما الطهر شرط في صلاة الفريضة |
|  |  |  |

(انتهى كلامه رفع مقامه)

نظير عبارت گذشته است آنچه صاحب كرامات باهره، سيد اجل ابن طاوس اعلى اللّه درجته در كتاب شريف «طرائف» نقل كرده است، و نص عبارت وى اين است (صفحه 33 نسخه مطبوعه در ايران به سال 1332 هجرى قمرى)

و من ذلك ما ذكره موفق بن أحمد الخوارزمي اخطب الخطباء، و هو من اعيان علماء الأربعة المذاهب في كتاب «الأربعين في مناقب على بن أبي طالب عليه السلام» فانه يتضمن نصوصا من نبيهم محمّد صلّى اللّه عليه و آله، على عليّ عليه السلام، و فضائل عظيمة لا يسع الوقت تسمية الكتب في ذلك الفضائل، و بيان ذلك ما رواه المعروف‏

##357=PAGE##

بحجّة الإسلام ناصر بن أبي المكارم المطرزى‏ «1» الخوارزمي و هو من اعيان علماء الأربعة المذاهب صاحب كتاب «المعرب و المغرب» «2» «و الإيضاح» «3» في شرح المقامات في شرح كتاب المناقب، فقال في اول الكتاب ما هذا لفظه:

ذكر فضائل أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام، بل ذكر شي‏ء منها، اذ ذكر جميعها يقصر عنه باع الاحصاء، بل ذكر أكثرها يضيق عنه نطاق طاقة الاستقصاء، يدل على صدق ما ذكرته ما انبأنى به صدر الحفاظ أبو العلى الحسن بن العطاء الهمدانيّ (رفعه الى ان) قال: حدّثنا صدر الأئمّة اخطب خطباء خوارزم موفق بن أحمد المكى، قال: اخبرنى السيّد الإمام المرتضى (شرف الدين) ابو الفضل الحسيني في كتابه الى من مدينة الرى جزاه اللّه عنى خيرا، اخبرنا السيّد ابو الحسن عليّ بن أبي طالب الحسيني الشيباني بقراءتي عليه، اخبرنا الشيخ العالم أبو النجم محمّد بن عبد الوهاب بن عيسى السمان الرازيّ، اخبرنا الشيخ العالم أبو سعيد محمّد بن أحمد بن الحسين النيسابوريّ، اخبرنا محمّد بن عليّ بن جعفر الاديب بقراءتي عليه، حدّثني معافا بن زكريا أبو الفرج، عن محمّد بن أحمد ابى الثلج، عن الحسن بن محمّد ابن‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) مطرزى بضم ميم و فتح طاء مهملة و كسر راء مهملة و زاء معجمه و باء نسبت در آخر نسبت است به مطرز

در «قاموس» گفته: و الطراز بالكسر- علم الثوب معرب و طرزه تطريزا اعلمه فتطرز

و در «منتهى الإرب» گفته: مطرز كمحدث- علم گرونگارساز، و گويا معرب (بعين مهمله) بصيغه اسم فاعل از مصدر اعراب است، كه بمعنى آشكار كردن ما في الضمير و روشن ساختن سخن و غير آن است.

در «قاموس» گفته و الاعراب- الابانة و الافصاح عن الشي‏ء، و مغرب نيز (بغين معجمه) بصيغه اسم فاعل از اغراب بمعنى سخن غريب آوردن است.

در «قاموس» گفته: و الاغراب اتيان الغرب و الإتيان بالغريب‏

و در «اساس البلاغة» گفته: و تكلم فاغرب إذا جماء بغرائب الكلام و نوادرة تقول فلان يعرب كلامه و يغرب فيه.

(2) در چاپ جديد حروفى صفحه 138 كتاب الغرب و المغرب ياد گرديده- مصحح.

(3) كتاب دوم در ترتيب و تهذيب كتاب اول است.

##358=PAGE##

بهرام، عن يوسف بن موسى القطان، عن جرير، عن ليث، عن مجاهد، عن ابن عبّاس رضي اللّه عنه، قال:

قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: لو ان الغياض أقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس كتاب ما احصوا فضائل عليّ بن أبي طالب عليه السلام.

علامه مجلسيّ اعلى اللّه مقامه در تاسع «بحار» در باب جوامع مناقبه (اي عليّ عليه السلام) (صفحه 444 چاپ امين الضرب) عبارت گذشته را از طرائف نقل كرده است فراجع ان شئت.

طالب ترجمه عبارت به ترجمه كتاب «طرائف» مراجعه كند (صفحه 59 نسخه مطبوعه در ايران به سال 1301 هجرى قمرى).

3- أبو سعد عثمان بن أسعد بن محمّد العاقلى است رافعى در «تدوين» گفته (صفحه 393 نسخه كتابخانه اسكندريه)

عثمان بن أسعد بن محمّد العاقلى أبو سعد تفقه بقزوين و بهمدان و اصبهان و كان له طبع قويم، و شعر بالفارسية جيد، و سمع أبا الحياة و محمّد بن عبد اللّه البلخيّ و ابا القاسم عبد اللّه بن عمر الطريفى و سمع «الأربعين» المعروف «بالمحمدين» من محمّد بن على المرتضى النقيب بروايته عن الفراوى (الترجمة):

4- أبو القاسم محمود بن محمّد بن أبي طاهر القزوينى الاشرسى است، رافعى در «تدوين» گفته (صفحه 483):

و سمع «الأربعين» المعروف «بالمحمدين» بن النقيب ابى الفضل محمّد بن (على) المرتضى بقزوين، بروايته عن الفراوى.

5- مذكى قزوينى است رافعى در «تدوين» گفته (ص 484):

مذكى بن محمّد بن مذكى القزوينى، سمع «الأربعين» للمحمدين من النقيب ابى الفضل محمّد بن على المرتضى سنه تسع و خمسين و خمسمائة بروايته عن الفراوى.

6- پسرش سيد اجل مرتضى عزّ الدين يحيى است، منتجب الدين ضمن ترجمه او گفته:

##359=PAGE##

له رواية الأحاديث عن والده المرتضى السيّد شرف الدين و عن مشايخه قدس اللّه ارواحهم.

پوشيده نماناد- حال مشايخ اين سيد نيز تا حدى از عبارات گذشته بدست آمده، و بيشتر از آن اطلاع ندارم، تا عنوان ديگرى قرار بدهم و ترجمه حال بعضى از ايشان نيز در «تدوين» رافعى هست، فراجع ان شئت.

از جمله كسانى كه در حقّ شرف الدين محمّد مديحه گفته‏اند.

نسابه رى أبو هاشم مجد الدين مجتبى رحمة اللّه عليه است.

أبو الحسن بيهقى در اواخر «لباب الأنساب» ضمن آنچه تحت- عنوان:

فصل، في أنساب النسابين من آل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله، ثبت كرده است گفته:

نسابه الرى- السيّد الإمام مجد الدين أبو هاشم المجتبى بن حمزة بن زيد بن مهديّ بن حمزة بن محمّد بن عبد اللّه بن على بن الحسن بن الحسين بن الحسن بن الافطس بن عليّ بن على بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب- عليهم السلام، و قد رايته بالرى، و حضرت مجلسه، و كان يدخل على و يجرى بيننا مذاكرة في علم الأنساب في شهور سنة ست و عشرين و خمسمائة و من منظومة:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تحقّق انا لا نسر إذا سرى‏ |  | خيال و لا نكو إذا الخل ادبرا |
| و لكننا بالسيف نحمى حريمنا |  | و نحذر ممّا كان ظلما و منكرا |
| و نبنى رواق العز و المجد و العلى‏ |  | و نعقل للقتلى إذا الدم اهدرا |
| و ننظم بين الناس علما و حكمة |  | و من أكثر الأقوال لا شك اهجرا |
|  |  |  |

و هذه قصيدة طويلة، مدح بها السيّد الأجل العالم شرف الدين‏

##360=PAGE##

محمّد بن المرتضى.

آنگاه تحت عنوان «تقرير هذا النسب» بذكر نسب او (يعنى ابو هاشم مجد الدين قائل قصيده) پرداخته است.

ازاحة وهم و انارة فهم‏

در ترجمه حال يكى از همعصران و همنامان شرف الدين رازى.

بايد دانست كه يكى از معاصرين نقيب النقباء رى شرف الدين مرتضى جهات مشتركه با وى دارد، كه ممكن است گاهى توهم اتّحاد در ميان آن دو بشود، مخصوصا اگر بعضى از قرائن معينه هم ذكر نشود، مثلا هر دو در سيادت و در نام و لقب و در نقل صحيح بخارى از يك استاد (فراوى) و در ورود بقزوين و نقل روايت جماعتى از آن دو در آن شهر با دو سال فاصله و در اينكه مطهر نامى در سلف هر دو هست اشتراك دارند، بنابراين لازم مى‏دانم كه اندك اشاره باين مطلب بكنم تا جاى شبهه نماند.

خاقانى در اواخر «تحفة العراقين» (صفحه 222- 223) گفته در ستايش امام شرف الدين محمّد بن مطهر علوى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اين قدر و صفا كه خاطرم راست‏ |  | از خدمت سيد اجل برخاست‏ |
| ذو الفضل محمّد مطهر |  | آن عرق محمّد پيغمبر |
| آن مردم ديده مصطفى را |  | و آن وارث صدق مرتضى را |
| دين را شرف است و شرع را فخر |  | بل سيد شرع و دين و لا فكر |
| فرزند محمّد عرب اوست‏ |  | حسان عجم او را دعاگوست‏ |
| من شيعى صلب در هوايش‏ |  | شيعى چه كه غالى ثنايش‏ |
|  |  |  |

##361=PAGE##

و مراد در اين أبيات همان سيد است، كه رافعى در «تدوين» ترجمه حالش را چنين نوشته است (صفحه 158 نسخه كتابخانه اسكندريه).

محمّد بن المطهر بن يعلى بن عوض بن محمّد الفاطمى أبو الفتح العلوى الهروى، شريف، نبيل، عالم، ورد قزوين و سمع منه بها، يروى «الصحيحين» عن محمّد الفراوى و «السنن الكبير» و «المدخل» و كتاب «مبسوط علم الشافعى» رضي اللّه عنه عن زاهر الشحامى عن مصنفها الحافظ أبى بكر البيهقيّ و سمع منه «عوالى» الفراوى بقزوين جماعة سنة سبع و خمسين و خمسمائة.

نگارنده گويد عده از اين جماعت معلومند، مانند محمّد بن أبي بكر بن موسى المشاط الفقيه كه رافعى در ترجمه حال او گفته (صفحه 76).

سمع السيّد محمّد بن المطهر العلوى «عوالى» الفراوى سنة سبع و خمسين و خمسمائة بسماعه منه.

و أحمد بن محمّد بن روشنائى بن أبي اليمن أبو عبد الرحمن المرداسي كه رافعى در ترجمه حالش گفته (صفحه 215)

و سمع السيّد محمّد بن المطهر الهروى.

و همچنين بعضى از رجال خاندان اين سيد، مانند برادرش ابو القاسم عليّ بن يعلى بن عوض علوى هروى، كه رافعى در «تدوين» تفصيلا به ترجمه حالش پرداخته است (رجوع شود به صفحه 445- 446) ليكن چون ترجمه حال اين سيد و منسوبان و متعلقان وى در اينجا بالاصاله مقصود نيست، و براى ذكر تبعى نيز همين‏قدر كافى است از تعرض بيشتر از اين‏قدر در اين موضوع صرف‏نظر مى‏كنيم.

و شايد در همان أيّام مسافرت بايران و ورود بقزوين اين سيد شرف الدين هروى بوده، كه خاقانى اين مديحه‏سرائى را در حقش كرده است زيرا از جمله آن اشعار است اينكه گفته:

##362=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا سايه آن هماى رخشان‏ |  | رفت از سر خطه خراسان‏ |
| جغد است ز انقلاب دهرش‏ |  | بر كنگره‏هاى حصار شهرش‏ |
| تا حضرتش از هرى سفر كرد |  | در باد هرى سموم اثر كرد |
| گر سوى هرى عنان گرايد |  | از خاك هرى جنان برآيد |
| زيور شود از پى هدى را |  | هراى ركاب او هرى را |
| گر باز هرى شود تن آسان‏ |  | عنقا بينند در خراسان‏ |
|  |  |  |

بارى خاقانى باين سيد مكتوباتى نوشته كه پاره از آنها موجود است، (رجوع شود بنسخه 95 عكس موجود در كتابخانه ملى كه اصل آن در كتابخانه ملى پاريس به شماره 1816 موجود است)

پس معلوم شد كه او هروى بوده، و نقيب نبوده، و اين يكى رازى بوده، و نقيب بوده است، و ساير جهات مايزه نيز از ملاحظه عبارت ترجمه حال ايشان به‏خوبى معلوم مى‏شود.

تنبيه بر نكته‏

چرا رافعى لقب شرف الدين را در ترجمه حال اين دو نفر سيد بزرگوار ذكر نكرده است، درصورتى‏كه هر دو باين لقب معروف بوده‏اند؟ ...

گمان مى‏كنم سر اين امر توهم آنست كه دين برتر از آنست كه اشخاص شرف يا زينت آن باشند، بلكه امر بعكس است، يعنى اشخاص با نسبت بدين متشرف و متزين مى‏شوند نه دين با اشخاص، و گويا خود رافعى باين مطلب در جائى از «تدوين» تصريح كرده است، ليكن‏

##363=PAGE##

فعلا مورد آن را در نظر ندارم ولى مؤيد مطلوب است آنچه يافعى در «مرآة الجنان» بعد از ذكر تاريخ وفات نظام الملك وزير معروف (أبو عليّ حسن بن عليّ بن إسحاق طوسيّ و تلقيب او بقوام الدين گفته (3/ 35)

قلت و هذا اول ما بلغناه من التلقيب بفلان الدين، ثمّ استمر ذلك الى يومنا و انما كانوا يلقبون بفلان الدولة و الملك من يعظم شأنه عندهم، ثمّ عموا التلقيب بالدين فيما بعد حتّى في السوقية و الفجرة، لقبوهم بنور الدين و شمس الدين، و زين الدين، و كمال الدين، و اشباه ذلك ممن هم ظلام الدين، و شين الدين، و نقص الدين، و اشباه ذلك من اضداد الدين، و الى ذلك اشرت بقولى في بعض القصائد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يسمى فلان الدين من هو عكس ما |  | يسمى به حاوى الصفات الدنية |
| فنور ظلام و الكمال نقيصة |  | و محى مميت ثمّ عكس القضية |
| سوى السيّد الحبر النواوى و شبهه‏ |  | امام الهدى محى الدين ... |
|  |  |  |

و ما أحسن ما قال الشيخ بركة الزمن و زين اليمين ذو المجد الاثيل. أحمد بن موسى بن عجيل قال رضي اللّه عنه: تتبعت هذه الألقاب فلم اجد منها صادقا الا صارم الدين يعنى قاطع الدين.

تنبيه بر دو امر در اينجا لازم است‏

1- ازين قول قوامى كه گفته (صفحه 40) بو القاسم اجل شرف الدين مرتضى) برمى‏آيد كه كنيه شرف الدين محمّد أبو القاسم بوده است درصورتى‏كه از تراجم مذكوره برآمد كه كنيه او (ابو- الفضل) بوده است و بنظر مى‏آيد كه قول دوم اقرب بصواب باشد، مخصوصا با توجه به اينكه جمع اسم و كنيه حضرت رسول (صلّى اللّه عليه و آله) براى غير حضرت صاحب الزمان عجل اللّه تعالى فرجه‏

##364=PAGE##

منهى عنه است.

محدث نورى طيب اللّه مضجعه در «نجم الثاقب» ضمن ذكر جمله از خصائص حضرت ولى عصر عجل اللّه فرجه گفته پنجم- جمع ميان كنيه رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و اسم مبارك آن حضرت و در مناقب مرويست كه فرمود: اسم مرا بگذاريد و كنيه مرا نگذاريد.

4- از عبارت أبو الحسن بيهقى برآمد كه مادر شرف الدين محمّد دختر ألب‏أرسلان محمّد يا دختر دختر او بوده است (بنا بر نسخه بدلى كه در نسخه‏ها هست). و چون آن دوره اعلى درجه زمان ترقى سلاطين سلجوقى بوده است و اين امر در ميان مردم يكى از افتخارات بزرگ بشمار مى‏رفته است، لذا قوامى در قصايد خود مكرر باين مطلب تصريح كرده است بدين قرار:

صفحه 40- 41

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فخر زمانه تاج الإسلام صدر دهر |  | خورشيد شرع ذو الحسبين أصل مهترى‏ |
| از گوهر مطهر سلجوقيان (و) وحى‏ |  | با چتر شرع و نوبت دين شاه لشكرى‏ |
|  |  |  |

صفحه 76

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صدر صدر جهان نقيب نقيبان شرق و غرب‏ |  | كو سيدى نبى صفت و پادشه‏لقاست‏ |
|  |  |  |

صفحه 123

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقيب آل محمّد سلاله نبوى‏ |  | جمال گوهر سلجوق و فخر آل و تبار |
|  |  |  |

##365=PAGE##

صفحه 124

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو از نژاد امامان و پادشاهانى‏ |  | كراست اين درج و رتبت از صغار و كبار |
| بجز تو كيست ز سادات در همه دنيا |  | كه او ائمه‏نژاد آمد و ملوك تبار |
|  |  |  |

صفحه 145

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز سادات إسلام خرد و بزرگ‏ |  | ز شاهان گيتى صغار و كبار |
| نباشد نظيرى ترا ز آنكه تو |  | پيمبر نژادى و خسرو تبار |
|  |  |  |

برخى از اطلاعات مربوط به سيد مطهر علوى‏

از جمله كسانى كه از سيد مطهر علوى روايت كرده‏اند

1- سيد تقى نقيب رازى، منتجب الدين در «فهرست» گفته‏

السيّد التقى بن طاهر بن الهادى الحسنى النقيب الرازيّ فاضل، ورع.

قرأ على الأجل المرتضى ذى الفخرين المطهر اعلى اللّه درجته.

2- سيد نجيب الدين أبو محمّد حسن بن محمّد موسوى است، منتجب الدين در «فهرست» ضمن ترجمه حال او گفته‏

قرأ على السيّد الأجل المرتضى ذى الفخرين المطهر، رفع اللّه درجتهما

و در ترجمه سيد مطهر نيز تصريح باين مطلب كرده است چنانكه گذشت (رجوع شود به صفحه 197).

قصيده امير معزى در مدح ذو الفخرين مطهر علوى‏

از جمله كسانى كه بمدح سيد اجل أبو الحسن ذو الفخرين مطهر بن على پرداخته‏اند، شاعر معروف امير معزى است كه قصيده غزالى‏

##366=PAGE##

در مدح او (كه بنا بر نسخه چاپى) مشتمل بر 47 بيت مى‏باشد سروده است.

(رجوع شود به صفحه 36- 40 ديوان چاپى او) اينك آن را نظر به فوائدى كه از آن بدست مى‏آيد بتمامها در اينجا درج مى‏كنيم.

در مدح أبو طاهر مطهر بن على علوى‏

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا فتى بر خوان اگر جوئى رضاى مرتضى‏ |  | «لا فتى الا على» برخواند هر دوم مصطفا |
| ور همى‏خواهى كه گردى ايمن از هَلْ مِنْ مَزِيدٍ |  | شرح‏ «يُوفُونَ» «وَ يَخافُونَ» ياد كن از «هَلْ أَتى‏» |
| آنكه داماد نبى بود و وصى بود و ولى‏ |  | در موالاتش وصيت نيست شرط اوليا |
| گر على بعد از سنين بنشست او را ز آن چه نقص‏ |  | هيچ نقصان نامدش بعد از سنين اندر سنا |
| مرتضى را چه زيان گر بود بعد الاختيار |  | مصطفى را چه زيان گر بود بعد الأنبياء |
| حب ياران پيمبر فرض باشد بى‏خلاف‏ |  | ليكن از بهر قرابت هست حيدر مقتدا |
| بود با زهرا و حيدر حجت پيغمبرى‏ |  | لاجرم بنشاند پيغمبر سزائى با سزا |
| آنكه چون آمد به دستش ذو الفقار جان‏شكار |  | گشت معجز در كفش چون در كف موسى عصا |
| آمد آواز منادى «لا فتى الا على» |  | وانگهى «لا سيف الا ذو الفقار» آمد ندا |
| و آن دو فرزند عزيزش چون حسين و چون حسن‏ |  | هر دو اندر كعبه جود و كرم ركن و صفا |
|  |  |  |

##367=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن يكى كشته بزهر و اهتزا در اهتزاز «1» |  | آن يكى گشته پى دفع البلايا در بلا |
| آن يكى را جان ز تن گشته جدا اندر حجاز |  | و آن دگر را سر جدا گشته ز تن در كربلا |
| آنكه دادى بوسه بر روى و قفاى او رسول‏ |  | گرد بر رويش نشست و شمر ملعون در قفا |
| و آنكه حيدر گيسوان او نهادى بر دو چشم‏ |  | چشم او در آب غرق و گيسوان اندر دما |
| روز محشر داد بستاند خدا از قاتلانش‏ |  | تو بده داد و مباش از حبّ مقتولان جدا |
| خدمت آن كن كه فخر عترت پيغمبرست‏ |  | سيّد سادات ذو الفخرين و تاج الاصفيا |
| قبله اقبال بو طاهر مطهر بن على‏ |  | الامام بن الامام المرتضى بن المرتضى‏ |
| هست هركس در سياست مفتخر و او مفتخر |  | هست هركس در رياست مقتدى و او مقتدا |
| طالعش را هر زمان اقبال گويد السلام‏ |  | طلعتش را هر زمان خورشيد گويد مرحبا |
| نيست اندر سيرت و راى و رسوم او خلل‏ |  | نيست اندر خاطر و خطّ و خطاب او خطا |
| زد همايون روزگار او رعايا ايمنند |  | روز و شب از حادثات روزگار پرجفا |
| پيش حلمش ذره صغرى بود ميخ زمين‏ |  | پيش رويش عالم سفلى بود قطب سما |
| فضل او بى‏غايت است و سر او بى‏غائله‏ |  | حال او بى‏منت است و جود او بى‏منتها |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) كذا

##368=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سائلان را بى‏تغافل زود فرمايد جواب‏ |  | شاعران را بى‏نسيئه نقد فرمايد عطا |
| بخشش مال است كار سيد عالم همى‏ |  | كوشش خير است شغل مهتر فرمانروا |
| مال او را نصرت دين است در دنيا بدل‏ |  | خير او را جنت عدن است در عقبى جزا |
| كردگار او را دهد فردا ثواب بى‏حساب‏ |  | تا كه امروز او همى‏بخشد عطاى بى‏ريا |
| اى متابع گشته فرمان ترا حكم قدر |  | اى موافق گشته تدبير ترا امر قضا |
| مهترى چون گوهرست و رأى تو او را چو رنگ‏ |  | گوهرى كان را نباشد رنگ باشد بى‏بها |
| كبرياى محض بى‏كبر و ريا دادت خداى‏ |  | هست مستغنى ز كبر آن كس كه دارد كبريا |
| اختيار خاندان دين توئى وقت هنر |  | افتخار دوده آن دولتي وقت سخا |
| پادشاه دل بهر تدبير اگر باشد خرد |  | مر ترا زيبد اگر شاهى كنى بر پادشاه‏ |
| اى هميشه الفت تو دفع آفت را اساس‏ |  | اى هميشه همت تو درد و محنت را دوا |
| طالع ميمون بود پيش صلات تو صلات‏ |  | نعمت قارون بود نزد هبات تو هبا |
| هركه بر جاهت كمين سازد ز تن سازد كمان‏ |  | هركه در پيشت رهى باشد ز غم باشد رها |
| روز و شب خوان نكو خواه تو باشد خرمى‏ |  | حال و مه بر خون بدخواه تو گردد آسيا |
|  |  |  |

##369=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر فلك كردست دولت صفه آن سرفراز |  | بر زهل كردست گردون گردن اين گردنا |
| درگه تو هست بنيان شرف را قاعده‏ |  | مجلس تو هست حملان كرم را كيميا |
| خار باغ تست در دست حكيمان سرخ گل‏ |  | خاك پاى تست بر چشم كريمان توتيا |
| مهترا گر عارضى بر عرض تو سايه فكند |  | بدر را گه‏گه پديد آيد خسوف اندر ضيا |
| عارض از عرض تو زايل گشت چون شد متصل‏ |  | از خداى ما اجابت وز مسلمانان دعا |
| خدمت تو مخلصانه كرد برهانى بدل‏ |  | يافت از اقبال تو هم ملتجا هم مرتجا |
| كرد خواهم خدمت تو مخلصانه چون پدر |  | تا باقبال تو گردم مقبل اندر مبتدا |
| خاطر من چون هوا و مدح تو چون آتشست‏ |  | گر بود آتش مصمد سال و مه اندر هوا |
| تا شود برگ درختان كهربارنگ از خزان‏ |  | تا شود شاخ درختان مشترى‏سان از صبا |
| طلعت مداح تو بادا بفر مشترى‏ |  | چهره بدخواه تو بادا به رنگ كهرباء |
| در سراى دين و دولت دائمى بادت درنگ‏ |  | بر سرير سود و سؤدد سرمدى بادت بقاء |
|  |  |  |

تنبيه بر سه امر نر اينجا ضرور است‏

1- چنانكه ملاحظه مى‏شود امير معزى در اين قصيده كنيه سيد مطهر را أبو طاهر معرفى كرده است، درصورتى‏كه منتجب الدين و باخرزى، أبو الحسن ضبط كرده‏اند، بايد حمل بر تعدّد كنيه شود، چنانكه نظيرش‏

##370=PAGE##

كثير الوقوع است.

2- از اين قول امير معزى «خدمت تو مخلصانه كرد برهانى بدل» و همچنين از اين قول او «كرد خواهم خدمت تو مخلصانه چون پدر» معلوم مى‏شود كه پدر او برهانى نيز مانند خود او بمدح ابو طاهر مطهر بن على علوى پرداخته است، و نظر باين دو كلام دارد.

دانشمند شهير جناب آقاى عبّاس اقبال در مقدمه ديوان امير- معزى (نسبت بمدح برهانى سيد مطهر را) در اين عبارت كه گفته (صفحه ج مقدمه)

از اشعار امير معزى چنين برمى‏آيد كه پدر او برهانى يك عده از امراء و معاصرين ألب‏أرسلان را كه پس از وفات آن شاعر عهد ملكشاه و دوره شاعرى معزى را نيز درك كرده‏اند با شمارى ستوده بوده، و معزى بهمين علت به ستايش آن بزرگان پرداخته، و يادآور خدمتگزارى پدرش نسبت به ايشان شده است، مثل امير ضياء الملك ابو يعقوب يوسف ابن باجر (تا آنكه گفته) و سيدا أبو طاهر مطهر بن على علوى رئيس علويان رى (تا آخر آنچه گفته).

3- از اينكه مؤلف مرزبان‏نامه اين بيت سيد مطهر را

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من دنسته غدرة او فجرة |  | لم ينقه بالرخص ماء القلزم‏ |
|  |  |  |

در كتاب خود آورده است، معلوم مى‏شود كه اين شعر در آن زمان جارى مجراى مثل بوده است، و ورود مضمون آن در اشعار فارسى نيز مؤيد اين مقصود است از قبيل اين بيت فخر الدين گرگانى در ويس و رامين.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر آلوده شد گوهر به يك ننگ‏ |  | نشويد آب صد دريا ازو زنگ‏ |
|  |  |  |

و أصل مضمون قول سيد مطهر مأخوذ از بيت سوال بن عادياء است در قصيده معروفه‏اش:

##371=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اذا المرء لم يدنس من اللؤم عرضه‏ |  | فكل رداء يرتديه جميل‏ |
|  |  |  |

اگرچه سيد مطهر مضمون را از او گرفته، ليكن تصرف نيكوئى در آن بكار برده است، كه سبب مزيد حسن بيت گرديده است، چنانكه واضح است.

پوشيده نماناد- پاره مطالب مربوط به ترجمه سيد مطهر علوى ضمن ترجمه حال- عز الدين يحيى ذكر خواهد شد ان شاء اللّه تعالى.

##372=PAGE##

ترجمه و شرح حال ابو القاسم عزّ الدين يحيى نقيب النقباء رى و قم و آمل‏

چون عزّ الدين يحيى، رضوان اللّه عليه از مفاخر شيعه و اكابر عالم است، و با وجود اين تاكنون ترجمه او چنانكه شايد و بايد در جائى ذكر نشده است، در اينجا بقدر ميسور به ترجمه حال او مى‏پردازيم و اللّه المستعان و عليه التكلان.

منتجب الدين «فهرست» خود را بعد از حمد و ثنا و سلام و دعا چنين افتتاح كرده و گفته است:

و بعد فقد حضرت عالى مجلس سيدنا و مولانا الصدر الكبير، الامير الامام، السيّد الأجل الرئيس، الانور الاطهر الأشرف، المرتضى المعظم، عز الدولة و الدين، شرف الإسلام و المسلمين، رضى الملوك و السلاطين، ملك النقباء في العالمين، اختيار الايام، افتخار الأنام، قطب الدولة، ركن الملّة، عماد الأمة، عمدة الملك، سلطان العترة الطاهرة الشريعة، رئيس رؤساء الشيعة، و صدر علماء العراق، و قدوة الأكابر، معين الحق، حجة اللّه على الخلق، ذى الشرفين، كريم- الطرفين، نظام الحضرتين، جلال الاشراف، سيد امراء السادات. شرقا و غربا، قوام آل رسول اللّه (صلّى اللّه عليه و آله) أبى القاسم يحيى بن الصدر السعيد المرتضى الكبير، شرف الدولة و الدين، عز الإسلام و المسلمين، ابى الفضل محمّد بن السيّد الإمام المرتضى الكبير،

##373 =PAGE##

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
منتجب الدين، عليّ بن عبيدالله، الفهرست (للرازي)، 1جلد، كتابخانه عمومي آيت الله العظمي مرعشي نجفي - قم، چاپ: اول، 1422ق.

عز الدولة و الدين، شرف الإسلام و المسلمين أبى القاسم على ابن الصدر السعيد المرتضى الكبير شرف الدولة و الدين عزّ الإسلام و المسلمين ابى الفضل محمّد ابن ابن السيّد الأجل الامام المرتضى الكبير، الأعلم الازهد، ذى الفخرين، نقيب النقباء، سيد السادات، ابى الحسن المطهر بن السيّد الأجل الزكى، ذى الحسبين، أبى القاسم عليّ بن أبي الفضل محمّد بن أبي القاسم عليّ بن أبي جعفر محمّد بن حمزة بن أحمد بن محمّد بن إسماعيل الديباج صاحب أبى السرايا بن محمّد الأكبر المحدث العالم الملقب بالارقط بن عبد اللّه الباهر بن الامام زيد العابدين أبى محمّد- و يقال: أبى القاسم، و يقال: ابى الحسن، و يقال أبى بكر على بن الحسين السبط الشهيد سيد شباب أهل الجنة أبي عبد اللّه بن مولانا أمير المؤمنين و سيد الوصيين ابى الحسن و يقال: أبى تراب- على المرتضى بن أبي طالب صلوات اللّه عليهم أجمعين و ادام معاليه، و اهلك اعاديه، الذي هو ملك السيادة، و منبع السعادة و كهف الأمة، و سراج الملّة، و طود الحلم و الرزانة، و قس اللسن و الابانة، و علم الفضل و الافضال و مقتدى العترة و الآل، سلالة من نجل النبوّة، و فرع من أصل الفتوة، و عضو من أعضاء الرسول، و جزء من اجزاء الوصى و البتول، و أحد القوم الذين ولائهم برزخ بين النعيم و الجحيم، متعه اللّه بأيامه الناضرة، و دولته الزاهرة، و محاسنه التي بها ساد و ملك الرشاد و الوساد.

فعرض على كتاب «الأربعين عن الأربعين في فضائل أمير المؤمنين» عليه السلام تصنيف شيخ الاصحاب، ابى سعيد محمّد بن أحمد بن الحسين النيسابوريّ قدس اللّه روحه و نور ضريحه، و كان يتعجب منه و قد جرى أيضا في اثناء كلامه ان شيخنا الموفق السعيد ابا جعفر محمّد بن الحسن بن عليّ الطوسيّ رفع اللّه منزلته قد صنف كتابا في اسامى مشايخ الشيعة و مصنفيهم ولى يصنف بعده شي‏ء من ذلك.

فقلت: لو أخر اللّه اجلى و حقق املى اضفت إليه ما عندي من أسماء مشايخ الشيعة و مصنفيهم الذين تاخر زمانهم عن زمان الشيخ أبى‏

##374=PAGE##

جعفر رحمه اللّه و عاصروه‏

و اجمع أيضا كتاب حديث «الأربعين عن الأربعين من الأربعين في فضائل أمير المؤمنين» عليه السلام لتكون المنفعة به عامة، و اخدم بهما الحضرة العليا و السدة الشماء.

و لما انفصلت عن جنابه الاقدس شرعت في جمع ما عندي من- الاسامى اولا و جمع الأربعين ثانيا.

و من اللّه استمد المعونة و التوفيق في الاتمام فانه القادر على تيسير كل مرام.

و بنيته على حروف المعجم اقتداء بالشيخ ابى جعفر رحمه اللّه و ليكون اسهل مأخذا و من اللّه التوفيق.

و در حرف ياء گفته:

السيّد الأجل المرتضى عزّ الدين يحيى بن محمّد بن عليّ بن المطهر ابو القاسم نقيب الطالبية بالعراق.

عالم، علم، فاضل كبير، عليه تدور رحى الشيعة متع اللّه الإسلام و المسلمين بطول بقائه و حراسة حومائه.

له رواية الأحاديث عن والده المرتضى شرف الدين محمد، و عن مشايخه قدس اللّه ارواحهم.

ابن الفوطى در «مجمع الآداب في تلخيص معجم الألقاب» گفته:

عز الدين أبو محمّد يحيى بن محمّد بن عزّ الدين عليّ بن مطهر بن عليّ بن محمّد بن عليّ بن محمّد بن حمزة العلوى القمّيّ.

ذكره شيخنا جمال الدين أبو الفضل بن المهنا العبيد لي في المشيخة، و قال:

هو النقيب بقم و مازندران و عراق العجم، و كان كثير الجاه و المال و الحشمة، و لاجله صنف عليّ بن عبيد اللّه بن الحسن بن الحسين بن بابويه القمّيّ كتاب فهرست علماء الشيعة.

ابن الطقطقى در «الفخرى» تحت عنوان «وزارة السيّد نصير- الدين ناصر بن مهديّ العلوى الرازيّ للناصر» ضمن ترجمه حال وى‏

##375=PAGE##

گفته (صفحه 238 چاپ مصر به سال 1345 هجرى قمرى)

كان في ابتداء امره ينوب عن النقيب عزّ الدين المرتضى القمّيّ نقيب بلاد العجمى كلها، و منه استفاد قوانين الرئاسة

و كان عزّ الدين النقيب من أماجد العالم و عظماء السادات.

فلما قتل النقيب عزّ الدين، قتله علاء الدين خوارزمشاه، هرب ولده النقيب شرف الدين محمد، و قصد مدينة السلام مستجير ابا لخليفة الناصر و صحبته نائبه نصير الدين بن المهدى.

راوندى در «راحة الصدور» گفته (صفحه 377- 378)

عراقيان با مؤيد الدين نيز نساختند، و بر وى عصيان كردند، و بشهر رى در حصار شدند و جنگ مى‏بود، روافضه عليهم اللعنة و عز الدين نقيب كه سرو سالار رافضيان بود محلهاى ايشان را دروازه‏ها بگشود، و لشگر بغداد در رى رفتند، و بيشتر لشگريان را بغارتيدند، و آن بى‏رحمى را در بلاد إسلام كس نكرده بود كه بر خون و مال مسلمانان هيچ ابقاء نكنند.

در «تجارب السلف» ضمن ترجمه حال سيد نصير الدين بن مهديّ (صفحه 333) مذكور است.

و در عجم سيدى بزرگوار بود، و از قم با حشمتى ظاهر و رياستى زاهر او را عزّ الدين المرتضى گفتندى، و نقابت بلاد عجم داشت، و نصير الدين بن مهديّ نيابت او مى‏كرد، و چون وزير ابن القصاب پيشتر عراق عجم را بگرفت، سلطان علاء الدين تكش عزّ الدين را به مواطأه و موافقت او متهم كرد، و چون بعراق آمد، وزير وفات يافته بود، سيد عزّ الدين را بگرفت و بفرمود بر صورت ذبحش (كذا) بكشتند، و پسر او شرف الدين محمّد ببغداد گريخت، و نصير الدين بن مهديّ با او بود (تا آنكه گفته) ناصر (يعنى ناصر خليفه) او را از مقربان خود گردانيد و عمل نخستين نقايب طالبيان فرمود.

نگارنده گويد اين واقعه تاريخى در سال پانصد و نود و دوم هجرى بوده است چنانكه ابن الأثير در «كامل التواريخ» ضمن ذكر

##376=PAGE##

حوادث سال پانصد و نود و يك (591) گفته (11/ 73 چاپ اروپا).

فسار خوارزم شاه مجدا الى همدان و كان الوزير مؤيد الدين ابن القصاب قد توفى في اوائل شعبان، فوقع بينه و بين عسكر الخليفة مصاف نصف شعبان سنة اثنتين و تسعين و خمسمائة، فقتل بينهم كثير من العسكرين، و انهزم عسكر الخليفة، و غنم الخوارزميون منهم شيئا كثيرا، و ملك خوارزم شاه همدان، و نبش الوزير من قبره و قطع رأسه و سيره الى خوارزم، و اظهروا انه قتله في المعركة.

و درضمن وقايع سال پانصد و نود و دو راجع به وزارت نصير الدين ناصر بن مهديّ علوى رازى كه بعد از نقابتش بوده چنين اشاره كرده است (صفحه 81).

و في شوال، منها اثبت نصير الدين ناصر بن مهديّ العلوى الرازيّ في الوزارة ببغداد، و كان قد توجه الى بغداد لما ملك ابن القصاب الرى.

صاحب كتاب «رياض الأنساب و مجمع الاعقاب» معروف به «بحر الأنساب» در جلد دوم كتاب مذكور در گلستان چهارم كه در ذكر حال امام زين العابدين عليه السلام و أولاد اوست در آخر خيابان دوم كه در بيان حال عبد اللّه باهر و اعقاب اوست گفته (صفحه 18)

و از بنى الدخ، حمزة بن أحمد است، و او معروف است به قمى، و او را فرزندان بجاى ماند، از جمله ايشان أبو الحسن على الزكى و او پسر محمّد الشريف بن أبي القاسم على نقيب قم پسر محمّد بن على مذكور است، و او را اعقاب باشد، از جمله عزّ الدين يحيى بن محمّد بن عليّ بن محمّد بن السعيد المطهر ذى الفخرين نقيب رى و قم، و او را خوارزم شاه بكشت و أولاد او بجانب بغداد منتقل شدند، و سيد ناصر بن مهديّ با وى بود نقابت طالبين بغداد بسيد ناصر تفويض يافت.

نسابه شهير جمال الدين أحمد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن مهنا (رضوان اللّه عليه) در كتاب شريف «الفصول الفخريه في أصول‏

##377=PAGE##

البرية» چنين گفته است (صفحه 150)

سبط دوم از نسل أبي عبد اللّه الحسين الشهيد ابن عليّ بن أبي- طالب عليهم السلام نسل عبد اللّه الباهر بن زين العابدين است.

و او را «باهر» مى‏گفتند از بهر آنكه به‏غايت صاحب جمال بود، و مادر او مادر برادرش محمّد الباقر عليه السلام و نسل او اندك‏اند، و از محمّد الارقط تنهاست، و نسل محمّد از إسماعيل تنها، و نسل إسماعيل از دو پسرند: حسين البنفسج، و محمد.

از نسل حسين البنفسج إسماعيل الدخ بن حسين، و نسل إسماعيل منتهى مى‏شود بعبد اللّه بن الحسين بن إسماعيل، و نسل عبد اللّه از دو پسرند: حمزة الأصمّ و على در دارا و بيشتر نسل او در رى و جرجان مى‏باشد.

و از نسل محمّد بن إسماعيل بن الارقط، إسماعيل الناصب، و احمد الدخ فرزندان محمد، از فرزندان احمد الدخ عبد اللّه در أيّام المستعين بالله العباسيّ خروج كرد و او را بگرفتند و بسرمن‏رأى بردند و نسل دارد، و بقيه ايشان در مصر مى‏باشند، از نسل احمد الدخ حمزة بن أحمد نسل دارد از ايشان: أبو الحسن على الزكى نقيب الرى ابن ابى الفضل محمّد بن أبي القاسم على نقيب قم بن محمّد بن حمزة مذكور نسل دارد، از ايشان نقباء الرى و ملوك آنجا، از ايشان، عز الدين يحيى بن أبي الفضل محمّد بن عليّ بن محمّد بن السيّد المطهر ذى الفخرين بن على الزكى مذكور نقيب رى و قم و آمل بود، و سلطان خوارزمشاه او را بكشت، و فرزند دارد، و از فرزندان محمّد بن حمزة بن الدخ الحسن نسل دارد (الى آخر ما قال).

و در كتاب «التحفة الجلالية في أنساب الطالبية» كه آن نيز از تأليفات نفيسه اوست گفته:

سبط دوم از نسل الحسين الشهيد نسل عبد اللّه الباهر بن على زين العابدين بن الحسين الشهيد

##378=PAGE##

و او را «باهر» مى‏گفتند از بهر آنكه به‏غايت صاحب جمال بود و متولى صدقات رسول اللّه (صلّى اللّه عليه و آله) و صدقات أمير المؤمنين (عليه السلام) بود

(مادر او) مادر برادرش محمّد الباقر و نسل او اندك است از محمّد الارقط، تنها مى‏گويند كه ميان او و ميان جعفر الصادق حكايتى شده بود، و او آب دهن بر روى جعفر انداخت، پس جعفر بر او دعا كرده بود، و روى او ارقط شد و زشت.

و نسل محمّد از إسماعيل تنها، و نسل إسماعيل از دو پسر حسين كه او را بنفسج مى‏خوانند، و محمّد از نسل الحسين البنفسج إسماعيل الدخ بن الحسين. نسل إسماعيل منتهى مى‏شود بعبد اللّه بن الحسين بن إسماعيل مذكور.

و نسل عبد اللّه از دو پسر حمزة الأصمّ (كه) در رى بود و از آنجا بقم رفت، و على كه او را در دارا مى‏خوانند در رى، و بيشتر نسل او در آنجا مى‏باشد، و در جرجان و از نسل محمّد بن إسماعيل بن الارقط إسماعيل الناصب، و احمد الدخ از فرزندان احمد الدخ عبد اللّه در أيّام المستعين العباسيّ خروج كرده بود، و او را بگرفتند و بسامرا بردند، و او را نسل است از ايشان در مصر، ابو القاسم عبد اللّه، كه او را بليله مى‏خوانند ابن المحسن بن عبد اللّه بن محمّد طالوت بن عبد اللّه مذكور، و بقيه بنى عبد اللّه در مصر مى‏باشند.

و از فرزندان احمد الدخ نيز حمزة بن أحمد نسل دارد از ايشان، أبو الحسن على الزكى (تا آخر آنچه از فصول الفخريه نقل شد حرفا بحرف).

نگارنده گويد از ملاحظه «عمدة الطالب»، برمى‏آيد كه نام چند نفر از افراد اين سلسله از اين دو كتاب ساقط شده (و يا براى) اختصار حذف شده است، و چون آن كتاب سه مرتبه طبع شده، و بطور آسانى و سهولت و كثرت و وفور در اختيار مطالعه هر فرد قرار مى‏تواند گرفت، ملاحظه تفصيل اين نسب را به آن كتاب محول مى‏داريم، كه‏

##379=PAGE##

بعنوان «المقصد الثاني في ذكر عقب عبد اللّه الباهر بن زين العابدين على بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليه السلام» در آنجا مذكور است پس هركه طالب باشد به آنجا مراجعه كند (صفحه 242- 245 چاپ نجف)

اينك بذكر جزئي از عبارت كه نقل آن ضرور است مى‏پردازيم و آن اينست.

و من بنى احمد الدخ حمزة بن أحمد و يعرف بالقمى، له عقب منهم أبو الحسن على الزكى نقيب الرى ابن أبي الفضل محمّد الشريف الفاضل بن أبي القاسم على نقيب قم ابن محمّد بن حمزة المذكور، له اعقاب منهم نقباء الرى و ملوكها.

منهم عزّ الدين يحيى بن أبي الفضل محمّد بن عليّ بن محمّد بن السيّد المطهر ذى الفخرين بن على الزكى المذكور نقيب الرى و قم و آمل، قتله خوارزمشاه و انتقل ولده محمّد الى بغداد و معه السيّد ناصر بن مهديّ الحسنى، ففوضت نقابة الطالبين ببغداد الى السيّد ناصر بن مهديّ ثمّ فوضت إليه الوزارة فترك امر النقابة الى محمّد بن النقيب عز الدين بن يحيى.

و منهم فخر الدين على نقيب قم ابن المرتضى بن محمّد بن مطهر ابن أبي الفضل المذكور.

ذكر سبب كشته شدن عزّ الدين يحيى و تعيين مدفن او

ابن اسفنديار در «تاريخ طبرستان» (قسم سوم صفحه 159- 161) گفته:

و مياجق چون بعراق متمكن شد، روزى با قتلغ اينانج برنشت كه بفلان جاى خواهيم شد، از اسب فرود آمد و قتلغ اينانج را فرود آورد، و سر او برگرفت بخوارزم فرستاد، و همدان و جملگى ولايت با تصرف خويش گرفت، تا نقيب النقباء عزّ الدين يحيى رى التجا بدار الخلافة كرد، و أمير المؤمنين ناصر الدين اللّه سلطان الوزراء مؤيد-

##380=PAGE##

الدين بن القصاب را با لشگر عرب و پرجم و خوزستان و اربل بعراق فرستاد، تا به رى بيامدند، و خوارزميان بكلى گريخته و كشته شدند، أصفهان بسنقر طويل دادند، و او بكشتن رئيس خجندى بدان ولايت مستقيم شد، و سراج الدين قايماز بنده اتابك محمّد را بكشتند، و مؤيد الدين به رى رسيد و شاه اردشير رسول فرستاد و امير كبير ناصر- الدين ممطير را كه در خدمت مؤيد الدين بود با عزّ الدين يحيى پيش فرستاد با اسبان تازى و جامه‏هاى بغداديّ، و از أمير المؤمنين بسيارى شفقت و عاطفت در حقّ اردشير شاه فرا نمود.

چون ماهى چند برآمد بر اين سلطان أعظم صد هزار عنان بعراق آورد، مؤيد الدين برخاست با همدان شد، و رنجورى پديد آمده بود، سلطان به مزدغان فرود آمد و مياجيق را با سى هزار مرد بهمدان فرستاد، لشكر خليفه پيش‏باز آمدند و فوجى را از حشم سلطان زده و هزيمت كرده و در آن روز از رنجورى مؤيد الدين فرمان يافته بود، و دفن نكرده.

چون مياجق بديد كه مقدمه او را شكستند پناه با كوه برد با جمعيت بسيار، و مهلت داد تا لشكر خليفه به غارت مشغول شدند، و اول پيش سلطان به مزدغان خبر رسيده بود كه لشگر ما را شكستند، فرموده بود تا جهازها راست كنند به‏پاى هزيمت تا در عقب قاصد مياجق رسيد، بر فتح لشكر و علم و موكب بهمدان كشيد و بفرستاد تا سر مؤيد الدين بردارند، و بخطا برند و طلب سيد عزّ الدين يحيى كه اين فتنه و آشوب انگيخته بود مى‏فرمود، متوارى جائى بيافتند او را بسته پيش سلطان اعظم بردند.

گفت: سيدى چون مى‏بينى خويشتن را؟ و در دل سلطان نبود كه او را هلاك كند، او از سر تهور و گرم‏مزاجى كه در طبيعت او مركوز بود گفت خويشتن را چنان مى‏بينم كه حسين بن على را.

سلطان از اين در طيره شد، و فرمود تا سرش برداشتند و به رى فرستاد، در مدرسه عماد وز آن كه دشمن سيدى بود فرو آويختند، اين‏

##381=PAGE##

ساعت تن و سر سيدى بقم به مشهد مطهر بنت الإمام الكاظم موسى بن جعفر مدفون است‏

و شيعت عراق بسيارى مرثيه سيدى گفتند، امام أفضل الدين علامه ماهبادى گفته شعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سلام اللّه ما طلع الثريا |  | على المظلوم عزّ الدين يحيى‏ |
| شهيد كالحسين بغير جرم‏ |  | قتيل مثل هابيل و يحيى‏ |
|  |  |  |

سيّد ناصر الدين ممطير، و مكين الدين قمى، كه اين ساعت وزير أمير المؤمنين ناصر الدين اللّه است بر درازگوش نشانده ايشان را بنهاوند بردند، و از آنجا ببغداد افتادند، و بعد مؤيد الدين وزارت بغداد أمير المؤمنين بامير سيد الامام ناصر الدين داد، و لقب نصير الدين فرمود كرد، و حكم و تمكين و مرتبه او بدانجا رسيد كه در دولت آل عبّاس پيش از او برامكه را هم نبود، تا دشمنان مجال وقيعت يافتند، و تعصب آشكارا كرده، و بى‏هيچ جرمى كه آن سيد بزرگوار عالم را بود أمير المؤمنين صلاح ملك آن ديد كه او را بنشاند، حق سبحانه و تعالى او را فرج و خلاص بخير و عافيت و امن و رفاهيت كرامت كناد بمحمّد النبيّ و آله.

ناقد بصير سيد عليخان مدنى طيب اللّه مضجعه در الدرجات الرفيعة گفته:

السيّد الأجل أبو القاسم يحيى بن أبي الفضل (ابى المفضل ن خ) محمّد بن عليّ بن محمّد بن النقيب المطهر المذكور قبله ملقب عز الدين المرتضى علم الهدى ذا الشرفين قال الشيخ أبو الحسن على بن عبيد اللّه بن بابويه في وصفه هو الصدر الكبير ...

(آنگاه عبارات او را تا مقتدى العترة و الآل نقل كرده و گفته)

كان رحمه اللّه خاتمة أهل بيته في الرئاسة بالعراق، و عظيمهم الذي لا يزاحمه عظيم من دون اغراق، عظم في الرئاسة قدره، و اشرق‏

##382=PAGE##

في سماء الايالة بدره، و فوضت إليه نقابة الطالبين بالرى و قم و آمل.

و كان فاضلا، عالما، كبيرا، عليه تدور رحى الشيعة، و إليه ترد احكام الشريعة، و خوطب بسلطان العلماء، و رئيس العظماء

و كان رحمه اللّه راوية للاحاديث، يروى عن والده المرتضى السعيد شرف الدين محمد، و عن مشايخه الكرام (قدست ارواحهم) و كانت مدته قبلة الآمال و محط الرحال و باسمه الشريف و لاجله نظم السيّد عزّ الدين عليّ بن السيّد الإمام ضياء الدين فضل اللّه الحسنى، الراونديّ، حسيب النسيب للحسيب النسيب و لم يزل راقيا لأوج السعد و الاقبال ممتطيا صهوة العز و الجلال، حتى اصابته عين الكمال، و جرى الدهر على عادته في تبديل الأحوال، فختم له بالشهادة، و نال من خيرى الدنيا و الآخرة الحسنى و زيادة.

و كان سبب شهادته، ان الملك خوارزمشاه تكش لما استولى على الرى و تلك الاطراف و قتل من بها من الأعيان و الاشراف كان الشريف المذكور ممن عرض على السيف و جرى عليه ذلك الظلم و الحيف و ذلك في سنة تسع و ثمانين و خمسمائة.

و انتقل ولده محمّد الى بغداد و معه السيّد ناصر بن مهديّ الحسنى (الحسيني ن خ) و كان وروده إليها في شعبان سنة اثنتين و تسعين و خمسمائة و تلقيا من قبل حضرة الخليفة الناصر لدين اللّه بالقبول، ففوضت نقابه الطالبيين ببغداد الى السيّد ناصر المذكور، ثم فوضت إليه الوزارة، فترك امر النقابة الى (شرف الدين) محمّد بن السيّد عزّ الدين فصار نقيب الطالبيين على رسم آبائه الطاهرين، ثم حج و رجع الى بلده، رحمهم اللّه تعالى أجمعين.

عالم جليل معاصر شيخ عبد الحسين أمينى صاحب كتاب «الغدير» مد ظله در كتاب «شهداء الفضيلة» در ترجمه عزّ الدين يحيى بعد از نقل عبارت «فهرست» منتجب الدين نسبت به وى و اشاره به آنكه در «أمل الآمل» نيز ترجمه حال او آمده است گفته (ص 48- 50)

##383=PAGE##

و قال صاحب «الحصون المنيعة» بعد اطرائه البالغ ان باسمه الشريف نظم السيّد عزّ الدين عليّ بن السيّد الإمام ضياء الدين فضل اللّه الحسنى الراونديّ «الحسيب النسيب» و لم يزل راقيا ...

آنگاه عين عبارت سيد عليخان را بدون نسبت به او تا «حج و رجع الى بلده- رحمهم اللّه أجمعين» ذكر كرده است.

سپس فاضل مذكور بعد از اشاره به اينكه مرحوم سيد حسن صدر نيز در تأسيس الشيعة به شهادت او اشاره كرده گفته:

رأيت في بعض كتب الأنساب، ان السيّد شرف الدين والد المترجم كانت له عدة بنات و ما كان له ابن فلما حملت بيحيى عزّ الدين المترجم أمه قال شرف الدين: رأيت رسول اللّه (صلّى اللّه عليه و آله) في المنام فقلت يا رسول اللّه انه سيجي‏ء لك نافلة فما اسميه؟

فقال (صلّى اللّه عليه و آله) سمه بيحيى،

فلما انتبهت علمت ان الولد يكون ذكرا، و سميته بيحيى، مع انه ما كان في نسبهم من يسمى بيحيى.

قال: و لما قتله خوارزم شاه تنبهت ان النبيّ (صلّى اللّه عليه و آله) انما سماء يحيى تنبيها على انه يستشهد كما ان يحيى كان شهيدا.

محدث جليل و متتبع ماهر نبيل مرحوم حاج شيخ عبّاس قمى اعلى اللّه درجته در «الفوائد الرضوية» گفته:

يحيى بن محمّد بن عليّ بن المطهر العلوى، عز الدين سيد اجل مرتضى نقيب طالبية عراق، عالم علم فاضل كبير، روايت مى‏كند أحاديث را از والدش شرف الدين محمد، و اين سيد همان است كه شيخ منتجب الدين كتاب «فهرست» را بجهت خاطر او تاليف كرده، و در اول آن از اين سيد و پدر و جدش ثناء بليغ و مدح طويلى گفته.

و در «سفينة البحار» در ماده حيى (1/ 370) گفته.

السيّد الأجل عزّ الدين أبو القاسم يحيى بن شرف الدين ابى الفضل محمّد بن أبي القاسم عليّ بن عزّ الإسلام و المسلمين محمّد بن السيّد الأجل نقيب النقباء الأعلم الازهد ابى الحسن المطهر بن ذى الحسبين‏

##384=PAGE##

على الزكى بن أبي الفضل محمّد المعروف بالسلطان محمّد الشريف، الواقع قبره في بلدتنا قم المحمية في جادة معروفة باسمه الشريف ...

آنگاه نسب را تا حضرت امام زين العابدين عليه السلام ذكر كرده، و ترجمه حال او را نقلا از منتجب الدين گاهى عينا و گاهى تلخيصا نقل كرده و گفته:

ثمّ ذكر انه جمع له كتاب «الفهرست» فى أسماء مشايخ الشيعة و مصنفيهم من عصر الشيخ الى زمانه و جمع (له) أيضا كتاب «الأربعين عن الأربعين من الأربعين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام».

و در حاشيه گفته‏

قوله «الأربعين عن الأربعين من الأربعين» أي أربعين حديثا عن أربعين شيخا عن أربعين صحابيا

ثمّ اعلم انا ذكرنا في منتهى الآمال ان هذا السيّد قتله خوارزمشاه و قبره في الرى يزار.

و در «منتهى الآمال» ضمن تعداد أولاد امام زين العابدين عليه السلام طى اعقاب أبو محمّد عبد اللّه باهر بتفصيل گفته (2/ 37 چاپ علمى)

نيز از جمله ايشان أبو الحسن على الزكى نقيب رى است و او پسر ابو الفضل محمّد شريف است كه اينك به او اشاره مى‏رود.

ذكر امام‏زاده جليل سلطان محمّد شريف كه قبرش در قم است‏

بدان كه اين بزرگوار سيديست جليل القدر، و رفيع المنزلة، و فاضل مكنى بأبي الفضل ابن سيد جليل أبو القاسم على نقيب قم ابن أبى جعفر محمّد بن حمزة القمّيّ ابن أحمد بن محمّد بن إسماعيل بن محمّد بن عبد اللّه الباهر بن امام زين العابدين و اين سيد شريف در قم بقعه و مزارى دارد معروف در محله سلطان محمّد شريف، كه بنام او مشهور گشته، و دانستى كه پدر و دو جدش على و محمّد و حمزه نيز در «قبرستان بابلان» كه حضرت معصومه سلام اللّه عليها در آنجا

##385=PAGE##

مدفون است به خاك رفته‏اند

و اين سيد جليل را اعقاب است كه نقبا و ملوك رى بودند، از آن جمله سيد اجل عزّ الدين أبو القاسم يحيى بن شرف الدين أبو الفضل محمّد بن أبو القاسم عليّ بن عزّ الإسلام و المسلمين محمّد بن السيّد الأجل نقيب النقباء اعلم ازهد أبو الحسن المطهر ابن ذى الحسبين على الزكى ابن السلطان محمّد شريف مذكور است كه نقيب قم و رى و جاى ديگر بوده و او را خوارزمشاه بقتل رسانيد، و أولاد او بجانب بغداد منتقل شدند، و اين سيد شريف بسيار جليل الشأن و بزرگ‏مرتبه بوده و كافى است در اين باب آنكه عالم جليل محدث نبيل، فقيه نبيه، و ثقة ثبت معتمد حافظ صدوق شيخ منتجب الدين كه شيخ أصحاب و يگانه عصر خود بوده وفاتش در سنة 585 پانصد و هشتاد و پنج واقع شده، كتاب «فهرست» خود را با كتاب «أربعين عن الأربعين من- الأربعين في فضائل أمير المؤمنين» صلوات اللّه عليه (براى او) تصنيف كرده، و در فهرست در باب ياء فرموده:

سيّد اجل مرتضى عزّ الدين يحيى بن محمّد بن عليّ بن المطهر ابو القاسم نقيب طالبيين است در عراق، عالم فاضل كبير است، و رحاى تشيع براى او دور مى‏زند، متع اللّه الإسلام و المسلمين بطول بقائه.

و روايت مى‏كند أحاديث را از والد سعيدش شرف الدين محمد، و از مشايخش قدس اللّه ارواحهم.

و در اول فهرست مدح بسيار از آن جناب نموده، از جمله فرموده در حقّ او سلطان عترت طاهره، و رئيس رؤساء شيعه، صدر علماء عراق، قدوة الأكابر.

آنگاه عبارت را تا «جزء من اجزاء الوصى و البتول» نقل كرده و گفته «الى غير ذلك»

و نيز در منتهى الآمال ضمن تعداد أولاد حضرت كاظم (عليه- السلام) گفته (2/ 198)

و اما عبد اللّه، و عبيد اللّه پسران حضرت امام موسى عليه السلام،

##386=PAGE##

پس هر دو صاحب اعقاب مى‏باشند، چنانكه از بعضى كتب أنساب نقل شده، جماعتى از اولادهاى او در رى بودند، كه از جمله مجد الدولة و الدين ذو الطرفين أبو الفتح محمّد بن حسين بن محمّد بن على بن قاسم بن عبد اللّه بن الإمام موسى الكاظم عليه السلام بوده، كه خواهرش ستى سكينه بنت حسين بن محمّد مادر سيد اجل مرتضى ذو الفخرين أبو الحسن المطهر بن أبو القاسم عليّ بن أبو الفضل محمّد است، كه شيخ منتجب الدين در وصف او فرموده از بزرگان سادات عراق، و صدور اشراف است، و منتهى شده منصب نقابت و رياست در زمان او بسوى او، و علم و نشانه بوده در فنون از علم و از براى اوست خطب و رسائلى قرائت كرده بر شيخ أبو جعفر طوسيّ در سفر حج.

روايت نموده از براى ما از او سيد نجيب أبو محمّد حسن موسوى (انتهى).

و از بعضى از كتب أنساب نقل است كه در حقّ او گفته:

كه سيد مطهر يگانه دنيا بوده، در فضل و بزرگوارى و كرامت نفس كثير المحاسن و حسن الأخلاق بوده، و سفره‏اش پيوسته پهن و مبذول بوده، و متكلم و أهل نظر و متوسل و شاعر بوده، و نقابت طالبيين در رى با او بوده، و پدرش أبو الحسن (ظ أبو القاسم فليتحقّق) على الزكى نقيب رى پسر سلطان محمّد الشريف است، كه در قم مدفون است، و بسيار جليل القدر است، و در ذكر اولادهاى عبد اللّه الباهر بن الامام زين العابدين عليه السلام بدو اشارت رفت.

و بالجمله سيد مطهر را دو پسر بوده، محمد و على.

اما محمّد بن مطهر را پسرى بوده، فخر الدين على نقيب قم بوده.

و اما عليّ بن مطهر را كه عزّ الدولة و الدين و شرف الإسلام و المسلمين باشد، پسرى بوده، و محمّد نام از أهل علم و فضل و شرف و جلالت و رياست، و او پدر عزّ الدين يحيى است، كه شيخ منتجب- الدين او را ثناء بليغ گفته، و در باب اولادهاى امام زين العابدين عليه السلام به او اشاره كرديم، او را خوارزمشاه شهيد كرد قبرش در

##387=PAGE##

تهران مى‏باشد.

گويند والدش شرف الدين را چند دختر بوده، و أولاد ذكور نداشت، چون زوجه‏اش بيحيى حامله شد، شرف الدين حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله را در خواب ديد، عرض كرد يا رسول اللّه اين بچه كه در شكم عيالم است چه نام گذارم؟

فرمود: يحيى.

چون آن پسر بدنيا آمد او را يحيى نام نهادند، آنگاه كه شهيد شد، فهميدند سر نام گذاشتن حضرت رسول او را بيحيى.

تنبيه بر دو اشتباه در اينجا ضرور است.

1- اينكه گفته: قبر عزّ الدين يحيى در رى و تهران مى‏باشد،

مبنى بر غفلت و اشتباه است زيرا چنانكه در «تاريخ طبرستان» صريحا ذكر كرده است عزّ الدين يحيى در قم در مشهد ستى فاطمه بنت موسى بن جعفر عليهما السلام مدفون است.

2- اينكه گفته: منتجب الدين به سال پانصد و هشتاد و پنج هجرى قمرى درگذشته است اشتباه عجيب است (ما عن‏قريب ببيان اين اشتباه بتفصيل خواهيم پرداخت ان شاء اللّه تعالى)

استاد دانشمند جناب آقاى عبّاس اقبال در مجله يادگار (سال اول شماره چهارم) تحت عنوان «خاتمه ترجمه» تاريخ بيهقى (صفحه 69) گفته:

عز الدين مرتضى يحيى بن أبي الفضل محمّد الشريف المرتضى نقيب قم و رى و آبه كه 591 موقعى كه سپاهيان مؤيد الدين بن القصاب به يارى قتلغ ايناتج و امراى عراق به آبه و رى آمده بودند، و بين اين وزير و امراى عراقى اختلاف شد دروازه‏هاى رى را بر روى سپاهيان وزير خليفه گشود، و لشگر بغداد در رى ريختند، و قلتغ ايناتج و امراى عراق منهزم گرديدند، و در نتيجه سراج الدين قيماز، و نور الدين قرا، كشته شدند، در سال 592 موقعى كه تكش خوارزمشاه‏

##388=PAGE##

بدفع مؤيد الدين وزير بعراق آمد، و سپاهيان او را مغلوب كرد، عز الدين يحيى را هم بجرم موافقت با او كشت (رجوع كنيد بتجارب السلف صفحه 333 و عمدة الطالب صفحه 244 و تاريخ طبرستان 1/ 115 و 119 و 2/ 155- 161 و راحة الصدور صفحه 278).

تنبيه بر اشتباهى‏

نگارنده گويد ذكر «آبه» در اينجا اشتباه است، و صحيح همانا آمل است، و دليل اين مدعا عن‏قريب بتفصيل ذكر خواهد شد ان شاء اللّه تعالى.

از جمله كسانى كه بمدح عزّ الدين يحيى پرداخته‏اند، كمال الدين إسماعيل اصفهانى است، كه در ديوان خود گفته (صفحه 92- 94) و عنوان قصيده در ديوان وى چنين است.

اين قصيده در مدح سيد اجل عزّ الدين يحيى در وقتى كه اقضى القضاة ركن الملّة و الدين أبو العلاء صاعد به خانه او نزول (كرده) گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ازين بشارت خرم كه ناگهان آمد |  | هزار جان غمين گشته شادمان آمد |
| گمان برى كه همى سوى خستگان فراق‏ |  | نسيم باد سحرگه ز گلستان آمد |
| خدايگان افاضل كه موكب او را |  | ظفر جنيبه‏كش و فتح هم‏عنان آمد |
| كه آفتاب شريعت بطالع مسعود |  | به اوج برج سعادت ز ناگهان آمد |
| ز سر غيب قضايا سپهر رمزى گفت‏ |  | زبان گلشن از آن رمز ترجمان آمد |
| زد آفتاب فلك پشت دست بر ديوار |  | ز بس كه عاجز از آن رأى غيب‏دان آمد |
|  |  |  |

##389=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز اعتماد بر آن كلك ساق بسته اوست‏ |  | كه رزق را سر انگشت او ضمان آمد |
| عدوش عاقبت كار سرنگون افتد |  | ز جام دشمنى او چو سر گران آمد |
| بر سخاوت دستش گهر چه سنگ آرد |  | كه زير تيشه جودش هزار كان آمد |
| سر خلافش برداشت خصم و سر بنهاد |  | درين معامله بنگر كرا زيان آمد |
| بكفك ساق درستش چو برد مشتفهر |  | ببالش از پى ارزاق در ضمان آمد |
| ميان گردن و سر تيغ باشد آن كس را |  | كه برخلاف ويش تيغ در ميان آمد |
| زبان و دل به وفايش هرآنكه داشت يكى‏ |  | چو پسته خندان از بخت كامران آمد |
| ببرد دست بدندان ز رشگ قدرش چرخ‏ |  | بروز شكل ثريا از آن نشان آمد |
| شب ضلالت از آن رأى آشكارا كرد |  | كه روز كى دوسه خورشيد دين نهان آمد |
| اگر ز طلعت او ديده مانده بد محروم‏ |  | رواست كو ز لطافت همه روان آمد |
| و گر نبود مكانش نشان‏پذير سزد |  | چو جاى او ز شرف اوج لا مكان آمد |
| بسان عنقا يك‏چند شد نهان آخر |  | هماى‏وار بدين دولت آشيان آمد |
| چو كرد صدر جهان روى سوى اين حضرت‏ |  | درست گشت كه اين قبله جهان آمد |
|  |  |  |

##390=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باهل بيت نبوت چو اعتقاد نمود |  | ز موج لجه آفات بر كران آمد |
| ز خاندان شريعت چو عزم حجرت كرد |  | به خاندان شهنشاه خاندان آمد |
| پناه دين ملك الساده مرتضى كبير |  | كه در جهان فتوت خدايگان آمد |
| ستبر مرتبت و فضل عزّ دين يحيى‏ |  | كه امر جزمش تفسير كن فكان آمد |
| شجاع رتبت او ديده‏دوز اختر شد |  | حريم درگه او كعبه امان آمد |
| مكارمى كه ز اسلاف او خبر بوده است‏ |  | ز خلق و سيرت پاكش همه عيان آمد |
| لگد اگرنه هندوى مالك رقاب شد تيغش‏ |  | چگونه حكمش بر گرد نان روان آمد |
| زهى شگرف عطائى كه دست و ساعد تو |  | به تيغ و كلك جهان‏بخش و جان‏ستان آمد |
| ز حكم قاطع تو تيغ ضربه پيشى خواست‏ |  | ز نوك كلك تو صد طعنه در ستان آمد |
| به نزد خصم تو تيغت بريد عيان است‏ |  | كه در اداى پيامت همه زيان آمد |
| چو ديد طلعت خصم ترش‏لقاى ترا |  | نيام تيغ ترا آب در دهان آمد |
| هماى قدر ترا از جوارح دشمن‏ |  | هزار ساله ذخيره ز استخوان آمد |
| بجز عنان كه به دستت همى قرار گرفت‏ |  | دگر همه بدهى هرچه در بنان آمد |
|  |  |  |

##391=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همى بلرزد بر جان دشمنان تو تيغ‏ |  | ز رقت است كزين گونه مهربان آمد |
| طبيب گر ز تو وقست اگر رود به سرش‏ |  | چنين كه دشمن جاه تو ناتوان آمد |
| ز خضر تيغ تو كآب حيات مشروبست‏ |  | بقا و نصرت و اقبال جاودان آمد |
| بجان ز خاك درت شمه خريد فلك‏ |  | بجاى تو كه مرا سخت رايگان آمد |
| زبان ز كام فرو كرد تيغ گوهردار |  | به زينهار از آن دست درفشان آمد |
| از آن زمانه كند تور بر حسودت راست‏ |  | كه خم گرفته قدش راست چون كمان آمد |
| بنعل خنگ‏تر ماند هلال ازين معنى است‏ |  | كه ره‏نوردتر از جمله اختران آمد |
| بمدح چون تو بستى كجا رسد سخنم‏ |  | كه هرچه گويم قدرت و رأى آن آمد |
| هرآنكه نام تو بر دل نگاشت همچو نگين‏ |  | فراز حلقه تدوير آسمان آمد |
| مسلم است ترا ميزبانى عالم‏ |  | كه مثل صدر جهانت به ميهمان آمد |
| لطيفه‏هاى هنر را ز لفظ او شرحست‏ |  | دقيقه‏هاى كرم را كفش بنان آمد |
| بلندهمت صدرى كه چرخ با عظمت‏ |  | فتاده بر در او همچو آستان آمد |
| بزرگوارا دلتنگ مى نبايد بود |  | ز نكبتى كه بر اين دولت جوان آمد |
|  |  |  |

##392=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عيار نقد كمال بزرگوار ترا |  | ز حادثات جهان سنگ امتحان آمد |
| اگر بكند عدو خاك درگهت چه شود |  | كه كان فضل و كرم در جهان همان آمد |
| چه نقص ذات ترا از خرابى مسكن‏ |  | خرابه هم وطن گنج شايگان آمد |
| اگر خراب بود بقعه شگفت مدار |  | كه جاى گنجى مثل تو شايگان آمد |
| چو عرض تو ز حوادث مصون و محروسست‏ |  | همه سعادت و اقبال را نشان آمد |
| دماغ بود حسود ترا جهانگيرى‏ |  | گرفتن تو مگر زانش در كمان آمد |
| به تو چگونه رسد دست هر ستمكارى‏ |  | خداى عزّ و جلت چو مستعان آمد |
| چه بايدش ز ستم‏پيشگان هراسيدن‏ |  | كسى كه حفظ خدايش نگاهبان آمد |
| خدائى است همه كار تو عدو پنداشت‏ |  | كه با خداى بتلبيس بر توان آمد |
| شود حريص بر اطفاى روشنائى شمع‏ |  | چو نيم‏سوخته پروانه را زبان آمد |
| چو نيك‏نيك از انحال مى‏برانديشم‏ |  | تبارك اللّه خصم تو همچنان آمد |
| سپهر قدر ابى حضرت تو خادم را |  | مپرس شرح كه أحوال بر چسان آمد |
| ز غصه جان بلب آمد مرا و طرفه‏تر آنك‏ |  | ز آه سرد لبم نيز بجان آمد |
|  |  |  |

##393=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نفس مراد بدو ناله از دهان مى‏رفت‏ |  | سخن غرض بدو از لب همى فغان آمد |
| هزار شكر و سپاس از خداى عزّ و جلّ‏ |  | كه باز چشمم بر صدر انس و جان آمد |
| ترا سعادت بادا كه تا نه بس گويند |  | كه فتح‏نامه خيلت ز أصفهان آمد |
| چو مصطفى به مدينه ز مكه هجرت كرد |  | به فتح مكه بشارت ز آسمان آمد |
| بر آسمان جلالت ز اوج برج شرف‏ |  | دو كوكب چو شما را چو اقتران آمد |
| قرين جاه شما باد اقتران سعود |  | چنانكه منشأ هر دولت اين قران آمد |
|  |  |  |

چنانكه ملاحظه مى‏شود 22 قصيده مذكوره در مدح عزّ الدين يحيى، و بقيه در مدح قاضى أبو العلاء صاعد است، كه خانه‏اش را خراب كرده بودند، و قاضى از آنجا فرارى شده، و بسيد مذكور پناهنده و مهمان وارد شده بوده است،

##394=PAGE##

بيان اشتباه محدث قمى كه سابقا وعده شده است‏

چون «فهرست» منتجب الدين يكى از مراجع مهمه تراجم أحوال علماى ما گروه شيعه است، و اشتباه در سال وفات او باعث اشتباهات بسيار در تراجم أحوال مذكور در آن كتاب مى‏باشد، كه پاره از آنها بسيار مهم، و گاهى موجب ترتب آثار غلط عجيب و نتائج فاسد حيرت‏انگيزى بر آنها مى‏گردد، بنابراين بطور تفصيل باين مطلب مى‏پردازيم.

مرتكب اشتباه مذكور يعنى حاج شيخ عبّاس قمى تغمده اللّه برحمته در «تتمه المنتهى» تحت عنوان وقائع المائة السادسة (2/ 554) گفته:

سنه 585 وفات أبو المكارم ابن زهره حمزة بن على حسيني و شيخ منتجب الدين عليّ بن عبيد اللّه رازى.

و در فوائد رضويه گفته (1/ 310)

بدان كه از كسانى كه تلمذ كرده بر شيخ منتجب الدين از علماى عامه رافعى شافعى معروف است، و او را ذكر كرده در كتاب «تدوين» در تاريخ قزوين و مدح و ثناى او را بسيار گفته، و گفته كه اگر من طول دادم كلام را در ذكر او همانا بسيار شده انتفاع من به مكتوبات، و تعليقات او، پس ادا كردم حقّ او را باتباعه ذكر او و أحوال او، و گفته كه:

ولادت او در سنه 504 و وفاتش در سنه 585 بوده (انتهى).

##395=PAGE##

و در «هديه الاحباب» ضمن ترجمه حال او گفته (صفحه 149).

و از كسانى كه بر او تلمذ كرده از علماء عامه رافعى شافعى است، و او را ذكر كرده در «تدوين» در تاريخ علماء قزوين و او را مدح و ثناى بسيار گفته، و گفته:

كه ولادتش سنه 504- و وفاتش سنه 585، ثقه بوده.

از اين دو عبارت صريحا معلوم مى‏شود كه مأخذ نقل او حكايت قول رافعى است، و گويا در اين حكايت نقل هم نظر بكلام محدث نورى رضوان اللّه عليه دارد كه در خاتمه كتاب «مستدرك الوسائل» ضمن ترجمه منتجب الدين باين عبارت تعبير كرده است (3/ 465)

و في «الرياض» عن كتاب «ضيافة الاخوان» للفاضل آغا رضى نقلا عن كتاب «التدوين» للرافعى الشافعى العامى عند ترجمة الشيخ المذكور شيخ ديان من علم الحديث سماعا، و ضبطا، و حفظا، و جمعا يكتب ما يجد، و يسمع عمن يجد، و يقل من يدانيه في هذه الاعصار في كثرة الجمع و السماع، الى ان ذكر ولادته في سنة أربع و خمسمائة، و وفاته بعد سنة خمس و ثمانين و خمسمائة، و ختم الكلام بقوله:

و لئن اطلت عند ذكره بعض الإطالة فقد كثر انتفاعى بمكتوباته و تعليقاته فقضيت بعض حقه بإشاعة ذكره و احواله (انتهى)

و نظير اين است آنچه صاحب «روضات» در ترجمه حال منتجب الدين گفته (باب العين صفحه 389 چاپ اول)

و من جملة من تلمذ عنده من علماء العامّة هو الامام الرافعى الشافعى المعروف. و قد ذكره في كتابه المسمى «بالتدوين في تاريخ قزوين» على ما حكاه الآغا رضى القزوينى في كتاب «ضيافة الاخوان» بهذه الصورة

شيخ ريان (إلى أن قال) ثم ذكر في آخر نقل احواله، ولادته في سنة أربع و خمسمائة و وفاته بعد سنة خمس و ثمانين و خمسمائة (الى آخر ما قال).

نگارنده گويد عبارت مرحوم آقا رضى در اوائل ضيافة الاخوان‏

##396=PAGE##

در ترجمه أبو جعفر بن اميركا قزوينى مذكور است، هركه خواهد مراجعه كند و عبارت صاحب «رياض» نيز در ترجمه منتجب الدين نقلا عن الرافعى چنانست كه محدث نورى تصريح كرد، و نص عبارت رافعى در «تدوين» نيز همان است كه ذكر شد (رجوع شود به ترجمه منتجب الدين صفحه 416 نسخه اسكندريه).

و عجيب‏تر اين است كه خود حاجى شيخ عبّاس مرحوم در كتاب «الكنى و الألقاب» ضمن ترجمه منتجب الدين چنين گفته (3/ 174)

و قال الرافعى الشافعى في محكى كتابه «التدوين» فى علماء قزوين في حقّ الشيخ منتجب الدين شيخ ريان ...

آنگاه نظير كلام محدث نورى را (مقيدا بقيد لفظ «بعد» تا آخر ذكر كرده است) فالحمد لله على الوفاق‏

نگارنده گويد با صرف‏نظر ازين تصريحات از ملاحظه بعضى موارد «فهرست» هم صريحا برمى‏آيد، كه منتجب الدين بعد از پانصد و هشتاد و پنج زنده بوده است.

اينك براى نمونه يك مورد را نشان مى‏دهم، نص عبارت منتجب الدين در «فهرست» خود نسبت به ترجمه ابن إدريس اعلى اللّه درجته اين است.

الشيخ محمّد بن إدريس الحلى بحله له تصانيف منها كتاب السرائر شاهدته بحله، و قال شيخنا سديد الدين محمود الحمصى رفع اللّه درجته:

هو مخلط لا يعتمد على تصنيفه‏

وجه دلالت اين كلام بر مطلوب آنكه تصنيف و تاليف سرائر در سال پانصد و هشتاد و پنج هنوز خاتمه نيافته و به پايان نرسيده بوده است، بدليل اينكه ابن إدريس بنا بر آنچه فعلا در نظر دارم در سه مورد از آن كتاب بذكر تاريخ تاليف آن پرداخته است.

1- آنكه در «كتاب الحجّ» در باب دخول مكه و الطواف بالبيت گفته: (صفحه 135 نسخه چاپى)

##397=PAGE##

و موضع المقام حيث هو الساعة و هي سنة سبع و ثمانين و خمسمائة.

2- آنكه در «كتاب الصلح» (صفحه 170 نسخه چاپى) ضمن استدلال بر اختيار قولي گفته:

و هو الصحيح الذي يقوى في نفسى لان المسلمين من عهد الرسل (صلّى اللّه عليه و آله) الى يومنا هذا و هو سنة سبع و ثمانين و خمسمائة لم يتناكروا فيما بينهم ذلك.

3- آنكه در «كتاب الميراث» در فصل حبوة ضمن استدلال بر قولى كه آن را اختيار كرده است گفته: (صفحه 400 نسخه چاپى)

و الأول من الأقوال هو الظاهر المجمع عليه عند أصحابنا المعمول به و فتاويهم في عصرنا هذا، و هو سنة ثمان و ثمانين و خمسمائة عليه بلا خلاف بينهم.

و نيز مؤيد مطلوب است آنچه راجع بابو المكارم ابن زهره رضوان اللّه عليه در باب المزارعة بعد از تصريح به معرفى او و ذكر نام و نشان صريح او و بيان مورد اختلاف فيمابين خود و او گفته:

و مات رحمة اللّه و هو على ما قاله تداركه اللّه بالغفران و حشره مع آبائه في الجنان.

(طالب تفصيل كلام بكتاب «السرائر» باب المزارعة صفحه 255 مراجعه كند)

و همچنين بباب «المساقاة» در همان كتاب (صفحه 258 نسخه چاپى) مراجعه فرمايد، زيرا كه در آنجا نيز باين مطلب چنين اشاره كرده است.

و قد كنا قلنا ان بعض أصحابنا المتاخرين ذكر في تصنيف له وقفناه عليه و عاودناه في مطالعته في حال حياة مصنفه و نبهناه على صحته (إلى أن قال) و هذا منه رحمة اللّه تسامح عظيم.

و وجه تاييد آنكه وفات اين زهره بنا بر مشهور در سال پانصد و هشتاد و پنج اتفاق افتاده است، پس معلوم مى‏شود كه در اين تاريخ‏

##398=PAGE##

كه ابن زهره وفات كرده است هنوز تاليف سرائر تمام نشده بوده است.

اگر گويند مى‏تواند بود كه قسمتى از «سرائر» منتشر شده بوده، و قسمت ديگر تاليف نشده بوده است.

مى‏گوئيم: اين مطلب از اين عبارت درنمى‏آيد و قرينه ديگرى نيز از خارج بر آن دلالت نكرده است، كه مثلا كراريسى از «سرائر» قبل از تمام شدن منتشر شده و معروف گرديده، و مورد استفاده اهل علم آن زمان بوده است، پس تا قرينه بر اين مطلب قائم نشده است حكم اصالت عدم بر آن جارى است.

اما وفات ابن إدريس به سال 597 بوده است، چنانكه ابن حجر عسقلانى در لسان الميزان تصريح كرده، و نص عبارت وى اين است (حرف ميم: 5/ 65 نسخه چاپى).

محمّد بن إدريس العجليّ الحلى فقيه الشيعة و عالمهم، له تصانيف في فقه الإماميّة و لم يكن للشيعة في وقته مثله، مات سنة سبع و تستعين و خمسمائة.

در اينجا مى‏توان با امر ديگرى نيز بر صحت مدعاى مزبور استدلال كرد، و آن اينكه دعاى «رفع اللّه درجته» كه بعد از ذكر نام سديد الدين حمصى در كلام مزبور بنظر مى‏رسد، دلالت مى‏كند كه منتجب الدين بعد از سال ششصد هجرى زنده بوده، و تاليف «فهرست» هم در اين تاريخ باتمام نبوده و يا اگر تمام هم بوده مصنف در آن تصرف و مداخله مى‏كرده است، زيرا وفات حمصى بعد از سال ششصد هجرى اتفاق افتاده است چنانكه معلوم خواهد شد.

و صريح‏تر از اين كلام در اين باب كلام ديگر اوست، و آن اين است كه در حرف حاء گفته:

الشيخ الإمام موفق الدين الحسين بن فتح الواعظ البكرآبادي الجرجانى فقيه، صالح، ثقة، قرأ على الشيخ ابى على الطوسيّ و قرأ الفقه عليه الشيخ الإمام سديد الدين محمود الحمصى «رحمهم اللّه»

##399=PAGE##

و امام موفق الدين حسين جرجانى به سال پانصد و سى و شش وفات كرده است (رجوع شود بتاريخ بيهق صفحه 249).

اگرچه بمثل اين امر در اين قبيل موارد گاهى استدلال شده است، از آن جمله استدلال أستاد دانشمند شهير جناب آقاى عبّاس اقبال است در مقدمه «معالم العلماء» ابن شهرآشوب و نص عبارت او در آنجا (صفحه 4) اين است.

منتجب الدين عليّ بن أبي القاسم القمّيّ، كه كتاب او أسماء «مشايخ الشيعة و مصنفيهم» نام دارد، و او اين كتاب را بامر عزّ الدين يحيى بن ابى الفضل محمّد الشريف المرتضى نقيب قم و رى و آبه به رشته تاليف درآورده است، و چون اين عزّ الدين يحيى بشرحى كه در تواريخ معتبره مذكور افتاده در سال 592 بدست علاء الدين تكش خوارزمشاه بقتل رسيده (رجوع كنيد بتاريخ ابن الأثير وقايع سال 591 و تجارب السلف صفحه 333 طبع نگارنده و عمدة الطالب صفحه 244) پس معلوم مى‏شود كه تاريخ تاليف «فهرست» منتجب الدين مقدم بر سال 592 است و چون مؤلف آن قطب راوندى معروف را كه به سال 573 فوت كرده بصيغه (رحمة اللّه دعا مى‏كند) معلوم مى‏شود كه تأليف اين كتاب بين سنوات 573- 592 اتفاق افتاده است.

ليكن چون اين استدلال مبنائى است، يعنى مبتنى بر آنست كه ثابت شود كه اين جمله دعائيه از مؤلف كتاب است نه از نساخ، و كتاب بعد از او با وجود اينكه در اين مورد منطبق با مدعاى مذكور هم مى‏شود قابل اعتماد نيست، زيرا مى‏بينيم كه اين إدريس در سرائر نام سديد الدين حمصى را در دو مورد با طلب رحمت ياد كرده است، درصورتى‏كه وفات ابن إدريس به سال پانصد و نود و هفت واقع شده، و وفات سديد الدين حمصى بعد از سال ششصد هجرى روى نموده است، پس بطور حتم اين ترحم از غير ابن إدريس است، اما اينكه گفتيم وفات حمصى بعد از ششصد است، دليل آن كلام ابن حجر است، كه از منتجب الدين و ابن أبي طى، كه هر دو اساتيد اين فن و علماى معروف‏

##400=PAGE##

فرقه ما گروه اثناعشرى هستند نقل كرده است، اينك نص كلام او را در اينجا بعينه درج مى‏كنم و آن اين است (رجوع شود بلسان الميزان جلد پنجم صفحه 317 نسخه چاپى).

محمّد بن عليّ بن الحسن بن محمود الحمصى بتشديد الميم و بالمهملتين الرازيّ يلقب بالشيخ السديد اخذ عن ... و مهر في مذهب الإماميّة، و ناظر عليه، و له قصة في مناظرته مع بعض الاشعرية، ذكرها ابن أبي طى، و بالغ في تقريظه و قال:

له مصنّفات كثير منها «التبيين و التنقيح في التحسين و التقبيح» قال:

و ذكره ابن بابويه في الذيل و أثنى عليه، و ذكر انه كان يتعاطى بيع الحمص المصلوق، فيما روى مع فقيه فاستطال عليه فترك حرفته و اشتغل بالعلم و له حينئذ خمسون سنة، فمهره حتّى صار انظر أهل زمانه، و اخذ عنه الامام فخر الدين الرازيّ و غيره، و عاش مائة سنة و هو صحيح السمع و البصر شديد الامل، و مات بعد الست مائة.

نگارنده گويد مراد از صاحب ترجمه همانا سديد الدين محمود حمصى است كه منتجب الدين در «فهرست» ترجمه حال او را چنين درج كرده است «شماره 389»

الشيخ الإمام سديد الدين محمود بن عليّ بن الحسن الحمصى الرازيّ.

علامه زمانه في الاصولين، ورع، ثقة

له تصانيف منها «التعليق الكبير» «التعليق الصغير» «المنقذ من التقليد و المرشد الى التوحيد» المسمى بالتعليق العراقى «المصادر» في أصول الفقه «التبيين و التنقيح في التحسين و التقبيح» «بداية الهداية» «نقض الموجز» للنجيب ابى المكارم.

حضرت مجلس در سه سنين و سمعت أكثر هذه الكتب بقراءة من قرأ عليه.

چنانكه ملاحظه مى‏شود وجوه انطباق اين دو ترجمه به يك نفر و

##401=PAGE##

دلائل اتّحاد صاحب عنوان اين دو عبارت چنان واضح است كه حاجت به هيچ‏گونه شرح و بيان ندارد، فقط چيزى كه مى‏توان در منع از اين تطبيق اظهار داشت همانا اين است كه صاحب «لسان الميزان» اين شخص را تحت عنوان موسومين بمحمّد ذكر كرده و نام او را محمّد دانسته است، درصورتى‏كه منتجب الدين او را محمود نوشته است، و وجه آن واضح است، و آن اينكه نسخه موجوده در نزد ابن حجر مشوش بوده و نتوانست است تمام عبارت را صحيحا استخراج كند، بنابراين دچار اين اشتباه شده است، درهرصورت بعد از دلالت همه وجوه عبارت بر اتّحاد اختلاف عنوان محمد، و محمود، نمى‏تواند از آن منع كند، مخصوصا با شباهت تامه اين دو كلمه به يكديگر چنانكه معلوم است.

حالا كه اين مطلب بثبوت رسيد مى‏گوئيم از اين كلام شريف فوائد بسيارى بدست مى‏آيد كه از آن جمله تصحيح كلمه حمصى است، كه آيا آن بتخفيف ميم است يا بتشديد آن، و معنى كلمه منسوب إليه چيست كه يكى از مطالب مشكله علماى رجال و أصحاب تراجم أحوال است چنانكه از ملاحظه «روضات الجنّات» (باب الميم صفحه 663- 665 چاپ اول) و خاتمه «مستدرك الوسائل» (3/ 477- 478) برمى‏آيد، و ما اين مطلب را در ترجمه سديد الدين محمود حمصى در تعليقات نقض و يا در مقدمه فهرست منتجب الدين كه إنشاء اللّه عن‏قريب طبع خواهد شد مبسوطا نقل كرده، و به ردّ و قبول و نقد و تحقيق آنها بقدر وسعت وقت و مجال و طاقت و توانائى خواهيم پرداخت ان شاء اللّه تعالى.

و اما اينكه گفتيم كه اين استدلال در اين مورد بالخصوص كاملا درست و قابل انطباق با مدعاست، براى اين است كه منتجب الدين طويل العمر بوده و در سال ششصد هجرى اجازه عامه براى روايت حديث داده است، و دليل بر آن كلام زيرين است.

ابن الفوطى در «مجمع الآداب في تلخيص معجم الألقاب» در

##402=PAGE##

كتاب الميم گفته (صفحه 775)

منتجب الدين أبو الحسن عليّ بن عبيد اللّه بن الحسن بن الحسين بن الحسن بن الحسين بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القمّيّ الرازيّ، المحدث المقرى، ذكره الشيخ الحافظ صائن الدين أبو رشيد محمّد بن أبي القاسم بن الغزال الأصبهانيّ في كتاب «الجمع المبارك و النفع المشارك» من تصنيفه و قال:

اجاز عامة سنة ست مائة و له كتاب «الأربعين عن الأربعين» رواه عنه مجد الدين أبو المجد محمّد بن الحسين القزوينى انشد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عسى المهم المخوف تكفى‏ |  | لطيفه من لطائف اللّه‏ |
| فلطف صنع الإله عندي‏ |  | وظيفة من وظائف اللّه‏ |
|  |  |  |

برگرديم باصل موضوع بحث، كه ترجمه حال عزّ الدين يحيى بود.

عالم خبير و ناقد بصير ميرزا عبد اللّه تبريزى الأصل اصفهانى المسكن المعروف به افندى قدس اللّه تربته در كتاب شريف «رياض العلماء» گفته:

السيّد الأجل المرتضى عزّ الدين أبو القاسم يحيى بن المرتضى السيّد ابى الفضل محمّد بن أبي القاسم عليّ بن أبي الفضل محمّد بن ابى الحسن المطهر بن أبي القاسم عليّ بن أبي الفضل محمد، نقيب- الطالبية بالعراق.

عالم علم كبير آنگاه عبارت منتجب الدين را (اعم از ترجمه و مقدمه فهرست) ملفقا و ملخصا نقل كرده است.

مرحوم عباسقلى خان سپهر در «ناسخ التواريخ» ضمن ذكر أولاد محمّد ارقط بن عبد اللّه الباهر بن عليّ بن الحسين عليهما السلام (جلد دوم حضرت سجاد صفحه 707) گفته‏

و از بنى احمد الدخ حمزة ابن أحمد است، و او معروف است به‏

##403=PAGE##

قمى، و او را فرزند بجاى ماند، از جمله ايشان أبو الحسن على الزكى نقيب رى است، و او پسر أبو الفضل محمّد الشريف الفاضل بن أبي القاسم على نقيب قم پسر محمّد بن حمزة مذكور است، و او را اعقاب باشد، و از آن جمله نقباء و ملوك رى باشند، از آن جمله عزّ الدين يحيى بن أبي الفضل محمّد بن على محمّد بن السيّد المطهر ذى الفخرين على الزكى مذكور است، كه نقيب رى و قم و جاى ديگر بود، و او را خوارزمشاه بكشت و أولاد او بجانب بغداد منتقل شدند، و سيد ناصر بن مهديّ حسيني با وى بود و نقابت طالبيين بسيد ناصر بن مهديّ تفويض يافت و تبديل شد، و از آن پس وزارت يافت و امر نقابت را با پسر نقيب عزّ الدين يحيى گذاشت.

از ملاحظه اين كلمات صريحا برمى‏آيد كه مرحوم حاج شيخ عباس در «منتهى الآمال،» در بعض موارد بنقل عين عبارات صاحب «ناسخ» بدون مراجعه باصل مأخذ و بدون نسبت بقائل آنها كه صاحب ناسخ باشد اكتفا كرده است، فراجع ان شئت.

- تنبيه بر چند امر در اينجا ضرور است-

1- دو نسخه از يك كتاب أنساب مشجره سادات در كتابخانه مدرسه عالى سپهسالار به شماره 2690 و 2692 موجود است، كه شجره نسب اين خاندان در آنها مذكور است، ليكن چون كتابت آن دو نسخه بدست اشخاص بى‏سواد و كاتبان بى‏مايه انجام شده است، هيچ‏كدام از آنها نظر به كثرت تشويش آن براى نگارنده مورد استفاده قرار نگرفت، فقط بنقل يك فائده از آنها در اينجا اكتفا مى‏كنم، و آن اينست كه بعد از ذكر اسم عزّ الدين يحيى گفته است:

النقيب الكبير المعظم، ورد بغداد للحج سنة ثلاث و ثلاثين و خمسمائة و عاد إليها صحبة السلطان محمّد بن محمود بن محمّد بن ملك شاه.

نگارنده گويد مراد از اين شخص (يعنى كسى كه در 533 بعزم‏

##404=PAGE##

حج وارد بغداد شده است) شايد شرف الدين محمّد است، و اشتباها زير اسم عزّ الدين يحيى نوشته شده است، بدليل آنكه شرف الدين محمّد بتاريخ پانصد و چهار هجرى قمرى متولد شده است، چنانكه أبو الحسن بيهقى صريحا ذكر كرده، و اگر در اول بلوغ هم زن گرفته باشد عز الدين يحيى در سال 533 چهارده يا پانزده سال نخواهد داشت، و عادة مرسوم و معمول نيست كه جوانى به چنين خردسالى مشرف به مكه معظمه بشود، پس مظنون بظن متاخم بعلم آنست، كه مقصود از اين عبارت شرف الدين محمّد بوده است، نه عزّ الدين يحيى، و يا عبارت غير از اين بوده است كه نقل شد، درهرصورت أرباب كمال و دقت نظر خودشان در اين امر بنظر صائب و عميقانه خودشان تحقيق فرمايند، زيرا من فقط به اشاره پرداختم.

2- چنانكه قبلا گفتم در كتب تراجم عزّ الدين يحيى را نقيب رى و قم و آمل معرفى كرده‏اند، و بعضى مانند ابن الفوطى بجاى آمل مازندران ذكر كرده است، و مراد از هر دو يكى است. زيرا آمل عاصمه و پايتخت مازندران بوده و بزرگترين شهر آن در آن زمان بشمار مى‏رفته است، به‏طورى‏كه مورخين نوعا بذكر اين مطلب پرداخته‏اند، اينك براى اثبات مدعا بنقل يك عبارت در اينجا مى‏پردازيم.

فريد خراسان أبو الحسن بيهقى قدس اللّه تربته در اوائل «تاريخ بيهق» تحت عنوان ذكر أمّهات ولايات گفته (صفحه 32 نسخه چاپى)

هر ولايتى را امى است يعنى اصلى، ام القرى در عرب مكه باشد.

قال اللّه تعالى: لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرى‏ وَ مَنْ حَوْلَها\* و در عراق در قديم أم القرى بصره بوده است، اكنون بغداد است، كه آن را دار السلام خوانند، و در ما دون بغداد أم القرى أصفهان است، و در كابل أم القرى غزنه است، و در ما وراء النهر أم القرى سمرقند است، و در خراسان أم القرى مرو است، و در يمن أم القرى صنعاست، و در مغرب أم القرى سوس و قرطبه است، و در شام أم القرى دمشق است،

##405=PAGE##

و گفته‏اند بيت المقدس است، و در روم أم القرى قسطنطنيه است، و در طبرستان أم القرى آمل است، و در كرمان أم القرى معتبر نيست و اللّه اعلم.

پس اينكه أستاد دانشمند جناب آقاى اقبال در دو مورد در مقام ترجمه حال عزّ الدين يحيى بجاى آمل لفظ آبه آورده اشتباه است، و گويا نظر شريف او در اختيار اين كلمه به عبارت عمده الطالب است كه در هنگام چاپ اشتباها آمد چاپ شده است، چنانكه قبلا به آن اشاره كرده‏ايم، و صحيح همانا آمل است چنانكه در تمام نسخ خطى چنين است،) و حتّى در هر دو نسخه مطبوعه در لكنهو و بمبئى كه بجاى آمل در متن آمد) يا «آمذ» نوشته‏اند، در حاشيه آمل ضبط كرده‏اند «فراجع ان شئت» و وجه نقابت او را براى آمل در سابق گفته‏ايم.

و نيز از بيانات گذشته معلوم شد، كه مراد صاحب «ناسخ» و همچنين صاحب «منتهى الآمال» از جاى ديگر در اين كلامشان كه عز الدين نقيب قم و رى و جاى ديگر بود همانا آمل است، منتهى چون لفظ «آمذ» را كه مصحف «آمل» بوده است نتوانسته‏اند تصحيح كنند ناچار از آن موضع به عبارت جاى ديگر كه عنوان عام هر مكان است تعبير كرده‏اند.

3- از مضامين قصيده كمال الدين إسماعيل اصفهانى كه در سابق نقل شد، صريحا برمى‏آيد كه خانه قاضى أبو العلاء صاعد را خراب كرده بوده‏اند، و وى از وطن خود فرارى شده بسيد عزّ الدين نقيب پناهنده گرديده است.

اگرچه خصوص قضيه مذكوره را بغير از قصيده مذكوره در جاى ديگر نديده‏ام، ليكن با تامل در اطراف اين مطلب و تدبر در تراجم رجال خاندان صاعدى بنظر مى‏رسد كه اين قضيه در يكى از نزاعهائى بوده كه بين حنفيان و شافعيان أصفهان واقع شده است و رؤساى حنفيان آل صاعد و رؤساى شافعيان بنو خجند بوده‏اند، طالب تفصيل بايد خود به مظان ذكر اين قبيل قضايا در كتب تواريخ و سير

##406=PAGE##

و تراجم أحوال مراجعه كند، ليكن بطور اجمال بذكر شاهدى مى‏پردازيم.

استاد دانشمند جناب آقاى ميرزا عبّاس خان اقبال در تاريخ مفصل ايران كه نوشته است ضمن ترجمه كمال الدين إسماعيل چنين گفته است (صفحه 532- 533)

ولى بيش از همه به خاندان صاعدى كه مروج ادبيات فارسى و ممدوح شعراى بزرگ أصفهان مثل جمال الدين، و رفيع الدين لنبانى و شرف الدين شفروه بودند اختصاص داشته، و ديوان او پر است از مدائح آل صاعد، مخصوصا ركن الدين أبو العلاء صاعد بن مسعود ملقب بصدر أصفهان، و پسرش ركن الدين مسعود بن صاعد صدر جهان را مكرر مدح گفته، و تا آخر عمر مداح اين خاندان كه رياست حنفية را در أصفهان داشته‏اند بوده است، و گاهى نيز بعضى از افراد خاندان خجنديان يعنى رؤساى شافعيه آن شهر را كه با آل صاعد به رقابت و خصومت دينى سر مى‏كردند مدح گفته است (تا آخر آنچه در آنجاست).

و پيش از اين نيز در آن كتاب در اين موضوع بحث كرده‏اند هركه طالب باشد به آنجا رجوع كند (صفحه 112)

تاريخ وفات و ترجمه حال اين أبو العلاء صاعد بن مسعود را فعلا در نظر ندارم، ليكن دوست ارجمندم دانشمند شهير جناب آقاى مجتبى مينوى در يادداشتى كه درباره أحوال كمال الدين إسماعيل ضمن فهرست نسخ فارسى كتابخانه چستر بيتى نگاشته است چنين گفته است:

تقريبا يك ثلث ديوان كمال الدين إسماعيل را قصايدى گرفته است كه در مدح آل صاعد گفته است، بالخصوص أبو العلاء صاعد بن مسعود متوفى در حدود سنة پانصد و نود و نه و پس او مسعود بن صاعد كمال الدين، در يك مورد مى‏گويد كه چهل سال در درگاه اين خاندان خدمت كرده‏ام.

4- يكى ديگر از معاريف قدماى اين خاندان سيد محمّد شريف‏

##407=PAGE##

است كه در قم مدفون است و قبرش از مزارات معروف آن شهر بشمار مى‏رود، علاوه بر اينكه ورود در ترجمه حال او خارج از موضوع اصلى اين كتاب است، چون ترجمه حالش بقدر كافى در تواريخ قم و «منتهى الآمال» مرحوم حاج شيخ عبّاس و غير آنها مذكور است، بنابراين از خوض در ترجمه حال او در اين مورد صرف‏نظر مى‏كنيم، ليكن صورت كتيبه قبر او را در اينجا مى‏نويسم.

سيّد فاضل جناب آقا سيد موسى زنجانى وفقه اللّه تعالى پسر عالم بارع جليل و سيد سند نبيل آقاى حاج سيد احمد آقا زنجانى نزيل قم ادام اللّه ظله ضمن مكتوبى كه از شهر قم به نگارنده اين اوراق فرستاده است چنين اظهار داشته است.

امروز باتفاق آقاى حاج سيد مهديّ روحانى كه از رفقاى فاضل و أهل آن محل است به زيارت آن قبر رفته، و كتيبه قبر را كه با كاشى نوشته شده، و بسيار درهم رفته است به زحمت زياد خوانديم، و از لحاظ ادبى غلطهائى هم دارد ليكن صورت آن را چنانكه هست مى‏نويسم:

هذا المضجع المبارك للسيّد المظلوم المعصوم الشهيد شريف بن شريف من أولاد الإمام المعصوم زين العابدين ابن الامام الشهيد المعصوم أبو عبد اللّه الحسين بن الإمام الهمام مولى جميع الأنام عليّ بن أبي- طالب عليهم السلام.

5- ابن الفوطى در «تلخيص مجمع الآداب في معجم الألقاب» در حرف عين گفته:

علاء الدين أبو الحسن المرتضى بن عليّ بن عزّ الدين يحيى العلوى الحسيني القمّيّ نقيب قم‏

ذكره شيخنا جمال الدين أحمد بن المهنا العبيدلى في المشجر، و قال:

هو المرتضى بن عليّ بن عزّ الدين يحيى بن محمّد بن عزّ الدين على بن محمّد بن المطهر بن عليّ بن محمّد بن أبي القاسم بن أبي جعفر

##408=PAGE##

محمد رئيس قم بن أبي يعلى حمزة الطبريّ بن أحمد الدخ بن محمّد بن إسماعيل الديباج بن محمّد الارقط بن عبد اللّه الباهر بن زين العابدين على بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السلام.

از اين عبارت برمى‏آيد كه اين شخص از اعقاب عزّ الدين يحيى بوده است.

##409=PAGE##

ترجمه و شرح حال سيد فخر الدين أبو الحسن على نقيب قم‏

يكى ديگر از رجال نامى اين خاندان سيد فخر الدين أبو الحسن على نقيب قم و حوالى آنست، و نظر به آنكه اين سيد از ممدوحين قوامى رازى است چنانكه در صفحه 111- 116 ديوان قوامى قصيده‏اى در مدح او آمده است لازم است كه ترجمه حال او را نيز بنويسيم.

ابن الفوطى در «تلخيص مجمع الآداب في معجم الألقاب» گفته:

فخر الدين أبو الحسن عليّ بن المرتضى بن محمّد العلوى الحسيني القمّيّ النسابة النقيب بقم‏

ذكره شيخنا جمال الدين أبو الفضل أحمد بن المهنا العبيدلى في المشجر و قال هو عليّ بن المرتضى بن محمّد بن المطهر، فقيه جليل بن عزّ الدين أبى القاسم عليّ بن محمّد بن المطهر نقيب فاضل شاعر بن على بن محمّد بن أبي القاسم عليّ بن أبي جعفر محمّد رئيس قم بن أبي يعلى حمزة الطبريّ بن أحمد الدخ بن محمّد بن إسماعيل الديباج بن الارقط بن عبد اللّه الباهر بن زين العابدين عليّ بن الحسين بن على بن أبي طالب النقيب قم و حواليها.

صاحب «عمدة الطالب» نيز از اين سيد (ضمن ذكر أولاد احمد الدخ كه از اعقاب عبد اللّه الباهر است) باين عنوان اسم برده است.

و منهم فخر الدين على نقيب قم ابن المرتضى بن محمّد بن مطهر بن أبي الفضل المذكور.

##410=PAGE##

مرحوم ميرزا عباسقلى خان سپهر در «ناسخ التواريخ» ضمن ذكر عقب محمّد ارقط بن عبد اللّه الباهر (جلد 2 سجاد صفحه 707) گفته:

و از جمله ايشان (يعنى بنى احمد الدخ) فخر الدين على بن مرتضى بن محمّد بن مطهر ابن أبي الفضل محمّد مذكور است، و فخر الدين نقيب قم و ... بود.

مرحوم حاج شيخ عبّاس نيز در «منتهى الآمال» به ترجمه او اشاره كرده است چنانكه كلامش نقل شد فتفطن.

##411=PAGE##

تنبيه بر دو امر لازم است‏

1- اگر پسر شرف الدين مرتضى را منحصر به عزّ الدين يحيى بدانيم، چنانكه بعضى از علماى نسب تصريح كرده است كه او از جنس ذكور بجز وى فرزندى نداشته است، عز الدين يحيى نيز از ممدوحين قوامى خواهد بود بجهت اين بيت كه ضمن مدح شرف الدين محمّد گفته است (صفحه 77 ديوان)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو آفتاب بادى و فرزند ماه شو |  | كز طلعتش هزار سهيل از يكى سهاست‏ |
|  |  |  |

2- از تصريح ابن اسفنديار در «تاريخ طبرستان» به اينكه ابو القاسم عزّ الدين يحيى نقيب النقباء قم و رى و آمل در قم مدفون است (صفحه 160 ديوان) معلوم مى‏شود كه بقعه كه در تهران بقبر امام‏زاده يحيى معروف و مزار مشهورى مى‏باشد ربطى بعز الدين يحيى فوق الذكر ندارد.

سه امر زيرين نيز سخن ابن اسفنديار را تأييد و پايه قول وى را تشديد مى‏كند.

1- هيچ‏گونه سند تاريخى و مأخذ قابل قبول بر اين امر دلالت نكرده است، كه عزّ الدين يحيى سابق الذكر در محل و بقعه امامزاده يحيى مدفون باشد، و اين بنا بر فحصى است كه نگارنده از مظان آن نموده است «و اگر باور ندارى در دفتر شاهان جهان جمله فرو خوان».

##412=PAGE##

2- عبارتى است كه بر بدنه صندوق امامزاده مذكور نقش و ثبت شده است باين شرح مى‏باشد.

هذه التربة و المقبرة يحيى بن زيد بن الحسن بن أمير المؤمنين على عليه السلام.

3- استدلال احتمالى يعنى استظهار و استشعارى است كه يكى از علماى معاصر (حضرت حجّة الإسلام آقاى شيخ زين العابدين سرخه دامت بركاته) به عبارت قاموس براى اين امر كرده است‏

توضيح مطلب آنكه فيروزآبادي صاحب «قاموس» در مادة «س ور» مى‏نويسد:

و سورين نهر بالرى و أهلها يتطيرون منه لان السيف الذي قتل به يحيى بن زيد بن عليّ بن الحسين رضي اللّه عنه غسل فيه.

و تقريب استدلال عالم معاصر باين توجيه است كه صاحب «قاموس» در بيان أصل قضيه كه قتل يحيى باشد اصابه كرده، و درست گفته است، ليكن در ذكر نسب اشتباه كرده و خبط و خطا را دچار شده است، براى اينكه يحيى بن زيد در رى كشته نشده است تا شمشيرى را بدان كشته شده است در نهر رى بشويند، بلكه او در جرجان كشته شده است، پس قتل يحيى بن زيد ربطى بنهر سورين ندارد، همانا اين قضيه مربوط بعز الدين يحيى است كه نقيب رى و مقيم در آن شهر بوده است.

نگارنده گويد: دلالت اين صورت استدلال بر مطلوب براى آنست كه عالم محترم مزبور چندين سال است كه در مقام فحص و بحث از اين مطلب هستند، و بدنبال سندى تاريخى براى تحقيق و اثبات اين امر مى‏گردند، و بالاخره دليل قابل استنادى كه بدست آورده‏اند همين عبارت «قاموس» مى‏باشد، و بر شخص معظم‏له و ساير فضلاء نيز پوشيده نيست كه اين استدلال براى اثبات اين مدعا كفايت نمى‏كند، زيرا چنانكه قتل يحيى بن زيد بن عليّ بن الحسين بن على بن أبي طالب (عليه السلام) در خارج از رى اتفاق افتاده است، همچنين‏

##413=PAGE##

عز الدين يحيى نيز در خارج از رى در شهر همدان بقتل رسيده است، چنانكه كلام ابن اسفنديار صريحا بر آن دلالت دارد.

پس انتساب بشهر رى نمى‏تواند قرينه بر اين باشد كه كلام صاحب «قاموس» را از يحيى بن زيد برگرداند، و با عزّ الدين يحيى نامبرده منطبق كند، اما تحقيق اينكه مدفون در اين بقعه كيست و ترجمه حالش چيست خارج از موضوع بحث ما در اين كتاب است، هركه بخواهد خودش فحص و بحث از مظان آن بكند.

عز الدين يحيى را فرزندى بنام شرف الدين محمّد بوده است، كه پس از قتل پدر به همراه ناصر بن مهديّ وزير ناصر الدين بالله عباسى به بغداد رفته و بالاخره نقابت طالبيه را به او واگذاشته‏اند.

##414=PAGE##

شماره 361- أبو سعيد نيسابوريّ‏

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (صفحه 183) او را از مفاخر علماى شيعه شمرده.

##415=PAGE##

شماره 362- رضيّ الدين مانكديم‏

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (صفحه 51 و 184) او را جزو مفاخر شيعه شمرده است و در صفحه 441 گفته:

و اما آنچه در رى و قم و كاشان نام بو بكر و عمر و عثمان بر فرزندان كمتر نهند شبهتى نيست، و آن را سبب نزولى هست، و آن عجب است كه مصنف انتقالى را معلوم نيست، و اگر هست به عداوت أمير المؤمنين (عليه السلام) بازمى‏پوشد.

و آن‏چنان است كه در عهد ملكشاه و بر كيارق (رحمه اللّه عليها) آن مفتى محتشم كه هم‏مذهب خواجه بود فتوى كرد كه فاطمه (عليهما السلام) را علتي بود كه او را الا بعلى (عليه السلام) نشايست دادن «كبرت كلمة تخريج من افواههم ان يقولون الا كذبا» آن نه علت بود كه عصمت و طهارت بود كه معصومه را الا بمعصوم نشايد دادن، آن پير دانشمند سنى متعصب چنين فتوى كرد با تركان بتلبيس بر ايشان، كه اين رافضيان از غايت بغض صحابه مى‏شوند، و پسران خود را بو بكر و عمر و عثمان نام ننهند و فرزندان را بنيت ايشان كافر و ملحد و حرامزاده مى‏خوانند و نامشان مى‏برند، و اشارت به فرزندان خود مى‏كنند، و غرضشان صحابه بزرگوارند، اين تشنيع بر شيعه مى‏زد، بطمع ناموس و بازارچه و دانگانه، تا جماعتى از شيعه كه فرزندان را بتبرك صحابه و اقتداء بامير المؤمنين على (عليه السلام) أبو بكر و عمر و عثمان نام نهاده بودند، بدور شوت برند، و چون حال بدين انجاميد،

##416=PAGE##

شيعه اين ماجرا را رفع كردند بر خواجه على عالم و فقيه، بلمعالى امامى، و شمس الإسلام حسكا بو طالب بابويه، و سيد رئيس محمّد كيسكى، و سيد امام مانكديم رضى، ايشان گفتند چون درين اختيار بر شما تشنيع مى‏زنند بترك اين تبرك كنيد، و اين اسامى كه سنت است (محمّد و على و حسن و حسين) بر فرزندان نهيد، تا كسى را بر شما سخنى نباشد، تا ببركات گفت و فتوى آن پير دانشمند سنى اين طريقه زائل شد و منقطع گشت، و وزر و وبال آن بگردن خواجه مفتى و مصنف انتقالى بماند، تا چون اين أحوال داند، ديگر بر شيعه بترك اختيار اين اسامى تشنيع نزند، و تهمت ننهد، تا مأخوذ و مأتوم نباشد و الحمد اللّه ربّ العالمين.

##417=PAGE##

تحقيق درباره كلمه مانكديم:

سيّد على خان مدنى در «الدرجات الرفيعة» گفته:

و مانكديم لفظة فارسية، معناها خدا القمرا و قمرى الخد و هي مركبة من مانك و ديم فالمانك بفتح الميم و سكون النون بعد الالف، و كاف فارسيه هو القمر و قيل الشمس، و الأول اصح، و الديم بكسر الدال و سكون الياء المثناة من تحت، على وزن جيم، هو الخد

فاعلم فقلما عرف أحد معنى ذلك، و لقد سألت هذه اللفظة جماعة من الفرس فلم يعلموه حتّى وقفت عليه في كتاب من كتب اللغة الفارسية و اللّه اعلم.

علامه قزوينى (مرحوم ميرزا محمّد خان) در حاشيه همين مورد از نسخه خطى متعلق به دانشمند فقيد مرحوم عبّاس اقبال آشتيانى نسبت ببيان لفظ منكديم گفته.

منكديم- مانك يعنى ماه و ديم يعنى روى يعنى ماهروى:

سيّد سند بزرگوار جناب آقا سيد احمد زنجانى در كتاب «الكلام يجر الكلام» (جلد اول صفحه 45) گفته:

از جمله القاب در زمان سابقه مانكديم است يعنى ماهرو، مانك بمعنى ماه، و ديم بمعنى رو.

مصحح چاپ كتاب مذكور يحيى أبو طالبى اراكى در ذيل همين صفحه گفته:

اين دو كلمه ظاهرا از لغات فرس قديم است، و فعلا متروك شده‏

##418=PAGE##

است، ولى كلمه «ديم» فعلا هم در شهر اراك و ساوه معمول و متعارف است مثلا مى‏گويند باطفال برو دست و ديمت را بشوى يعنى دست و رويت را بشوى‏ «1».

نگارنده گويد: در غالب كتب لغت فارسى از قبيل «برهان قاطع» و «فرهنگ انجمن‏آراى ناصرى» و «آنندراج» و غيره باين معنى تصريح شده است، فراجع ان شئت‏

و نص عبارت انجمن‏آرا اين است مانك بر وزن دانگ بنون موقوف و كاف فارسى بمعنى ماه، است عنصرى گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به گرمى بديشان يكى بانك زد |  | كران بانك تب لرزه بر مانك زد |
|  |  |  |

مانكديم نام مردى بوده و معنى تركيبى آن ماهرو مى‏باشد چرا كه ديم بمعنى رواست.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اكنون در قسمتى از گيلان و مازندران مخصوصا تنكابن بصورت (رخ) ديم مى‏گويند و كلمه ديم از لغات قديم فارسى است (مصحح).

##419=PAGE##

شماره 363- أبو جعفر نيسابوريّ‏

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (صفحه 193) گفته است و الامام أبو جعفر النيسابوريّ نزيل قم بافضل و درجه كامل.

##420=PAGE##

شماره 365- تاج الدين محمّد الكيسكى‏

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (صفحه 184) درباره او گفته است.

و السيّد الرئيس محمّد الكيسكى الرازيّ.

##421=PAGE##

شماره 366- شهاب الدين كيسكى‏

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (صفحه 2) گفته است:

اتفاق را نسخه أصل بدست سيد امام شهاب الدين محمّد بن تاج الدين كيسكى افتاد، كه معتبر شيعه است، و او آن را از سر صفاى دل و كمال فضل و اعتقاد نيكو مطالعه كرد، و بما فرستاد، و ما را در آن فصول و كلمات چند روز تاملى شافى به احتياطى كافى كرده شد ...

و در صفحه 51 و 185 او را از مفاخر شيعه شمرده است.

##422=PAGE##

شماره 375- محمّد بن عبد الوهاب السمان‏

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (صفحه 186) ضمن علماء شيعه گفته است.

و الفقيه أبو النجم محمّد بن عبد الوهاب السمان.

و شيخ جليل عماد الدين أبو جعفر محمّد بن أبي القاسم الطبريّ در «بشارة المصطفى» در دوازده مورد از اين بزرگوار نقل روايت كرده است (رجوع شود بصفحات 43- 44- 59 و 77 و 82 و 91 و 95 و 100 و 110 و 116 و 124 و 129 و 136)

و نص عبارت او در مورد نهم (صفحه 116) اين است‏

اخبرنا الشيخ الفقيه أبو نجم محمّد بن عبد الوهاب بن عيسى الرازيّ بالرى، في درب زامهران بالمشهد المعروف بالغرى قراءة عليه في صفر سنة عشرة و خمسمائة ....

##423=PAGE##

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
منتجب الدين، عليّ بن عبيدالله، الفهرست (للرازي)، 1جلد، كتابخانه عمومي آيت الله العظمي مرعشي نجفي - قم، چاپ: اول، 1422ق.

شماره 376- أبو سعد وزير

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (صفحه 218) گفته است‏

و أستاد أبو منصور و برادرش أبو سعد وزيران محترم بودند از آبه، و جاه و تمكين و رفعت ايشان از آفتاب ظاهرتر است، و اعتقاد اهل آبه معلوم است كه الا شيعى و معتقد نباشند و گفته‏اند ساوى باشد كه شيعى نباشد، و آبى الا خود شيعى نباشد، و بندار رازى در مدح اين دو برادر وزير بيست و هفت قصيده غرا گفته و اين أبيات مسمى او راست در حقّ ايشان:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جليل مملكت داراى گيتى‏ |  | أبو منصور آن درياى مفخر |
| بفر دولت أستاد أبو سعد |  | بماناد اين‏چنين دولت معمر |
| همايون دو برادر چونكه دو شير |  | دو خورشيد كرم دو بحر اخضر |
|  |  |  |

(و تفصيل ترجمه او ضمن عبد الجليل رازى گذشت).

##424=PAGE##

شماره 379- محمّد الحمدانى‏

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (صفحه 184) گفته است‏

و الامام أبو إسماعيل الحمدانى ملقب به ناصر الدين، خاذل الملحدين كه دژكوه به حجت ستد در عهد سلطان محمّد نور اللّه قبره‏

##425=PAGE##

شماره‏هاى 385 و 386 مجتبى و مرتضى فرزندان داعى‏

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (صفحه 185) آنان را جزو مفاخر شيعه شمرده است‏

##426=PAGE##

شماره 387- سيد أبو البركات مشهدى‏

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (صفحه 184) گفته است‏

و السيّد أبو البركات الحسيني بمشهد الرضا عليه و على آبائه السلام.

##427=PAGE##

شماره 388- محمّد بن أبو القاسم طبري‏

اين عالم از شاگردان سيد فضل اللّه راوندى است (ديوان راوندى صفحه 26 مقدمه)

##428=PAGE##

شماره 489- سديد الدين الحمصى‏

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (صفحه 110) گفته است:

و السديد محمود الحمصى همه متبحران و علماء بزرگ.

در قرائت كلمه «حمصى» علماء اختلاف زيادى دارند كه ذيلا نقل مى‏كنيم.

محدث نورى در فائده ثالثه از فوائد «خاتمه مستدرك الوسائل» بعد از ذكر سديد الدين محمود بن عليّ بن الحسن الحمصى الرازيّ متكلم معروف سابق الذكر گفته (صفحه 477)

و اعلم ان الموجود في كتب التراجم و الاجازات، و كتب الشهيدين و غيرهم في مسأله- ميراث ابن العم للابوين و العم للاب، اذا كان معه خال او خالة و «السرائر» فى مواضع و نسخ «معالم- الأصول» و غير ذلك من المواضع التي لها ذكر لهذا الشيخ، و جملة منها بخطوط العلماء (الحمصى) بالمهملتين، نسبة الى الحمص، بكسر الحاء، البلد المعروف بالشامات، الواقع بين حلب و دمشق. قال المحقق الداماد في تعليقاته على قواعد الشهيد، كلما قال شيخنا الشهيد السعيد قدس اللّه لطيفته في كتبه الشامين إلى أن قال و كلما قال:

الشاميون، فانه يعنى بهم اياهما و الشيخ الفقيه المتكلم الفاضل سديد الدين محمود بن الحسن الحمصى، و كذا قال في «الرياض» في الألقاب و قال في موضع آخر، فلعل اصله كان من الرى ثمّ صار حمصيا او بالعكس، فلاحظ

##429=PAGE##

و عن خطّ البهائى انه قال وجدت بخط بعضهم سديد الدين الحمصى و خلاصته بعد حذف فضوله انه ليس بالحمّصي بتشديد الميم الماخوذ الذي هو من مجتهدى أصحابنا منسوب الى حمص، قرية بالرى، و هى الآن خراب.

و أقول هذا هو الأظهر و لعلّ الحمصى بتشديد الميم و يحتمل تخفيفه و هو المشهور (انتهى) و فيه ما لا يخفى.

ثمّ ان للفاضل المعاصر في «الروضات» هنا كلاما طويلا غريبا من الحمص الحب المعروف، و لا بالحمصى المنسوب الى حمص الشام، لانه غير مذكور في تواريخ العرب الإسلامية، بل هو حمضى بتشديد الميم و الضاد، لانه قال في «القاموس» فى مادة حمض.

و محمود بن على الحمضى بضمتين مشددة متكلم شيخ للفخر الرازيّ. قال و هذا من جملة فرائد فوائد كتابنا هذا فليلاحظ و ليتحمظ و ليتحفظ و ليتقبل و لا يغفل انتهى.

قلت: لاحظنا فرأينا في مواقع للنظر.

الأول- ان المراد من التواريخ ان كان تاريخ حمص لابى عيسى، و تاريخه لعبد الصمد بن سعيد، فلم يعثر عليهما و ان كان غيره فلا ملازمة، تخطئة هولاء الاعلام كما صرّح من غير مستند، خروج عن الاستقامة.

الثاني- ان تقديم كلام الفيروزآبادي على كلام أساتيد الدين از راه بالعلماء الراشدين.

الثالث- ان مجرد الاشتراك في الاسم و اسم الأب لا يوجب تطبيق ما ذكره في «القاموس» لشيخنا سديد الدين.

الرابع- ان شيخنا الحمصى، المتكلم المتعصب في مذهبه، كيف يصير شيخا لهذا المتعصب في التسنن، و قد قال هو كما تقدم في ترجمة القطب الرازيّ و لم نر أحدا من أهل السنة من نهاية تعصبهم في امر المذهب يروى عن أحد من علماء الشيعة و يدخلهم في جريده مشايخه، و بذلك استدلّ على تسنن القطب لانه يروى عنه الشريف الجرجانى‏

##430=PAGE##

و البدر الحنفيّ.

الخامس- انا تفحصنا في ترجمة الرازيّ من كتب القوم، فلم نر احدا ذكر هذا الحمصى من مشايخه، مع تعرضهم لمشايخه، حتى في كتاب «الروضات» مع شده اهتمامه في ضبط هذه الأمور فينبغي عد هذا من اغلاط «القاموس».

السادس- ان الرازيّ قال في تفسيره في آية المباهلة.

المسأله الخامسة كان في الرى رجل يقال له محمود بن الحسن الحمصى و كان معلم‏ «1» الاثنى عشرية و كان يزعم ان عليا (عليه- السلام) افضل من جميع الأنبياء سوى محمّد صلّى اللّه عليه و آله، ثم ذكر كيفية استدلاله بقوله تعالى‏ «وَ أَنْفُسَنا» و اجاب عنه بالإجماع على ان النبيّ أفضل من غيره و ان عليّا عليه السلام لم يكن نبيا.

و انت خبير بان المراد بمن ذكره سديد الدين المعروف، فلو كان هو شيخه كيف يعبر عنه العبارة الركيكة، و يذكره منكرا مجهولا؟ و الموجود في التفسير أيضا بالصاد المهملة.

السابع- ان صاحب «القاموس» بنفسه متردد في ذلك و مع ذلك خطأه شركاء فنه.

اما الأول فانه قال في باب الضاد ما نقله الا انه قال في باب الصاد في مادة حمص، و حمص، كوره بالشام إلى أن قال و بالضم مشددا، محمود بن على الحمصى متكلم اخذ عنه الامام فخر الدين الرازيّ او هو بالضاد.

اما الثاني فقال أبو الفيض السيّد محمّد مرتضى الحسيني الواسطى الزبيديّ في الجزء الرابع من كتابه «تاج العروس» فى شرح القاموس بعد نقل تلك العبارة و زيادة الرازيّ بعد الحمصى و هكذا ضبطه الحافظ في «التبصير»

و قال بعد قوله او هو بالضاد و الأول اصوب‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) اين كلمه تصحيف شده و صحيح آن متكلم است چنانكه ذكر خواهد شد.

##431=PAGE##

و قال أيضا في الجزء الخامس في باب الضاد بعد نقل كلام المصنّف، و قد تقدم للمصنف في الصاد ايضا، و ذكرنا هناك انه هو الصواب، و هكذا ضبطه الحافظ و غيره، فايراده ثانيا تطويل مخل لا يخفى «انتهى».

و مراده بالتبصير كتاب «تبصير المنتبه في تحرير المشتبه» للحافظ ابن حجر العسقلانى النقاد الذي يلجا إليه اصحابهم في امثال المقام فظهر بهذه السبع الشداد ان ما حققه من افحش اغلاط كتابه.

نگارنده گويد اختلاف اين دو بزرگوار در وجه نسبت و تسميه عالم مذكور به حمصى، ناشى از عدم اطلاع بر حقيقت امر بوده است، توضيح آنكه ابن حجر عسقلانى در لسان الميزان ضمن ذكر اشخاص موسوم بمحمّد گفته (رجوع شود بجلد پنجم صفحه 317)

محمّد بن عليّ بن الحسن بن محمود الحمصى، بتشديد الميم و بالمهملتين الرازيّ يلقب بالشيخ السديد.

اخذ عن ... و مهر في مذهب الإماميّة و ناظر عليه و له قصة في مناظرته مع بعض الأشعريّة، ذكرها ابن أبي طى و بالغ في تقريضه، و قال لها مصنّفات كثيرة منها «التبيين و التنقيح في التحسين و التقبيح» قال:

و ذكره ابن بابويه في الذيل و أثنى عليه و ذكر انه كان يتعاطى بيع الحمص المصلوق فيما روى مع فقيه، فاستطال عليه فترك حرفته و اشتغل بالعلم، و له حينئذ خمسون سنة فمهر حتّى صار انظر اهل زمانه، و اخذ عنه الامام فخر الدين الرازيّ و غيره، و عاش مائة سنة و هو صحيح السمع و البصر شديد الامل و مات بعد الستمائة.

چنانكه از ملاحظه اين عبارت برمى‏آيد مراد همانا سديد الدين محمود است، منتهى چون نسخه ابن حجر مشوش بوده چنانكه وجود بياض در عبارت ترجمه بر آن دلالت دارد، نتوانست است محمود را درست بخواند، بنابراين بكلمه محمّد تبديل شده است، و اگرچه ابن حجر از تراجم علماى شيعه اطلاع صحيح نداشته است، ليكن چون اين‏

##432=PAGE##

كلام را از ابن أبي طى و از منتجب الدين نقل كرده است، از جميع جهات قابل قبول و مورد تصديق است، پس بيانات محدث نورى و صاحب روضات بتمامها بى‏فايده و از قبيل اجتهاد در مقابل نص است.

و اينكه محدث نورى فرموده، (ضمن وجه پنجم): فلو كان هو شيخه كيف يعبر عنه بهذه العبارة الركيكة و يذكره منكرا مجهولا مبنى بر توهم آنست كه فخر رازى از او معلم الاثنى عشريه تعبير كرده است درصورتى‏كه فخر رازى از او متكلم الاثنى عشريه تعبير كرده است (رجوع شود بنسخ خطى تفسير فخر رازى).

پس متكلم در نسخه چاپى بغلط معلم چاپ شده است بزرگترين دليل بر اين مسأله بيان نيشابورى است.

نيشابورى در غرائب القرآن در تفسير آيه مباهله كه آيه 61 سوره مباركه آل عمران است گفته (1/ 329).

و كان في الرى رجل يقال له محمود بن الحسن الحمصى، و كان متكلم الاثنا عشرية، يزعم ان عليا أفضل من سائر الأنبياء سوى محمد، (صلّى اللّه عليه و آله).

قال: و ذلك انه ليس المراد بقوله‏ «وَ أَنْفُسَنا» نفس محمّد لان الإنسان لا يدعو نفسه فالمراد غيره، و اجمعوا على ان ذلك الغير كان على بن أبي طالب، فإذا انفس على هي نفس محمد، لكن الإجماع دل على ان محمّدا أفضل من سائر الأنبياء فكذا على (عليه السلام)

قال: و يؤكده ما يرويه المخالف و الموافق انه (صلّى اللّه عليه و آله)

قال: من أراد ان يرى آدم في علمه، و نوحا في طاعته، و إبراهيم في خلته، و موسى في قربته، و عيسى في صفوته، فلينظر الى على بن أبي طالب (عليه السلام)، فدل الحديث على انه اجتمع فيه (عليه السلام) ما كان متفرقا فيهم.

و أجيب بانه كما انعقد الإجماع بين المسلمين على ان محمّدا افضل من سائر الأنبياء، فكذا انعقد الإجماع بينهم قبل ظهور هذا

##433=PAGE##

الإنسان على ان النبيّ أفضل ممن ليس بنبى، و اجمعوا على ان عليا (عليه السلام) ما كان نبيا، فعلم ان ظاهر الآية كما انه مخصوص في حق محمّد (صلّى اللّه عليه و آله) فكذا في حقّ سائر الأنبياء، (و اما فضل اصحاب الكساء فلا شك في دلالة الآية على ذلك و لهذا ضمهم الى نفسه بل قدمهم في الذكر).

بديهى است كه نيشابورى عبارت مذكور را از فخر رازى گرفته است، و در آنجا اين كلمه صريحا متكلم ضبط شده است، و طالب نص عبارت فخر رازى در اين موضوع (اعم از نقل صورت استدلال و جواب آن) رجوع كند بتفسير آيه مباهله آن تفسير وى- 3/ 700)

قال الفيروزآبادي و الزبيديّ في المجلد الرابع و «تاج العروس» صفحه 383 (و بالضم مشددا محمود بن على الحمصى) الرازيّ (متكلم اخذ عنه الامام فخر الدين الرازيّ) و هكذا اضبطه الحافظ في التبصير (او هو بالضاد) و الأول الصواب.

و نيز فيروزآبادي در حمض (بضاد) گفته (5/ 3)

و محمود بن على الحمضى بضمتين مشددة، متكلم شيخ للفخر الرازيّ‏

زبيدى در شرح آن گفته:

و قد تقدم للمصنف في الصاد ايضا، و ذكرنا هناك انه هو الصواب، و هكذا ضبطه الحافظ و غيره فايراده هناك ثانيا تطويل مخل لا يخفى فتأمل.

مراد وى در كلام اول «تبصير المنتبه في تحرير المشتبه» است كه حاجى خليفه در كشف الظنون درباره‏اش چنين گفته:

تبصير المنتبه في تحرير المشتبه اي مشتبه الأسماء و النسب مجلد للحافظ شهاب الدين ابى الفضل أحمد بن عليّ بن حجر العسقلانى المتوفّى سنة اثنين و خمسين و ثمانمائة اوله ...

##434=PAGE##

شماره 393- محمّد بن مؤمن شيرازى‏

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (صفحه 193) ضمن مفسرين شيعه گفته است.

و محمّد بن مؤمن الشيرازى كه «نزول القرآن» تصنيف كرده في شأن أمير المؤمنين.

و ابن شهرآشوب در معالم العلماء (صفحه 105 نسخه چاپى) چنين گفته:

أبو بكر محمّد بن مؤمن الشيرازى كرامى له «نزول القرآن في شأن أمير المؤمنين عليه السلام»

##435=PAGE##

شماره 394- محمّد بن الحسين المحتسب‏

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (صفحه 195) ضمن مفسرين شيعه گفته است:

و محمّد بن الحسين المحتسب كه مصنف كتاب «رامش‏افزاى» است چند مجلد.

و ابن شهرآشوب در كتاب مناقب دو مورد از او نقل كرده است.

اول در فصل تواريخ و أحوال امام حسن مجتبى (عليه السلام) بعد از ذكر عدد زوجات آن حضرت گفته: (2/ 165 چاپ اول)

أبو عبد اللّه المحدث في «رامش‏افزاى» ان هذه النساء كلهن خرجن في خلف جنازته حافيات ...

و دوم در باب علم حضرت صادق عليه السلام گفته:

أبو عبد اللّه المحدث في «رامش‏افزاى» ان ابا حنيفة من تلامذته و ان أمه كانت في حباله الصادق (عليه السلام).

##436=PAGE##

شماره 395- فتال نيسابوريّ‏

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (صفحه 51) او را جزو مفاخر شيعه شمرده، و در صفحه 193 ضمن مفسرين شيعه گفته است.

بعد از آن محمّد الفتال النيسابوريّ كه تصنيف مفيد ساخته.

و در صفحه 282 گفته است‏

... و بر شيعه آن حجت باشد كه در تفسير محمّد باقر عليه السلام و در تفسير حسن عسكرى عليه السلام باشد، و در تفسير شيخ أبو جعفر طوسيّ و محمّد فتال نيشابورى و بو على طبرسيّ و خواجه بو الفتوح رازى باشد، كه معروف و معتبر و معتمدند.

و در صفحه 304 گفته است‏

و اگر شيعه اماميه خواهند كه از مفسران خود لافى زنند از جماعتى نامعتبر و نامعروف‏ترند كه خواجه آورده است از تفسير محمّد باقر (عليه السلام) لاف زنند، و از قول جعفر صادق (عليه- السلام) و از تفسير حسن عسكرى (عليه السلام و بعد از آن از تفسير شيخ كبير بو جعفر طوسيّ و تفسير شيخ محمّد فتال و تفسير خواجه بو على طبرسيّ و تفسير شيخ جمال الدين بو الفتوح رازى رحمة اللّه عليهم و غيرهم كه همه خبير و عالم بوده‏اند، اوليان همه معصوم و آخريان همه عالم و امين و معتمد هيچ‏كدام نه مجبرند و نه مشبهى، و نه غالى و نه اخبارى، و نه حشوى، و الحمد لله ربّ العالمين‏

و ابن شهرآشوب گفته:

##437=PAGE##

محمّد بن الحسن الفتال الفارسيّ النيسابوريّ له «التنوير في معاني التفسير» «روضة الواعظين» و «بصيرة المتعظين»

و در مقدمه مناقب درضمن بيان طريق خود بكتب شيعه گفته (صفحه 9 چاپ اول سطر 22) و حدّثني الفتال «بالتنوير في معاني التفسير» و بكتاب «روضة الواعظين و بصيرة المتعظين».

از اين عبارت برمى‏آيد كه ترجمه حال ديگر نيز كه منتجب الدين تحت اين عنوان‏

الشيخ الشهيد محمّد بن أحمد الفارسيّ الفتال، ثقة، جليل مصنف كتاب روضة الواعظين، در آخر حرف ميم ذكر كرده است، راجع باين عالم است.

محدث نورى در خاتمه «مستدرك» درضمن تعداد مشايخ ابن شهرآشوب (صفحه 492) گفته:

الثالث و العشرون- الشيخ الشهيد السعيد العالم النبيل أبو عليّ محمّد بن الحسن بن عليّ بن على الحافظ الواعظ الفارسيّ النيسابوريّ، المدعو تازه بالفتال و اخرى بابن الفارسيّ، و المنسوب الى ابيه الحسن مرة، و الى جده على ثانيه، و الى جده احمد ثالثه، و الكل تعبير عن شخص واحد كما يظهر بالتامل في عبارة ابن شهرآشوب في «المناقب»، و صرّح به أيضا صاحب «البحار» و غيره من علماء النقاد الابرار و هو مؤلف كتاب «روضة الواعظين» المعروف و كتاب «التنوير في التفسير» و تقدم ذكر شهادته في ترجمة الشهيد الثاني (الى آخر عبارته).

و در ترجمه شهيد ثاني گفته (صفحه 428):

و ممن تقدم الشهيدين بالشهادة الشيخ الجليل أبو عليّ محمّد بن الحسن بن عليّ بن أحمد بن على الفتال النيسابوريّ، الواعظ المعروف بابن الفارسيّ، صاحب كتاب «روضة الواعظين» وصفه الشيخ منتجب- الدين بالشهادة، قال:

الشيخ الشهيد محمّد بن أحمد ... الى آخره.

##438=PAGE##

و قال ابن داود: قتله أبو المحاسن عبد الرزاق رئيس نيسابور الملقب بشهاب الإسلام (لعنة اللّه)

و علامه مجلسيّ در فصل اول از مقدمه بحار (1/ 5) گفته:

كه از عبارات ابن شهرآشوب معلوم مى‏شود كه صاحب تفسير، و روضه، يك نفر است، و از عبارات منتجب الدين برمى‏آيد كه دو نفر هستند، و عبارت ابن داود را در حقّ عالم فوق الذكر نقل كرده، و تنبيه بر اشتباهى كه در كلام وى برده است نموده، طالب عين عبارت به آنجا مراجعه كند.

صاحب «روضات» نيز در ترجمه صاحب عنوان مفصلا بحث و تحقيق كرده و حكم باتحاد هر دو كتاب نموده است (باب ميم صفحه 591- 594).

##439=PAGE##

شماره 397 مسعود بن أحمد صوابى‏

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (صفحه 191) گفته است:

و الشيخ مسعود بن أحمد صوابى بسبزوار.

محدث نورى ضمن تعداد مشايخ ابن شهرآشوب گفته (در خاتمه مستدرك صفحه 486)

الحادي عشر الشيخ الفاضل الجليل أبو المحاسن مسعود بن على بن محمّد الصوانى.

و در صفحه 490 نيز او را بهمين عنوان (صوانى به نون) از مشايخ قطب راوندى شمرده است.

##440=PAGE##

شماره 399- سديد الدين محمود بن أبي المحاسن‏

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (صفحه 190) او را جزو مفاخر شيعه شمرده است.

أبو الحسن بيهقى در تاريخ بيهقى (صفحه 230) به مناسبتى از او باين عنوان «و امام سديد الدين محمود بن اميرك الرازيّ المتكلم» اسم برده است.

##441=PAGE##

شماره 402- محمّد بن إسماعيل المامطيرى‏

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (صفحه 191) ضمن مفاخر شيعه از او چنين ياد كرده است.

و سيد محمّد المامطيرى الفقيه.

##442=PAGE##

شماره 441- شرف الدين ساروى‏

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (صفحه 187) او را جزو مفاخر شيعه شمرده است.

##443=PAGE##

شماره 471- أبو جعفر امامى‏

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (صفحه 192) گفته است.

و أبو جعفر امامى بسارية و خاندان ايشان.

و مظنون بظن بسيار قوى آنست كه «امامى» نسبت به قريه از قراى ديلمستان است.

سيّد ظهير الدين مرعشيّ در تاريخ طبرستان و رويان و مازندران درضمن بيان أولاد سيد كمال الدين و تعيين مواضع دفن ايشان (صفحه 549) گفته:

سيّد عبد الوهاب ... و او را دو فرزند بود يكى سيد غياث الدين و قبر او در امام من قرى ديلمانست.

و نيز او درضمن كلام ديگرى (صفحه 550) گفته است.

سيم سيد كمال الدين و قبرش در قريه امام من قرى ديلمستان است‏

و اين ده در زمان ما نيز بهمين نام باقى است.

در فرهنگ جغرافيائى ايران (جلد 2 استان يكم صفحه 23) گفته:

امام قصبه مركز دهستان سمام بخش رودسر شهرستان لاهيجان.

و گويا از اين خاندان است آنكه منتجب الدين در ترجمه حالش گفته:

القاضي مجد الدين محمّد بن على الامامى بسارية، فقيه، صالح.

و آنكه در ترجمه او گفته:

القاضي ناصر الدين ناصر ابى جعفر الامامى، فقيه، وجه.

##444=PAGE##

شماره‏هاى (489 و 490 و 491)- المشايخ ....

اين سه نفر فرزندان اوحد الدين حسين قزوينى برادر صاحب نقض مى‏باشند.

##445=PAGE##

شماره 514- نوشيروان وزير

شيخ عبد الجليل رازى در كتاب نقض (صفحه 210) درباره وزراى شيعه گفته است:

و اگر شبهت در وزراء و أصحاب قلم است هم بوده‏اند بزرگان معتبر وزيران مشتهر، چون عليّ بن يقطين كه وزير هارون بود، و فضل بن سهل ذو الرئاستين كه وزير مأمون بود، و أبو الحسن فرات كه وزير مقتدر بود، و رئيس أبو إسحاق مشكوى كه مشير و مدبر ملك بود، و شرف الدين نوشيروان خالد كه وزير مسترشد بود، و عزيز الحضره عليّ بن عمران الكاشى كه وزير و مشير ملك سلاطين بود، و غير ايشان چون وزيران خلفاى بنى عبّاس كه بذكر همه كتاب بيفزايد.

و نيز از او در صفحه 222 نام برده باين عنوان‏

شرف الدين انوشيروان خالد كاشى وزير حضرت خلافت.

و در صفحه 279 گفته است‏

آنكه گفته است، كه بزرگان اين نصيحت كرده‏اند، و گفته‏اند كه رافضى صحبت را نشايد، و بر وى اعتماد مكن، كه او دعوى دوستى على كند، و اين همچنان باشد كه جهود در دعوى دوستى موسى.

جواب اين كلمات آنست كه عجب است كه اين نصيحت و قول بزرگان دين كه بخواجه نوسنى رسيده است، كه «با رافضيان صحبت نشايد داشتن، و بر ايشان اعتماد نبايد كردن» پندارى اين سخن‏

##446=PAGE##

بهارون الرشيد و بمأمون خليفه نرسيده بود، تا به مشورت على بن يقطين و فضل بن سهل ذو الرئاستين چندان اعتماد كرده بودند، و بمسترشد خليفه هم نرسيده بود، تا بر قول نوشيروان خالد شيعى كه وزير او بود اعتماد كرده بود، و اين خبر پندارى بسلطان ملكشاه نرسيده بود، تا دختر خود خاتون سلقم با سپهبد على شاعى ملك مازندران مى‏داد، و بر مجد الملك قمى اعتماد كرده بود، و بسلطان بر كيارق نرسيده بود تا بر گفت و مشورت رئيس أبو إسحاق مشكوى اعتماد كرده بود، و اين خبر علماى سنت با سلطان سنجر نگفته بودند، و خيانت كرده بودند، تا او بر شرف الدين بو طاهر مهيسه وزير قمى و بر معين الدين بو نصر كاشى اعتماد كرده بود و ...

و در صفحه 473 گفته است:

هر رباطى و مدرسه كه رفيع‏تر و عالى‏تر و نيكوتر است همه خواجگان شيعى كرده‏اند، چون مجد الملك وزير، الملك كه مدرسه وزانيان كرده‏اند، و شرف الدين نوشروان خالد، و رباطهاى معين- الدين، و مدرسه صفى الدين و مجد الدين و غير آن، كه روشن‏تر است از آفتاب ...

##447=PAGE##

شماره 538- عز الدين يحيى.

و بتفصيل شرح حال او گذشت‏

##448=PAGE##

استدراك‏

##449=PAGE##

(1)

اينكه در ترجمه محمّد بن أبي القاسم طبري صفحه 107 و شماره 388 ياد شده «الكجى» نسبت است «بكجه».

ياقوت در معجم البلدان گفته:

كجة بالفتح، ثمّ التشديد، مدينة يقال لها كلار بطبرستان، و قيل ولاية رويان، و قد مر ذكرها في رويان.

و در «كلار» گفته:

كلار بالفتح و التخفيف، و آخره راء، مدينة في جبال طبرستان، بينها و بين آمل ثلاث مراحل، و بينها و بين الرى مرحلتان كانت في ثغورها.

شيخ حر عاملى بعد از نقل ترجمه اين عالم از فهرست منتجب- الدين گفته:

و اسم أبى القاسم على، و هو ثقة جليل القدر، محدث، و له ايضا كتاب «بشارة المصطفى لشيعة المرتضى» سبعة عشر جزاء و له كتاب «الزهد و التقوى» و غير ذلك، و قال ابن شهرآشوب محمّد بن أبي القاسم الطبريّ له «البشارات».

نگارنده گويد: كتاب «بشارة المصطفى» علاوه بر آنكه كتاب حديث است فوائد تاريخى ديگرى نيز از آن بدست مى‏آيد، كه بعضى از آنها را در تعليقات «نقض» بتفصيل ياد كرده‏ايم فراجع.

##450=PAGE##

(2)

اينكه در ترجمه قاضى أبو الحسن عليّ بن بندار بن محمّد (صفحه 92 شماره 312) نسبت «الهوشمى» وارد شده، گويا شين تحريف باشد، و صحيح «الهوسمى» است منسوب بكلمه «هوسم».

ياقوت در «معجم البلدان» گفته:

هوسم بالفتح ثمّ السكون و السين مهملة من نواحي بلاد الجبل خلف طبرستان و الديلم.

و فيروزآبادي در «قاموس» گفته:

و هوسم بلد خلف طبرستان‏

و زبيدى در «تاج العروس» آن را بر وزن جوهر معرفى و بذكر عبارت ياقوت شرح كرده است.

##451=PAGE##

(3)

كلمه «مموسه» كه در صفحه 114 در ترجمه محمّد بن أبي الحسن بن مموسه الورامينى بنظر مى‏رسد تاكنون بضبط صريح آن در جائى برنخورده‏ام، و گويا همان كلمه است كه در بعضى كتب بلفظ «هموسه» چنانكه در نسخه‏بدلهاى همين مورد، و گاهى بلفظ «مميسه» چنانكه در نسائم الاسحار ترجمه شرف الدين أبو طاهر باين عنوانست.

شرف الدين أبو طاهر سعد بن عليّ بن مميسه القمّيّ.

و در كتاب «نقض» شيخ عبد الجليل قزوينى رازى ضمن ذكر وزراى شيعه (صفحه 222) گفته‏

اوحد الدين أبو ثابت مميسه وزير فارس كه برادر أبو طاهر مميسه بوده است.

و درباره برادرش نيز قبل از آن (ص 221) گفته‏

و خواجه شرف الدين أبو طاهر مميسه قمى كه وزير سلطان سنجر بوده است.

و راوندى در «راحة الصدور» ضمن ذكر وزراى سلطان سنجر (ص 167) گفته:

الوزير شرف الدين أبو طاهر ماميسا القمّيّ.

مرحوم محمّد اقبال لاهورى مصحح كتاب در ذيل صفحه گفته:

ساير كتب اين كلمه (ماميسا) را ندارد، و چون در غالب كتب‏

##452=PAGE##

نامبرده اين اسم بدو ميم ضبط شده است در اين مورد نيز مى‏توان آن را بصورت «مموسه» خواند تا وقتى كه حقيقت امر در اين باب روشن شود.

نگارنده در تعليقات ديوان راوندى (صفحات 239- 240) نسبت باين كلمه شبيه باين بيانات را ياد كرده است و همچنين در تعليقات «نقض».

##453=PAGE##

(4)

از جمله مواردى كه نسبت بفوائد فقهيه از كتاب «نقض» تصنيف شيخ عبد الجليل رازى شده است آنكه فاضل هندى (ره) در مجلد اول «كشف اللثام» ضمن بيان احكام التسليم كه در حاشيه بعنوان:

في استحباب التكبير بعد التسليم معنون است گفته:

و روى الشيخ عبد الجليل القزوينى مرفوعا في كتاب «بعض مثالب النواصب في نقض بعض فضائح الروافض» انه (ص) صلى الظهر يوما فرا جبرئيل (ع) فقال: اللّه أكبر.

فاخبره جبرئيل برجوع جعفر (ع) من ارض حبشة

فكبر ثانية فجاءت البشارة بولادة الحسين (ع)

فكبر ثالثا.

عالم جليل ميرزا محمّد هاشم موسوى خوانسارى اصفهانى در رساله «احكام ايمان» در مهمات مسائل عبادات و غير آنها، كه كتاب استدلالى پرفايده‏ايست، ضمن بيان استحباب سه تكبير تحت عنوان تعقيب گفته:

و از آن جمله در كشف اللثام نقل كرده از كتاب «بعض مثالب النواصب في نقض بعض فضائح الروافض» از مصنّفات شيخ عبد الجليل قزوينى‏

كه روزى جبرئيل امين را ديدند و گفتند:

اللّه أكبر.

(تا آنكه گفته) پس بنابراين حديث اين تكبيرات از باب تأسى به آن حضرت برقرار شده، و بنظر حقير چنين مى‏گذرد كه شايد

##454=PAGE##

تكبير اول ... (تا آخر آنچه گفته).

و چون أرباب تراجم در ترجمه حال صاحب «جواهر» نوشته‏اند، كه آن جناب را بكتاب «كشف اللثام» اعتقاد عظيمى بوده است، به‏طورى‏كه چيزى از جواهر نمى‏نوشت هرگاه كه «كشف اللثام» نزد او حاضر نبود.

پس آنچه در «جواهر» از كتاب «نقض» نقل شده است شايد بوسيله كشف اللثام بوده و اللّه العالم.

و الحمد لله ربّ العالمين‏

پايان‏

##455=PAGE##

فهارست‏

##456=PAGE##

1- آيات صفحه 457

2- أحاديث صفحه 460

3- امثال عربى صفحه 462

4- امثال فارسى صفحه 464

5- اقوال حكما صفحه 465

6- اشعار عربى صفحه 466

7- اشعار فارسى صفحه 473

8- اشخاص صفحه 475

9- جايها صفحه 543

10- كتابها صفحه 549

11- اوصاف مترجمين صفحه 564

##457=PAGE##

آيات قرآن كريم‏

سورة آل عمران «3»

وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ‏ (آية 144) 280

سورة النساء «4»

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا (آية 137) 274، 275، 276

سورة المائدة «5»

ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ (آية 54) 146

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ‏ (آية 67) 279

سورة الأنعام «6»

وَ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرى‏ وَ مَنْ حَوْلَها (آية 92) 404

سورة الأعراف «7»

وَ إِلى‏ ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً (آية 73) 274، 275

اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي‏ (آية 142) 280

وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ (آية 188) 149

سورة التوبة «9»

فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ (آية 12) 245

إِذْ يَقُولُ لِصاحِبِهِ‏ (آية 40) 274

سورة هود «11»

وَ إِلى‏ عادٍ أَخاهُمْ هُوداً (آية 50) 274، 275

##458=PAGE##

سورة يوسف «12»

يا صاحِبَيِ السِّجْنِ‏ (آية 39) 274

لَقَدْ كانَ فِي قَصَصِهِمْ‏ (آية 111) 2

سورة الإسراء «17»

وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ‏ (آية 81) 226

سورة الكهف «18»

كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْواهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِباً (آية 5) 415

سورة طه «20»

جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ (آية 76) 292

سورة الحجّ «22»

خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ‏ (آية 11) 278

سورة الفرقان «25»

يَلْقَ أَثاماً (آية 68) 155

سورة الشعراء «26»

وَ اجْعَلْ لِي لِسانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ‏ (آية 84) 277

لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ‏ (آية 167) 311

سورة النمل «27»

وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ‏ (آية 82) 193

سورة القصص «28»

وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ (آية 41) 245

سورة الأحزاب «33»

إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (آية 133) 144، 157

إِنَّا أَطَعْنا سادَتَنا وَ كُبَراءَنا (آية 67) 245

سورة الصافّات «37»

إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ‏ (آية 106) 311

##459=PAGE##

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
منتجب الدين، عليّ بن عبيدالله، الفهرست (للرازي)، 1جلد، كتابخانه عمومي آيت الله العظمي مرعشي نجفي - قم، چاپ: اول، 1422ق.

سورة ص «38»

إِنَّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً (آية 26) 280

سورة الاحقاق «46»

وَ اذْكُرْ أَخا عادٍ (آية 21) 274، 275

سورة الفتح «48»

فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ‏ (آية 10) 274

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ‏ (آية 29) 299

سورة الحشر «59»

فَاعْتَبِرُوا يا أُولِي الْأَبْصارِ (آية 2) 2

##460=PAGE##

أحاديث‏

(الف)

اخواننا بغوا علينا 274- 275

احى قلبك بالموعظة ... 2

اعلمكم بالحلال و الحرام مفاد بن جبل 193

اللّهمّ اجعله من ذرّيتي 277

ان تؤمن با اللّه و اليوم الآخرة 9

ان اللّه جعل لاخى على فضائل 354

ان اللّه خبا ثلاثة اشياء ... 320

انه «ص» صلى الظهر يوما فرأى جبرئيل فقال اللّه أكبر ... 281

اى بنى و انى و ان لم اكن ... 2

أ يدخل احدكم يده في كم صاحبه ... 320

(ت)

تدبروا أحوال الماضين ... 2

تلك شقشقه هدرت ثمّ قرت 314

(س)

السعيد من وعظ بغيره 2

##461=PAGE##

(ك)

كانا و اللّه امامين سيدين 245

(ل)

لا فتى الا على لا سيف الا ذو الفقار 366

لا يدخل الجنة منان و لا مد من الخمر 185

لما عرج بى الى السماء مررت بأرض بيضاء ... 281

لو أن الغياض أقلام و البحر مداد ... 354، 358

لو لم يبق من الدنيا ... 299

(م)

من أراد أن يرى آدم في علمه ... 432

من سب عليا فقد سبنى 352

(و)

و أسالك يا ربّ ان تجعل اوقاتى ... 199

و الذي فلق الحبة و برأ النسمة ما وطئنا ... 242

##462=PAGE##

امثال عربى‏

(الف)

انا في واد و انت في واد 170

ان في الزوايا خبايا 341

(ر)

ردوا الحجر من حيث اتى 258

(ق)

قياساتها معها 1

(ك)

كلام صدر من اهله و وقع في محله 267

كل الصيد في جوف الفراء 257

(ل)

لا تشبع عين من نظر و سمع من خبر و ارض من مطر 4

##463=PAGE##

(و)

و البادى اظلم 258

##464=PAGE##

امثال فارسى‏

(ك)

كلوخ‏انداز را پاداش سنگ است 258

##465=PAGE##

اقوال حكماء

سل الأرض من شق انهارك 4

هذه قبورهم و هذه قصورهم 4

##466=PAGE##

اشعار عربى‏

(الف)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دنا الحبيب فيا ليت الرقيب ناى‏ |  | ... احسستم نبا |
|  |  |  |

227

(ب)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قال لابى سعد فتى الآبي‏ |  | ... الخنى آبى‏ |
|  |  |  |

315

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آه للمكرمات و الآداب‏ |  | ... اشد المصاب‏ |
|  |  |  |

205

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما لي وقفت على القبور مسلما |  | ... يرد جوابى‏ |
|  |  |  |

199

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سرى و الليل مسود الاهاب‏ |  | ... كتلماع السحاب‏ |
|  |  |  |

216

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لقد طوفت في الآفاق حتّى‏ |  | ... بالاياب‏ |
|  |  |  |

149

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا ربّ ما لي شفيع يوم منقلبى‏ |  | ... ينتهى نسبى‏ |
|  |  |  |

153

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يرتد في ظل عراص و يطرده‏ |  | ... عثنونها حصب‏ |
|  |  |  |

238

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فديتك هل طالعت اجنحه الصبا |  | ... فتى صب‏ |
|  |  |  |

235

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كتبت و لو خليت و الشوق ساعة |  | ... منية القلب‏ |
|  |  |  |

234

(ت)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يسمى فلان الدين من هو عكس ما |  | ... الصفات الدنية |
|  |  |  |

363

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و بغض الذي عاداه شرط لحبّه‏ |  | ... صلاة الفريضة |
|  |  |  |

356

##467=PAGE##

(ج)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كتبت و في قلبى من الشوق لاعج‏ |  | ... لو قضين حوائج‏ |
|  |  |  |

237

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نوافج مسك فتقت أم نوافج‏ |  | ... ام دوارج‏ |
|  |  |  |

238

(ح)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اقره عينى اننى لك ناصح‏ |  | ... اللّه صالح‏ |
|  |  |  |

169

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كفى حزنا ان لا حياة لذيذة |  | ... دونك واضح‏ |
|  |  |  |

168

(د)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اعلمت من حملوا على الاعواد |  | ... ضياء النادى‏ |
|  |  |  |

197

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يقولون ان الركب بعد غد غاد |  | ... الركب من فاد |
|  |  |  |

170

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سلام على الميدان فالمسجد |  | ... به الابرد |
|  |  |  |

232

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اذا ذكرت الغر من هاشم‏ |  | ... الكلاب الشارده‏ |
|  |  |  |

217

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ريح الصبا هل لك أن تسعد |  | ... العون و المسعد |
|  |  |  |

233

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رقدت دهرك لا يرقد |  | ... عمرك الارغد |
|  |  |  |

206

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ان من عضت الكلاب عصاه‏ |  | ... ان يجودا |
|  |  |  |

165

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يهنينى بقسورة رجال‏ |  | ... كما اريد |
|  |  |  |

182

(ذ)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كم احسد نشفه و مدرى‏ |  | ... معى هواذى‏ |
|  |  |  |

142

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ريح الصبا رويت من راح الصبا |  | ... ماهاباذا |
|  |  |  |

141

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بالله يا نفحات انفاس الصبا |  | ... ماهاباذا |
|  |  |  |

140

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا صاحبى اليوم ماهاباذا |  | ... بمهاباذا |
|  |  |  |

140

(ر)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تحقّق انا لا نسرى إذا سرى‏ |  | ... انحل ادبرا |
|  |  |  |

359

##468=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و لا انثنى من طيرة مريرة |  | .. الدوح صرصرا |
|  |  |  |

155

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لا يأمنن قوى نقض مرّته‏ |  | ... نقض و امرار |
|  |  |  |

155

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من تلق منهم ثقل لاقيت ارذلهم‏ |  | ... بها السارى‏ |
|  |  |  |

151

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و ابرح ما يكون الشوق يوما |  | ... من الديار |
|  |  |  |

149

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من لبرق على البراق انارا |  | ... نورا و نارا |
|  |  |  |

136

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فحلان للشعرانى ثالث لهما |  | ... الفرس مهيار |
|  |  |  |

187

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كنت في حال الصبا اعفجه‏ |  | ... فى الكبر |
|  |  |  |

140

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اطلبوا بالدم او فذروا |  | ... الهوى هدر |
|  |  |  |

139

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا اللّه يا ظبيات القاع قلن لنا |  | ... من البشر |
|  |  |  |

207

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انى و قتلى سليكا ثمّ اعتله‏ |  | ... عافت البقر |
|  |  |  |

155

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اذا ما ذكرنا من على فضيلة |  | ... و بعض أبو بكر |
|  |  |  |

311

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هل لك يا مغرور من زاجر |  | ... جهلك الغافر |
|  |  |  |

144، 157

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| البين فرق بين جفنى و الكرى‏ |  | ... نجيعا احمرا |
|  |  |  |

164

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سبوا الاله و كذبوا بمحمد |  | ... التقى الطاهر |
|  |  |  |

352

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خزر الحواجب خاضعى اعناقهم‏ |  | ... العزيز القاهر |
|  |  |  |

352

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دعوتك سيدى لدواة صدق‏ |  | ... لدى قهرا |
|  |  |  |

230

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ذكرتكم و الشهب رزحى من السرى‏ |  | ... للغروب تشير |
|  |  |  |

171

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فديتك يا اعز الناس قدرا |  | ... خبرا و خيرا |
|  |  |  |

231

(ض)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما على مولاى لو لا |  | ... الانقباض‏ |
|  |  |  |

138

(ط)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بما طبعته الهند للبؤس فصلوا |  | ... انبت الخط |
|  |  |  |

139

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و إذا حاولوا لبؤس لبوسا |  | ... بالسمر خاطوا |
|  |  |  |

319

(ظ)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| المشط و النشفة المحسود شانهما |  | ... يا سعد ملحوظ |
|  |  |  |

142

##469=PAGE##

(ع)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هنيئا لارباب النعيم نعيمهم‏ |  | ... ما يتجرع‏ |
|  |  |  |

293

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و قالوا يعود الماء في النهر بعد ما |  | ... و سدت مشارع‏ |
|  |  |  |

178

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و يا قبر معن كيف واريت جوده‏ |  | ... و البحر مترعا |
|  |  |  |

200

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و ما النفس و الاهلون إلا وديعة |  | ... ترد الودائع‏ |
|  |  |  |

168

(ف)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عمرو العلى هشم الثريد لقومه‏ |  | ... مسنتون عجاف‏ |
|  |  |  |

231

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خليلى ان القلب منى واجف‏ |  | ... منى زوارف‏ |
|  |  |  |

141

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا من علاة لدين المصطفى شرف‏ |  | ... مستأسد انف‏ |
|  |  |  |

344

(ق)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى الدنيا تجهم لانطلاق‏ |  | ... قدم و ساق‏ |
|  |  |  |

180

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و كونه منتقلا مشتقا |  | ... ليس مستحقا |
|  |  |  |

166

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الى جسر الحسين فباغ بكر |  | ... فغناء خندق‏ |
|  |  |  |

166

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| احتياز بباب دار الصديق‏ |  | ... سلام الطريق‏ |
|  |  |  |

140

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و بخل فضل اللّه ذو الفضل التقى‏ |  | ... الكرام السيلقى‏ |
|  |  |  |

174

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و مدرسه ارضها كالسماء |  | ... بآفاقها |
|  |  |  |

158

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لقد وافت فضائلك المعالى‏ |  | ... اللفظ الرشيق‏ |
|  |  |  |

6

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اذا ما جئت احمد مستميحا |  | ... منظره الانيق‏ |
|  |  |  |

179

(ك)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اما أنا فكما علمت‏ |  | ... و كيف حالك‏ |
|  |  |  |

148

##470=PAGE##

(ل)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عبيدك اصبحوا يوم القتال‏ |  | ... شبه المثال‏ |
|  |  |  |

138

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا ابا الخير يأخذين المعالى‏ |  | ... الاعمام و الاخوال‏ |
|  |  |  |

182

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سقى قصر المغيرة كل دان‏ |  | ... منهمر الغزالى‏ |
|  |  |  |

166

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وصل الكتاب و كان اكرم واصل‏ |  | ... افرح قابل‏ |
|  |  |  |

169

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عبيدك يوم الوفى خائله‏ |  | ... غير عدل‏ |
|  |  |  |

138

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كتوم طلاع الكف لا دون ملئها |  | ... الكف افضلا |
|  |  |  |

201

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| محمد خير مبعوث و أفضل من‏ |  | ... حاف و منتعل‏ |
|  |  |  |

154

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تلك المعاهد و الآثار و الطلل‏ |  | ... قدر حلوا |
|  |  |  |

4

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اذا المرء لم يدنس من اللوم عرضه‏ |  | ... يرتديه جميل‏ |
|  |  |  |

371

(م)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ان غلمانك خياطون في يوم الخصام‏ |  | ... برمح و حسام‏ |
|  |  |  |

138

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و سيد الراونديّ ذو المقام‏ |  | ... فادشاه السامى‏ |
|  |  |  |

202

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و لقلتي أروند رنة ثاكل‏ |  | ... ابو الايتام‏ |
|  |  |  |

203

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وافى قريض ممجد |  | ... عين الأنام‏ |
|  |  |  |

318

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أغار منه على مشط و منشفه‏ |  | ... منه منسجم‏ |
|  |  |  |

143

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غيرى جنى و انا المعاقب فيكم‏ |  | ... المتندم‏ |
|  |  |  |

155

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جانب جناب الفى دهرك كلة |  | ... تسعد و الزم‏ |
|  |  |  |

345

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من دنبسته عذرة او فجرة |  | ... ماء القلزم‏ |
|  |  |  |

370

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قد جئت مرّات الى جينا |  | ... يوما بقاسانكم‏ |
|  |  |  |

141

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| احبة قلبى حسن قلبى اليكم‏ |  | ... و هو لديكم‏ |
|  |  |  |

216

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فجعنا من الشيخ الحسين بعالم‏ |  | ... فجعنا بعالم‏ |
|  |  |  |

186

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يكاد يمسكه عرفان راحته‏ |  | ... جاء يستلم‏ |
|  |  |  |

337

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا معشر الزوار طاب مزاركم‏ |  | ... معالماً و رسوما |
|  |  |  |

191

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قد ادر المخدوم رسما علينا |  | ... خلال الرسوم‏ |
|  |  |  |

139

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لكن من كلفنى من اسى‏ |  | ... أن يريم‏ |
|  |  |  |

145

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و قالوا سقيم اي و ربّ محمد |  | ... انني سقيم‏ |
|  |  |  |

173

##471=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شوقى الى مولاى عبد الرحيم‏ |  | ... للعذاب الاليم‏ |
|  |  |  |

145

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كم بين آرام اللوى فالصريم‏ |  | ... بالحاظر ريم‏ |
|  |  |  |

145

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا ناظرى اليكما |  | ... دمعيكما |
|  |  |  |

138

(ن)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سرى طيفها و الشهب صاح و نشوان‏ |  | ... الجو حيران‏ |
|  |  |  |

173

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أحيا البلاد بعدله و اسامهم‏ |  | ... الروح و الريحان‏ |
|  |  |  |

191

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انت الامام الذي نرجوا بطاعته‏ |  | ... الرحمن رضوانا |
|  |  |  |

243

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من قال فيك أبو بكر خنى فانا |  | ... من اللعنا |
|  |  |  |

189

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ازريت ناظره بحور عين‏ |  | ... ظبا يبرين‏ |
|  |  |  |

216

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أ رأيت من حملوه للتدفين‏ |  | ... و التكفين‏ |
|  |  |  |

197

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انى اغار على مشط يعالجه‏ |  | ... قربها زمنا |
|  |  |  |

142

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ان الوزارة أصبحت اوزارها |  | ... بليت عرين‏ |
|  |  |  |

137

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أ بكلتا الراحتين‏ |  | ... احدى الراحتين‏ |
|  |  |  |

137

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قزوين و هي البلد المأمون‏ |  | ... امثلها الحجون‏ |
|  |  |  |

181

(ه)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من فقهاء الأمة المقتصده‏ |  | ... الموحده‏ |
|  |  |  |

161

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مشط و منشفه فيه حسدتها |  | ... فياض عارضه‏ |
|  |  |  |

143

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اقبل كالبدر في مدارعه‏ |  | ... من مطالعه‏ |
|  |  |  |

140، 170

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بقيت جمال الدين في الخفض و الدعة |  | ... فى سعه‏ |
|  |  |  |

236

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنفسى من أن يفد يوما بمهجتى‏ |  | ... ما له سعه‏ |
|  |  |  |

235

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انى لا حسد فيه المشط و النشفه‏ |  | ... العين مختلفه‏ |
|  |  |  |

142، 175

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و السيلقى ذو الطراز الزاهى‏ |  | ... بن فضل اللّه‏ |
|  |  |  |

174

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عسى المهم المخوف تكفى‏ |  | ... لطائف اللّه‏ |
|  |  |  |

402

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و لا تجر حالا من المضاف له‏ |  | ... المضاف عمله‏ |
|  |  |  |

167

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سلا عذبات رامه بل رباها |  | ... متكما سلاها |
|  |  |  |

172

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لقد فعلت هذه النوى بى فعله‏ |  | ... الممات آثامها |
|  |  |  |

155

##472=PAGE##

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انا و الدهر كلانا كاتب‏ |  | ... يعنى قلمه‏ |
|  |  |  |

138

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ابيت اسلى القلب عن حبّه‏ |  | ... منه فرغنه‏ |
|  |  |  |

143

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و ان قلت عينا من على تغامزوا |  | ... سبت معاويه‏ |
|  |  |  |

311

(ى)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سلام اللّه ما طلع الثريا |  | ... عز الدين يحيى‏ |
|  |  |  |

381

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| احدث طول الليل نفسى أننى‏ |  | ... ودادك ساليا |
|  |  |  |

143

##473=PAGE##

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
منتجب الدين، عليّ بن عبيدالله، الفهرست (للرازي)، 1جلد، كتابخانه عمومي آيت الله العظمي مرعشي نجفي - قم، چاپ: اول، 1422ق.

اشعار فارسى‏

(الف)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا فتى بر خوان اگر جوئى رضاى مرتضى‏ |  | ... دوم مصطفا |
|  |  |  |

366

(ت)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو آفتاب بادى و فرزندان ماه شو |  | ... يكى سها است‏ |
|  |  |  |

411

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اين قدر و صفا كه خاطرم راست‏ |  | ... اجل برخاست‏ |
|  |  |  |

360

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنكه مرد دها و تلبيس است‏ |  | ... إبليس است‏ |
|  |  |  |

274

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا صاحب زمان برسيدن بكار دين‏ |  | ... مرتضاست‏ |
|  |  |  |

337

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هيچ نپذيرى چون ز آل نبى باشد مرد |  | ... صوابست و خطاست‏ |
|  |  |  |

277

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صدر صدر جهان نقيب نقيبان شرق و غرب‏ |  | ... پادشه‏لقاست‏ |
|  |  |  |

364

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سنئى را كه مذهبش اين است‏ |  | ... دين است‏ |
|  |  |  |

275

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| او زان نمى‏رسد كه جهان بس مشوش است‏ |  | ... سخت بينواست‏ |
|  |  |  |

337

(د)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با هيچ‏كس نشانى زان دلستان نديدم‏ |  | ... نشان ندارد |
|  |  |  |

289

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به گرمى بديشان يكى بانگ زد |  | ... بر مانك زد |
|  |  |  |

418

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مرا درديست اندر دل اگر گويم زبان سوزد |  | ... استخوان سوزد |
|  |  |  |

314

##474=PAGE##

(ر)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نقيب آل محمّد سلاله نبوى‏ |  | ... آل و تبار |
|  |  |  |

364

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو از نژاد امامان پادشاهانى‏ |  | ... صغار و كبار |
|  |  |  |

365

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز سادات إسلام خرد و بزرگ‏ |  | ... صغار و كبار |
|  |  |  |

365

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جليل مملكت داراى گيتى‏ |  | ... درياى مفخر |
|  |  |  |

423، 425

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چاكران تو گه رزم چو خياطانند |  | ... كشورگير |
|  |  |  |

138

(ش)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نگويند از سر بازيچه حرفى‏ |  | ... صاحب هوش‏ |
|  |  |  |

2

(گ)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر آلوده شد گوهر به يك ننگ‏ |  | ... ازو رنگ‏ |
|  |  |  |

370

(ن)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا سايه آن هماى رخشان‏ |  | ... خطه خراسان‏ |
|  |  |  |

362

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هان اي دل عبرت‏بين از ديده نظر كن هان‏ |  | ... عبرت دان‏ |
|  |  |  |

4

(ى)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ترا سعد بود و بو سعد بودند يار |  | ... برآويختى‏ |
|  |  |  |

324

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كتاب فضل ترا آب بحر كافى نيست‏ |  | ... صفحه بشمارى‏ |
|  |  |  |

325

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فخر زمانه تاج الإسلام صدر دهر |  | ... اصل مهترى‏ |
|  |  |  |

364

##475=PAGE##

اشخاص تراجم اشخاص با علامت (\*) در مقابل شماره صفحه مشخص گرديده‏

(آ)

الآبي- بابا بن محمّد العلوى‏

الآبي- صاعد بن على‏

الآبي- صاعد بن محمّد البريدى‏

الآبي- على بن زيد الحسيني‏

الآبي- محمّد بن الحسين‏

الآبي- منصور بن الحسين‏

آدم 432

آدم بن يونس بن أبي المهاجر النسفيّ- 13، 34\*

آل بويه- 315، 316

آل رسول اللّه (محمد) صلّى اللّه عليه و آله- 29، 145، 359

آل سلجوق- 348

آل صاعد- 405، 406

آل عبّاس- 381

آل عليّ عليه السلام- 272

آملى- محمّد بن أبي القاسم الكجى‏

(الف)

أئمه معصومين 2، 3

إبراهيم- (حضرت خليل (ع))- 277، 432

إبراهيم- (طباخ قلج ارسلان)- 212

إبراهيم بن بندار- 14

إبراهيم بن أحمد الحسيني- 39

إبراهيم بن أحمد بن محمّد الحسيني الموسوى الرومى- 37\*

إبراهيم بن الخليل افراهيدى 12

إبراهيم بن الخليل بن شدة القوهدى- 59\*

إبراهيم الجرجانى- ابى نصر- 213

إبراهيم بن القاسم بن على السكاكى- 12

إبراهيم بن عبد الواحدين ابى ذر- 22

إبراهيم بن عليّ بن محمّد الرازيّ- 12، 37\*

إبراهيم بن عيسى الرازيّ- 12

إبراهيم بن محمّد بن تاج الدين الحسيني الكيسكى- 37\*

إبراهيم بن محمّد بن سعدويه- 20

إبراهيم بن محمّد بن على- 12

إبراهيم بن موسى الكاظم (ع)- 26

##476=PAGE##

إبراهيم بن نصر الغنوى- 181

إبراهيم بن هاشم بن الخليل القمّيّ- 12

إبراهيم بن يحيى بن عثمان الكلبى- 204

ابن أبي طى- 399، 431، 432

ابن الأثير- 308، 313، 325، 375، 399

ابن اسفنديار- محمّد بن الحسن بن اسفنديار- 144، 346، 379، 411

ابن بابويه- على بن الحسين (پدر صدوق)

ابن بابويه- على بن عبيد الله (منتجب الدين)

ابن البرّاج- عبد العزيز بن نحرير

ابن الحجر- (مؤلف لسان الميزان)- 184

ابن خلّكان- شمس الدين أحمد بن محمّد- 137

ابن داود- 438

ابن الزبير- 155

ابن شاسل- عبد الله بن محمّد بن نجا

ابن شاكر- محمد- الكتبى- 137

ابن شهرآشوب- محمد- الساروى- 25، 153، 159، 160، 161، 176، 248، 286، 287، 311، 332، 399، 434، 435، 436، 437، 438، 439، 449

ابن الصباغ (مؤلف الفصول المهمة)- 320

ابن العباس- عبد الله- 351، 352، 354، 355، 358

ابن العميد- ابى الفتح عليّ بن محمّد- 317

ابن الغضائري- 321

ابن الطاوس- على بن غياث الدين عبد الكريم- 26، 356

ابن الطاوس- غياث الدين عبد الكريم- 26- 27

ابن الطقطقى- 374

ابن الفوطى- كمال الدين عبد الرزاق الشيباني- 174، 381، 374، 400، 404، 407، 409

ابن القصاب وزير- 375، 376

ابن القبة- 306

ابن قدامة- 99

ابن كثير- 314

ابن مالك 166

ابن المنادى القزوينى- 179

ابن الوليد- (الصفار)- 321

ابو إبراهيم- إسماعيل بن محمّد بن الحسن بن الحسين بن بابويه‏

ابو إبراهيم- جعفر بن محمّد بن مظفر الحسيني‏

ابو البركات الحسيني المشهديّ- 47، 108، 160

أبو بكر- (ابن أبي قحافة)- 193، 245، 446، 275، 415

أبو بكر- أحمد بن الحسين بن أحمد النيسابوريّ الخزاعيّ‏

##477=PAGE##

أبو بكر- الشافعى بن محمّد

أبو بكر- لاحق بن بندار الخياط

أبو بكر- محمّد بن محمّد بن الحسن‏

أبو بكر بن محمّد بن أحمد- 10

أبو بكر مقرى القزوينى- 18

أبو بكر بن هارون بن نفيع- 12

ابو إسحاق- 241

ابو اسعد الحصيرى- 19

أبو تراب بن حسن بن جعفر الدوريستى- 189

أبو تراب بن روبه قزوينى- 270

أبو تراب عليّ بن عبد الله الجعفرى‏

القزوينى- 80\*

ابو تمام- (الشاعر)- 151

أبو جعفر بن اميركا بن أبي اللجيم المصدرى- 38\*، 183، 396

أبو جعفر الحسيني النيسابوريّ- 158، 160

أبو جعفر- صدوق- محمّد بن على بن بابويه‏

أبو جعفر- طوسيّ، محمّد بن الحسن‏

أبو جعفر بن المرزبان- 10

أبو جعفر- محمّد بن محمود المشاط

ابو حاتم- أحمد بن حمدان الليثى‏

أبو الحسن- امير (پسر فقيه اجل) 345

أبو الحسن البصرى- 77، 285

أبو الحسن بن أبو القاسم- 8

أبو الحسن بن سعدويه القمّيّ- 127

أبو الحسن- على بن عبيد الله بن بابويه القمّيّ‏

ابو الحسين بن ذكوان بن أحمد الخطيب- 21

ابو الحسين الرازيّ- 8

ابو الحصين- 10

ابو حنيفة- نعمان ثابت الكوفيّ- 46، 169

ابو الخير- بركة بن محمّد بن بركة الأسدى‏

ابو الخير- داعى بن الرضا العلوى‏

ابو رجاء- محمّد بن حمدويه‏

ابو الرضا- عبد الله بن الحسين المرعشيّ‏

ابو الرضا- فضل اللّه بن على الراونديّ‏

ابو زرعه- عبد الكريم بن إسحاق سهلويه‏

ابو زيد- واقد بن الخليل‏

ابو السعادات الشجرى- 161

ابو سعد- حسن بن عبد العزيز القمّيّ‏

ابو سعد- عبد الرحمن بن عبد الله‏

ابو سعد السمان- إسماعيل بن على‏

أبو سعيد- إسماعيل بن على السمان‏

أبو سعيد الاشج- 176

أبو سعيد الخدريّ- 185

أبو سعيد الرستمى- 166

ابو سليمان- داود بن محمّد الحاسى‏

ابو سليمان الخطابى- 346

ابو سليمان احمد الزبيرى- 346

ابو سهل- 20

ابو صابر بن أحمد بن محمّد- 71\*

ابو صلت بن عبد القادر بن محمّد- 71\*

##478=PAGE##

أبو طالب- (پدر حضرت امير (ع))- 270، 273، 278

أبو طالب- إسحاق بن الحسن بن بابويه‏

أبو طالب- حمزة بن محمّد الجعفرى‏

أبو طالب بن عبد الوهاب- 14

ابو طاهر- أحمد بن محمّد بن أحمد بن أبي المعاني‏

ابو الطيب- القاضي- 186

ابو ظاهر- محمّد بن إبراهيم الصوفى‏

ابو عاصم- محمّد بن إسحاق البراد

ابو عامر- محمّد بن سعدون بن موجى‏

ابو العباس- أحمد بن إبراهيم الحسيني‏

ابو عبد الله- جعفر بن محمّد الدوريستى‏

أبو عبد اللّه- حسين بن أحمد بن طحال المقدادى‏

أبو عبد اللّه- حسين بن عليّ بن موسى بن بابويه‏

أبو عبد اللّه- حسين بن الهادى الحسنى الشجرى‏

أبو عبد اللّه- محمّد بن النعمان المفيد

أبو عبد اللّه الثقفى- 10

أبو عبد اللّه بن مسلم- 318

ابو العلاء- حسن بن أحمد العطار

ابو العلاء- داعى بن ظفر الحمدانى‏

ابو العلاء بن بطة- 271

ابو العلاء صاعد- 388، 393

أبو عليّ- حسن بن عماد الدين الحسيني القمّيّ‏

أبو عليّ- الطوسيّ- حسن بن محمّد

أبو عليّ الحداد- 157

أبو عليّ الفتال- محمّد بن أحمد بن على‏

الفارسيّ‏

ابو عمر- 10

ابو عنان- أحمد بن بندار

ابو غالب بن أبي هاشم الحسيني المرعشيّ- 41\*

ابو غانم بن أبي غانم بن على الخوانة- 59\*

ابو الفتح- أحمد بن عيسى الخشاب الحلبيّ‏

ابو الفتح- محمّد بن على الكراجكيّ‏

ابو الفتوح اسفرائينى- 256

ابو الفتوح رازى- حسين بن على الخزاعيّ‏

ابو الفضائل- رضا بن أبي طاهر الحسنى‏

ابو الفضائل المشاط- 68، 284، 297

ابو الفضل- ثابت بن عبد اللّه اليشكرى‏

ابو الفضل- ظفر بن الداعي العلوى العمرى‏

ابو الفضل الإخشيد- 158

ابو الفضل الراونديّ- فضل اللّه بن على‏

ابو الفضل بن فرخان- 230

ابو الفضل الكرخى- 346

ابو الفضل بن ماشاذة- 10

ابو القاسم- زيد بن إسحاق الجعفرى‏

ابو القاسم- عبد الرحمن بن محمّد

ابو القاسم بن أبي الحسين الرازيّ- 8

ابو القاسم بن أبو محمّد بن المنتهى‏

##479=PAGE##

الحسيني المرعشيّ- 41\*

ابو القاسم بن أفلح- 137

ابو القاسم بن ناصر بن أبي القاسم- 42\*

ابو اللطيف بن أحمد بن أحمد بن أبي اللطيف بن زرقويه الأصفهانيّ- 99\*

ابو المحاسن- أحمد بن فضل اللّه الراونديّ‏

ابو المحاسن الرويانى (الجرجانى)- 4، 11، 161

ابو محمد- الياس بن محمّد بن هشام‏

ابو محمد- حسن بن عبد العزيز الجبهانى‏

ابو محمّد الجوهريّ- 186

ابو محمّد بن الحسن بن فادار القمّيّ- 40\*

ابو محمّد بن المنتهى الحسيني المرعشيّ- 41\*

ابو مسلم مروزى- 309

ابو المطهر الصيدلانى- 10

ابو المعالى- إسماعيل بن الحسن الحسنى النقيب‏

ابو المعالى- سعد بن الحسن بن بابويه‏

ابو المعالى امامى- 416

ابو معمر الوزان- 10

ابو المفاخر بن محمّد الرازيّ- 42\*

أبو منصور- إبراهيم بن عليّ بن محمّد الرازيّ‏

أبو منصور- حسين بن عبد الجبار الطوسيّ‏

أبو منصور آوي- استاد- 272

أبو منصور ماشاده- خواجه امام- 340

أبو منصور وزير- 423

ابو موسى المديني- 10

ابو النجم- ضياء بن إبراهيم الشجرى‏

ابو نصر- محمّد بن أحمد بن يحيى‏

ابو نصر- عبد الباقي بن عبد الجبار الجرجانى‏

ابو نصر هسنجانى- 225

ابو النعيم بن محمّد بن محمّد القاشانى- 128\*

ابو الورشيدى- محمّد بن بهذير

ابو الوفاء المميز- 10

ابو يعلى- سالار بن عبد العزيز الديلميّ‏

ابو يعلى- على بن عبد اللّه بن أحمد الجعفرى‏

ابو يعلى بن أبي الهجاء العلوى العمرى- 41\*

ابو يعلى بن حيدر بن مرعش الحسيني المرعشيّ- 41\*

الابهرى- دولت شاه بن امير على الحسنى‏

الابهرى- رضا بن أبي زيد الحسنى‏

الابهرى- طالب بن على‏

الابهرى- عبد العظيم بن محمّد

ابى الخضيب‏آبادي- أحمد بن على‏

ابيوردى (شاعر) 204

اتابك محمد- 380

أحمد بن إبراهيم بن أحمد الحسنى- ابو العباس- 39\*

أحمد بن إبراهيم الاخبارى- أبو العباس- 22

أحمد بن إبراهيم بن عبد الواحد بن أبي ذرّ الصالحانى- 22

##480=PAGE##

أحمد بن أبي بكر بن على- 52

أحمد بن أبي على الحسيني- 84\*

أحمد بن أبو محمّد بن المنتهى الحسيني المرعشيّ- 41\*، 214

أحمد بن أبي مسلم الأنصاريّ- أبو هاشم- 21

أحمد بن أحمد بن محمّد دعويدار القمّيّ- 34\*

أحمد بن إدريس القمّيّ الأشعريّ- أبو عليّ- 12

أحمد بن إسماعيل بن أحمد بن اسد بن سامان- 318

أحمد بن إسماعيل بن أحمد البستى- أبو الحسن- 12

أحمد بن بندار (رضيّ الدين أبو عنان)- 39\*

أحمد بن حامد- (الصدر عزيز الدين)- 136، 137

أحمد بن الحسن الحسيني- 214

أحمد بن الحسين بن أحمد دعويدار- 188

أحمد بن الحسين بن أحمد النيسابوريّ الخزاعيّ- 30، 32\* 195

أحمد بن حسين الحمدانى- 185، 187

أحمد بن الحسين بن على الحسيني المرعشيّ- 40\*

أحمد بن الحسين المازندرانى- 310

أحمد بن الحسين بن محمّد بن حمدان‏

الحمدانى- 38\*

أحمد بن حمدان بن أحمد الورسامى الليثى- 12

احمد الزبيرى (ابو سليمان)- 18

احمد شاد الغزنوى (شمس الدين)- 142

أحمد بن طاوس الحسيني- 26

أحمد بن عبد الرحمن- 9

أحمد بن عبد القاهر بن أحمد القمّيّ- 36\*

أحمد بن عبد اللّه بن أحمد بن رضوان- 20

أحمد بن عبد اللّه الجعفرى- 40\*

أحمد بن عبد اللّه بن الحسين- 343

احمد العريض- 163

أحمد بن عليّ بن إبراهيم القمّيّ- ابو على- 12

أحمد بن عليّ بن أبي الخضيب‏آبادي- ابو العباس- 13

أحمد بن عليّ بن أبي المعالى الزكى الحسيني- 39\*

أحمد بن عليّ بن أحمد الزينوآبادي- 40\*

أحمد بن عليّ بن اميركا القوسينى- 38\*

أحمد بن عليّ بن الحسيني بن على بن مهنا- جمال الدين- 376

أحمد بن عليّ بن الحسين القمّيّ- ابن شاذان- 13

أحمد بن على الفارسيّ- 15

أحمد بن عليّ بن محمّد بن الحسين-

##481=PAGE##

20

أحمد بن على المهابادى- 35\*

أحمد بن عمر الجزيرى- 21

أحمد بن عنبة النسابة- 156

أحمد بن عيسى بن محمّد الخشاب الحلبيّ (ابو الفتح) 34\*

أحمد بن فضل اللّه على الحسنى الراونديّ- 39\* 135، 136، 141، 142، 143، 162، 164، 169، 175، 216

احمد كاشانى- معين الدين أبو نصر- 272

أحمد بن المجتبى بن أبي سليمان الحسيني الموردى- 40\*

أحمد بن محفوظ- 12

أحمد بن محمّد بن أحمد بن أبي المعالى 36\*

أحمد بن محمّد بن أحمد الخزاعيّ- 37\* 195

أحمد بن محمّد بن أحمد القمّيّ- 101

أحمد بن محمّد بن أحمد بن موسى- 78

أحمد بن محمّد بن إسماعيل (الدخ)- 30، 342، 343، 373، 377، 384، 402، 408، 409

أحمد بن محمّد بن حيدر الشعرى- 42\*

أحمد بن محمّد دعويدار- 34

أحمد بن محمّد بن روشنائى بن أبي اليمن- 361

أحمد بن محمّد بن عبد العزيز العباسيّ- 21

أحمد بن محمّد بن عبد القاهر الطوسيّ- 20

أحمد بن محمّد بن الفضل بن محمّد العجليّ- 178، 179

أحمد بن محمّد بن النصر الرازيّ السمسار 13

أحمد بن المرتضى بن المنتهى الحسيني المرعشيّ- 37\*

أحمد بن المهنا العبيدلى- 407

أحمد بن ملجة- 10

أحمد بن موسى بن إبراهيم بن الامام الكاظم (ع)- 26

أحمد بن موسى بن عجيل- 363

احمد الوراق- 10

أحمد بن يحيى الديباجى- 20

أحمد بن يحيى المروزى- 9

أحمد بن يوسف العريض العلوى الحسيني- 26

الأحنفي- على بن الحسن‏

الاخبارى- أحمد بن إبراهيم‏

الأدمي- حسن بن الفضل بن الحسن‏

إدريس بن شبانه- 19

اربلى- (مؤلف كشف الغمّة)- 320

اردبيلى- ملا احمد مقدس- 279- 280

اردستانى- ظفر بن الهام‏

اردستانى- محمّد بن أحمد

اردشير- شاه- 380

##482=PAGE##

اردشير بن أبي الماجدين بن أبي الفاخر الكابلى- 34\*

الارمى- رضا بن أحمد الجعفرى‏

الاسترآبادي- ظفر بن الداعي العلوى‏

الاسترآبادي- عبدلى بن الحسن‏

الأسترآبادي- ميرزا محمد

الأسترآبادي- محمّد بن عليّ بن محمّد

استرآبادى- محمود بن أبي احمد

الأسترآبادي- يحيى بن على‏

إسحاق بن اميركا بن كرامى الجعفرى- 37\*

إسحاق بن سهلويه- 21

إسحاق بن محمّد بن الحسن بن الحسين بن بابويه- 33\*

إسحاق بن منده- الحافظ- 10

اسد الدين- حسن بن أبي الحسن الورامينى‏

الأسدى- بركة بن محمّد بن بركة

الأسدى- خليل بن ظفر

الأسدى- عبد الرحمن بن أبي الغنائم‏

الأسدى- ليث بن سعد

الأسدى- محمّد بن سعيد

الأسدى الأصبهانيّ- هبة اللّه بن أحمد

اسعد براوستانى- مجد الملك أبو الفضل- 721

أسعد بن إبراهيم بن عليّ بن محمّد المقرى الرازيّ- 37\*

أسعد بن حمد بن أحمد بن اسعد القاساني- 39\*

أسعد بن حميد بن أحمد- أسعد بن حمد بن أحمد

أسعد بن سعد بن محمّد الحمامى الرازيّ- 35\*

اسفنديار بن أبي الخير السيرى- 41\*

اسفنديار بن الموفق بن محمّد بن يحيى- ابو الفضل- 13

اسكندر بن دبيس الرشيدى الجرجانى النخعيّ- 13

اسكندر بن دوربيس الورشيدى الخرقانى- 36\*

إسماعيل بن أبي الفضل الناصحى- 21

إسماعيل بن أحمد السامانى- 178

إسماعيل بن أحمد بن محفوظ- 12

إسماعيل بن جعفر الصادق (ع)- 343

إسماعيل بن الحسن بن محمّد الحسنى النقيب- 33\*

إسماعيل بن الحسين- 377

إسماعيل الحمانى- 22

إسماعيل بن حيدر بن حمزة العلوى العباسيّ- 13، 34\*

إسماعيل بن عباد بن العباس- أبو القاسم صاحب- 18، 312، 313، 314، 315، 316، 317

إسماعيل بن عقيل بن عبد اللّه- 102

إسماعيل بن عليّ بن الحسين السمان- ابو سعد- 13، 18، 32\*

إسماعيل كاشى- صفى الدين أبو طاهر- 204

##483=PAGE##

إسماعيل بن محمّد بن إسماعيل- الناصب- 377، 378

إسماعيل بن محمّد بن الحسن بن الحسين بن بابويه- 33\*

إسماعيل بن محمّد بن فضل- الحافظ- 22

إسماعيل بن محمّد بن عبد اللّه الباهر- الديباج- 30، 342، 377، 408، 409

إسماعيل بن محمود بن إسماعيل الحلبيّ- 35\*

الأشرف بن الحسين بن محمّد الجعفرى- 36\*

اشرف الدين- صاعد بن محمّد الآبي‏

الأشعريّ- أحمد بن إدريس القمي‏

الأصبهانيّ- أبو اللطيف بن أحمد

الأصبهانيّ- بدران بن أبي الفتح العلوى الحسيني الموسوى‏

الأصبهانيّ- شرفشاه بن عبد المطلب الافطسى‏

الأصبهانيّ- محمّد بن بحر

الأصبهانيّ- محمّد بن منده‏

الأصبهانيّ- هبة اللّه بن أحمد

الاصطخرى- 306

اصفهبد- 346، 347

الأصمعى- 306

اعجاز حسين كنتورى- سيد 293، 294

افراهيدى- إبراهيم بن الخليل‏

افضل الدين- حسن بن عليّ بن أحمد الماهابادى‏

افضل الدين- حسن بن فادار القمّيّ‏

افضل الدين- محمّد بن أبي الحسن‏

افضل الدين- وزير بن محمّد المرداسى‏

الافطسى- ظاهر بن أبي المفاخر

الافطسى الأصبهانيّ- شرفشاه بن عبد المطلب‏

الافطسى النيسابوريّ- شرفشاه بن محمّد افندى عبد اللّه (مؤلف رياضى العلماء) 176، 192، 297، 256، 259، 282، 288، 291، 296، 402

اقبال آشتيانى- عباس- 25، 315، 370، 387، 399، 405، 406، 417

اقبال لاهورى- محمد- 451

ألب‏أرسلان- محمّد بن جعفربيك- 344، 364، 370

الياس بن محمّد بن هشام- أبو محمد- 34\*

آملى- على بن أبي طالب الحسيني‏

أم الشمس- مباركة بنت ابى الفضل‏

أم الضياء- لامعة بنت الحسن‏

امام الدين- على بن ناصر الهمدانيّ‏

امامى- عبد العزيز بن محمّد بن عبد العزيز النيسابوريّ‏

امامى- على بن عبد العزيز

امامى- محمّد بن على‏

##484=PAGE##

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
منتجب الدين، عليّ بن عبيدالله، الفهرست (للرازي)، 1جلد، كتابخانه عمومي آيت الله العظمي مرعشي نجفي - قم، چاپ: اول، 1422ق.

امامى ناصر بن أبي جعفر

امير بن شرف شاه الشريف الحسيني القمّيّ- 13

امير عبّاس غازى علوى- 225

اميرك بن عبد الملك- 21

اميركا- اميركيا بن أبي اللجيم بن أميرة المصدرى العجليّ- 35\* 38، 53، 63، 81، 176، 183، 214، 285

اميركا القوسينى- 38

اميركياى گيلانى- سيد- 177

امير معزى- 365، 370

أميرة بن شرفشاه الحسيني القمّيّ- زين الدين- 36\*، 184

امين احمد رازى- 307

امين الدين- فضل بن الحسن الطبرسيّ‏

امين الضرب- 281، 358

امينى- شيخ عبد الحسين- 382

انس بن مالك- 64

انس بن مدرك الخثعمي- 155

الأنصاريّ- أحمد بن أبي مسلم‏

الأنصاريّ- عبد الخلاق بن عبد الواسع‏

انماطى- عبد الوهاب بن المبارك‏

انوشروان بن خالد- وزير شرف الدين- 136، 137، 445، 446

اوحد الدين أبو ثابت مميسه- 451

اوحد الدين- حسين بن أبي الحسين القزوينى‏

اوحد الدين- حيدر بن محمّد الحاستى اهل بيت (رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله)- 29

ايوب بن هشام الرازيّ- 15

(ب)

بابا بن محمّد العلوى الحسيني الآبي- 43\*

بابويه- حسين بن عليّ بن الحسين القمّيّ‏

بابويه- على بن عبيد اللّه (منتجب الدين)

بابويه بن سعيد بن محمّد بن الحسن بن بابويه- 42\*

باخرزى- أبو الحسن عليّ بن الحسن ابى الطيب- 191، 322، 435، 347، 350، 369

البتول- 373

البحرانيّ- راشد بن إبراهيم‏

بحر العلوم- علامه سيد مهديّ طباطبائى- 6

بدر بن سيف بن بدر العربى- 43\*

بدر الدين- حسن بن أبي الرضا عبد اللّه الحسيني المرعشيّ‏

بدر الدين- حسن بن عليّ بن الحسن الدستجردى‏

بدر الدين- حسن بن عليّ بن سلمان‏

بدر الدين- على بن زرينكم‏

بدر الدين- مجتبى بن أميرة

بدران بن أبي الفتح العلوى الحسيني الموسوى الأصفهانيّ- 43\*

بدركيا- بدل كيا بن شرف شاه الحسيني‏

##485=PAGE##

الرازيّ‏

بدل كيا بن شرف شاه بن محمّد الحسيني الرازيّ- 43\*

البراد الرازيّ- محمّد بن إسحاق بن عاصم‏

برامكه- 381

بركيارق- سلطان- 244، 334، 415، 446

بركة بن محمّد بن بركة الأسدى- ابو الخير- 13، 42\*

بروجردى- آيت اللّه- 23، 24

برهان الدين- محمّد بن أبي الخير على‏

برهان الدين- محمّد بن عليّ بن أبي الحسين‏

برهان الدين الحمدانى القزوينى- 163

برهانى (پدر امير معزى)- 370

البريدى- صاعد بن محمّد الآبي‏

برليغ- 307

البزاز- عبد اللّه بن أحمد بن محمّد

البزاز- على بن حماد

البستى- أحمد بن إسماعيل بن أحمد

البصرى- تواب بن الحسن الخشاب‏

البصرى- عبد الباقي بن محمّد الخطيب‏

البغداديّ- حمزة بن أبي عبد اللّه الغفارى‏

البغداديّ- محمّد بن ناصر بن محمّد

بلال الحبشى- 723

البلخيّ- محمّد بن محمّد الصوفى‏

البكرآبادي- حسين بن الفتح الواعظ الجرجانى‏

بندار- حسن بن عبد الواحد

بندار رازى- 272، 308، 325

بنو حنيف- 270، 272، 278

بنو خجند- خجنديان- 405، 406

بنى إسحاق- 3

بني إسرائيل- 3

بنى الدخ- 376

بنى زهره- 158

بنى عبّاس- 445

بنى هاشم- 319

بنيمان بن الحسن بن عليه- 10

بو جعفرك- (أبو جعفرك) محمّد بن محمّد النيسابوريّ‏

بهاء الدين- 227

بهاء الدين- أحمد بن الحسيني المرعشيّ- أبو الشرف‏

بهاء الدين- أحمد بن المجتبى الموردى- أبو الفضل‏

بهاء الدين- حسين بن على القوسينى‏

بهاء الدين- حسين بن محمّد الورساهى‏

بهاء الدين- على بن المحسن الشريحى‏

بهاء الدين- على بن مهديّ‏

بهاء الدين- محمّد بن أحمد بن محمّد

بهاء الدين- محمود بن محمّد الطالقانى‏

بهاء الدين- مسعود بن اسكندر

بهاء الدين- يحيى بن محمّد الحسيني القمّيّ‏

بهاء الملك أبو الفتح عبد الرحيم- 345

بهائى- شيخ- 145، 429

##486=PAGE##

البياضى- على بن عبد الجليل‏

بيهقى- فريد خراسان أبو الحسن- 4، 312، 342، 345، 349، 350، 351، 359، 361، 364، 404، 440

(پ)

پادشاه الراونديّ- سيد تاج الدين- 202، 203، 204، 331

(ت)

تاج بن محمّد بن الحسين الحسيني- 13

تاج الدين- 337

تاج الدين- إبراهيم بن أحمد الحسيني الموسوى الرومى‏

تاج الدين- أبو تراب على بن عبد اللّه‏

تاج الدين- أبو يعلى بن الهجاء العلوى العمرى‏

تاج الدين- پادشاه الراونديّ‏

تاج الدين- حسين بن الحسن الحسيني الكيسكى‏

تاج الدين- سيف النبيّ بن طالب‏كيا الحسيني‏

تاج الدين- على بن جعفر بن على‏

تاج الدين- على بن زيد الحسيني‏

تاج الدين- على بن عبد اللّه بن أحمد

تاج الدين- على بن هبة اللّه‏

تاج الدين- محمّد بن أبو الفتوح حسين الخزاعيّ‏

تاج الدين- محمّد بن الحسين بن محمّد

تاج الدين- محمّد بن عليّ بن عبد الجبار

تاج الدين- محمّد بن فضل اللّه الراونديّ‏

تاج الدين- محمّد بن محمّد

تاج الدين- محمّد بن محمّد الكازرى‏

تاج الدين- محمود بن اسكندر

تاج الدين- محمود بن الحسن الورامينى‏

تاج الدين- منتهى بن مرتضى‏

تاج الدين- مهذب بن الصالح‏

تاج الدين بن محمّد بن الحسين الكيسكى- 44\*

تاج الرؤساء بن أبي سعد الصيزورى- 13

تقى بن طاهر بن الهادى الحسنى الرازيّ- 365

تقى بن نجم الحلبيّ- 43\*، 44، 45

تراب بن الحسن- التواب بن الحسن ابى ربيعة الخشاب‏

ترتمينى- على بن أبي طالب‏

ترشك نصرانى- 204

تكش- علاء الدين خوارزمشاه‏

التميمى- حسين بن على السبزوارى‏

التميمى- على بن عبد الصمد السبزوارى‏

التميمى- محمّد بن الحسين بن على‏

التميمى- محمّد بن مسعود

التواب بن الحسن بن أبي ربيعة الخشاب البصرى- 45\*

##487=PAGE##

تورانشاه بن خسرو شاه الجيلى- 18

(ث)

ثائر باللّه بن المهدى بن الثائر بالله الحسنى الجبلى- 44\*

ثابت بن أحمد بن عبد الوهاب الحلبيّ- 45\*

ثابت بن عبد اللّه بن ثابت اليشكرى- 13، 45\*

ثعالبى- (مؤلف يتيمة الدهر)- 315 326

ثعلب بن جعفر بن أحمد السراج- 21

ثقة الدين- حسن بن حسين بن بابويه‏

ثقة الملك أبو مسلم سروشيارى- 345

ثمود- 274

الثوري- سفيان‏

(ج)

الجاسبى- الجاستى- الجاسى- حيدر بن محمّد

جبرئيل- 281

الجبلى- ثائر بالله بن المهدى‏

الجبلى- واثق بالله بن أحمد الحسيني‏

الجبهانى- حسن بن عبد العزيز

جرير- 354، 358

جرير بن رستم الطبريّ- 15

الجرجانى- اسكندر بن دبيس الرشيدى‏

الجرجانى- حسن بن حيدر بن أبي الفتح‏

الجرجانى- حسين بن الفتح الواعظ البكرآبادي‏

الجرجانى- حيدر بن أبي نصر

الجرجانى- سعد بن سعيد

الجرجانى- الشريف- 429

الجرجانى- عبد الباقي بن عبد الجبار القزوينى‏

جعفر (بن أبي طالب الطيار) 281، 453

جعفر بن إبراهيم بن جعفر بن الحسن المثنى- 157

جعفر بن أحمد الراج- 21

جعفر بن الحسن بن شهريار- 13

جعفر بن الحسن الكوفيّ- 16

جعفر بن الحسن المثنى بن الحسن (ع)- 157

جعفر بن دوريستى (دوربستى) 259، 270

جعفر بن على- عماد الدين- 81

جعفر بن عليّ بن جعفر الحسيني- 45\*

جعفر بن عليّ بن عبد اللّه الجعفرى الزينبى- 46\*

جعفر بن عليّ بن على الجعفرى- 14

جعفر بن محمّد (امام صادق (ع))- 49، 78، 154، 245، 246، 321، 354، 378، 435، 436

جعفر بن محمّد بن أحمد الدوريستى- أبو عبد اللّه- 14، 45\*، 189،

##488=PAGE##

190

جعفر بن محمّد بن عبد اللّه- 102

جعفر بن محمّد بن عمار- 354

جعفر بن محمّد بن المظفر- 14، 46\*

الجعفرى- أبو تراب على بن عبد اللّه‏

الجعفرى- أحمد بن عبد اللّه‏

الجعفرى- إسحاق بن اميركا الجعفرى‏

الجعفرى- الأشرف بن الحسين بن محمّد

الجعفرى- جعفر بن على الزينبى‏

الجعفرى- جعفر بن عليّ بن على بن عبد اللّه‏

الجعفرى- حسين بن على‏

الجعفرى- حمزة بن محمّد

الجعفرى- خليفه بن الحسن الشرف شاهى‏

الجعفرى- ذو الفقار بن أبي طاهر الشرف شاهى‏

الجعفرى- رضا بن أحمد

الجعفرى- رضا بن عبد اللّه بن على‏

الجعفرى- زيد بن إسحاق‏

الجعفرى- عبد العظيم بن عبد اللّه‏

الجعفرى- عبد اللّه بن أحمد بن حمزة

الجعفرى- عبد اللّه بن على‏

الجعفرى- على بن عبد اللّه‏

الجعفرى- على بن عبد اللّه بن أحمد

الجعفرى- مجتبى بن أميرة الزينبى‏

الجعفرى- محمّد بن اميركا القوسينى‏

الجعفرى- محمّد بن الحسين‏

الجعفرى- محمّد بن الحسين بن محمّد

الجعفرى- محمّد بن عليّ بن عبد اللّه‏

الجعفرى- محمّد بن المفضل‏

الجعفرى- مرتضى بن عبد اللّه‏

الجعفرى- مفضل بن الأشرف النسابة

الجعفرى- مهدى بن الفضل النسابة

جلال الدين- أبو يعلى بن حيدر المرعشيّ‏

جلال الدين- أحمد بن عبد اللّه الجعفرى‏

جلال الدين- شروانشاه بن الحسن الكيسكى‏

جلال الدين- محمّد بن حيدر

جلال الدين- محمود بن الحسين القزوينى‏

جلال الدين خراسانيّ- سيد- 225

جلال الدين- محمّد بلخيّ رومى (مولوى)- 271

جلال الدين نقيب- 225

جمال الدين- أبى بكر الخوارزمي- 169

جمال الدين- أبو القاسم بن أبو محمّد بن المنتهى‏

جمال الدين- أبو غالب بن أبي هاشم الحسيني‏

جمال الدين- أبو يعلى بن حيدر بن مرعش‏

جمال الدين- أحمد بن الحسين الحمدانى‏

جمال الدين- أحمد بن على القوسينى‏

جمال الدين- حسين بن هبة اللّه السوارى‏

جمال الدين- رضا بن أحمد الجعفرى‏

##489=PAGE##

جمال الدين- سعد بن الفرخان‏

جمال الدين- شرفشاه الحسيني- 333

جمال الدين- على بن عبد الجبار الطوسيّ‏

جمال الدين- على بن محمّد المتطبب‏

جمال الدين لنبانى- 406

جمال الدين- محمّد بن أبي هاشم‏

جمال الدين- محمّد بن ايرانشاه‏

جمال الدين- محمّد بن الحسين بن محمّد

جمال الدين- محمّد بن عبد اللّه الرضوى‏

جمال الدين- محمّد بن عبد الكريم‏

جمال الدين- مرتضى بن حمزة

جمال الدين مرعشيّ- 209، 210

جمال الدين- مسعود بن الحسين القزوينى‏

جمال الدين- بن المهنا العبيدلى- ابو الفضل- 374

جمال السادة- على بن محمّد بن إسماعيل المحمدى‏

جمال الملك أبو جعفر محمّد 345

الجوانى- على بن أبي غانم‏

الجوزدانيه- فاطمه بنت عبد اللّه بن احمد

الجوسقى- على بن محمّد القزوينى‏

الجيروى- حسن بن إبراهيم بن بندار

الجيلى- تورانشاه بن خسرو شاه‏

(ح)

حاتم النيسابوريّ- 14

الحاجاتى- حيدر بن أبي نصر

حاجى خليفه چلبى- 319، 322، 433

الحاستى- على بن الحسين‏

الحاستى- على بن الحسين بن على‏

الحاستى- على بن محمّد

الحاستى- داود بن محمّد

حافظ ابرو- 318

الحافظ- إسماعيل بن محمّد

حامد حسين هندى- امير- 302

الحداد- محمّد بن حيدر

حديد الدين- 26

حذيفة بن اليمان- 190

حر عاملى- شيخ- 24، 25، 27، 29، 30، 31، 32، 33، 34، 35، 38، 39، 41، 42، 47، 48، 50، 55، 57، 58، 61، 62، 63، 68، 69، 71، 75، 77، 81، 82، 83، 84، 85، 86، 87، 89، 94، 96، 99، 100، 101، 106، 107، 108، 109، 110، 113، 115، 117، 118، 119، 121، 122، 123، 125، 127، 129، 130، 131، 132، 248، 249، 255، 286

الحروريّ- 10

حسكا- حسن بن الحسين بن بابويه‏

حسن- خواجه نجم الدين- 346

حسن بن إبراهيم بن بندار الجيروى- 14، 52\*

##490=PAGE##

حسن بن أبي بكر بن هارون- 12

حسن بن أبي الحسن بن محمّد الورامينى (قهرمان)- 56\*

حسن بن أبي العزيز اميركا الحسنى ميسرة الكليني- 54\*

حسن بن أحمد بن الحسن العطار الهمدانيّ- 59\*، 220، 352

حسن بن أحمد الساكت (ابو محمّد)- 49\*

حسن بن (سيد عماد الدين أبى القاسم) أحمد بن على الحسيني القمّيّ- 55\*

حسن بن أحمد بن محمّد الماهاباذى (خطير الدين)- 140

حسن بن أحمد بن محمّد المخلدى- 354

حسن بن أحمد الوراق- 10

حسن استرآبادى- (عماد الدين) 261، 262، 263، 340

حسن بن إسحاق بن عبيد الرازيّ (ابو محمّد)- 49\*

حسن بن انوشروان القوسينى- 53\*

حسن بن تاج الدين بن محمّد الحسيني الكيسكى- 56\*

حسن بن جعفر الدوريستى- 189، 190، 191

حسن بن جعفر بن محمّد الفارسيّ- 191

حسن بن حاتم النيسابوريّ- 14

حسن بن حسين بن بابويه القمّيّ (حسكا)- 8، 26، 33، 35، 42، 46\*، 50، 66، 77، 79، 192، 193، 416

حسن بن الحسين بن الحسن بن الافطس- 359

حسن بن الحسين بن على الدوريستى- 51\*

حسن بن حسين بن على زين العابدين (ع)- 102

حسن بن حسين بن عليّ بن الحسين بن بابويه- 48\*

حسن بن الحسين بن محمّد بن حمدان الحمدانى- 59\*

حسن بن حمزة بن على المرعشيّ- 213

حسن بن حيدر بن أبي الفتح الجرجانى- 53\*

حسن بن شهريار- 13

حسن بن عبد الجبار الطوسيّ- 201، 202، 204

حسن بن عبد العزيز بن الحسن الجبهانى- 47\*

حسن بن عبد العزيز بن الحسين القمّيّ- 57\*

حسن بن (ابى الرضا) عبد اللّه بن الحسين الحسيني المرعشيّ- 55\*، 213

حسن بن عبد الملك بن عبد العزيز المسجدى- 57\*

حسن بن عبد الواحد بن أحمد بن عبد اللّه بندار- 22

##491=PAGE##

حسن بن عرفه- 351

حسن بن العطاء الهمدانيّ- 357

حسن بن عليّ بن أبي طالب (ع)- 2، 103، 154، 157، 160، 276، 412، 435

حسن بن عليّ بن أحمد الماهابادى- 35، 51\*

حسن بن عليّ بن الحسن الدستجردى- 56\*

حسن بن عليّ بن الحسن السبزوارى- 50\*

حسن بن عليّ بن حسين بن علوية الورامينى- 56\*

حسن بن عليّ الحسيني المرعشيّ الهمدانيّ (شمس الدين)- 54\* 213

حسن بن عليّ بن زيرك القمّيّ- 50\*، 251

حسن بن عليّ بن سلمان- 52\*

حسن بن عليّ بن عبد اللّه الجعفرى- 55\*

حسن بن عليّ العسكريّ (ع)- 154، 156

حسن بن عليّ الماوردى- 20

حسن بن عليّ الماهابادى- 381

حسن بن عليّ بن محمّد- 157

حسن بن عنيس- 16

حسن بن عيسى الراونديّ- 14

حسن بن عيلة- 10

حسن بن فادار القمّيّ- 51\*، 215

حسن بن الفضل بن الحسن الأدمي- 22

حسن بن محمّد بن إبراهيم (ابو نصر)- 22

حسن بن محمّد بن بهرام- 354، 357

حسن بن محمّد بن حسن خواجه آبى- 53\*

حسن بن محمّد بن حسن- طوسيّ‏

حسن بن محمّد بن حسن بن محمّد بن الحسن 49\*

حسن بن محمّد الحسنى- 33

حسن بن محمّد بن حمدان الحمدانى القزوينى- 50\*

حسن بن محمّد الحديقى- 161

حسن بن محمّد بن الفضل المسكنى- 60\*

حسن بن محمّد القريب- 51\*

حسن بن محمّد المسكوى- 60\*

حسن بن محمّد الموسوى (ابو محمّد) 100، 365، 386

حسن بن محمود الحمصى- 15

حسن المعدانى- 10

حسن بن مهديّ الحسنى المامطيرى- 58\*

حسن‏كيا بن القسم بن محمّد الحسنى- 50\*

الحسنى- أحمد بن فضل اللّه الراونديّ‏

الحسنى- ثائر بالله بن المهدى الجبلى‏

الحسنى- حسن بن أبي العزيز ميسرة الكليني‏

الحسنى- حسن بن مهديّ المامطيرى‏

الحسنى- حسن‏كيا بن القسم بن محمّد

الحسنى- حسين بن الهادى بن الحسين‏

الحسنى- حسين بن يحيى‏

##492=PAGE##

الحسنى- دولت شاه بن امير على ابهرى‏

الحسنى- ذو الفقار بن أبي الشرف‏

الحسنى- ذو الفقار بن كامروا

الحسنى- ذو الفقار بن محمّد المروزى‏

الحسنى- رضا بن أبي زيد الابهرى‏

الحسنى- رضا بن أبي طاهر

الحسنى- زيد بن إسماعيل بن محمّد

الحسنى- زيد بن عليّ بن الحسين‏

الحسنى- شرفشاه بن محمّد الافطسى‏

الحسنى- شروانشاه بن الحسن الكيسكى‏

الحسنى- ضياء بن إبراهيم الشجرى‏

الحسنى- طيب بن هادى الشجرى‏

الحسنى- عبد العظيم بن محمّد الابهرى‏

الحسنى- عبد اللّه بن الحسين‏

الحسنى- على بن تاج الدين الكيسكى‏

الحسنى- على بن فضل اللّه الراونديّ‏

الحسنى- على بن القاسم‏

الحسنى- فضل بن محمّد النصرى‏

الحسنى- فضل اللّه بن على الراونديّ‏

الحسنى- قاسم بن عباد النقيب‏

الحسنى- قاسم بن محمّد الشجرى‏

الحسنى- لطف اللّه بن عطاء اللّه الشجرى‏

الحسنى- مجتبى بن الداعي‏

الحسنى- محمّد بن إسماعيل‏

الحسنى- محمّد بن فضل اللّه الراونديّ‏

الحسنى- محمّد بن قاسم بن عباد

الحسنى- محمّد بن على الخجندى‏

الحسنى- مرتضى بن الداعي‏

الحسنى- مرتضى بن محمّد المامطيرى‏

الحسنى- مهدى بن عليّ بن اميركا

الحسنى- مهدى بن على القزوينى‏

الحسنى- يحيى بن الحسين‏

الحسنى- يحيى بن الحسين النسابة

الحسنى- هادى بن الحسين الشجرى‏

الحسنى- هادى بن الداعي السروى‏

الحسنى- هبة اللّه بن عليّ بن محمّد

حسين بن أبي الحسين بن أبي الفضل القزوينى (اوحد الدين)- 54\*، 217، 218، 264، 265

حسين بن أبي الفضل القزوينى- 241

حسين بن أبي الحسين مموسه الورامينى- 56\*

حسين بن أبي الرشيد النيسابوريّ- 54\*

حسين بن أبي الرضا الحسيني (رضى- الدين)- 213

حسين بن أبي الفضل بن محمّد الراونديّ- 53\*

حسين بن أبي موسى بن محمّد مولى آل محمد- 57\*

حسين بن أحمد بن الحسين (جد فضل اللّه راوندى)- 52\*

حسين بن أحمد بن طحان المقدادى- 48\*، 153

حسين بن أحمد الكوكبى- 343

حسين بن أحمد النيسابوريّ- 32

حسين بن إسحاق- 354

حسين بن إسحاق الدقيقى- 185

حسين بن إسماعيل بن محمّد

##493=PAGE##

الارقط- 342، 343، 377

حسين پرتو بيضائى- 163

حسين بن الحسن بن تاج الدين بن محمّد الحسيني الكيسكى- 56\*

حسين بن حسن بن عليّ بن أبي طالب- 103

حسين بن حسين بن عليّ بن الحسين بن بابويه- 48\*

حسين بن حيدر بن إبراهيم- 59\*

حسين بن رضا الحسيني- 161

حسين بن روح- أبى القاسم- 20

حسين بن شاذان القمّيّ- 13

حسين بن عبد الجبار الطوسيّ- 51\*، 209

حسين بن (ابى الرضا) عبد اللّه بن الحسين بن على الحسيني المرعشيّ- 55\*

حسين بن عبد الله بن حمزة- 343

حسين بن عليّ بن أبي الرضا الحسيني المرعشيّ- 54\*

حسين بن عليّ بن أبي طالب (ع)- 30، 49، 78، 102، 154، 275، 281، 308، 354، 359، 373، 377، 380، 407، 408، 409، 453

حسين بن عليّ بن اميركا القوسينى- 53\*

حسين بن عليّ بن الحاجى الشيعى الطبريّ- 50\*

حسين بن عليّ بن حسين بن بابويه القمّيّ- 8، 14، 20، 26، 27، 33، 47\*، 213

حسين بن عليّ بن حسين بن مهرسه- 56

حسين بن على الحسيني (علاء الدين)- 52\*

حسين بن عليّ بن عبد الصمد التميمى السبزوارى- 52\*

حسين بن عليّ بن عبد اللّه الجعفرى- 58\*

حسين بن عليّ بن عيسى- 14

حسين بن عليّ بن محمّد الخزاعيّ (ابو الفتوح الرازيّ)- 4، 18، 32، 33، 37، 45، 48\*، 60، 75، 79، 102، 153، 193، 195، 263، 270، 290، 291

حسين بن الفتح الواعظ البكرآبادي الجرجانى- 48\*، 398، 399

حسين بن قطب الدين ابى الحسين الراونديّ- 54\*

حسين بن محمّد بن الحسين القريب- 216

حسين بن محمّد بن حمدان- 38

حسين بن محمّد الريحانى- 57\*

حسين بن محمّد الزينوآبادي- 60\*

حسين بن محمّد بن على الزينبى- 353

حسين بن محمّد بن عليّ بن قاسم- 386

حسين بن محمّد بن محمود الحسيني‏

##494=PAGE##

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
منتجب الدين، عليّ بن عبيدالله، الفهرست (للرازي)، 1جلد، كتابخانه عمومي آيت الله العظمي مرعشي نجفي - قم، چاپ: اول، 1422ق.

الآملي الأصبهانيّ- 213

حسين بن محمّد النحوى (أبو عبد اللّه)- 20

حسين بن محمّد الورساهى- 60\*

حسين بن مطير بن الاشيم الأسدى- 200

حسين بن المظفر بن على الحمدانى- 47\*، 73، 80، 106، 176، 186، 187

حسين بن المنتهى بن الحسين بن على الحسيني المرعشيّ- 55\* 214

حسين بن المؤدّب القمّيّ- 160، 161

حسين بن الهادى بن الحسين الحسنى الشجرى- 48\*

حسين بن هبة اللّه بن رطبة السوراويّ- 52\*

حسين بن يحيى بن الحسين بن مانكديم الحسنى- 59\*

الحسيني- إبراهيم بن أحمد الموسوى الرومى‏

الحسيني- إبراهيم بن محمّد الكيسكى‏

الحسيني- أبو غالب بن أبي هاشم المرعشيّ‏

الحسيني- أبو محمّد بن المنتهى المرعشيّ‏

الحسيني- أبو يعلى بن حيد بن مرعش المرعشيّ‏

الحسيني- أحمد بن إبراهيم بن أحمد

الحسيني- أحمد بن أبي على‏

الحسيني- أحمد بن الحسين المرعشيّ‏

الحسيني- أحمد بن عليّ بن أبي المعالى الزكى‏

الحسيني- أحمد بن المجتبى الموردى‏

الحسيني- أحمد بن محمّد بن أحمد

الحسيني- أحمد بن المرتضى المرعشيّ‏

الحسيني- أحمد بن يوسف العريضيّ العلوى‏

الحسيني- أميرة بن شرفشاه (زين الدين)

الحسيني- بابا بن محمّد العلوى الآبي‏

الحسيني- بدران بن أبي الفتح العلوى الأصفهانيّ الموسوى‏

الحسيني- بدل كيا بن شرفشاه بن محمّد

الحسيني- تاج الدين بن محمّد بن الحسين‏

الحسيني- جعفر بن عليّ بن جعفر

الحسيني- جعفر بن محمّد بن مظفر

الحسيني- حسن بن (سيد عماد الدين أبى القاسم) أحمد بن على‏

الحسيني- حسن بن عليّ الهمدانيّ‏

الحسيني- حسين بن على (علاء الدين)

الحسيني- حسين بن عليّ بن أبي الرضا

الحسيني- حمزة بن عليّ بن محمّد العلوى‏

الحسيني- حيدر بن مرعش‏

الحسيني- ذو المناقب بن طاهر

الحسيني- رضا بن اميركا المرعشيّ‏

الحسيني- رضا بن داعى العقيقى‏

##495=PAGE##

المشهديّ‏

الحسيني- رضى بن أحمد بن الرضى‏

الحسيني- سيف النبيّ بن طالب‏كيا

الحسيني- سيف النبيّ بن المنتهى المرعشيّ‏

الحسيني- شرف ابى الشجاع السيلقى‏

الحسيني- شرفشاه بن عبد المطلب بن جعفر

الحسيني- شميلى بن محمّد بن أبي هاشم‏

الحسيني- طالب بن على الابهرى‏

الحسيني- طالب‏كيا بن أبي طالب‏

الحسيني- ظاهر بن أبي المفاخر الافطسى‏

الحسيني- عبد العظيم بن الحسين‏

الحسيني- عبد المطلب بن الأعرج‏

الحسيني- عز الدين بن العراقى‏

الحسيني- على بن أبي طالب الآملي‏

الحسيني- على بن زيد الآبي‏

الحسيني- على بن أبي الفضل الديباجى‏

الحسيني- على بن سيف النبيّ المرعشيّ‏

الحسيني- على بن محمّد

الحسيني- على بن محمّد الخجندى‏

الحسيني- على بن مهديّ المامطيرى‏

الحسيني- على بن ناصر

الحسيني- فضل اللّه بن الحسين المرعشيّ‏

الحسيني- مجتبى بن محمّد الكليني‏

الحسيني- محمّد بن أبي هاشم المرعشيّ‏

الحسيني- محمّد بن أحمد بن محمّد

الحسيني- محمّد بن اسعد

الحسيني- محمّد بن ايرانشاه الديباجى‏

الحسيني- محمّد بن تاج الدين الكيسكى‏

الحسيني- محمّد بن الحسن المرعشيّ‏

الحسيني- محمد بن الحسين الكيسكى‏

الحسيني- محمّد بن حيدر المرعشيّ‏

الحسيني- محمّد بن الرضا (ابى طاهر)

الحسيني- محمّد بن زين العرب القمّيّ‏

الحسيني- محمّد بن سيف النبيّ المرعشيّ‏

الحسيني- محمّد بن شرفشاه النيسابوريّ‏

الحسيني- محمّد بن شمس الشرف السيلقى‏

الحسيني- محمّد بن عليّ بن الحسين‏

الحسيني- محمّد بن عليّ بن محمّد الديباجى‏

الحسيني- محمّد بن ماكاليجار

الحسيني- محمّد بن مجتبى الكليني‏

الحسيني- محمّد بن محمّد مانكديم‏

الحسيني- محمّد شاه بن القاسم الورامينى‏

الحسيني- مرتضى بن أبي الحسن‏

الحسيني- مرتضى ذو الفخر بن أبو الحسن مطهر الديباجى‏

الحسيني- مرتضى بن الحسين‏

الحسيني- مرتضى بن حمزة

الحسيني- منتهى بن الحسين‏

الحسيني- ناصر بن الداعي الشجرى‏

الحسيني- ناصر بن الرضا العلوى‏

الحسيني- نوح بن أحمد العلوى‏

##496=PAGE##

الحسيني- واثق باللّه بن أحمد الجبلى‏

الحسيني- هادى بن أبي سليمان الموردى‏

الحسيني- يوسف بن أبي الحسن‏

الحسيني- يحيى بن محمّد القمّيّ‏

حشرى- ملا- 281

الحصيرى- عبد الرحمن بن عبد اللّه‏

الحلبيّ- أحمد بن عيسى الخشاب‏

الحلبيّ- إسماعيل بن محمود بن إسماعيل‏

الحلبيّ- ثابت بن أحمد بن عبد الوهاب‏

الحلبيّ- تقى بن نجم‏

الحلبيّ- عبد المنعم بن غيره‏

الحلبيّ- كتائب بن فضل اللّه‏

الحلبيّ- محمّد بن عليّ بن الحسن‏

الحلبيّ- مظفر بن طاهر

الحلبيّ- وشاب بن سعيد بن على‏

الحلبيّ- هبة اللّه بن نافع‏

الحلوى- هبة اللّه بن نافع‏

حلى- علامه- 158، 224، 289

حكمت- على اصغر- 287، 305

الحماسى- حيدر بن محمّد- 58

الحمامى- أسعد بن سعد الرازيّ‏

الحمامى- إسماعيل‏

الحمانى- مكى بن على‏

حمد اللّه مستوفى- 307، 330

حمدان بن أحمد الورسامى- 12

الحمدانى- أحمد بن الحسين بن محمّد

الحمدانى- حسن بن الحسين‏

الحمدانى- حسن بن محمّد القزوينى‏

الحمدانى- حسين بن المظفر بن على‏

الحمدانى- داعى بن ظفر القزوينى‏

الحمدانى- ظفر بن الداعي القزوينى‏

الحمدانى- على بن ناصر الدين محمد

الحمدانى- عماد بن ناصر الدين محمد

الحمدانى- محمّد بن الحسين‏

الحمدانى- محمّد بن حمد بن على القزوينى‏

الحمدانى- محمّد بن حمدان‏

الحمدانى- محمّد بن (ابى الخير) على‏

الحمدانى- محمّد بن عمار

الحمدانى- محمّد بن محمّد بن على‏

الحمدانى- محمّد بن المظفر

الحمدانى- مظفر بن على‏

الحمدانى- مظفر بن هبة اللّه‏

الحمدانى- ناصر بن (أبي طالب) على‏

الحمدانى- هبة اللّه بن حمدان القزوينى‏

الحمدوني- عبد الرحيم بن المظفر

حمزة بن أبي عبد اللّه الغفارى البغداديّ- 57\*

حمزة بن أحمد بن إسماعيل (الدخ)- 342، 347، 376، 377، 378، 379، 402، 408، 409

حمزة بن أحمد بن محمّد (الأكبر)- 343، 373

حمزة بن الحسين الكوكبى- 343

حمزة بن زيد بن مهديّ- 103

حمزة بن عبد اللّه (الأصمّ)- 378

حمزة بن عبد اللّه بن الحسين- 343

حمزة بن عبد اللّه الطوسيّ (موفق الدين)

##497=PAGE##

- 49\*، 196

حمزة بن على الحسيني- (ابن زهره)- 394، 398

حمزة بن عليّ بن محمّد بن المحسن العلوى الحسيني- 13، 49\*، 77

حمزة بن محمّد بن عبد اللّه- 103

حمزة بن محمّد بن عبد اللّه الجعفرى- 58\*

الحنفيّ- محمّد بن عبد اللّه‏

حيدر بن أبي نصر الحاجاتى- 58\*

حيدر بن أحمد بن الحسن المقرى- 58\*

حيدر بن بختيار بن الحسن الشنشنى- 57\*

حيدر بن حمزة العلوى- 13، 34

حيدر بن محمّد (الحاستى- الحاسى- الجاستى) 58\*- 219

حيدر بن مرعش الحسيني- 55\*

(خ)

الخازن- محمّد بن أحمد بن شهريار

خاتون سلقم- 334

خاقانى- 4، 360، 361، 362

خالد (بن الوليد)- 278

الخبائى- محمّد بن عليّ بن محمّد

الخبازى- على بن أبي طالب الرازيّ‏

خجندى- رئيس- 380

الخجندى- على بن محمّد

الخجندى- محمّد بن على‏

الخرقانى- اسكندر بن دوربيس الورشيدى‏

الخزاعيّ- أحمد بن الحسين النيسابوريّ‏

الخزاعيّ- أحمد بن محمّد بن أحمد

الخزاعيّ- حسين بن عليّ بن محمّد (ابو الفتوح الرازيّ)

الخزاعيّ- عبد الرحمن بن أحمد النيسابوريّ‏

الخزاعيّ- محسن بن الحسين‏

الخزاعيّ- محمّد بن (ابى الفتوح) حسين بن على‏

خسرو بن فيروز بن شاهاور الديلميّ الطبريّ- 61\*

الخشاب- أحمد بن عيسى بن محمّد الحلبيّ‏

الخشاب- ثواب بن الحسن بن أبي ربيعة البصرى‏

خضر بن سعد بن محمّد الخليلى- 61\*

خطيب التبريزى- 200

الخطيب أبو الحسين بن ذكوان بن احمد

الخطيب- سعد بن الحسن بن محمّد

الخطيب- عبد الباقي بن محمّد البصرى‏

الخطيب- محمّد بن عبد الرحمن بن أبى بكر

خطير الدين- أسعد بن حمد بن أحمد (أبو عليّ)

خطير الدين- حسين بن عبد الجبار

##498=PAGE##

الطوسيّ‏

خطير الدين- محمود بن محمّد بن الحسين‏

خطير الدين المرعشيّ- 209، 210

خلفاء الراشدين- 10

خليفه بن أبي اللجيم القزوينى- 61\*

خليفه بن الحسن بن خليفه الجعفرى الشرفشاهى- 61\*

خليفه (چلبى)- حاجى‏

خليفه سلطان- حسين بن محمّد الحسيني الآملي‏

خليل بن ظفر بن خليل الأسدى- 60\*

الخليلى البصير- 10

الخليلى- خضر بن سعد

الخليلى- محمّد بن القاسم بن هبة اللّه خمار تاش بن عبد اللّه الرومى- 18

خواجه آبى- حسن بن محمّد بن الحسن‏

خوارزمشاه- علاء الدين تكش‏

خوارزمي- موفق بن أحمد- 353، 355، 356

خواندمير- 313، 314

خونساري (سيد محمّد باقر مؤلف روضات الجنّات)- 190 256، 259

خونساري- ميرزا محمّد هاشم موسوى اصفهانى- 453

الخوانة- أبو غانم بن أبي غانم‏

الخياط- أبو بكر لاحق بن بندار

الخياط- على بن أبي سعد

(د)

داعى بن الرضا بن محمّد العلوى الحسيني- 61\*

داعى بن ظفر بن على الحمدانى القزوينى- 62\*

داعى بن على الحسيني السروى- 153

داود بن محمّد بن داود الحاسى- 62\*

دبيس بن عكبر الرشيدى- 13

دزفولى- شيخ محمّد تقى- 355

الدستجردى- حسن بن عليّ بن الحسن‏

الدستجردى- على بن الحسن‏

الدستجردى- محمّد بن عليّ بن الحسن‏

الدعوى- غنيمة بن هبة اللّه‏

دعويدار- أحمد بن أحمد بن محمّد القمّيّ‏

الدوريستى- جعفر بن محمّد

الدوريستى- حسن بن الحسين (سديد الدين)

الدوريستى- عبد اللّه بن جعفر

الدوعى- عبد الصمد بن محمّد

دولت شاه بن امير عليّ بن شرفشاه الحسنى الابهرى- 62\*

ديالمه- 313، 309

الديباجى- على بن أبي الفضل‏

##499=PAGE##

الديباجى- محمّد بن أحمد بن يحيى‏

الديباجى- محمّد بن ايرانشاه‏

الديباجى- محمّد بن عليّ بن محمّد

الديباجى- محسن بن محمّد

الديباجى- مرتضى ذو الفخر بن أبو الحسن مطهر

الدينارى- محمّد بن الحسين الآبي‏

الديلميّ- خسرو بن فيروز الطبريّ‏

الديلميّ- سالار بن عبد العزيز

الديلميّ- كيكاوس بن دشمن زيار الطبريّ‏

الديلميّ- لنجر بن منوچهر

الديلميّ- لياكوش بن منوچهر

الديلميّ- و هسوذان بن دشمن زيا

(ذ)

ذو الفقار- مولى- 285، 300

ذو الفقار بن أبي الشرف بن طالب‏كيا الحسنى- 63\*

ذو الفقار بن أبي طاهر بن خليفه الجعفرى الشرفشاهى- 63\*

ذو الفقار بن كامروا الحسنى- 63\*

ذو الفقار بن محمّد بن معبد الحسنى المروزى- 42، 62\* 160، 221

ذو المناقب بن طاهر بن أبي المناقب الحسيني الرازيّ- 63\*

(ر)

الرازيّ- إبراهيم بن عليّ بن محمّد

الرازيّ- إبراهيم بن على المقرى‏

الرازيّ- إبراهيم بن عيسى‏

الرازيّ- أبو المفاخر بن محمّد

الرازيّ- أحمد بن محمّد بن نصر السمسار

الرازيّ- أسعد بن سعد بن محمّد الحمامى‏

الرازيّ- إسماعيل بن عليّ بن الحسين السمان‏

الرازيّ- (امام فخر الدين)- 430، 431، 432، 433

الرازيّ- بدل كيا بن شرف شاه الحسيني‏

الرازيّ- حسن بن إسحاق بن عبيد (ابو محمّد)

الرازيّ- حسين بن عليّ بن محمّد الخزاعيّ (ابو الفتوح)

الرازيّ- ذو المناقب بن طاهر الحسيني‏

الرازيّ- سعد بن أبي طالب بن عبد الوهاب‏

الرازيّ- سعد بن أبي طالب بن عيسى المتكلم‏

الرازيّ- شروانشاه بن محمّد

الرازيّ- عبد الجبار بن على المقرى‏

الرازيّ- عبد الجليل بن أبي الحسين القزوينى‏

الرازيّ- عبد الجليل بن أبي الفتح‏

##500=PAGE##

مسعود

الرازيّ- عبد الجليل بن عيسى‏

الرازيّ- عبد الصمد بن محمّد الدوعى‏

الرازيّ- على بن أبي طالب‏

الرازيّ- على بن عبد اللّه‏

الرازيّ- عمر بن محمّد بن إسحاق العطار

الرازيّ- (قطب)- 429- 430

الرازيّ- محمّد بن إسماعيل‏

الرازيّ- محمّد بن أيّوب بن هشام‏

الرازيّ- محمّد بن جعفر بن محمّد القصار

الرازيّ- محمّد بن الحسين‏

الرازيّ- محمّد بن على‏

الرازيّ- محمّد بن مقاتل‏

الرازيّ- محمود بن اميرك‏

الرازيّ- محمود بن على الحمصى‏

راشد بن إبراهيم البحرانيّ- 64\*، 161، 223

راشد بن محمّد بن عبد الملك- 64\*

رافع بن هرثمة (معتضد)- 179، 180

رافعى- عبد الكريم (مؤلف كتاب التدوين)- 8، 17، 19، 20، 21، 176، 177، 178، 179، 182، 185، 255، 256، 263، 265، 291، 301، 316، 329، 358، 359، 361، 362، 394، 395، 396

راوندى (مؤلف راحة الصدور)- 375، 451

الراونديّ- أحمد بن فضل اللّه بن على الحسنى‏

الراونديّ- حسين بن (قطب الدين) ابى الحسين‏

الراونديّ- حسين بن أبي الفضل بن محمّد

الراونديّ- سعيد بن هبة اللّه بن الحسن (قطب الدين)

الراونديّ- على بن سعيد

الراونديّ- على بن فضل اللّه الحسنى‏

الراونديّ- فادشاه بن محمّد

الراونديّ- فضل اللّه بن على الحسنى (ابن الرضا)

الراونديّ- محمّد بن سعيد بن هبة اللّه‏

الراونديّ- محمّد بن فضل اللّه الحسنى‏

الراونديّ- محمّد بن ناصر بن محمّد

الرتمينى- محمّد بن الحسن‏

رستم بن على- شاه غازى- 271

رستم بن فخر الدولة (مجد الدولة- 271، 316

رستم على شهريار- شاه- 334

رشيد الدين- حسن بن عبد الملك المسجدى‏

رشيد الدين- حسين بن أبي الحسين الورامينى‏

رشيد الدين- حسين بن أبي الفضل الراونديّ‏

رشيد الدين- عباس بن على‏

رشيد الدين- عبد الجليل بن أبي الفتح‏

##501=PAGE##

الرازيّ‏

رشيد الدين- عبد الجليل بن أبي المكارم‏

رشيد الدين- عبد الصمد بن محمّد الرازيّ‏

رشيد الدين- على بن أبي طالب الرازيّ‏

رشيد الدين- على بن عبد المطلب‏

رشيد الدين- على بن محمّد الحاستى‏

الرشيدى- اسكندر بن دبيس‏

رضا بن أبي زيد بن هبة اللّه الحسنى الابهرى- 64\*

رضا بن أبي طاهر الحسنى- 64\*

رضا بن أبي طاهر بن الحسن بن مانكديم الحسنى- 64\*

رضا بن أحمد بن خليفه الجعفرى الارمى- 65\*

رضا بن اميركيا الحسيني المرعشيّ- 63\*، 214، 222

رضا بن داعى بن أحمد الحسيني العقيقى المشهديّ- 64\*

رضا بن عبد اللّه بن على الجعفرى- 65\*

الرضى- الشريف السيّد- 32، 75، 115

رضى بن أحمد بن الرضى الحسيني- 65\*

رضى قزوينى- آقا- 11، 16، 176، 182، 184، 185، 255، 395

رضى بن مرتضى بن المنتهى- 65\*، 214

رضيّ الدين أبو سعيد ورامينى- 225

رضيّ الدين- أبو النعيم بن محمّد القاشانى‏

رضيّ الدين- أحمد بن بندار

رضيّ الدين- حسين بن أبي الرشيد

النيسابوريّ‏

رضيّ الدين- حسين بن (ابى الرضا) عبد اللّه الحسيني المرعشيّ‏

رضيّ الدين- حسين بن عليّ بن أبي الرضا الحسيني المرعشيّ‏

رضيّ الدين- مانكديم بن إسماعيل‏

رضيّ الدين- محمّد بن عبد اللّه القمّيّ‏

رضيّ الدين- مؤيد بن صالح‏

الرعوى- الشافعى بن محمّد بن إدريس‏

رفيع الدين لنبانى- 406

رقية بنت جعفر بن محمّد بن إسماعيل- 343

ركن الدين- إبراهيم بن محمّد الحسيني‏

ركن الدين- عبد الجبار بن على‏

ركن الدين- على بن عليّ بن عبد الصمد

ركن الدين لاهيجانى- 145

ركن الدين- محمّد بن الحسين بن على‏

ركن الدين- محمّد بن سعيد بن هبة اللّه‏

روحانى- سيد مهديّ- 407

روزبهان- فاضل- 277

الرويانى- أبو المحاسن الجرجانى‏

الرويانى- صالح بن الخليل‏

الرومى- إبراهيم بن أحمد الحسيني الموسوى‏

الرومى- خمار تاش بن عبد اللّه‏

##502=PAGE##

الريحانى- حسين بن محمّد

(ز)

زادان بن محمّد بن زادان- 67\*

زاهر بن طاهر الشحامى- (ابو القاسم)- 21، 361

زبيده (همسر هارون الرشيد)- 281، 282

زبيدى- سيد محمّد الحسيني الواسطى (مؤلف تاج العروس) 158، 430، 433، 450

الزبيرى- أبو سليمان احمد

زرينكمر بن داود بن منوچهر- 67\*

زكى- خاندان سيد- 333

زكريا بن محمّد قزوينى- 307

زنجانى- حاج سيد احمد- 407، 417

الزنجانى- حسين بن محمّد الريحانى‏

زنجانى- سيد موسى‏

الزنجانى- نصر بن هبة اللّه‏

زنگى بن الرشيد النيسابوريّ- 66\*

زيارة- شرفشاه بن محمّد الافطسى‏

زيد بن إسحاق الجعفرى- 66\*

زيد بن إسماعيل بن محمّد الحسنى- 66\*

زيد بن الحسن بن أمير المؤمنين (ع)- 412

زيد بن الحسن بن محمّد البيهقيّ- 66\*

زيد بن عليّ بن الحسين (ع)- 342

زيد بن عليّ بن الحسين الحسنى- 65\*

زيد بن مانكديم بن أبي الفضل العلوى الحسنى- 66\*

زيد بن محمّد الهارونى 21

زيد بن مهديّ بن حمزة- 103، 359

زيدان بن أبي دلف الكليني- 67\*

زين‏آبادي- حسين بن محمّد الزينو- الزينوآبادي‏

زين الدين أبو عليّ بن عبد الجبار الطوسيّ- 210، 211

زين الدين- أميرة بن شرفشاه الحسيني‏

زين الدين- عبد الجبار بن الحسين‏

زين الدين- عبد اللّه بن عليّ بن عبد اللّه‏

زين الدين- على بن أحمد بن محمّد

زين الدين- على بن عبد الجليل البياضى‏

زين الدين- على بن محمّد الرازيّ‏

زين الدين- محمّد بن أبي جعفر بن اميركا المصدرى‏

زين الدين- محمّد بن أبي نصر القمّيّ‏

زين الدين- محمّد بن ايرانشاه‏

زين الدين- محمّد بن عليّ بن إبراهيم‏

زين الدين- محمّد بن ماكاليجار

زين الدين- مسافر بن الحسين العجليّ‏

زين العابدين سرخه- شيخ- 412

زين الكفاة- منصور بن حسين الآبي‏

زين الملك أبو سعد آبى- 324، 325، 326

##503=PAGE##

الزينبى- جعفر بن على الجعفرى‏

الزينبى- عبد اللّه بن أحمد القزوينى‏

الزينبى- مجتبى بن أميرة

الزينوآبادي- أحمد بن عليّ بن أحمد

الزينوآبادي- حسين بن محمّد

الزينوآبادي- على بن زرينكم‏

(س)

الساكت- حسن بن أحمد (ابو محمّد)

السامانى- غازى بن أحمد

سامرى- 334

ساوتكين- سرهنگ- 250

السبزوارى- حسن بن عليّ بن الحسن‏

السبزوارى- حسين بن عليّ بن عبد الصمد التميمى‏

السبزوارى- على بن عبد الصمد التميمى‏

السبعى، الشبعى- حسين بن على بن الحاجى الطبريّ‏

السبكى- تاج الدين عبد الوهاب- 11، 314

السبكى- هبة اللّه بن أحمد بن عمر الجريرى‏

سديد الدين- 163

سديد الدين- أبو محمّد بن الحسن بن فادار القمّيّ‏

سديد الدين- حسن بن انوشروان القوسينى‏

سديد الدين- حسن بن الحسين بن على الدوريستى (ابو محمّد)

سديد الدين- حسن بن محمّد القريب ابو محمّد)

سديد الدين- حسين بن حيدر بن إبراهيم‏

سديد الدين- عثمان بن محمّد الهروى‏

سديد الدين- على بن أبي غانم‏

سديد الدين- محمود بن أبي المحاسن‏

سديد الدين- محمود بن أبي منصور المسكنى‏

سديد الدين- محمود بن على الحمصى‏

السراج- ثعلب بن جعفر بن أحمد

سراج الدين- تاج الدين بن محمّد بن الحسين الكيسكى‏

سراج الدين- طالب‏كيا بن أبي طالب الحسيني‏

سراج الدين- على بن أبي الفضل‏

الحسيني‏

سراج الدين- على بن أبي الفضل‏

سراج الدين- قيماز- 380، 387

السراجى- محمّد بن منصور بن على بن محمّد

السروى- منتجب بن الحسين‏

السروى- هادى بن الداعي‏

سعد بن أبي طالب بن عبد الوهاب الرازيّ (ابو المكارم)- 14

سعد بن أبي طالب بن عيسى المتكلم الرازيّ- 68\*- 225

سعد بن أحمد بن عبد العزيز الرازيّ (الاديب)- 318

سعد بن الحسن بن الحسين بن بابويه- 69\*

سعد بن الحسن بن محمّد الخطيب-

##504=PAGE##

22

سعد بن سعيد الجرجانى- 9، 10

سعد بن عليّ بن مميسه القمّيّ- 451

سعد بن الفرخان- 69\*

سعد بن محمّد الحمامى- 35

سعد بن محمّد بن محمود المشاط- 11

سعد بن هبة اللّه الراونديّ- سعيد بن هبة اللّه‏

سعد الدين- عبد العزيز بن نحرير

سعد الملك آبى- 324، 325، 326

سعد الملك رازى- 271

سعدون بن موجى بن سعدون- 20

سعدى- (شيخ مصلح الدين) 2

السعدى- على بن أبي صادق‏

سعدويه- 10

سعيد بن جبير- 351

سعيد بن العاص- 17

سعيد بن محمّد بن الحسن بن بابويه- 42

سعيد بن محمّد بن الحسن بن حاتم النيسابوريّ (ابو رشيد)- 14

سعيد بن هبة اللّه بن الحسن الراونديّ (قطب الدين)- 14، 25، 68\* 101، 107، 158، 161، 176، 253، 299، 439

سفيان الثوري- 9، 10

سفير الامام- على بن محمّد بن إسماعيل السكاكى- إبراهيم بن القاسم بن على‏

سكينه بنت الحسين بن محمّد- ستى- 386

سلار بن عبد العزيز الديلميّ (سالار)- 47، 67\*، 75، 77، 224

سلطان العلماء- حسين بن محمود الحسيني الآملي‏

سلطان محمد- 424

سلقم- خاتون- 446

سلمان بن عباد بن عمار- 52

سلمان الفارسيّ- 9، 17، 52، 165

سلمان بن محمّد بن سلمان الفارسيّ- 52

السلمى- محمّد بن جعفر بن محمّد المؤدّب‏

سليم بن منصور المقرى- 14

سليمان- الاديب- 322

سليمان بن الحسن بن سلمان الصهرشتي- 67\*

سليمان شاه- 346

سليمان المصيصى- 10

السمان- إسماعيل بن عليّ بن الحسين (الرازيّ)

السمان- محمّد بن عبد الوهاب‏

السمرقندى- عقيل بن محمّد

السمسار- أحمد بن محمّد بن نصر الرازيّ‏

السمعانيّ- (مؤلف الأنساب)- 141، 143، 157، 159، 257

سنائى غزنوى- حكيم- 273، 274

سنجر- سلطان- 334، 446، 451

سنقر طويل- 380

##505=PAGE##

السوسى- هبة اللّه بن محمّد القزوينى سهل بن عبد اللّه بن حفض الخياط التستريّ- 185

سهلويه- 10

سهورى- 161، 174، 202

سيّد بن طاوس- 302

السيرى- اسفنديار بن أبي الخير

سيف الدولة- و هسوذان بن دشمن زياد

سيف النبيّ بن طالب‏كيا الحسيني- 69\*

سيف النبيّ بن المنتهى بن الحسيني الحسيني المرعشيّ- 69\*

السيلقى- شرف بن أبي الشجاع الحسيني‏

السيلقى- محمّد بن شمس الشرف‏

(ش)

شاذان القمّيّ- 13

الشارجى- عبد اللّه بن حمزة المشهديّ‏

الشافعى بن أبي سليمان القزوينى- 18

الشافعى بن محمّد بن إدريس الرعوى- 18

شاهاور بن محمّد- شهاب الدين- 71\*

شبث بن آدم- 307

شجاع المصقلى- 10

شجاع الدين- هزار اسف بن محمّد

الشجرى- حسين بن الهادى الحسنى‏

الشجرى- ضياء بن إبراهيم العلوى‏

الشجرى- طيب بن هادى‏

الشجرى- قاسم بن محمّد

الشجرى- لطف اللّه بن عطاء اللّه النيسابوريّ‏

الشجرى- مرتضى بن الحسين‏

الشجرى- ناصر بن داعى العلوى‏

الشجرى- هادى بن الحسين الحسنى‏

الشحامى- زاهر بن طاهر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
منتجب الدين، عليّ بن عبيدالله، الفهرست (للرازي)، 1جلد، كتابخانه عمومي آيت الله العظمي مرعشي نجفي - قم، چاپ: اول، 1422ق.

**الفهرست (للرازي) ؛ النص ؛ ص505**

شرف بن أبي الشجاع بن عقيل الحسيني السيلقى 70\*

شرف الدين- إسحاق بن اميركا الجعفرى‏

شرف الدين بو طاهر مهيسه (وزير قمّيّ)- 334، 446

شرف الدين- حسن بن حيدر الجرجانى (ابى الفتح)

شرف الدين شفروة- 406

شرف الدين- على بن أحمد بن محمّد

شرف الدين- على بن تاج الدين الكيسكى‏

شرف الدين- عمر بن اسكندر

شرف الدين محمد- 339

شرف الدين- محمّد بن الحسين‏

شرف الدين- محمّد بن عليّ بن الحسن‏

شرف الدين- منتجب بن الحسين السروى‏

شرف الدين- نوشيروان بن خالد

شرف شاه جعفرى- 334

شرف شاه الشريف الحسيني القمّيّ- 13

##506=PAGE##

شرفشاه بن عبد المطلب بن جعفر الحسيني الافطسى الأصبهانيّ- 70\*

شرفشاه بن محمّد الحسيني الافطسى النيسابوريّ- 70\*

الشرف شاهى- خليفه بن الحسن الجعفرى‏

الشرف شاهى- ذو الفقار بن أبي طاهر الجعفرى‏

شروانشاه بن الحسن بن تاج الدين الحسنى الكيسكى- 71\*

شروانشاه بن محمّد الرازيّ- 71\*

شريح القاضي- 89

الشريحى- على بن المحسن‏

شعاع- محمّد حسين- 293، 294

الشبعى- السبعى- حسين بن على بن الحاجى الطبريّ‏

الشعرانى- على بن محمّد بن على‏

الشعرى- أحمد بن محمّد بن حيدر

الشعيبى- حمزة بن يحيى بن حمزة

شمس الإسلام- حسن بن حسين بن بابويه القمّيّ‏

شمس الدين- أبو المفاخر بن محمّد الرازيّ‏

شمس الدين- حمزة بن أبي عبد اللّه الغفارى البغداديّ‏

شمس الدين- أحمد بن محمّد بن حيدر الشعرى‏

شمس الدين- حسن بن عليّ بن عبد اللّه الجعفرى‏

شمس الدين- حسن بن عليّ المرعشيّ الهمدانيّ‏

شمس الدين حسيني- 252

شمس الدين- حيدر بن مرعش الحسيني‏

شمس الدين- زنگى بن الرشيد النيسابوريّ‏

شمس الدين- شرف بن أبي الشجاع الحسيني السيلقى‏

شمس الدين- على بن محمّد الوشنوى‏

شمس الدين- قاسم بن محمّد الشجرى‏

شمس الدين- محمّد بن اسكندر

شمس الدين- محمّد بن شرفشاه الحسيني‏

شمس الدين- محمّد بن عليّ بن محمّد بن المطهر

شمس الدين- محمّد بن مجتبى بن محمّد

شميلى بن محمّد بن أبي هاشم الحسيني- 70\*

الشنشني- حيدر بن بختيار بن الحسن‏

شوشترى- نور اللّه (قاضى)

شوشو- محمّد بن محمّد

الشوهانى- محمّد بن الحسين‏

شهاب الدين التواريخى الرازيّ- 283

شهاب الدين- شاهاور بن محمّد

شهاب الدين- على بن أبي طالب‏

شهاب الدين- محمّد بن تاج الدين‏

شهاب الدين- محمّد بن الحسين العجليّ‏

شهاب الدين- محمّد المرعشيّ‏

شهرستانى- محمّد حسين حائرى- 213

شهيد اول- (محمّد بن مكى)- 23، 26، 27

##507=PAGE##

شهيد ثاني- (زين الدين)- 27، 145، 437

الشيباني الزبيرى- 19

الشيباني- على بن محمّد بن شعيب القزوينى‏

الشيباني- هبة اللّه بن محمّد بن عبد الواحد

الشيرازى- محمّد مؤمن‏

شيرزاد بن محمّد بن بابويه- 70\*

(ص)

صاحب روضات الجنّات- خونساري- سيّد محمّد باقر

صاحب بن العباد- إسماعيل بن عباد

صاحب مجالس المؤمنين- نور اللّه شوشترى- قاضى‏

صاحب رياض العلماء- افندى- عبد اللّه صارم بن اسكندر- 35

صارم الدين- اسكندر بن دوربيس الورشيدى الخرقانى‏

صاعد بن ربيعة بن أبي غانم- 71\*

صاعد بن على الآبي- 72\*

صاعد بن محمّد بن صاعد البريدى الآبي- 72\*

صاعد بن مسعود- (ابو العلاء)- 405، 406

صاعد بن منصور بن صاعد المازندرانى- 72\*

صالح (پيامبر)- 274

صالح بن الخليل الرويانى (ابو ثابت)- 21

الصالحانى- أحمد بن إبراهيم بن عبد الواحد

صدر- سيد حسن- 350، 383

صدر الدين- أحمد بن المرتضى الحسيني المرعشيّ‏

صدر الدين- حسن بن (ابى العزيز) اميركا الحسنى‏

صدر الدين سمرقندى- 328

صدر الدين- عبد العظيم بن عبد اللّه الجعفرى‏

صدر الدين- على بن (جمال الدين ابى الفتوح) الحسيني‏

صدر الدين- مهدى بن المرتضى‏

صدر الدين- يوسف بن أبي الحسن الحسيني‏

صدوق- أبو جعفر محمّد بن على بن بابويه- (شيخ)- 16، 19، 20، 213، 321، 323

صعلوك- 318، 319

صفى الدين- حسن بن إبراهيم الجيروى (ابو محمّد)

صفى الدين- خليفه بن الحسن الجعفرى الشرفشاهى‏

صفى الدين- محمّد بن معد

صفى الدين- محمود بن أبي احمد

صفى بن المرتضى الداعي الحسنى- 112

صفى الدين- مؤيد بن مسعود

##508=PAGE##

السوسنجردي- محمّد بن بشر

الصوفى- محمّد بن إبراهيم‏

الصوفى- محمّد بن البلخيّ‏

الصهرشتي- سليمان بن الحسن بن سلمان‏

الصيداوى- على بن أحمد

الصيدلانى- أبو المطهر

الصيزورى- تاج الرؤساء بن أبي سعد

(ض)

ضمرة بن يحيى بن ضمرة الشعيبى- 72\*

الضوابى- مسعود بن أحمد

ضياء بن إبراهيم بن الرضا العلوى الحسنى الشجرى- 72\*

ضياء الدين- أبو غانم بن أبي غانم‏

ضياء الدين- حسن بن عليّ بن الحسين الورامينى‏

ضياء الدين- فضل اللّه بن الحسين المرعشيّ‏

ضياء الدين- فضل اللّه بن على الراونديّ‏

ضياء الدين- ناصر بن حسين بن اعرابى‏

ضياء الملك- امير- 370

(ط)

طالب بن عليّ بن أبي طالب العلوى الحسيني الابهرى- 73\*

طالب بن طالب‏كيا بن أبي طالب الحسيني- 73\*

طالب بن محسن بن محمّد- 73\*

طالب‏كيا بن أبي طالب الحسيني- 73\*

الطالقانى- محمود بن محمّد

الطالقانى- منصور بن محمّد بن الحسن‏

طاوس الحسيني- 26

طاوس يمانى- 270

طاهر بن أحمد القزوينى النحوى- 110

طاهر بن أحمد النجّار القزوينى- 18، 186

طاهر بن الحسين بن على- 73\*

طاهر بن زيد بن أحمد- 73\*

طباطبا الحسين- خاندان سيد- 333

الطبرسيّ- فضل بن الحسن‏

الطبريّ- حسين بن على الشيعى‏

الطبريّ- خسرو بن فيروز الديلميّ‏

الطبريّ- كيكاوس بن دشمن زيار

الطبريّ- محمّد بن أبي القاسم الآملي‏

الطبريّ- محمّد بن جرير بن رستم- 15، 308

الطرابلسى- محمّد بن هبة اللّه‏

الطوسيّ- أحمد بن محمّد بن عبد القاهر

الطوسيّ- حسن بن محمّد بن الحسن (أبو عليّ)- 12، 34، 43، 44،

##509=PAGE##

46\* 48، 52، 62، 72، 74، 76، 79، 99، 107، 153، 158، 159، 160، 163، 176، 177، 398

الطوسيّ- حسين بن عبد الجبار

الطوسيّ- حمزة بن عبد اللّه‏

الطوسيّ- عبد الجبار بن الحسين‏

الطوسيّ- عبد الجبار بن على‏

الطوسيّ- عبد اللّه بن حمزة الشارجى‏

الطوسيّ- على بن عبد الجبار

الطوسيّ- على بن محمّد بن على‏

الطوسيّ- محمّد بن الحسن (أبو جعفر- شيخ)- 25، 26، 31، 32، 33، 34، 42، 43، 44، 46، 47، 62، 65، 67، 71، 72، 75، 76، 77، 96، 98، 100، 101، 105، 127، 153، 224، 314، 321، 322، 323، 350، 373، 374، 386

الطوسيّ- محمّد بن الحسين بن عبد الجبار

الطوسيّ- محمّد بن عليّ بن حمزة

الطوسيّ- محمّد بن عليّ بن عبد الجبار

الطوسيّ- محمّد بن محمّد بن الحسن (خواجه نصير الدين)- 26، 27

الطوسيّ- محمود بن محمّد بن الحسين طهرانيّ- تهرانى (آقا بزرگ)- 162، 324

طهماسب الصفوى- شاه- 214

طيب بن هادى بن زيد الحسنى الشجرى- 73\*

(ظ)

ظاهر بن أبي المفاخر الحسيني الافطسى- 74\*

ظفر بن الداعي بن ظفر الحمدانى القزوينى- 74\*

ظفر بن الداعي بن مهديّ العلوى العمرى الأسترآبادي- 74\*

ظفر بن الهمام بن سعد اردستانى- 74\*

ظهير الدين- على بن هبة اللّه بن دعويدار

ظهير الدين- فضل بن أبي يعلى حسن‏

ظهير الدين- قاضى- 225

ظهير الدين- محمّد بن سعيد الراونديّ‏

(ع)

عاد- 274

عاصم البراد الرازيّ- 15

عاصم بن الحسين العجليّ- 181، 182، 183

عاصم بن الحسين بن محمّد بن أحمد العجليّ- 85\*

عاصم الكوفيّ- (رئيس القراء)- 270

##510=PAGE##

عالم شاه بن عبد الجليل- 93\*

عاملى- حر (شيخ)

عاملى- سيد محسن امين- 177

عايشه (زوجه پيامبر)- 296

عايشه خاتون دختر ألب‏أرسلان- 329- 344

عباد بن العباس بن عباد الطالقانى- 18، 312

عباد بن عمّار بن أحمد- 52

عبادى- امير- 257

عباس- امير غازى- 261، 262

عباس بن عليّ بن علوية الورامينى- 85\*

عباس بن محمّد بن سنان العجليّ- 180- 182

عباسقلى خان سپهر- 402، 410

العباسيّ- أحمد بن محمّد بن عبد العزيز

العباسيّ- إسماعيل بن حيدر بن حمزة العلوى‏

العباسيّ- محمّد بن على العلوى‏

عبد الباقي بن عبد الجبار الجرجانى القزوينى- 18

عبد الباقي بن محمّد الخطيب البصرى- 76\*

عبد الباقي بن محمّد بن عبد اللّه‏

عبد الجبار بن أحمد- القاضي- 185

عبد الجبار بن أحمد بن أبي مطيع- 82\*

عبد الجبار بن الحسين بن عبد الجبار الطوسيّ- 83\*

عبد الجبار بن عبد الباقي- 19

عبد الجبار بن عليّ بن عبد الجبار الطوسيّ- 90\*، 210

عبد الجبار بن على المقرى الرازيّ (المفيد)- 45، 63، 72، 73، 75\*، 153، 160، 214، 244، 287

عبد الجبار بن محمّد بن الحسين الطوسيّ 197، 202، 204، 205، 209، 231

عبد الجبار بن فضل اللّه- 88\*

عبد الجبار بن منصور- 88\*

عبد الجليل بن أبي الحسين بن أبي الفضل القزوينى (الرازيّ) 8، 35، 87\*، 128، 144، 176، 180، 184، 185، 188، 189، 190، 191، 192، 195، 196، 202، 209، 210، 215، 216، 217، 222، 224، 225، 240، 241، 244، 245، 248، 249، 250، 251، 252، 255، 260، 265، 266، 268، 269، 270، 271، 272، 276، 278، 279، 280، 281، 282، 283، 284، 285، 286، 288، 289، 290، 291، 293، 297، 298، 299، 300، 303، 324، 325، 328، 329، 331، 332، 333، 336، 339، 346، 348، 414، 415، 419، 420، 421، 422، 423، 424، 425، 426،

##511=PAGE##

428، 434، 435، 436، 439، 440، 441، 442، 443، 444، 445، 451، 453

عبد الجليل بن أبي الفتح مسعود بن عيسى الرازيّ- 77\*، 116، 245، 246، 247، 285، 286

عبد الجليل بن عيسى بن عبد الوهاب الرازيّ- 77\* 153، 248، 285، 303

عبد الخلاق بن عبد الواسع بن عبد الهادى الأنصاريّ- 22

عبد الرحمن- الحافظ- 9

عبد الرحمن بن أبي حاتم- 310

عبد الرحمن بن أبي الغنائم الماهدانى الأسدى- 94\*

عبد الرحمن بن أحمد بن الحسين النيسابوريّ الخزاعيّ- 32، 33، 34، 44، 75\*، 76، 78، 99، 101، 102، 105، 106، 114، 241، 250، 322، 323، 326

عبد الرحمن بن صهبان- 185

عبد الرحمن بن عبد الرحمن بن محمّد القزاز- 21

عبد الرحمن بن عبد اللّه- 9

عبد الرحمن بن محمّد بن إسحاق- 10

عبد الرحمن بن محمّد بن شجاع- 84\*

عبد الرحمن بن محمّد بن عبد الواحد- 21

عبد الرحيم بن أحمد بن محمّد بن الإخوة البغداديّ الشيباني- 141، 145، 147

عبد الرحيم بن الشافعى الرعوى- 18، 19، 22

عبد الرحيم بن المظفر الحمدونى- 17، 18

عبد الرزاق- أبو المحاسن شهاب الإسلام- 438

عبد السلام بن سرخاب- 93\*

عبد السلام بن عبد الرحمن بن عبد الغفار- 329

عبد الصمد بن سعيد- 429

عبد الصمد بن فخرآور الهشتجردى- 93\*، 329

عبد الصمد بن محمّد الرازيّ الدوعى- 92\*

عبد العزيز بن محمّد بن عبد العزيز الامامى النيسابوريّ- 79\*

عبد العزيز بن نحرير بن عبد العزيز بن البرّاج- 47، 74\*، 75، 77، 240

عبد العظيم بن الحسين بن على (ابو الشرف) الحسيني- 84\*، 252

عبد العظيم بن عبد اللّه الجعفرى القزوينى- 80\*، 182

عبد العظيم بن محمّد بن عبد العظيم الحسنى الابهرى- 94\*

عبد الغافر بن إسماعيل (ابو الحسين)- 346

عبد الغفار بن محمّد بن عثمان القومسانى- 22

##512=PAGE##

عبد القاهر بن أحمد بن على القمّيّ الطبيعي- 36، 87\*

عبد الكريم بن أحمد بن طاوسى الحسيني- 26

عبد الكريم بن إسحاق بن سهلويه- 10، 17، 21

عبد اللّه بن أحمد بن حمزة الجعفرى الزينبى القزوينى- 38، 80\*

عبد اللّه بن أحمد بن رضوان- 20

عبد اللّه بن أحمد بن محمّد البزاز- 22

عبد اللّه بن أحمد الدخ- 377

عبد اللّه بن ثابت الليشكرى- 13

عبد اللّه بن جعفر الدوريستى- 86\*، 161، 178

عبد اللّه بن جعفر بن محمّد- 78

عبد اللّه الجعفرى- 14

عبد اللّه بن الحسن بن جعفر- 102

عبد اللّه بن الحسين بن إسماعيل- 377

عبد اللّه بن الحسين بن على المرعشيّ- 82\*، 214

عبد اللّه الحصيرى- 9

عبد اللّه بن حمزة الطوسيّ الشارجى المشهديّ 86\*

عبد اللّه بن عليّ بن الحسين (عليه السلام)- الباهر- 30، 342، 347، 373، 376، 377، 378، 379، 384، 386، 402، 409، 410

عبد اللّه بن عليّ بن عبد اللّه الجعفرى القزوينى- 80\*

عبد اللّه بن عمر الطريفى- 358

عبد اللّه بن محمّد بن جعفر الدوريستى- 190

عبد اللّه بن محمّد بن نجا بن محمّد- ابن شاسل- 21

عبد اللّه بن محسن بن عبيد اللّه بليله- (ابو القاسم)- 378

عبد اللّه بن موسى (الكاظم (ع)- 385، 386

عبد اللّه بن الموفق- 10

عبد اللّه بن هبة اللّه الكمونى- 19

عبد اللّه بن يوسف بن أحمد الأصبهانيّ- 351

عبدلى بن الحسن الأسترآبادي- 91\*

عبيد اللّه بن الحسن بن الحسين بابويه القمّيّ- (والد منتجب الدين)- 8، 26، 33، 47، 50، 63، 66، 67، 68، 75، 77\*، 83، 85، 100، 101، 103

عبيد اللّه بن الحسن بن عليّ السيلق- 156

عبيد اللّه بن الراعوني- 21

عبيد اللّه بن محمّد بن عبيد اللّه- 157

عبيد اللّه بن موسى بن أحمد بن محمّد- 78\*

عبيد اللّه بن موسى بن على الرضا- 82\*

عبيد اللّه بن موسى الكاظم (ع)- 385

##513=PAGE##

عبد المطلب بن الأعرج الحسيني- 26

عبد الملك- القاضي- 182

عبد الملك بن أحمد بن الداودى الزيدى- 82

عبد الملك بن محمّد بن عبد الملك الورامينى- 92\*

عبد الملك بن المعافا- 92\*

عبد الملك همدانيّ- 3

عبد المنعم بن سعدويه- 10

عبد المنعم بن غيره الحلبيّ- 86\*

عبد النبيّ القزوينى اليزديّ- 6

عبد الواحد بن أحمد بن عبد اللّه- 22

عبد الواحد بن عليّ بن الحسين- 14

عبد الوهاب- سيد- 443

عبد الوهاب الرازيّ- 14

عبد الوهاب بن المبارك بن أحمد الانماطى- 21

عثمان (بن عفان) 415

عثمان بن أسعد بن محمّد العاقلى (ابو سعد) 358

عثمان بن محمّد الهروى- 89\*

عثمان بن نظام الملك- 345

عجل بن لجيم بن صعب بن على- 177

العجليّ- اميركا بن أبي اللجيم المصدرى‏

العجليّ- عاصم بن الحسين‏

العجليّ- قسورة بن على‏

العجليّ- محمّد بن إدريس (الحلى)

العجليّ- محمّد بن الحسين‏

العجليّ- مسافر بن الحسين‏

العجليّ- ناصر بن الحسين بن اعرابى‏

العربى- بدر بن سيف بن بدر

عربى بن المسافر- 91\*

العربى- كثير بن أحمد

عرندس (الشاعر)- 151

العريضيّ- أحمد بن يوسف العلوى الحسيني‏

عز الدين احمد (صدر الشهيد)- 162

عز الدين پادشاه (بن الحسين بن على الحسيني) 252

عز الدين- حسين بن المنتهى الحسيني المرعشيّ‏

عز الدين- ذو الفقار بن أبي طاهر بن خليفه‏

عز الدين- شرفشاه بن محمّد الحسيني‏

عز الدين- طالب بن طالب‏كيا (ابو القاسم)

عز الدين- عماد بن ناصر الدين محمد

عز الدين بن العراقى الحسيني- 81\*

عز الدين- على بن أبي زيد

عز الدين- على بن فضل‏

عز الدين- قاسم بن عباد الحسنى‏

عز الدين- مجتبى بن محمّد الحسيني‏

عز الدين- محمّد بن عمّار الحمدانى‏

عز الدين- محمّد شاه بن القاسم‏

عز الدين- يحيى بن أبي الفضل محمّد الشريف المرتضى‏

عز الدين- يحيى بن محمّد بن على‏

عز المؤمنين- عبد العزيز بن نحرير

عز الملك الحسين- 345

##514=PAGE##

العسقلانى- أحمد بن عليّ بن حجر (ابن حجر)- 11، 12، 398، 399، 430، 431، 433

عسكر الورشيدى- 36

عضد الدولة- 317

العطار- حسن بن أحمد الهمدانيّ‏

عطية العوفى- 185

عفيف الدين- إبراهيم بن الخليل‏

القوهدى‏

عقيل بن الحسين بن محمّد بن على- 78\*

عقيل بن عبد اللّه بن الحسن- 102

عقيل بن محمّد السمرقندى- 90\*، 328

العقيقى- رضا بن داعى الحسيني المشهديّ‏

علاء الدين تكش خوارزمشاه- 25، 374، 375، 376، 377، 379، 380، 383، 384، 385، 386، 387، 399، 403

علاء الدين- حسين بن على الحسيني‏

علاء الدين- على بن عبد اللّه الجعفرى‏

علاء الدين- محمّد بن على الحسنى‏

علاء الدين- محمّد بن عليّ بن هبة اللّه‏

علاء الدين- مرتضى بن محمّد الحسنى‏

المامطيرى‏

علاء الملك بن عبد القادر الحسيني- 214

على بن إبراهيم- 321

على بن إبراهيم بن أبي طالب الورامينى- 88\*

على بن إبراهيم القطان- 241

على بن إبراهيم بن هاشم بن الجليل القمّيّ- 12

على- خواجه، (عالم و فقيه) 416

على بن أبي جعفر محمد- 30

على بن أبي الحسين- 26

على بن أبي زيد بن أبي يعلى- 94\*

على بن أبي سعد بن أبي الفرج الخياط- 83\*

على بن أبي سعد بن على القاشانى- 83\*

على بن أبي صادق السعدى- 22

على بن أبي طالب- المرتضى (أمير المؤمنين (ع))- 2، 30، 49، 78، 102، 103، 129، 153، 157، 199، 242، 243، 274، 275، 276، 277، 280، 282، 299، 311، 319، 334، 352، 353، 354، 355، 356، 357، 358، 359، 373، 374، 377، 379، 407، 408، 409، 415، 430، 432، 433، 445

على بن أبي طالب الترتمينى- 90\*

على بن أبي طالب الحسيني الآملي- 88\*

على بن أبي طالب الحسيني السيلقى- 160، 353

##515=PAGE##

على بن أبي طالب الخبازى الرازيّ- 89\*

على بن أبي طالب الشيباني (الحسيني)- 357

على بن أبي غانم الجوانى- 95\*

على بن أبي الفضل بن مدينيج الحسيني الديباجى- 94\*

على بن أبو الفضل محمّد الزكى (نقيب الرى) 377

على بن أبو الفضل محمد (ابو القاسم)- 30

على بن أبي القاسم بن ربيعة المسكينى- 88\*

على بن أبي المعالى بن حمزة العلوى الحسيني القمّيّ- 88\*

على بن أحمد بن سعد الواعظ- 84\*

على بن أحمد بن عبد اللّه العلوى المحمدى المازندرانى- 82\*

على بن أحمد الماهابادى- 51

على بن أحمد بن محمّد 93\*

على بن أحمد بن محمّد الصيداوى- 84\*

على بن أحمد بن موسى بن إبراهيم- 26

على بن أحمد النيروزى- 89\*

على بن اسباط- 321

على بن بندار بن محمّد الهوشمى- 92\*، 450

على بو القمران الأسترآبادي- 245، 246، 247

على بن تاج الدين بن محمّد الحسنى الكيسكى- 89\*

على بن جعفر الأسود- 20

على بن جعفر بن عليّ بن عبد اللّه الجعفرى- 80\*

على بن (جمال الدين أبو الفتوح) الحسين بن على (الخزاعيّ) 85\*

على بن الحسن- 12

على بن الحسن بن أبي بكر- 12

على بن الحسن بن عليّ الدستجردى- 85\*

على بن الحسن بن عليّ بن زيادة الأحنفي- 87\*

على بن الحسن بن محمود الحمصى- 15

على بن الحسين بن بابويه- 14، 20

على بن الحسين الحاستى- الجاسبى- 92\*، 218، 219، 241

على بن الحسين بن الحسن- 103\*

على بن الحسين (زين العابدين (ع))- 30، 49، 102، 154، 276، 342، 347، 354، 359، 373، 376، 379، 384، 386، 407، 408، 409

على بن الحسين السمان- 32

على بن الحسين بن شاذان القمّيّ- 13

على بن الحسين بن على- 14

على بن الحسين بن على الحاستى- الجاسبى- 79\*، 92، 250

على بن الحسين بن على الحسيني-

##516=PAGE##

252

على بن حماد البزاز- 9

على بن حمزة بن أحمد الدخ- 379، 343

على بن زرينكم الزينوآبادي- 93\*

على بن زيد الحسيني الآبي- 90\*

على بن زيرك القمّيّ (أبو الحسن- 81\*، 251

على بن سلمان بن أبي جعفر- 52

على بن سعيد بن هبة اللّه الراونديّ- 86\*، 253

على بن سيف البنى بن المنتهى الحسيني المرعشيّ- 95\*، 214

على شاعى- سپهبد (ملك مازندران)- 334، 446

على بن شجاع المصقلى- 10

على بن شمس الدين الحسيني- (جمال الدين)- 217

على بن صدر الدين مدنى (سيد على خان)- 157، 159، 162، 163، 174، 175، 347، 349، 350، 381، 383، 417

على بن طالب بن على- 73

على بن عبد الجبار بن على الرازيّ- 76\*

على بن عبد الجبار بن فضل اللّه- 88\*

على بن عبد الجبار بن محمّد الطوسيّ- 83\*، 201، 202، 203، 209

على بن عبد الجليل البياضى- 79\*

على بن عبد الرحمن- 95\*

على بن عبد الصمد التميمى السبزوارى- 76\*

على بن عبد الصمد بن محمّد الكردوجينى- 94\*

على بن عبد العزيز بن محمّد الامامى- 91\*

على بن عبد العظيم بن الحسيني- 252

على بن عبد اللّه بن أبي منصور الرازيّ- 83\*

على بن عبد اللّه بن أحمد الجعفرى القزوينى- 80\*، 224

على بن عبد اللّه بن أحمد بن حمزة الجعفرى (ابو يعلى) 380\*

على بن عبد اللّه الباهر- 386

على بن عبد اللّه بن على الوكيل الهوشمى 83\*

على بن عبيد اللّه بن بابويه القمّيّ- (منتجب الدين)- 8، 10، 11، 12، 13، 14، 15، 16، 17، 18، 19، 20، 21، 22، 25، 26، 27، 210، 216، 251، 255، 256، 257، 263، 264، 283، 285، 286، 287، 327، 347، 350، 351، 358، 365، 369، 372، 374، 383، 384، 385، 386، 387، 396، 399، 400، 401، 402، 431، 432، 437، 443

على بن عبيد اللّه بن الراعونى- 21

على بن عبيد اللّه بن محمّد- 157

على بن عبد المطلب القمّيّ- 90\*

##517=PAGE##

على بن عليّ بن أبي طالب- 92\*

على بن عليّ بن عبد الصمد التميمى السبزوارى- 76\*

على بن عليّ بن عبد الصمد النيسابوريّ- 153، 161

على بن عليّ بن عبد اللّه- 14

على غزنوى (برهان الدين)- 257

على بن فضل اللّه بن على الحسنى الراونديّ- 87\*، 159، 162، 170، 274، 175، 382، 383

على بن القاسم بن الرضا الحسنى- 82\*

على بن قاسم بن موسى بن جعفر (ع)- 49

على بن قدامة- 351

على بن محمّد (الامام النقى الهادى (ع))- 154، 155

على بن محمّد (سعد الدين) 346

على بن محمّد بن إسماعيل المحمدى- 78\*، 249

على بن محمّد الجوسقى- 89\*

على بن محمّد الحاستى- 92\*

على بن محمّد بن الحسن بن بابويه القمّيّ- 91\*

على بن محمّد بن الحسين العجليّ القزوينى- 178

على بن محمّد الحسيني الخجندى- 91\*

على بن محمّد بن حمزة القمّيّ (نقيب قم)- 377، 384

على بن محمّد بن حمزة بن محمّد 343

على بن محمّد الخزاعيّ- 61، 102

على بن محمّد الرازيّ المتكلم- (زين الدين)- 79\*

على بن محمّد السراجى- 16

على بن محمّد بن شعيب بن عبد الرحيم الشيباني القزوينى- 19

على بن محمّد بن عزّ الشرف الحسيني- 95\*

على بن محمّد بن على الطوسيّ- 90\*

على بن محمّد بن عليّ بن القاسم بن الإمام الكاظم (ع)- 49

على بن محمّد بن عليّ بن القاسم العلوى الشعرانى- 78\*

على بن محمّد بن عليّ بن محمّد (عز الدين)- 339، 342، 343، 344، 373، 376

على بن محمّد بن الفرات- 271

على بن محمّد المتطبب- 91\*

على بن محمّد بن محمّد الشريف- 384

على بن محمّد بن المحسن العلوى الحسيني- 49

على بن محمّد بن مطهر بن على- 385، 386، 402، 403، 409

على بن محمّد الوشنوى- 91\*

على بن محمّد الوهقى قريب بن الوليد- 86\*

على بن المحسن الشريحى- 89\*

على بن مرتضى بن محمّد بن المطهر- (فخر الدين)- 373، 409، 410

##518=PAGE##

على المرعش (حفيد الامام زين العابدين)- 212

على بن مسعود بن محمّد الفرخان (ابو سعد- جمال الدين)- 227، 231، 232، 234، 235، 236

على بن مطهر بن على الحسيني الديباجى- 333

على بن موسى الرضا (ع)- 191، 154، 155

على بن مهديّ الحسيني المامطيرى- 86\*

على بن ناصر بن أبي طالب الهمدانيّ- 81\*

على بن ناصر بن الرضا الحسيني- 88\*

على بن ناصر الدين محمّد بن حمدان الحمدانى- 81\*

على بن هبة اللّه بن دعويدار- 84\*، 122\*، 188

على بن هبة اللّه بن عثمان بن أحمد الرائقة الموصلى- 76\*

على بن ياسر- 10

على بن يعلى بن عوض علوى هروى (ابو القاسم)- 361

على بن يقطين- 334، 445، 446

على بن يوسف بن جعفر الكليني- 85\*

العلوى- أحمد بن يوسف العريضيّ الحسيني‏

العلوى- أبو يعلى بن أبي الهجاء العمرى‏

العلوى- إسماعيل بن حيدرة بن حمزة العباسيّ‏

العلوى- بابا بن محمّد الآبي (الحسيني)

العلوى- حمزة بن عليّ بن محمّد الحسيني‏

العلوى- داعى بن الرضا الحسيني‏

العلوى- زيد بن مانكديم الحسنى‏

العلوى- ضياء بن إبراهيم الحسنى الشجرى‏

العلوى- طالب بن على الحسيني الابهرى‏

العلوى- ظفر بن الداعي العمرى الأسترآبادي‏

العلوى- على بن أبي المعالى الحسيني‏

العلوى- على بن أحمد المحمدى‏

العلوى- على بن محمّد بن على الشعرانى‏

العلوى- فاذشاه بن محمّد الراونديّ‏

العلوى- محمّد بن على العباسيّ‏

العلوى- محمّد بن المطهر بن يعلى الفاطمى الهروى‏

العلوى- مرتضى بن الحسين الحسيني‏

العلوى- مهدى بن الهادى‏

العلوى- ناصر بن الداعي الحسيني‏

العلوى- ناصر بن الرضا الحسيني‏

العلوى- نوح بن أحمد الحسيني‏

عماد بن ناصر الدين محمّد بن حمدان‏

##519=PAGE##

الحمدانى- 81\*

عماد الدين- أحمد بن على الحسيني (ابو القاسم)

عماد الدين- جعفر بن على الجعفرى الزينبى‏

عماد الدين- ذو الفقار بن محمّد الحسنى‏

عماد الدين ذو الفقار بن معبد الحسنى المروزى‏

عماد الدين- رضا بن المرتضى الحسيني المرعشيّ‏

عماد الدين- عبد العظيم بن الحسين‏

عماد الدين- على بن سعيد

عماد الدين- على بن محمّد بن على‏

عماد الدين- محمّد بن أبي القاسم الطبريّ‏

عماد الدين- محمّد بن عليّ بن حمزة

عماد الدين- محمّد بن محمّد بن الحسين‏

عماد الدين- مرتضى بن محمّد

عماد الدين كاتب- (عماد كاتب مؤلف كتاب خريد القصر)- 135، 141، 145، 148، 149، 162، 216، 227

عماد محمّد وزان- 340

عماد الملك أبو القاسم- 345

عمادى- حاج محمّد باقر بن حاج محمّد جعفر- 164

عمارة بن إبراهيم بن سليمان- 52

عمار بن محمّد- 185

عمر بن اسكندر- 94\*

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
منتجب الدين، عليّ بن عبيدالله، الفهرست (للرازي)، 1جلد، كتابخانه عمومي آيت الله العظمي مرعشي نجفي - قم، چاپ: اول، 1422ق.

عمر (بن الخطّاب)- 193، 201، 245، 246، 275، 415

عمر الجزيرى (بن عبد اللّه)- 21

عمر بن سعد- 308

عمر بن محمّد بن إسحاق العطار- 14

عمر بن نظام الملك- امير جمال الملك- 182، 334

عمران بن موسى بن الحسن المقرى- 182

العمرى- أبو يعلى بن أبي الهجاء العلوى‏

العمرى- ظفر بن الداعي العلوى الأسترآبادي‏

عمرو بن عبد اللّه- 241

عمرو بن وهب الطائى- 241

العزى- مؤيد بن أبي على المسكنى‏

عيسى (ع) (پيامبر)- 432

عيسى الراونديّ- 14

عيسى بن محمّد الخشاب- 34

عين السادة- على بن محمّد بن على‏

(غ)

غازى- شاه- 346، 347

غازى بن أحمد بن أبي منصور السامانى- 95\*

الغريّ- محمّد بن الحسين بن محمّد

الغفارى- حمزة بن أبي عبد اللّه البغداديّ‏

غنيمة بن هبة اللّه بن غنيمة الدعوى-

##520=PAGE##

95\*، 188

غياث الدين بن عبد الوهاب- سيد- 443

(ف)

فاذشاه بن محمّد العلوى الحسنى الراونديّ- 96\*، 201، 331

فارابى- أبو نصر محمّد بن محمّد بن طرخان- 350

الفارسيّ- سلمان‏

الفارسيّ- كردى بن عكبر

الفارسيّ- محمّد بن أحمد

الفارسيّ- محمّد بن أحمد بن على‏

الفارسيّ- محمّد بن زيد

فاضل هندى- 453

فاطمه الزهراء (ع)- 153، 197، 276، 282، 415

فاطمه بنت عبد اللّه بن أحمد الجوزدانيه (أم إبراهيم)- 22

الفاطمى- محمّد بن المطهر بن يعلى‏

فتح بن محمّد بن آزاد المسكنى- 97\*

فخرآور بن محمّد بن فخرآور القمّيّ- 96\*

فخر الدين- سيد- 225

فخر الدين بن أبي سعيد الخزاعيّ- 93

فخر الدين أحمد بن محمّد بن أحمد الخزاعيّ‏

فخر الدين- بابا بن محمّد العلوى الحسيني الآبي‏

فخر الدين- حسن بن محمّد المسكوى‏

فخر الدين رئى- 307

فخر الدين بن شمس الدين الحسيني- 261، 262

فخر الدين- شميلى بن محمّد الحسيني‏

فخر الدين- عبد القادر بن أحمد

فخر الدين- على بن محمّد

فخر الدين فخرآور- 330

فخر الدين گرگانى- 370

فخر الدين محمّد الرازيّ- (امام)- 81، 400، 429

فخر الدين- محمّد بن قاسم بن عباد

فخر الدين- محمّد بن المرتضى‏

فخر الدين- محمّد بن عليّ بن محمّد

فخر الدين- هبة اللّه بن أحمد الأسدى‏

فخر الملك المظفر- 345

فرات- أبو الحسن- 445

الفراوى- محمد- 358، 360، 361

فرج اللّه حويزى- 225

فرزدق- 337

فريد خراسان- بيهقى‏

فضل بن أبي يعلى الحسن القزوينى- 97\*

فضل بن الحباب- 312

فضل بن الحسن بن الفضل الطبرسيّ- 96\*، 153، 157، 332

##521=PAGE##

فضل بن سهل ذو الرئاستين- 334، 445، 446

فضل بن معقل بن أحمد العجليّ- 180

فضل بن محمّد نصرى الحسنى (ابو نصر)- 21

فضل اللّه بن الحسين بن أبي الرضا عبيد اللّه الحسيني المرعشيّ- 97\* 213

فضل اللّه بن روزبهان خنجى شيرازى- 289

فضل اللّه بن عليّ بن عبيد اللّه الحسنى الراونديّ (ابن الرضا)- 39، 52، 80، 96\*، 101، 102، 103، 135، 136، 141، 143، 144، 145، 147، 149، 151، 153، 156، 157، 158، 159، 161، 162، 163، 164، 170، 174، 175، 197، 205، 210، 216، 221، 223، 227، 230، 231، 235، 253، 427

فيروزآبادي- (مؤلف قاموس)- 412، 429، 433، 450

(ق)

القائينى- محمّد بن إبراهيم‏

قابوس بن وشمگير- 317

القادر بالله العباسيّ- 313

قاسم الأهوازى- (ابو إسحاق)- 137

قاسم بن عباد الحسنى (النقيب)- 98\*

قاسم بن عليّ بن الحسن- 12

قاسم بن محمّد بن قاسم الحسنى الشجرى- 98\*

قاسم بن محمّد الخطيب- 241

قاسم بن موسى الكاظم (ع)- 49

القاشانى- أبو النعيم بن محمّد

القاشانى- أسعد بن حمد بن أحمد

القاشانى- على بن أبي سعد

القاشانى- محمّد بن محمّد أيّوب‏

قتلغ ايناتج- 379، 387

القريب- حسن بن محمّد

قزوينى- رضى (آقا)

القزوينى- حسن بن محمّد بن حمدان الحمدانى‏

القزوينى- حسين بن أبي الحسين بن ابى الفضل‏

القزوينى- خليفه بن أبي اللجيم‏

القزوينى- داعى بن ظفر الحمدانى‏

القزوينى- ظفر بن الداعي الحمدانى‏

القزوينى- الشافعى بن أبي سليمان‏

القزوينى- عبد الباقي بن عبد الجبار الجرجانى‏

القزوينى- عبد الجليل بن أبي الحسين‏

القزوينى- عبد الرحمن بن عبد الرحمن بن محمّد

القزوينى- عبد النبيّ اليزديّ‏

القزوينى- عبد اللّه بن أحمد بن حمزة

القزوينى- على بن محمّد الجوسقى‏

القزوينى- على بن محمّد بن شعيب‏

القزوينى- فضل بن أبي يعلي‏

##522=PAGE##

قزوينى- علامه ميرزا محمّد خان- 287، 295، 304، 417

القزوينى- محمّد بن حربويه بن عيسى‏

القزوينى- محمّد بن الحسين‏

القزوينى- محمّد بن محمّد على الحمدانى‏

القزوينى- محمّد بن محمود

القزوينى- محمّد بن محمود الطبريّ‏

القزوينى- محمود بن الحسين‏

القزوينى- مسعود بن الحسين‏

القزوينى- ملكه بنت الامام أبي الفرج محمّد

القزوينى- مهدى بن عليّ بن اميركا

القزوينى- هبة اللّه بن حمدان الحمدانى‏

القزوينى- هبة اللّه بن محمّد

قزوينى استرآبادى- 308

قسورة بن عليّ بن الحسين العجليّ- 97\*، 182، 183

قسورة بن عليّ بن قسورة- 98\*

القصار- محمّد بن جعفر الرازيّ‏

القضاعى- القاضي أبي عبد اللّه محمّد بن سلامه- 70

قضويان- 329، 330

قطب الدين- (ابو الحسين) سعيد بن هبة اللّه الراونديّ‏

قطب الدين- محمّد بن الحسين القزوينى‏

قطب الدين- محمّد بن عليّ بن الحسن‏

قلج ارسلان بن سلجوق الرومى- 212

القمّيّ- أبو محمّد بن الحسن بن فادار

القمّيّ- أحمد بن أحمد بن محمّد

القمّيّ- أحمد بن إدريس الأشعريّ‏

القمّيّ- أحمد بن عبد القاهر بن أحمد

القمّيّ- امير بن شرفشاه الشريف الحسيني‏

القمّيّ- حسن بن الحسين بن بابويه‏

القمّيّ- حسن بن عبد العزيز بن الحسين‏

القمّيّ- حسن بن عليّ بن زيرك‏

القمّيّ- حسن بن (سيد عماد الدين) بن أحمد بن على الحسيني‏

القمّيّ- حسن بن فادار

القمّيّ- حسين بن عليّ بن الحسين بن بابويه‏

قمى- شيخ عبّاس- 8، 383، 394، 403، 407، 410

القمّيّ- عبد القاهر بن أحمد الطبيعي‏

القمّيّ- عبيد اللّه بن الحسين بن بابويه‏

القمّيّ- على بن أبي المعالى العلوى‏

القمّيّ- على بن زيرك‏

القمّيّ- على بن عبد المطلب‏

القمّيّ- على بن محمّد بن الحسن‏

القمّيّ- فخرآور بن محمّد

القمّيّ- محمّد بن أبي نصر

القمّيّ- محمّد بن زين العرب‏

القمّيّ- محمّد بن عبد العزيز

القمّيّ- محمّد بن عبد اللّه‏

القمّيّ- محمّد بن محمّد بن الحسين‏

القمّيّ- محمّد بن محمّد بن مانكديم النسابة

##523=PAGE##

القمّيّ- يحيى بن محمّد الحسيني‏

قوام الدين احمد- 345

قوام الدين- عبد الرحمن بن أبي الغنائم‏

قوام الدين- على بن سيف النبيّ‏

قوام الدين وزير- 340

قوامى رازى- امير- 272، 337، 364، 309، 411

القوسينى- أحمد بن عليّ بن اميركا

القوسينى- حسن بن انوشروان‏

القوسينى- حسين بن عليّ بن اميركا

القوسينى- محمّد بن اميركا

القومسانى- عبد الغفار بن محمّد بن عثمان‏

القوهدى- إبراهيم بن الخليل‏

قهرمان- حسن بن أبي الحسن الورامينى‏

قيس بن محمّد المؤذن (ابى عاصم)- 22

(ك)

كاشى- على بن عمران- 445

كاشى- معين الدين بو نصر- 446

الكابلى- اردشير بن أبي الماجدين‏

الكازرى- محمّد بن محمّد

كتائب بن فضل اللّه بن كتائب الحلبيّ- 99\*

كثير بن أحمد بن عبد اللّه بن أحمد العربى 98\*

الكجى- محمّد بن أبي القاسم الطبريّ‏

الكراجكيّ- محمّد بن على (ابو الفتح)

الكرجى- أبو الفضل- 23

الكردوجينى- على بن عبد الصمد

كردى بن عكبر بن كردى الفارسيّ- 98\*

الكشميهني- محمّد بن عبد الرحمن بن أبى بكر

الكلبى- 307

الكليني- زيدان بن أبي دلف‏

الكليني- على بن يوسف‏

الكليني- حسن بن أبي العزيز اميركا الحسنى (ميسرة)

الكليني- محمّد بن مجتبى‏

الكليني- محمّد بن يعقوب- 264، 321

الكليني- مجتبى بن محمّد

كمال الدين- سيد- 443

كمال الدين- أحمد بن فضل اللّه الحسنى الراونديّ (ابو المحاسن)

كمال الدين إسماعيل اصفهانى- 388، 405، 406

كمال الدين- رضا بن أبي زيد

كمال الدين- عبد العظيم بن محمّد

كمال الدين- قسورة بن عليّ بن قسورة

كمال الدين- مرتضى بن عبد اللّه‏

كمال الدين- مرتضى بن منتهى‏

كمال الدين- منتهى بن محمّد

الكمونى- عبد اللّه بن هبة اللّه‏

كوتكين بن ساتكين التركى- 178، 179، 310

الكيسكى- إبراهيم بن محمّد الحسيني‏

##524=PAGE##

الكيسكى- تاج الدين بن محمّد بن الحسين‏

الكيسكى- حسن بن تاج الدين الحسيني‏

الكيسكى- حسين بن الحسن بن تاج الدين الحسيني‏

الكيسكى- شروانشاه بن الحسن الحسنى‏

الكيسكى- على بن تاج الدين‏

الكيسكى- محمّد بن تاج الدين‏

الكيسكى- محمّد بن الحسين بن محمّد

الكيسكى- مرتضى بن محمّد

الكيسكى- منتهى بن محمّد

الكيسكى- مهدى بن مرتضى‏

كيكاووس بن دشمن زيار بن كيكاووس الديلميّ الطبريّ- 98\*

كيومرث- 307

(ل)

لاحق بن بندار الخياط- 22

لامعة بنت الحسن (أم الضياء)- 10

لطف اللّه بن عطاء اللّه بن أحمد الحسنى الشجرى النيسابوريّ- 99\*

اللفتوانى- محمّد بن أبي نصر شجاع بن أبى بكر

لنجر بن منوچهر بن كرشاسف الديلميّ- 100\*

لياكوش بن منوچهر بن كرشاسف الديلميّ- 100\*

ليث- 9، 10، 354، 355، 358

ليث بن سعد بن ليث الأسدى- 99\*

(م)

المازندرانى- صاعد بن منصور

المازندرانى- على بن أحمد العلوى‏

مافروخى (مؤلف محاسن أصفهان)- 165، 166

مالك بن الحارث الأشتر النخعيّ- 13، 36، 128

مالك بن نويرة- 278

المامطيرى- حسن بن مهديّ‏

المامطيرى- على بن مهديّ‏

المامطيرى- محمّد بن إسماعيل‏

المامطيرى- مرتضى بن محمّد

مامقاني- علامه شيخ عبد اللّه- 219

مأمون بن هارون الرشيد- 177، 273، 334، 445

مانكديم بن إسماعيل بن عقيل بن عبد اللّه- 102\*، 415، 416

مانكديم- رضا بن أبي طاهر الحسنى‏

الماهابادى- حسن بن عليّ بن أحمد

الماهدانى- عبد الرحمن بن أبي الغنائم‏

الماوردى- محمّد بن الحسن بن عليّ‏

مبارك بن أحمد بن الحسن- 21

مباركة بنت ابى الفضل- 10

المتطبب- على بن محمّد

المتنبى- أبو طيب احمد- 272

مجاهد- 9، 354، 355، 358

مجتبى بن أميرة بن سيف النبيّ الجعفرى الزينبى- 118\*

##525=PAGE##

مجتبى بن حمزة بن زيد- مجد الدين ابو هاشم (نسابة رى) 103\* 359، 360

مجتبى بن الداعي بن القاسم الحسنى (الرازيّ)- 33، 75، 106\*، 160، 425

مجتبى بن محمّد الحسيني الكليني- 110\*

مجد الدولة بن فخر الدولة ديلميّ- 275، 278، 313، 325

مجد الدين- صاعد بن على الآبي‏

مجد الدين- على بن الحسن‏

مجد الدين- مجتبى بن حمزة بن زيد

مجد الدين- محمّد بن اسعد الحسيني‏

مجد الدين- محمّد بن الحسن المرعشيّ‏

مجد الدين- محمّد بن سعيد الابهرى‏

مجد الدين- محمّد بن على (بسارية)

مجد الدين- محمّد بن محمّد بن مانكديم‏

مجد الدين- محمّد بن ناصر بن محمّد

مجد الدين كاشانى- 204

مجد السادة- عبد اللّه بن أحمد بن حمزة

مجد الملك قمى- 334، 446

مجلسيّ- علامه ملا محمّد باقر- 27، 28، 145، 147، 161، 225، 281، 320، 322، 326، 358، 438

مجمع بن محمّد بن أحمد المسكنى- 110\*

مجنون عامرى- 292

المحتسب- محمّد بن الحسين‏

محدث- جلال الدين اورموى- 162

محسن بن الحسين بن أحمد النيسابوريّ الخزاعيّ- 101\*

محسن بن عبد اللّه بن طالوت- 378

محسن بن محمّد الديباجى- 110\*

محقق داماد- 428

محمّد بن أبي بكر- 273- 274

محمّد بن أبي جعفر بن اميركا المصدرى- 123\*

محمّد بن أبي الحسن بن مموسه الورامينى- 114\*، 451

محمّد بن أبي القاسم بن الغزال الأصبهانيّ- 402

محمّد بن أبي القاسم بن محمّد بن على الطبريّ الآملي الكجى- 65، 107\*، 422، 427، 449

محمّد بن أبي عمير- 321

محمّد بن أبي منصور المسكنى- 126\*

محمّد بن أبي نصر القمّيّ- 120\*

محمّد بن أبي هاشم الحسيني المرعشيّ- 119\*

محمّد بن إبراهيم- القاضي- 180

محمّد بن إبراهيم الخليلى- 17

محمّد بن إبراهيم الصوفى- 10

محمّد بن إبراهيم القائينى- 126\*

محمّد بن إبراهيم بن محمّد بن سعدويه- 20

محمّد بن أحمد بن أبي الثلج- 354، 357

محمّد بن أحمد الاردستانى- 117\*

##526=PAGE##

محمّد بن أحمد الجعفرى (ابو طاهر)- 241

محمّد بن أحمد بن الحسين النيسابوريّ- 30، 102\*، 323، 257، 373، 414

محمّد بن أحمد الخزاعيّ- 102

محمّد بن أحمد الدهدار الأصبهانيّ- 140

محمّد بن أحمد بن شهريار الخازن- 112\*

محمّد بن أحمد الطبسى- (ابو الفضل)- 351

محمّد بن أحمد بن عليّ بن الحسن الشاذان- 353، 354

محمّد بن أحمد بن محمّد الحسيني- 111\*

محمّد بن أحمد بن محمّد الوزيرى- 113-

محمّد بن أحمد بن ملجة- 10

محمّد بن أحمد بن يحيى المروزى- (ابو نصر)- 9

محمّد بن أحمد بن يحيى الديباجى- 20

محمّد بن إدريس الرعوى- 18

محمّد بن إدريس العجليّ- (الحلى)- 113\*، 396، 398، 399

محمّد بن إسحاق بن عاصم البزاز الرازيّ- 15

محمّد بن إسحاق العطار- 14

محمّد بن إسحاق بن منده- 10

محمّد بن أسعد بن الحسين الحسيني- 111\*

محمّد بن أسعد بن عليّ بن هبة اللّه دعويدار- 188

محمّد بن اسكندر بن دريس- 124\*

محمّد بن إسماعيل الديباج- 30

محمّد بن إسماعيل الرازيّ- 15

محمّد بن إسماعيل بن محمّد الارقط- 342، 377، 378

محمّد بن إسماعيل بن محمّد الحسنى المامطيرى- 109\*، 441

محمّد بن إسماعيل المشهديّ- (ابو- البركات)- 106، 426

محمّد بن اميركا بن أبي الفضل الجعفرى القوسينى- 119\*

محمّد بن اميرك بن عبد الملك- 21

محمّد بن ايرانشاه بن أبي زيد الحسيني- 121\*

محمّد بن ايرانشاه بن فخر العين الحسيني الديباجى- 117\*

محمّد بن أيّوب بن هشام الرازيّ- 15

محمّد بن بحر الأصبهانيّ- 15

محمّد بن بركة الأسدى- 13

محمّد بن بشر السوسنجردي- 15

محمّد بن بهذير أبو الورشيدى- 125\*

محمّد بن تاج الدين بن محمّد الحسيني الكيسكى- 103\*، 287، 421

محمّد بن جابر- 241

##527=PAGE##

محمّد بن جعفر بن ربيع المسكنى- 123\*

محمّد بن جعفر بن محمّد السلمى- 15

محمّد بن جعفر بن محمّد القصار الرازيّ- 15

محمّد بن حامد المدنيّ- (ابو رجاء)- 351

محمّد بن الحسن الآبي- (أبو منصور)- 316

محمّد بن الحسن بن جعفر بن إبراهيم- 157

محمّد بن الحسن بن حاتم- 14

محمّد بن الحسن بن الحسين بن أيّوب القمّيّ- 326، 327

محمّد بن الحسن بن الحسين بن بابويه- 33

محمّد بن الحسن بن الحسين الرتمينى- 114\*

محمّد بن الحسن بن الحسين المركب- 116\*

محمّد بن الحسن الحسيني- 214

محمّد بن الحسن الحسيني المرعشيّ- 119\*

محمّد بن الحسن الشوهانى- 153

محمّد بن الحسن بن عليّ الماوردى- 20

محمّد بن الحسن بن عليّ بن محمّد- 49

محمّد بن الحسن القمّيّ- 321

محمّد بن (جمال الدين) الحسن بن المطهر- 26

محمّد بن الحسن المعدانى- 10

محمّد بن الحسن بن محمّد بن الحسن- 49

محمّد بن (ابى على) حسن بن محمّد بن الحسن الهمدانيّ- 22

محمّد بن الحسن (المهدى صاحب الامر (عج))- 19، 20، 44، 78، 101، 154، 156، 266، 284، 299، 336، 363، 364

محمّد حسن بروجردى (فرزند آيت اللّه العظمى بروجردى)- 24

محمّد حسن (صاحب جواهر)- 281، 454

محمّد بن الحسين بن أبي الحسين القزوينى- 124\*، 264، 265، 444

محمّد بن الحسين بن أحمد بن طحال- 115\*

محمّد بن الحسين بن اعرابى العجليّ- 125\*

محمّد بن الحسين الحسيني- 13

محمّد بن الحسين الدينارى الآبي- 111\*

محمّد بن الحسين الرازيّ- 126\*

محمّد بن الحسين الشوهانى- 108\*

محمّد بن الحسين بن عبد الجبار الطوسيّ- 115\*، 210

محمّد بن (ابو الفتوح) الحسين بن على‏

##528=PAGE##

الخزاعيّ- 61، 113\*

محمّد بن الحسين بن عليّ بن عبد الصمد التميمى- 113\*

محمّد بن الحسين القزوينى (مجد الدين)- 402

محمّد بن الحسين المحتسب- 108\*، 435

محمّد بن الحسين بن محمّد أبو المعالى الحمدانى- 105\*

محمّد بن الحسين بن محمّد البغداديّ- 353

محمّد بن الحسين بن محمّد الجعفرى- 106\*، 112\*

محمّد بن الحسين بن محمّد الحسيني الكيسكى- 103\*، 420

محمّد بن حسين بن محمّد بن على بن قاسم- 386

محمّد بن الحسين بن محمّد الغريّ- 115\*

محمّد بن حسين بن محمّد القريب- 216

محمّد بن الحسين المنير- 116\*

محمّد بن الحسين بن المنتهى الحسيني المرعشيّ- 104\*

محمّد بن حربويه بن عيسى- 17

محمّد بن حمدان بن محمّد الحمدانى- 105\*

محمّد بن حمدويه- (ابو رجاء)- 9

محمّد بن حمزة بن أحمد بن محمّد- 30، 343، 373

محمّد بن حمزة الحسيني- 213

محمّد بن حيدر الحداد- 120\*

محمّد بن حيدر بن مرعش الحسيني- 119\*، 214

محمّد رسول اللّه (المصطفى (ص))- 9، 25، 29، 42، 52، 153، 181، 185، 190، 192، 193، 280، 319، 352، 354، 355، 356، 358، 360، 363، 364، 378، 383، 387، 430، 432، 433

محمّد بن الرضا ابى طاهر الحسيني- 117\*

محمّد بن زكريا- 354

محمّد بن زيد بن عليّ الفارسيّ- 101\*

محمّد بن زيد العلوى- 179

محمّد بن زيد بن محمّد الهارونى (أبو جعفر)- 21

محمّد بن زين العرب الحسيني القمّيّ- 118\*

محمّد بن سعد بن هبة اللّه بن دعويدار- 122\*، 188

محمّد بن سعدون بن موجى بن سعدون- 20

محمّد بن سعيد بن محمّد الأسدى- 120\*

محمّد بن سعيد بن هبة اللّه الراونديّ- 112\*

##529=PAGE##

محمّد بن سنان بن حليس العجليّ- 177

محمّد بن سليمان المصيصى- 10

محمّد بن سيف النبيّ بن المنتهى الحسيني المرعشيّ- 119\*، 214

محمّد السليق- 156

محمّد بن (ابى نصر) شجاع بن أبي بكر احمد اللفتوانى- 22

محمّد بن شرفشاه بن محمّد الحسيني النيسابوريّ- 125\*

محمّد بن شمس الشرف بن أبي شجاع الحسيني السيلقى- 104\*

محمّد بن الصباح- 185

محمّد الطوسيّ (والد خواجه نصير- الدين)- 161

محمّد بن عبد الباقي بن محمّد بن عبد اللّه- 20

محمّد بن عبد الجبار الطوسيّ (شهاب- الدين)- 204، 205، 206

محمّد بن عبد الرحمن بن أبي بكر الخطيب الكشميهني- 22

محمّد بن عبد السلام بن عبد الرحمن الهشتجردى- 329

محمّد بن عبد العزيز بن أبي طالب القمّيّ- 108\*

محمّد بن عبد القاهر- 20

محمّد بن عبد الكريم- (جمال الدين- 123\*

محمّد بن عبد الكريم الوزيرى- 124\*

محمّد بن عبد اللّه البلخيّ- 358

محمّد بن عبد اللّه الرضوى القمّيّ- 119\*

محمّد بن عبد اللّه بن على- 103

محمّد بن عبد اللّه بن على (زين العابدين) (ع) (الارقط)- 30، 342، 373، 377، 378، 386، 408، 409، 410

محمّد بن عبد اللّه بن عليّ بن الحسن- 10

محمّد بن عبد اللّه الموفق- 10

محمّد بن عبد الملك همدانيّ- 3

محمّد بن عبد الواحد- 20

محمّد بن عبد الوهاب بن عيسى بن الحسين النيسابوريّ الخزاعيّ- 353

محمّد بن عبد الوهاب بن عيسى السمان الرازيّ- 104، 357، 422

محمّد بن عبيد اللّه الحنفيّ- 17

محمّد بن عثمان القومسانى- 22

محمّد بن عليّ بن أبي الحسين (سبط قطب الراوند)- 112\*

محمّد بن عليّ بن إبراهيم- 116\*

محمّد بن على اردبيلى- 255

محمّد بن على الامامى بسارية- 121\*، 443

محمّد بن على- (الإمام الباقر (ع))- 49، 154، 276، 320، 342، 354، 377، 378

محمّد بن على بسارية- 121\*

محمّد بن على (الامام التقى (ع))- 154، 156

محمّد بن عليّ بن جعفر الاديب- 357

##530=PAGE##

محمّد بن عليّ بن الحسن- 12

محمّد بن عليّ بن الحسن الحلبيّ (الحلى)- 101\*، 153

محمّد بن عليّ بن الحسن بن عليّ الدستجردى- 118\*

محمّد بن عليّ بن الحسن بن محمود الحمصى- 15

محمّد بن عليّ بن الحسن المقرى النيسابوريّ- 102\*، 419

محمّد بن على الحسنى الخجندى- 118\*

محمّد بن عليّ بن الحسين الحسيني- 117\*

محمّد بن عليّ بن الحسين المرورودى- 318

محمّد بن على الحمدانى القزوينى- 26، 27

محمّد بن عليّ بن حمزة- 343

محمّد بن عليّ بن حمزة الطوسيّ المشهديّ- 107\*

محمّد بن على الرازيّ- 120\*

محمّد بن على الطوسيّ- (تاج الدين)- 210

محمّد (ابى الخير) على بن (ابى سليمان) ظفر الحمدانى- 105\*

محمّد بن عليّ بن عبد الجبار الطوسيّ- 114\*

محمّد بن عليّ بن عبد الصمد النيسابوريّ- 153، 161

محمّد بن عليّ بن عبد اللّه الجعفرى- 122\*

محمّد بن (أحمد بن) على بن الفتال النيسابوريّ (الفارسيّ)- 108\* 126\*، 436، 437

محمّد بن عليّ بن قاسم بن عبد اللّه بن الإمام الكاظم (ع)- 386

محمّد بن عليّ بن القاسم المركب- 112\*

محمّد بن على الكراجكيّ- 74، 75، 100\*

محمّد بن عليّ بن محمّد الأسترآبادي- 124\*

محمّد بن عليّ بن محمّد بن جعفر الاديب- 353

محمّد بن عليّ بن محمّد بن حمزة- 373

محمّد بن عليّ بن محمّد بن الرضا- 112\*

محمّد بن عليّ بن محمّد العلوى العباسيّ- 115\*

محمّد بن عليّ بن محمّد المطهر الحسيني الديباجى- 100\*، 133، 220، 336، 337، 339، 344، 346، 347، 349، 350، 351، 353، 355، 357، 358، 359، 360، 363، 365، 372، 374، 382، 383، 385، 386، 402، 403، 404، 406، 407، 409، 411

محمّد بن عليّ بن محمّد النحوى-

##531=PAGE##

114\*

محمّد بن عليّ بن محمّد بن ياسر الخبابي- 22

محمّد بن على المرتضى- (ابو الفضل) 279، 301، 302، 303

محمّد بن على نقيب قم- (الشريف)- 30، 376، 384

محمّد بن عليّ بن هبة اللّه بن دعويدار- 122\*

محمّد بن عليّ بن ياسر- 10

محمّد بن عمار- 354

محمّد بن عمّار بن محمّد الحمدانى- 106\*

محمّد بن عمران المرزبانى- 181

محمّد بن فخرآور بن خليفه- 110\*

محمّد فراتى- امير- 345

محمّد بن الفضل الفراوى- 346

محمّد بن الفضل بن محمّد العجليّ- 177، 178، 179

محمّد بن الفضل بن معقل بن أحمد العجليّ- 177

محمّد بن فضل اللّه بن على الحسنى الراونديّ- 118\*، 174، 175

محمّد بن فضيل- 18

محمّد شاه سلجوقى- 324، 325

محمّد شاه بن القاسم الحسيني الورامينى- 123\*

محمّد بن القاسم بن عباد النقيب الحسنى 118\*

محمّد بن القاسم بن معية الحسيني- 26

محمّد بن القاسم بن هبة اللّه الخليلى- 26

محمّد القزوينى- برهان الدين- 161

محمّد كيسى- (سيد رئيس)- 416

محمّد بن ماكاليجار الحسيني- 121\*

محمّد بن مجتبى بن محمّد الحسيني الكليني- 110\*

محمّد بن محمّد أيّوب المفيد القاشانى- 122\*

محمّد بن محمّد بن الحسن المعدانى- 10

محمّد بن محمّد بن الحسين بن الغرا- 20

محمّد بن محمّد بن الحسين بن مرزبان القمّيّ- 110\*

محمّد بن محمّد المدعو (شوشو)- 121\*

محمّد بن محمّد بن على الحمدانى القزوينى- 26، 105\* 424

محمّد بن محمّد الكازرى- 113\*

محمّد بن محمّد بن مانكديم الحسيني القمّيّ النسابة- 116\*

محمّد بن محمّد بن محمّد البلخيّ الصوفى- 17

محمّد بن محمّد النيسابوريّ- 109\*

محمّد بن محمود بن الحسن القزوينى الطبريّ- 11

##532=PAGE##

محمّد بن محمود القزوينى- 17

محمّد بن محمود بن محمّد بن ملكشاه- 403

محمّد بن محمود المشاط- 11

محمّد بن مخلد السعيدى- 241

محمّد مذكر همدانيّ- (مجد الدين)- 257

محمّد بن المرتضى بن حمزة الحسيني الموسوى- 123\*

محمّد بن مرتضى الكبير- 30، 373

محمّد المرعشيّ (شهاب الدين)- 209

محمّد بن مسعود التميمى- 125\*

محمّد بن مسعود القسام (فخر الدين)- 140- 142

محمّد بن المطهر بن على (الحسيني)- 349، 385، 386، 410

محمّد بن المطهر بن يعلى بن عوض الفاطمى- 360، 361

محمّد بن المظفر بن هبة اللّه بن حمدان الحمدانى- 126\*

محمّد بن سعد الموسوى (صفى الدين) 26، 158

محمّد بن المفضل بن الأشرف الجعفرى- 106\*

محمّد بن مقاتل الرازيّ- 15

محمّد بن ملكشاه- 204

محمّد بن منده الأصبهانيّ- 16

محمّد بن منصور بن عليّ بن السراجى- 16

محمّد بن (أبى بكر) موسى المشاط- 361

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
منتجب الدين، عليّ بن عبيدالله، الفهرست (للرازي)، 1جلد، كتابخانه عمومي آيت الله العظمي مرعشي نجفي - قم، چاپ: اول، 1422ق.

محمّد بن مؤمن الشيرازى- 108\*، 434

محمّد بن ناصر بن محمّد البغداديّ- 20

محمّد بن ناصر بن محمّد الراوي- 114\*

محمّد نجم الدين دهخدا- 346

محمّد بن النعمان (أبو عبد اللّه)- 10

محمّد بن هبة اللّه بن جعفر الوراق الطرابلسى- 100\*

محمّد بن هشام- 34

محمّد بن الهيثم- 10، 22

محمّد بن يحيى بن محمّد (شرف الدين)- 375، 379، 382، 413

المحمدى- على بن أحمد المازندرانى‏

المحمدى- على بن محمّد بن إسماعيل‏

محمود بن أبي أحمد بن محمّد- الأسترآبادي- 124\*

محمود بن أبي المحاسن بن اميرك- 109\*، 440

محمود بن اسكندر بن دريس- 124\*

محمود بن إسماعيل الحلبيّ- 35

محمود بن اميرك الرازيّ- 109\*

محمود بن الحسن بن علوية الورامينى- 121\*

محمود بن الحسن القزوينى الطبريّ- 11

محمود بن الحسين بن أبي الحسين‏

##533=PAGE##

القزوينى- 124\*، 264، 265، 444

محمود بن سبكتكين غزنوى (سلطان)- 312، 313، 315، 334

محمود بن عليّ بن الحسن الحمصى الرازيّ- 48، 104، 107\* 113، 129، 214، 396، 398، 399، 400، 401، 428، 429، 430، 431، 433

محمود گندم‏كوب- 346

محمود بن محمّد بن أبي طاهر القزوينى الاشرسى- 358

محمود بن محمّد بن أحمد- 11

محمود بن محمّد بن الحسين بن عبد الجبار الطوسيّ- 115\*، 210

محمود بن محمّد بن محمّد الطالقانى- 125\*

محى الدين- حسين بن المظفر بن على الحمدانى‏

مختار بن أبي عبيدة ثقفى- 271

مختار بن محمّد بن مختار بن بابويه- 125\*

مختص الدين- محمّد بن الحسن الرازيّ‏

مذكى بن محمّد بن مذكى القزوينى- 358

مرتضى بن أبي الحسن بن الحسين الحسيني- 109

مرتضى بن الحسين بن أحمد العلوى الحسيني الشجرى- 111

مرتضى بن حمزة بن أبي صادق الحسيني الموسوى- 123\*

مرتضى بن داعى بن قاسم الحسنى (الرازيّ)- 33، 75، 76، 106\*، 160، 425

مرتضى بن عبد اللّه بن على الجعفرى- 122\*

مرتضى علم الهدى- الشريف السيّد- 4، 32، 44، 45، 49، 62، 67، 75، 99، 100، 101، 224، 253، 284، 297

مرتضى بن عليّ بن يحيى العلوى الحسيني القمّيّ- 407

مرتضى الكبير أبو الفضل محمّد بن مرتضى بن على- 30

مرتضى الكبير عليّ بن محمّد- 30

مرتضى بن مجتبى بن محمّد العلوى العمرى- 61

مرتضى (ذو الفخرين) بن المطهر بن على الحسيني الديباجى- 100\*، 334

مرتضى بن محمّد بن تاج الدين الحسيني الكيسكى- 103\*

مرتضى بن محمّد الحسنى المامطيرى (علاء الدين)- 85\*

مرتضى بن منتهى بن الحسين الحسيني المرعشيّ- 104\*، 214

مرتضى- يحيى بن محمّد بن على (عز الدين)

##534=PAGE##

المرداسى- وزير بن محمّد

المرزبان- 10

المركب- محمّد بن عليّ بن القاسم‏

المركب- محمّد بن الحسن بن الحسين‏

المرعشيّ- أبو غالب بن أبي هاشم الحسيني‏

المرعشيّ- أبو محمّد بن المنتهى الحسيني‏

المرعشيّ- أبو يعلى بن حيدر بن مرعشيّ الحسيني‏

المرعشيّ- أحمد بن الحسين بن على الحسيني‏

المرعشيّ- أحمد بن المرتضى بن المنتهى الحسيني‏

المرعشيّ- حسن بن أبي الرضا عبد اللّه بن الحسين‏

المرعشيّ- حسن بن عليّ بن عبد اللّه‏

المرعشيّ- حسن بن عليّ الهمدانيّ‏

المرعشيّ- حسين بن أبي الرضا عبد اللّه بن الحسين‏

المرعشيّ- حسين بن عليّ بن أبي الرضا

المرعشيّ- حسين بن المنتهى بن الحسين‏

المرعشيّ- رضا بن اميركيا

المرعشيّ- رضا بن المرتضى بن المنتهى‏

المرعشيّ- سيف النبيّ بن المنتهى‏

مرعشيّ- سيد ظهير الدين- 443

المرعشيّ- فضل اللّه بن الحسين‏

المرعشيّ- عبد اللّه بن الحسين‏

المرعشيّ- على بن سيف النبيّ‏

المرعشيّ- محمّد بن أبي هاشم‏

المرعشيّ- محمّد بن الحسن‏

المرعشيّ- محمّد بن الحسين‏

المرعشيّ- محمّد بن حيدر

المرعشيّ- محمّد بن سيف النبيّ‏

المرعشيّ- مرتضى بن منتهى‏

المرعشيّ- منتهى بن الحسين‏

المرعشيّ- منتهى بن مرتضى‏

مرعشية اصبهان- 213

مرعشية تستر- 213

مرعشية قزوين- 213

مرعشية مازندران- 213

مروان بن محمّد الحمار- 212

المروزى- ذو الفقار بن محمّد الحسنى‏

المروزى- محمّد بن أحمد بن يحيى‏

مسافر بن الحسين بن اعرابى العجليّ- 126\*

مسترشد (با اللّه العباسيّ)- 334، 445، 446

المستعين با اللّه العباسيّ- 377

المسجدى- حسن بن عبد الملك‏

مسعود بن أحمد الصوابى (الضوابى)- 109\*، 439

مسعود بن اسكندر بن دريس- 124\*

مسعود بن الحسين بن أبي الحسين القزوينى- 124\*، 264، 265، 444

مسعود بن صاعد (صدر أصفهان)-

##535=PAGE##

406

مسعود بن على الصوابى- 153

مسعود بن عمر- 108\*

مسعود بن محمّد بن الفضل- 114\*

المسكنى- حسن بن محمّد

المسكنى- فتح بن محمّد

المسكنى- مجمع بن محمّد بن محمّد

المسكنى- محمّد بن جعفر بن ربيع‏

المسكنى- محمود بن أبي منصور

المسكنى- مؤيد بن أبي على‏

المسكونى- حسن بن محمّد- 60

المسكوى- حسن بن محمّد

المسكينى- على بن أبي القاسم‏

المشاط- سعد بن محمّد بن محمود

مشكوى- أبو إسحاق- 445، 446

المشهديّ- رضا بن داعى الحسيني العقيقى‏

المشهديّ- عبد اللّه بن حمزة

المشهديّ- محمّد بن إسماعيل‏

المشهديّ- محمّد بن عليّ بن حمزة

مصباح الدين- أحمد بن محمّد الحسيني‏

المصدرى- اميركا بن أبي اللجيم العجليّ‏

المصدرى- أبو جعفر بن اميركا بن أبي اللجيم‏

المصقلى- على بن شجاع‏

المصيصى- محمّد بن سليمان‏

المطرزى- أبو الفتح ناصر بن عبد السيّد- 302

المطرق العبدى- 272

مطهر بن عليّ بن محمّد الحسيني العلوى الديباجى- 333، 334، 335، 345، 365، 366، 369، 370، 371، 373، 385، 386، 407، 409، 410

مظفر بن طاهر بن محمّد الحلبيّ- 111\*

مظفر العبادى (أبو منصور)- 264

مظفر بن عليّ بن الحسين الحمدانى- 101\*، 185، 187

مظفر بن المطرف (ابو محمّد)- 17

مظفر بن هبة اللّه بن حمدان الحمدانى- 126\*

معاذ بن جبل- 192، 193

معافا بن زكريا- (أبو الفرج)- 354، 357

معاوية بن أبى سفيان- 274، 275

معد بن عليّ بن حمزة- 26

معد بن عليّ بن رافع بن أبي الفضائل- 26

المعدانى- محمّد بن محمّد بن الحسن‏

معصومه- فاطمه بنت موسى الكاظم (ع)- 384

معقل بن أحمد بن محمّد العجليّ- 179، 182

معلى بن خنيس- 270

معين الدين- أبو جعفر بن اميركا بن اللجيم المصدرى‏

معين الدين- اميركا بن أبي اللجيم المصدرى‏

##536=PAGE##

معين الدين بو نصر كاشى- 204، 334

معين الدين- سعد بن أبي طالب‏

معين الدين- سيف النبيّ بن المنتهى المرعشيّ‏

معين الدين- عبدلى بن الحسن‏

مفضل بن الأشرف الجعفرى النسابة- 106\*

المفيد- عبد الجبار بن على الرازيّ‏

المفيد- عبد الرحمن بن أحمد النيسابوريّ‏

المفيد- محمّد بن أيّوب القاشانى‏

المفيد- محمّد بن محمّد بن النعمان (أبو عبد اللّه)- 45، 101، 185، 224

المقتدر با اللّه (العباسيّ)- 318، 445

المقدادى- حسين بن أحمد بن طحال‏

المقرى- إبراهيم بن عليّ بن محمّد الرازيّ‏

المقرى- حيدر بن أحمد

المقرى- سليم بن منصور

المقرى- محمّد بن عليّ بن الحسن النيسابوريّ‏

المقرى- يحيى بن على الأسترآبادي‏

ملكشاه سلجوقى- 244، 250، 334، 415، 446

ملكه بنت الامام أبي الفرج محمّد القزوينى- 22

مكى بن عليّ بن أبي زيد الحمانى- 120\*

مكين الدين بلفخر قمى- 225، 381

منتجب الدين- أبو محمّد بن المنتهى الحسيني المرعشيّ‏

منتجب الدين- أحمد بن أبو محمّد بن المنتهى المرعشيّ‏

منتجب الدين بن حسين السروى- 116\*، 442

منتجب الدين- على بن عبيد اللّه بن بابويه‏

منتهى بن الحسين بن على الحسيني المرعشيّ- 104\*، 214

منتهى بن محمّد بن تاج الدين الحسيني الكيسكى- 103\*

منتهى بن المرتضى بن المنتهى الحسيني المرعشيّ- 104\*، 214

منصور بن الحسين الآبي (الوزير)- 105\*، 315، 316، 317، 318، 319، 320، 321، 322، 323، 324، 326، 327، 423

منصور بن سلمة بن الزبرقان النمرى- 273

منصور بن عليّ بن محمّد السراجى- 16

منصور بن محمّد بن الحسن الطالقانى- 21

منصور بن نظام الملك- (امير)- 345

منوچهر بن ايرج بن فريدون- 307

##537=PAGE##

المنير- محمّد بن الحسين‏

منير الدين- أبو اللطيف بن أحمد

المؤدّب- محمّد بن جعفر بن محمّد

مؤيد بن مسعود بن عبد الكريم- 125\*

مؤيد بن أبي على العنزى المسكنى- 111\*

مؤيد بن صالح- 120\*

مؤيد الدين ابن القصاب (الوزير)- 376، 380، 381، 387، 388

مؤيد الملك أبو بكر عبد اللّه- 345

المؤذن- قيس بن محمّد

الموردى- أحمد بن المجتبى الحسيني‏

الموردى- هادى بن أبي سليمان‏

الموصلى- على بن هبة اللّه بن عثمان‏

الموصلى- هبة اللّه بن عثمان‏

موسى (پيامبر (ع))- 432، 445

موسى بن إبراهيم بن موسى الكاظم (ع)- 26

موسى بن جعفر- (الإمام الكاظم (ع)- 26، 49، 78، 154، 155، 321، 385، 386

موسى بن محمّد بن عليّ بن موسى بن جعفر (ع)- 78

الموسوى- إبراهيم بن أحمد الحسيني‏

الموسوى- بدران بن أبي الفتح العلوى الحسيني الأصبهانيّ‏

الموسوى- مرتضى بن حمزة

موفق بن أحمد المكى الخوارزمي- (اخطب خوارزم)- 220، 302

موفق بن محمّد بن يحيى- 13

موفق الدين- حسن بن محمّد بن الحسن‏

موفق الدين- حسين بن الفتح الواعظ البكرآبادي‏

موفق الدين- حمزة بن عبد اللّه الطوسيّ‏

موفق الدين- حيدر بن بختيار الشنشنى‏

موفق الدين- شروانشاه بن محمّد الرازيّ‏

موفق الدين- عبيد اللّه بن الحسين بن بابويه‏

موفق الدين- على بن الحسن‏

مولى آل محمد- حسين بن أبي موسى‏

مؤمن آل فرعون- 273

المهابادى- أحمد بن على‏

المهدى با اللّه العباسيّ (محمّد بن ابو دوانيق)- 307

مهدى بن حمزة بن محمّد- 103

مهدى بن عليّ بن اميركا الحسنى القزوينى- 114\*، 117\*

مهدى بن الفضل بن الأشرف الجعفرى النسابة- 116\*

مهدى بن مرتضى بن محمّد الحسيني الكيسكى- 103\*

مهدى بن الهادى بن أحمد العلوى- 116\*

مهذب بن صالح- 120\*

مهذب الدين- أحمد بن محمّد الوهرگينى مياجق- 379، 380

خواجه‏ميرك)- 250

ميسرة- حسن بن أبي العزيز اميركا

##538=PAGE##

الحسنى الكليني‏

ميسرة بن عبد ربّه الحريرى- 351

مينوى- مجتبى- 406

(ن)

ناصح الدين- محمّد بن المظفر الحمدانى الناصحى- إسماعيل بن أبي الفضل‏

الناصر باللّه العباسيّ- 375، 379، 381، 382، 413

ناصر بن أبي جعفر الامامى- 127\*، 443

ناصر بن أبي طالب عليّ بن محمّد الحمدانى- 128\*

ناصر بن أبي المكارم المطرزى الخوارزمي- 357

ناصر بن الحسين بن اعرابى (العجليّ)- 127\*

ناصر بن الداعي العلوى الحسيني الشجرى- 128\*

ناصر بن الرضا بن محمّد العلوى الحسيني- 127\*

ناصر بن على الدركزينى (قوام الدين ابو القاسم)- 137

ناصر بن مهديّ العلوى (الحسنى) الرازيّ- (نصير الدين الوزير)- 374، 375، 376، 379، 382، 385، 403، 413

ناصر الدين أبو إسماعيل قزوينى- 340

ناصر الدين- حسن بن تاج الدين الحسيني الكيسكى‏

ناصر الدين- حسن بن محمّد الحمدانى القزوينى‏

ناصر الدين- حسن بن مهديّ المامطيرى‏

ناصر الدين- راشد بن إبراهيم البحرانيّ‏

ناصر الدين- محمّد بن الحسين الحمدانى‏

ناصر الدين- محمّد بن الحسين بن المنتهى‏

ناصر الدين- محمّد بن حمدان الحمدانى‏

ناصر الدين- محمّد بن زين العرب‏

ناصر الدين ممطير- 380، 381

ناصر الدين- ناصر بن أبي جعفر الامامى‏

ناصر الدين- هادى بن الداعي الحسنى‏

النجار- طاهر بن أحمد بن محمّد

النجاشيّ- 20، 321

نجم الدين- بدران بن أبي الفتح العلوى الحسيني‏

نجم الدين- حسن بن حسين الحمدانى (ابو خليفه)

نجم الدين رازى- 309

نجم الدين- عبد اللّه بن جعفر

نجم الدين- على بن إبراهيم الورامينى‏

نجم الدين- على بن الحسين الحاستى‏

نجم الدين- على بن محمّد القمّيّ‏

نجم الدين- غنيمة بن هبة اللّه‏

نجم الدين- محمّد بن اميركا

نجم الدين- مكى بن على الحمانى‏

نجم الدين- يعقوب بن محمّد الهمدانيّ‏

##539=PAGE##

النجيب- سعيد بن أبي طالب بن عيسى‏

نجيب بن المكارم- 107

نجيب الدين- أبو القاسم بن ناصر بن أبى القاسم‏

نجيب الدين- حسن بن محمّد بن حسن (ابو محمّد)

نجيب الدين- زيدان بن أبي دلف‏

نجيب الدين- يحيى بن على الأسترآبادي‏

النحوى- حسين بن محمّد- 20

النحوى- محمّد بن عليّ بن محمّد

النخعيّ- اسكندر بن دبيس الجرجانى‏

النخعيّ- مالك بن الحارث الأشتر

نراقى- ملا احمد- 163

نراقى- ملا محمّد مهديّ- 163

النرسى- 321

النسابة- محمّد بن محمّد بن مانكديم‏

النسابة- مهدى بن الفضل الجعفرى‏

النسابة- يحيى بن الحسين‏

النسفيّ- آدم بن يونس بن أبي المهاجر

نصر بن هبة اللّه بن نصر الزنجانى- 127\*

نصرة الدين- حسن بن عليّ بن زيرك القمّيّ‏

نصرة الدين- محمود بن اميرك الرازيّ‏

نصرى- فضل بن محمّد الحسنى‏

نصير الدين- حسين بن قطب الدين سعيد الراونديّ‏

نصير الدين- عالم شاه بن عبد الجليل‏

نصير الدين- عبد الجليل بن أبي الحسين القزوينى‏

نصير الدين- عبد اللّه بن حمزة

نصير الدين- محمّد بن على الرازيّ‏

نظام الدين- كتائب بن فضل اللّه‏

نظام الدين- محمّد بن سيف النبيّ‏

نظام الدين- ناصر بن أبي طالب على بن محمّد

نظام الملك- حسن بن عليّ طوسيّ (خواجه)- 189، 191، 192، 334، 335، 339، 344، 345، 346، 348، 349، 363

نفيع السكاكى- 12

نقباى رى و قم- 341

النقيب- محمّد بن قاسم بن عباد

نقيب قم و رى- يحيى بن الفضل محمّد الشريف المرتضى‏

نقيب النقباء رى، قم، آمل- 372

نوح (پيامبر (ع))- 272، 273، 432

نوح بن أحمد بن الحسين العلوى الحسيني- 128\*

نوح بن منصور السامانى- 312

نور الدين قرا- 387

نور الدين- على بن محمّد الحسيني‏

نور اللّه شوشترى (قاضى)- 28، 157، 189، 190، 213، 260، 265، 367، 268، 269، 273، 274، 275، 276، 278، 279، 282، 284، 286، 287، 288، 296، 297، 298، 299، 303، 305،

##540=PAGE##

310

نورى- حاج ميرزا حسين محدث- 5، 159، 161، 165، 174، 253، 321، 323، 326، 364، 395، 396، 428، 432، 437، 439

نوشيروان بن خالد- 127\*، 334

النيروزى- على بن أحمد

نيسابوريّ (مؤلف غرائب القرآن) 432

النيسابوريّ- أحمد بن الحسين الخزاعيّ‏

النيسابوريّ- حسين بن أبي الرشيد

النيسابوريّ- زنگى بن الرشيد

النيسابوريّ- شرفشاه بن محمّد الافطسى‏

النيسابوريّ- عبد الرحمن بن أحمد الخزاعيّ‏

النيسابوريّ- عبد العزيز بن محمّد الامامى‏

النيسابوريّ- لطف اللّه بن عطاء اللّه الشجرى‏

النيسابوريّ- محمّد بن أحمد بن الحسيني‏

النيسابوريّ- محمّد بن شرفشاه الحسيني‏

النيسابوريّ- محمّد بن عليّ بن الحسن‏

النيسابوريّ- محمّد بن عليّ بن عبد الصمد

النيسابوريّ- محمّد بن عليّ بن فتال‏

النيسابوريّ- محمّد بن محمّد

النيسابوريّ- محسن بن الحسين الخزاعيّ‏

(و)

واثق با اللّه بن أحمد بن الحسين الحسيني جبلى- 128\*

الواسطى- هبة اللّه بن عبد اللّه‏

الواعظ- على بن أحمد

واعظ- ملا محمّد باقر طهرانيّ- 282

واقد بن خليل- (ابو زيد)- 9، 19

الوالد- عبيد اللّه بن الحسين بن بابويه‏

والد قاضى نور اللّه المرعشيّ- 213

وجيه الدين بن طاهر- 21

وجيه الدين- على بن ناصر الدين محمّد (أبو طالب)

ورام بن أبي فراس- 3، 128\*

الوراق- محمّد بن هبة اللّه الطرابلسى‏

الورامينى- حسن بن أبي الحسن‏

الورامينى- حسن بن عليّ بن الحسين‏

الورامينى- حسين بن أبي الحسين بن مموسه‏

الورامينى- عباس بن على‏

الورامينى- عبد الملك بن محمّد

الورامينى- على بن إبراهيم‏

الورامينى- محمّد بن أبي الحسن‏

الورامينى- محمّد شاه بن القاسم‏

الورامينى- محمود بن الحسن‏

الورسامى- أحمد بن حمدان الليثى‏

الورساهى- حسين بن محمّد

##541=PAGE##

الورشيدى- محمّد بن بهذير

الوزان- أبو معمر

وزير بن محمّد بن مرداس المرداسى- 129\*

الوزيرى- محمّد بن أحمد بن محمّد

الوزيرى- محمّد بن عبد الكريم‏

وشاب بن سعيد بن على الحلبيّ- 129\*

الوشنوى- على بن محمّد

الوهرگينى (الوهرگيسى)- أحمد بن محمّد

و هسوذان بن دشمن زيار بن مردافكن الديلميّ- 129\*

(ه)

هادى بن أبي سليمان بن زيد الحسيني الموردى- 130\*

هادى بن الحسين الحسنى الشجرى- 129\*

هادى بن الداعي الحسنى السروى- 130\*

هارون الرشيد (العباسيّ)- 177، 181، 212، 281، 334، 445، 446

هارون (بن عمران) 334

هارون بن موسى التلعكبرى- 321، 322

هارون بن نفيع- 12

الهارونى- محمّد بن زيد بن محمّد

هاشم بحرانيّ- سيد- 354

هاشمية- 343

هبة اللّه بن أحمد بن عمر الجريرى- 21

هبة اللّه بن أحمد بن هبة اللّه الأسدى الأصبهانيّ- 130\*

هبة اللّه بن الحسن بن الحسيني بن بابويه- 130\*

هبة اللّه بن الحسن بن عيسى الراونديّ- 14

هبة اللّه بن الحسن الكاتب الوكيلى- 182، 186

هبة اللّه بن الحسين بن يوسف البديع الاسطرلابى- 137

هبة اللّه بن حمدان بن محمّد الحمدانى القزوينى- 131\*

هبة اللّه بن داود بن محمّد الأصبهانيّ- 43

هبة اللّه بن دعويدار الاخبارى- 161

هبة اللّه بن عبد اللّه الواسطى- 21

هبة اللّه بن عثمان بن أحمد بن الرائعة الموصلى- 131\*

هبة اللّه بن عليّ بن محمّد الحسنى- 130\*

هبة اللّه بن محمّد بن عبد اللّه الشيباني- 20

هبة اللّه بن محمّد السوسى القزوينى- 131\*

هبة اللّه بن نافع الحلوى- 130\*

الهروى- عثمان بن محمّد

الهروى- محمّد بن يعلى الفاطمى‏

##542=PAGE##

هزار اسف بن محمّد بن عزيزى- 131\*

الهشتجردي- عبد الصمد بن فخرآور

هلال بن سعد بن أبي البدر- 131\*

همام بن محمّد بن نعمان- 10

الهمدانيّ- حسن بن أحمد العطار

الهمدانيّ- حسن بن عليّ الحسيني المرعشيّ‏

الهمدانيّ- (الحمدانى)- حسين بن المظفر بن على‏

الهمدانيّ- على بن ناصر

الهمدانيّ- محمّد بن أبي على الحسن بن محمّد

همدانيّ- محمّد بن عبد الملك- 3

الهمدانيّ- يعقوب بن محمّد

هود (پيامبر)- 274

الهوشمى- على بن بندار

الهوشمى- على بن عبد اللّه‏

(ى)

ياسر- 10

يافعى (مؤلف مرآة الجنان) 363

ياقوت حموى- 165، 306، 309، 310، 312، 317، 449، 450

يحيى أبو طالبى اراكى- 417

يحيى بن حسين بن إسماعيل الحسنى النسابة- 132\*

يحيى بن زيد بن الحسن بن عليّ عليه السلام- 412

يحيى بن زيد بن عليّ بن الحسين (ع)- 412

يحيى بن عدى (ابى زكريا)- 351

يحيى بن عليّ بن محمّد المقرى الأسترآبادي- 132\*

يحيى بن عليّ بن محمّد بن مطهر- 339، 341

يحيى بن محمّد الحسيني القمّيّ- 132\*

يحيى بن محمّد بن عليّ بن المطهر- 25، 29، 131\*، 145، 347، 348، 350، 358، 371، 372، 374، 375، 376، 377، 379، 380، 381، 382، 383، 385، 386، 387، 388، 393، 399، 402، 403، 404، 405، 407، 408، 411، 412، 447

اليشكرى- ثابت بن عبد اللّه بن ثابت‏

يعقوب بن محمّد بن محمّد الهمدانيّ- 132\*

يمين الدولة- ملك- 313

يوسف بن أبي الحسن الحسيني- 132\*

يوسف بن أبي الساج- 319

يوسف بن باجر- (ابو يعقوب)- 370

يوسف بن موسى القطان- 354، 358

يوسف بن مطهر الحلى- (سديد الدين)- 26، 158

يونس بن أبي المهاجر النسفيّ- 34

##543=PAGE##

جايها

(آ)

آبه- 269، 322، 333، 387، 388، 399، 423

آمل- 347، 348، 377، 379، 382، 388، 404، 405، 411

آوه- 289

(الف)

ابهر- 178، 179، 312

اراك- 418

اربل- 380

الارز- 316

ارم- 63، 270

ارمينيه- 38

اروپا- 376

استرآباد- 343

اسكندريه- 8، 291، 358

اشده شنئت- 53

اشناباد- 53

اصبهان- أصفهان- 9، 136، 140، 141، 142، 143، 144، 145، 151، 158، 162، 164، 165، 191، 204، 216، 227، 230، 306، 315، 317، 322، 333، 358، 380، 404

امام- 443

ايران- 208، 280، 292، 293، 294، 320، 356، 358

(ب)

بحيره- 308

بصره- 351، 404

بغداد- 8، 21، 136، 137، 141، 142، 306، 310، 345، 375، 376، 379، 381، 382، 385، 387، 404، 413

بلخ- 225

بمبئى- 405

بولاق- 200

بيت المقدس- 405

بيروت- 3

##544=PAGE##

(پ)

پارس- 328

پاريس- 287

پنجه‏شاه- 163

(ت)

تبريز- 269

تركستان- 309

تنكابن- 418

تهران- طهران- 3، 162، 387

(ج)

جاسب- 219

الجبال- 191- 322

الجبل- 214

جبل الكبير- 40- 125

جرجان- 315، 377، 378، 412

جسر الحسين- 166

جناشك- 316

جنبده- 38

جنبك- 38

جوسق- 316، 317

جيلا- گيلان- 44، 84، 166، 418

(ح)

حبشه- 281، 453

حجاز- 225، 315

الحرمين- 57

حلب- 98- 428

حله- 91، 113، 128، 129

حمص- 429، 430، 433

(خ)

خارجه- 166

خانقاه قوهدة عليا- 67

خبزه- 96

خراسان- 177، 312، 313، 319، 340، 404

خرانه كتب نقيب النقباء- 351

خوارزم- 54، 59، 81، 99، 213، 379

خوزستان- 380

(د)

دشتبى- 179

دشتبى الرى- 179

دشتبى الهمدان- 179

دمشق- 404، 428

دوريست- 86، 189، 190

##545=PAGE##

دهستان- 14، 46، 81

ديلم- 177، 178، 179، 317

ديلمستان- 443

(ر)

رامرين- 57

رامزقها- 57

راوند- 135، 143، 156، 158، 159، 203

رودسر- 443

روذبار- 317

روم- 38، 212، 309، 405

رويان- 449

رى- 8، 9، 10، 11، 16، 25، 32، 37، 46، 53، 57، 75، 76، 79، 89، 91، 103، 145، 179، 180، 191، 205، 220، 241، 250، 252، 263، 264، 266، 269، 279، 284، 289، 291، 301، 303، 306، 307، 308، 309، 310، 311، 312، 313، 315، 317، 322، 333، 341، 343، 345، 346، 347، 348، 351، 353، 355، 375، 376، 377، 378، 379، 382، 384، 385، 386، 387، 399، 403، 404، 405، 411، 412، 413، 415، 422، 428، 429، 432.

(ز)

زامهران- 422

زنجان- 99، 179

زين‏آباد- 118

(س)

سارى- 270

سارية- 121

ساوه- 178، 289، 346، 417، 423

سبزوار- 52، 113

سرمن‏رأى- 377

سمام- 443

سمرقند- 9، 404

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
منتجب الدين، عليّ بن عبيدالله، الفهرست (للرازي)، 1جلد، كتابخانه عمومي آيت الله العظمي مرعشي نجفي - قم، چاپ: اول، 1422ق.

سمنان- 346

سورين- 412

سوس- 404

(ش)

شام- 142، 212، 241، 309، 404، 430

شيراز- 70، 288، 292

##546=PAGE##

(ص)

صنعاء- 404

(ط)

طالقان- 312

طبرستان- 14، 21، 22، 179، 289، 315، 316، 405، 449، 450

طوس- 345

(ع)

عتبات عاليات- 290، 292

عراق- 64، 100، 145، 186، 333، 340، 350، 379، 380، 381، 385، 386، 388، 402، 404

عراق العجم- 374

(غ)

غدير خم- 269

غرى- 46، 47، 70، 422

غزنه- 404

غزنين- 313

(ف)

فارس- 191، 322، 451

(ق)

قاشان- كاشان- 39، 51، 65، 69، 87، 90، 91، 114، 115،، 121، 122، 135، 136، 140، 141، 143، 144، 145، 147، 149، 152، 156، 157، 158، 162، 163، 175، 197، 202، 204، 205، 209، 216، 227، 269، 289، 333، 415

قاهره- 47

قبرستان بابلان- 384

قرطبة- 404

قزوين- 47، 81، 105، 123، 156، 177، 178، 179، 180، 181، 182، 241، 252، 260، 263، 289، 301، 312، 329، 346، 358، 360، 361، 395، 396

قسطنطنيه- 405

قم- 19، 25، 84، 91، 104، 144، 184، 188، 219، 269، 289، 333، 342، 343، 348، 349، 374، 375، 376، 377،

##547=PAGE##

379، 381، 382، 384، 385، 386، 387، 399، 403، 404، 405، 407، 408، 409، 411، 415، 419

قوهدة- 53

قوهدة العليا- 67

(ك)

كابل 404

كتابخانه شرف الدين محمد- 350

كتابخانه صاحب بن عباد (دار الكتب)- 313

كتابخانه محمّد حسين شعاع- 288

كتابخانه ملى- 362

كتابخانه ملى پاريس- 362

كتبخانه مجد الدولة- 313

كتبخانه نقيب النقباء- 351

كجة- 449

كرخ- 314

كرمان- 191، 322، 328

كلار- 449

كلكته- 293

كوفه- 96، 176

(ل)

لاهيجان- 443

لكنهو- 302، 405

لندن- 307

(م)

مازندران- 213، 334، 346، 347، 374، 404، 418

ما وراء النهر- 404

مدائن- 308

مدرسه خواجه عبد الجبار مفيد- 244، 349

مدرسه شرف الدين مطهر- 348، 34

مدرسه صفى الدين- 446

مدرسه فضل اللّه راوندى- 158

مدرسه فقيه على جاسبى- 250

مدرسه عالى سپه‏سالار- 403

مدرسه عماد وزان- 380

مدرسه الكبير- 284، 297

مدرسه مجد الدين- 446

مدرسه مجديه- 136، 162

مدرسه مرتضى كبير- 336

مدينه- 280

مدينة السلام- 179، 180، 280، 375

مراغه- 156

مرعش- 212

مرو- 404

مزدغان- 380

مسجد الجامع القديم- 163

مسجد جمعه كاشان- 163

مسكن- 88

##548=PAGE##

مشهد بنت الإمام موسى بن جعفر (ع) 381، 387

مشهد الرضا- 108، 426

مشهد على- 314

مشهد الغريّ- 112

مصر- 4، 166، 343، 375، 377

مغرب- 404

مقبره سلطان سدمى- 163

مكه- 70، 351، 404

موصل- 326

(ن)

نجف (الأشرف) 213

نرجه 123

نيسابور- نيشابور- 33، 65، 306، 310، 438

(و)

ورامين- 64، 120، 269

(ه)

هشتجرد- 329

همدان- 156، 179، 315، 346، 358، 376، 379، 380، 413

هند- هندوستان- 290، 293

هوسم- هوشم- 50، 450

(ى)

يمن- 404

##549=PAGE##

كتابها

(آ)

آثار الابرار- 61

آثار البلاد- 307

آثار الدينية- 82

الآداب الدينية للخزانة العينية- 97، 332

(الف)

ابطال الباطل- 289

اجازات- بحار الأنوار جلد اجازات‏

الاجتهاد- 82

إحقاق الحقّ- 267، 273، 277، 289، 299

احكام ايمان- 453

احكام الاحكام- 68

احكام القرآن- 313

ادعيه زين العابدين- 127

ادعية السر- 158، 159

الادنى- كتاب- 116

الأديان و الملل- 78

الأربعين- (المعروف بالمحمدين)- 358

الأربعين، للمفيد النيسابوريّ- 326

الأربعين، في الأحاديث- 96- 158

الأربعين، في مناقب الإمام عليّ عليه السلام 356

الأربعين عن الأربعين من الأربعين- 9، 10، 30، 31، 102، 351، 373، 374، 384، 385، 402

اسامى دهات كشور- 219

اساس، اساس البلاغة- 155، 156، 167، 233، 238، 357.

اصل درست- 321، 327

اصل زيد الزراد- 321، 326

اصل عاصم بن أحمد الحناط- 327

الأصول الخمس- 86

الاعتصام في علم الكلام- 79

الاعتقاد- 45

اعجاز القرآن- 102

الاعراب، كتاب في- 51

إعلام الورى باعلام الهدى- 97، 332

الاعمال الصالحة- 47

##550=PAGE##

أعيان الشيعة- 177

الاغراب في الاعراب- 68

الإفادة- 132

اقرب، أقرب الموارد- 150، 167، 168، 205، 206، 209، 230 231، 236

الأمالي- لاحمد النيسابوريّ- 32

الأمالي- لعبد الرحمن النيسابوريّ- 75

الأمالي- لعقيل بن الحسين- 78

الأمالي- لمحسن بن حسين النيسابوريّ- 102

الأمالي- لمظفر الحمدانى- 185

الأمالي- لهبة اللّه بن على- 130

الإمامة- 72

امل- امل الامل- 32، 33، 34، 35، 36، 37، 38، 39، 40، 41، 42، 43، 44، 45، 46، 47، 48، 49، 50، 51، 52، 53، 54، 55، 56، 57، 58، 59، 60، 61، 62، 63، 64، 65، 66، 67، 68، 69، 70، 71، 72، 73، 74، 75، 76، 77، 78، 79، 80، 81، 82، 83، 84، 85، 86، 87، 88، 89، 90، 91، 92، 93، 94، 95، 96، 97، 98، 99، 100، 101، 102، 103، 104، 105، 106، 107، 108، 109، 110، 111، 112، 113، 114، 115، 116، 117، 118، 119، 120، 121، 122، 123، 124، 125، 126، 127، 128، 129، 130، 131، 132، 163، 248، 255، 286، 291، 382

الانتصاف- كتاب- 60

الأنساب، للسمعانيّ- 143، 157

الأنساب للقمّيّ- 116

انساب آل أبي طالب- 132

انساب آل الرسول و أولاد البتول- 78

انساب الطالبية- 33

انساب شجره السادات- 403

انوار الاخبار- 61

انوار الربيع- 170

الانوار في تاريخ الأئمّة الاطهار- 76

اوقات الصلاة الخمس- 98

ايجاز المقال- 158، 214، 255

الايجاز في شرح الايجاز، الانجاز في شرح الايجاز- 68

الإيضاح- 302- 357

الإيضاح في الإمامة- 185

الايمان- كتاب- 99

(ب)

بحار- بحار الأنوار- 27، 28، 29، 30، 36، 41، 42، 47، 49، 53، 56، 57، 63، 65، 68، 70، 78، 79، 80، 82، 84، 89، 100، 102، 106، 108، 109،

##551=PAGE##

110، 117، 123، 124، 125، 129، 130، 131، 145، 148، 160، 161، 255، 281، 291، 320، 322، 358، 437، 438

بحر الأنساب- 376

البداية و النهاية- 314

بداية الهداية- 107، 400

البراهين في امامة امير المؤمنين- 87، 259، 283

برهان قاطع- 418

البستان في تفسير القرآن 32

بشارة المصطفى لشيعة المرتضى- 422، 449

بصيرة المتعظين- 437

بعض فضائح الروافض- 217، 258، 267، 283

بعض مثالب النواصب في نقض بعض فضائح الروافض- النقض‏

البهاء- كتاب- 60

البيان- للسامانى- 96

البيان- في النحو- 35

بيان الانفرادات- 68

بيان الشرائع- 72

بيان من كنت مولاه- 102

(ت)

تاج العروس- 158، 201، 238، 348، 349، 430، 433، 450

تاج المواليد- 97

تاريخ بيهق- 4، 345، 404، 440

تاريخ حمص- 429

تاريخ رى- 8، 11، 12، 13، 14، 15، 16، 17، 310، 314، 316، 318، 324، 325، 327

تاريخ طبرستان- 144، 346، 379، 387، 388، 411

تاريخ طبرستان و رويان و مازندران- 443

تاريخ كاشان- 163

تاريخ گزيده- 330

تاريخ مفصل ايران- 406

تأسيس الشيعة لعلوم الإسلام- 350، 383

تبصرة العوام- 263

تبصير المنتبه في تحرير المشتبه- 431، 433

التبيان في التصريف- 35

التبيان في تفسير القرآن- 436

التبيين و التنقيح في التحسين و التقبيح- 107، 400، 431

تتمه صوان الحكمة- 350، 351

تتمه المنتهى- 394

تتمه اليتيمة- 315، 323، 326

تتميم امل الامل- 6

تجارب السلف- 375، 388، 399

التحفة الجلالية في أنساب الطالبية- 156- 377

تحفه العراقين- 360

التدوين- 8، 17، 19، 20، 176،

##552=PAGE##

177، 178، 179، 180، 182، 185، 255، 264، 291، 301، 316، 329، 358، 359، 361، 362، 394، 395، 396

التذكرة- لسلار بن عبد العزيز- 224

ترجمه العلوى للطب الرضوى- 96

التصفح- 248

التعجب- كتاب- 100

التعليق لسيّد مرتضى المرعشيّ- 104

التعليق- للنيسابوريّ- 102

تعليق التذكرة- 40

التعليق الصغير- للعجليّ- 35

التعليق الصغير- للحمصى- 107، 400

التعليق العراقى- المنقذ من التقليد و المرشد الى التوحيد

التعليق الكبير- للعجليّ- 35

التعليق الكبير- للحمصى- 107، 400

التغريب في التعريف- 68

تفسير أبو الفتوح الرازيّ- 262، 290، 292، 293، 436

تفسير الإمام العسكريّ (ع)- 436

تفسير شيخ الطوسيّ- التبيان‏

تفسير- لعز الدين على الراونديّ- 163، 170

تفسير- لفضل اللّه الراونديّ- 96

تفسير الفخر الرازيّ- 430، 432

تفسير القطب الراونديّ- 68

تفسير محمّد بن بحر الأصبهانيّ- 15

تفسير- الإمام محمّد الباقر (ع)- 436

تفسير نيشابورى- التنوير في معاني التفسير

التقريب- 224

تكمله تاريخ الطبريّ- 3

تلخيص مجمع الآداب في معجم الألقاب- 174، 318، 407، 409

التنبيه- 67

تنبيه الخواطر و نزهة النواظر- 3

تنزيه الأنبياء- 284، 297

تنزيه عائشة- 87، 261، 262، 283

تنقيح- تنقيح المقال- 32، 33، 34، 35، 36، 37، 38، 39، 40، 41، 42، 43، 44، 45، 46، 47، 48، 49، 50، 51، 52، 53، 54، 55، 56، 57، 58، 59، 60، 61، 62، 63، 64، 65، 66، 67، 68، 69، 70، 71، 72، 73، 74، 75، 76، 77، 78، 79، 80، 81، 82، 83، 84، 85، 86، 87، 88، 89، 90، 91، 92، 93، 94، 95، 96، 97، 98، 99، 100، 101، 102، 103، 104، 105، 106، 107، 108، 109، 110، 111، 112، 113، 114، 115، 116، 117، 118، 119، 120، 121، 122، 123،

##553=PAGE##

124، 125، 126، 127، 128، 129، 130، 131، 132، 219

التنوير في معاني التفسير- 436، 437

التواريخ للرازيّ- 63

التواريخ للورام- 129

توراة- 306

تهافت الفلاسفة- 68

التهذيب- 321

(ج)

الجامع- في الاخبار- 83

جامع- جامع الروات- 23، 24، 32، 33، 34، 35، 36، 37، 38، 39، 40، 41، 42، 43، 44، 45، 46، 47، 48، 49، 50، 51، 52، 53، 54، 55، 56، 57، 58، 59، 60، 61، 62، 63، 64، 65، 66، 67، 68، 69، 70، 71، 72، 73، 74، 75، 76، 77، 78، 79، 80، 81، 82، 83، 84، 85، 86، 87، 88، 89، 90، 91، 92، 93، 94، 95، 96، 97، 98، 99، 100، 101، 102، 103، 104، 105، 106، 107، 108، 109، 110، 111، 112، 113، 114، 115، 116، 117، 118، 119، 120، 121، 122، 123، 124، 125، 126، 127، 128، 129، 130، 131، 132، 255

جلاء الاذهان- 4، 23

الجمع المبارك و النفع المشارك- 402

جنة النعيم و العيش السليم- في أحوال مولانا عبد العظيم 282

جوابات الإسماعيليّة- 60

جوابات الزيديّة- 60

جوابات عليّ بن أبي القاسم الأسترآبادي (بلقوران)- 77، 285

جوابات القرامطة- 60

جوابات الشيخ مسعود الصوابى- 77، 285

الجواهر- لابن براج- 74

الجواهر- للزنجانى- 127

جواهر الكلام- 281- 454

جواهر الكلام في شرح مقدمه الكلام- 68

(ح)

الحجّ- كتاب- 23

الحجج- كتاب- 42

الحجج و البراهين- 76

الحجّة- في الإمامة- 45

الحد- للعجليّ- 35

الحدود للبياضى- 79

الحدود- للنيسابوريّ- 102

الحدود و الحقائق- 72

حديقة الشيعة- 279، 280

الحسيب النسيب للحسيب النسيب-

##554=PAGE##

87- 170

الحصون المنيعة- 383

حقايق الايمان- 42

حل العقد في الجمل و العقود- 68

الحلال و الحرام- 78

الحماسة- لابى تمام- 151

الحماسة ذات الحواشى- 96

(خ)

الخرائج و الجرائح- 68

خريده القصر و جريده العصر- 135، 145، 147، 148، 149، 150، 151، 152، 162، 163، 174، 216، 227

خلاصه التفاسير- 68

(د)

درة الاخبار و لمعه الأنوار- 351

الدرجات الرفيعة في طبقات الشيعة- 157، 159، 162، 163، 174، 175، 347، 350، 381، 417

دستور الوزراء- 314

الدعوات عن زين العابدين- 66

دقايق الحقائق- 79

الدلائل- كتاب 60

الدلائل- للبصرى- 77

دلائل القرآن- 105

دمية القصر- 191، 322، 345، 347، 350

ديوان ابيوردى- 203

ديوان امير معزى- 366، 370

ديوان- لحسن بن المهابادى- 51

ديوان الراونديّ- 136، 137، 138، 156، 164، 168، 169، 204، 205، 216، 221، 223، 227، 230، 232، 234، 235، 254، 427، 452

ديوان قوامى- 301، 409

ديوان- كمال الدين إسماعيل اصفهانى- 388

ديوان- سيد لطف اللّه الشجرى- 99

ديوان- مجمع بن محمّد المسكنى- 110

ديوان النثر- لحسن بن المهادى- 51

ديوان النثر- لمجمع بن محمّد المسكنى- 110

(ذ)

الذريعة- 162- 324

ذيل تاريخ بغداد- 141

(ر)

راحة الصدور- 375، 388، 451

رامش‏افزاى آل محمد- 108، 435

الرابع في الشرائع- 68، 107

رجال ابن طاوس- 28

رجال ابن الغضائري- 28

##555=PAGE##

رجال الشيخ الطوسيّ- 28

رجال الكبير- للأسترآبادي- 28

رجال الكشّيّ- 28

رجال النجاشيّ- 28

الرد التنجيم- 51

الرد على ابى الحسن البصرى في نقض الشافعى- 224

رسائل البصرة- 76

رسائل شتّى- 35

الرشاد- 32

الرضا- كتاب- 111

الرضويات- 75

روح الجنان- 48

روح الاحباب و روح الالباب 48

روض الجنان- 4، 48

روضات- روضات الجنّات- 32، 33، 34، 43، 44، 47، 48، 52، 53، 56، 61، 62، 65، 66، 68، 72، 73، 74، 75، 76، 77، 78، 79، 80، 81، 82، 83، 84، 85، 86، 87، 88، 91، 93، 97، 98، 99، 100، 104، 105، 107، 112، 113، 115، 127، 129، 160، 161، 190، 248، 256، 259، 279، 291، 395، 400، 429، 430، 432، 437

الروضة- للنيسابوريّ- 32

الروضة- لابن البرّاج- 74

روضة الاطهار- 281

روضة الزهراء في تفسير فاطمه الزهراء (ع)- 102

روضة الصفا- 313

روضة الواعظين- 127، 437

الرياض- للرازيّ- 63

الرياض- للسمان- 33

رياض الأنساب و مجمع الاعقاب- 376

رياض العلماء- 159، 176، 177، 190، 192، 256، 259، 282، 285، 288، 291، 300، 303، 395، 396، 402، 428

(ز)

الزاهر في الاخبار- 101

زلة الأنبياء- 284، 297

الزهد- 101

الزهد و التقوى- 449

زهرة الحكايات- 33

زهرة الرياض- 33

زهرة المباحثة و ثمر المنافثة- 68

(س)

السامى في الاسامى- 208

السابقين في اعتقاد أهل البيت- 126

السرائر- 113، 396، 397، 398، 428

##556=PAGE##

السعدية- الرسالة- 127

سفينة البحار- 383

سفينة النجاة- في الإمامة- 33

سفينة النجاة في تخطئة الثقاة- 68

سفينة النجاة في مناقب أهل بيت العلويات الرضويات- 75

السنن- 32

السنن الكبرى- 361

السنة- 101

السنة و البدعة- 112

السؤالات و الجوابات- 87، 260، 283

السير- للرازيّ- 63

السير- للنيسابوريّ- 102

سير الأنبياء و الأئمّة- 47

(ش)

الشامل- 69

شجار العصابة في غسل الجنابة- 69

شجون الأحاديث- 33

شجون الحكايات- 85

شرح الألفاظ المشكلة- 110

شرح الآيات المشكلة- 68

شرح ديوان الحماسة- 200

شرح الذريعة- 104، 214

شرح الشهاب- للحمدانى- 105

شرح الشهاب- للمهابادى- 51

شرح العوامل المائة- 69

شرح الفصيح- 110

شرح الكلمات المائة لأمير المؤمنين (ع) 69

شرح اللمع- لاحمد المهابادى- 35

شرح اللمع- لحسن الماهابادى- 51

شرح مسائل الذريعة- 107

شرح المقامات- 302

شرح نهج البلاغة- 51

شرح النهاية- 71

شرح يجوز و ما لا يجوز- 68

شهاب الاخبار- 70

شهداء الفضيلة- 382

(ص)

الصحاح- للجوهري- 155، 156، 167، 231، 232، 238

صحيح البخاريّ- 360، 361

صحيح المسلم- 346، 361

الصراط المستقيم- 42

الصلاة- لعقيل بن الحسين- 78

الصلاة- كتاب، للسمان- 33

صناعة الشعر- 117

(ض)

ضوء الشهاب في شرح الشهاب- 96، 158، 159، 160، 161، 162

ضياء الشهاب في شرح الشهاب- 68

##557=PAGE##

ضيافة الاخوان- 11، 16، 176، 182، 185، 186، 255، 395

(ط)

الطالبية- 65

الطب الرضوى- 158

طبقات الشافعية- 11

الطرائف- 302، 356، 358

الطراز المذهب في ابراز المذهب- 87، 170

الطهارة- كتاب- 99

(ع)

العبادات- لحسكا بن بابويه- 47

العبادات الدينية- 112

عبقات الأنوار في امامة أئمة الاطهار- 302

العبقة- رساله 115

عدة الخلف في عدة السلف- 161، 174، 202

علم الطبّ عن أهل البيت- 65

علوم العقل- 68

العلويات 75

عماد المحتاج في مناسك الحاجّ- 75

عمدة الطالب- 156، 378، 388، 399، 405، 409

عمل الأديان و الأبدان- 42

عمل يوم و ليله- 45

العوالى- للفراوى- 361

عين الحقائق- 72

عين الأصول- 105

عيون الأخبار- 75

عيون الأحاديث- 32

(غ)

غاية المرام- 354

الغرب و المغرب- 357

الغدير- 382

غرائب القرآن- 432

الاغراب في الاعراب- 72

غرر الفوائد و درر القلائد- 4

غريب النهاية- 68

غمام الغموم- 87، 170

غنية العابد و منيه الزاهد- 97

غنية المغتنى و منيه المتمنى- 87

الغيبة- لحسن المرعشيّ- 213

الغيبة- للفارسى- 101

الغيبة- للحمدانى- 101

الغيبة- للنعمانيّ- 185

(ف)

الفائق- 332

الفرائض- 101

الفرج- كتاب- 101

الفرج في الأوقات- 107

##558=PAGE##

الفرق بين المقامين و تشبيه على بذى القرنين- 102

فرهنگ- آنندراج- 418

فرهنگ انجمن‏آراى ناصرى- 418

فرهنگ جغرافيائى ايران- 443

الفصول الفخريه- 156، 374، 376، 378

الفصول في الأصول على مذهب آل الرسول- 77، 285

الفصول في ذمّ الاعداء- 105

الفصول المهمة- 320

فضائل أهل البيت- 95

الفقه- كتاب- 49

فقه القرآن- 69

فوائد الرضوية- 160، 383

فوات الوفيات- 137

فهرست الشيخ الطوسيّ- 28، 321

فهرست منتجب الدين- 11، 23، 24، 25، 27، 28، 158، 159، 175، 181، 187، 195، 202، 214، 216، 255، 283، 286، 291، 350، 351، 365، 372، 382، 383، 384، 385، 394، 396، 398، 399، 400، 449

الفيض القدسي في ترجمة العلّامة المجلسيّ 5

(ق)

قاموس المحيط- 30، 155، 166، 167، 200، 209، 238، 348، 357، 412، 413، 429، 430، 450

القراءة- 132

القبلة- كتاب- 82

قواعد الشهيد- 428

القوافى- كتاب- 69

(ك)

الكاف الشاف من كتاب الكشّاف- 332

الكافي- للكليني- 264، 321

الكافي في التفسير- 158

الكافي في علم العروض و القوافى- 158

الكامل في التاريخ- 313، 375، 325، 399

الكامل في الفقه- 75

كتاب أبي عبد اللّه القاضي- 179

كتاب حسن بن أحمد المخلدى- 354

كتاب موفق بن أحمد 355

كشف الحجب و الاستار عن الكتب الاسفار- 279، 293

كشف الزكاة- 38

كشف الظنون- 293، 319، 322، 433

كشف الغمّة- 320

كشف اللثام- 453، 454

كشف النكات- 38

الكفاية- للدوريستى- 45

##559=PAGE##

كفاية الخصام- 355

الكلام- كتاب في- 75

الكلام يجر الكلام- 417

الكنى و الألقاب- 45، 48، 62، 69، 160

الكيمياء- كتاب في- 96

(ل)

لباب الأنساب- 342، 359

لسان العرب- 155

لسان الميزان- 11، 12، 184، 398، 400، 401، 431

لؤلؤة التفكر- 47

(م)

ما جرى بين الناصر العلوى واحد الفضلاء- 127

مبسوط علم الشافعى- 361

المتعة- كتاب- 68

المتمسك بحبل آل الرسول- 76

مجالس المؤمنين- 157، 189، 190، 266، 267، 268، 269، 270، 271، 272، 278، 284، 285، 287، 288، 289، 290، 291، 297، 298، 299، 303، 304، 310

مجمع الآداب في تلخيص معجم الألقاب- 374، 400

مجمع البحرين- 155

مجمع البيان في تفسير القرآن- 97، 436

مجمع البيان في معاني القرآن- 332

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
منتجب الدين، عليّ بن عبيدالله، الفهرست (للرازي)، 1جلد، كتابخانه عمومي آيت الله العظمي مرعشي نجفي - قم، چاپ: اول، 1422ق.

مجمع اللطائف و منبع الظرائف- 87، 170

مجمل التواريخ- 313، 315، 318

مجموعة ورّام- 3

محاسن أصفهان- 165، 166

مختصرات- 75

المخرج بالبينات- 107

المدخل- في النحو- 32

المدخل- للبيهقيّ- 361

المذهب لزيد بن عليّ- 65

المذهب في المذهب- 76

مرآة الجنان- 363

مراتب الافعال- 248

المراسم- للسلار- 224

مراسم الدين- 264

المراسم العلوية و الاحكام النبوية- 67

مرزبان‏نامه- 370

مرصاد العباد- 309

مزن الحزن- 170

مزيد الحزن- 87

مسئلة الأحوال- 68

مسئلة في الإمامة- 77، 285

##560=PAGE##

مسئلة في الخمس- 69

مسئلة اخرى في الخمس- 69

مسئلة في الاعتقاد- 77، 285

مسألة في من حضره الأداء و عليه القضاء- 69

مسئلة في صلاة الآيات- 69

مسئلة في العقيقة- 69

مسئلة الكافية في الغسلة الثانية- 69

مسئلة في المعجز- 77، 285

مسئلة في المعدوم- 77، 285

مسئلة في نفى الرؤية- 77، 285

مسائل الأصولية- 104

مسائل في الفقه- 107

مسائل في المعدوم و الأحوال- 79

المسائل النادرة- 35

مستدرك الوسائل- 8، 159، 161، 163، 174، 321، 322، 323، 398، 400، 428، 437

المستقصى في شرح الذريعة- 68

مصائب النواصب- 299

المصادر- 107

المصادر في أصول الفقه- 400

المصباح- 33

المطالب في مناقب آل أبي طالب- 43

معالم الأصول- 428

معالم العلماء- 25، 28، 248، 286، 287، 332، 399، 434

معاني الأخبار- 321

المعتمد- 74

المعتمد في المعتقد- 112

المعجزات- 107

معجم الأدباء- 312، 317

معجم البلدان- 165، 190، 212، 233، 306، 310، 312، 449، 450

معجم الشعراء- 181

المعجم الصغير- 153

المعدوم و الأحوال 79

المعرب و المغرب- 357

معرفة الجهات- 129

معيار المعاني- 72

المغني في شرح النهاية- 68

المفاتيح- كتاب- 96

المفتاح- 32

مفتاح التذكير- 87، 260، 261، 283

مفتاح التفسير- 105

مفتاح الراحات في فنون الحكايات- 260، 261

مقاربة الطية الى مقارنة النية- 96، 158

المقامات الحكمية- 127

المقامات الطبية- 127

مقتل الحسين- 119

المقرب- 74

المقنع في المذهب- 224

مكاتيب قطب محى- 157

المناسك- 32

مناسك الحجّ- 78

منى الطالب في ايمان أبي طالب-

##561=PAGE##

102

مناظرات- 105

مناقب- ابن شهرآشوب- 153، 155، 287، 311، 435، 437

مناقب- خوارزمي- 353، 355

مناقب آل الرسول- 127

المنتخب- لمحمّد بن الحسين الدينارى- 111

منتهى الإرب- 30، 348، 357

منتهى الآمال- 384، 385، 403، 405، 407

منتهى- منتهى المقال- 32، 33، 34، 36، 44، 46، 48، 67، 68، 75، 76، 78، 82، 127، 410

المنطق- 96

المنقذ من التقليد و المرشد الى التوحيد- 107، 400

المنهاج- 101

منهاج الرشاد- 45

منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة- 68

المنهج في الحكمة- 63

منهج- منهج المقال- 32، 33، 34، 35، 40، 44، 45، 67، 86، 102، 108، 291

الموجر- لسعد بن أبي طالب- 68

الموجر في الفقه- 75

الموجز في النحو- 102

الموجر الكافي في علم العروض و القوافى- 96

الموضع- 40

المولى- كتاب- 102

المهذب- لابن البرّاج- 74

(ن)

ناسخ التواريخ- 402، 403، 405، 410

نثر الدرر- 315، 316، 319، 320

نثر اللئالى لفخر المعالى- 87، 159، 170

نجم الثاقب- 364

النجوم- لكيكاوس الديلميّ- 98

النجوم- لوهسوذان الديلميّ- 129

النحو- كتاب- 69

نخبة المقال- 161

ندبة الوالد على المولود- 111

نزول القرآن في شان أمير المؤمنين- 108، 434

نزهة الأدب- 319، 320

نزهة القلوب- 307

نسائم الاسحار- 451

نصرة الحق- 47

نفثه المصدور- 68

نفس الرحمن- 165

النفيس- 67

##562=PAGE##

النقض- لعبد الجليل القزوينى- 24، 36، 38، 50، 51، 58، 67، 68، 69، 87، 144، 176، 180، 181، 184، 185، 188، 189، 190، 191، 192، 195، 196، 202، 210، 215، 217، 222، 224، 225، 240، 241، 244، 245، 248، 249، 250، 251، 252، 256، 257، 258، 259، 260، 261، 262، 263، 264، 265، 266، 268، 269، 270، 271، 272، 273، 274، 275، 276، 277، 278، 279، 281، 282، 283، 284، 288، 289، 290، 291، 293، 297، 298، 299، 300، 301، 304، 306، 324، 328، 329، 331، 332، 336، 346، 348، 349، 414، 415، 419، 420، 421، 422، 423، 424، 425، 426، 428، 434، 435، 436، 439، 440، 441، 442، 445، 449، 451، 452، 453، 454

نقض الإمامة- 72

نقض كتاب التصفح- 77، 285، 286

نقض مسئلة الرويه- 68

نقض الموجر- 107، 400

نقض نقض الإمامة- 72

نظم العروض للقلب الممروض- 96، 158

النوادر- للراوندى- 67، 158، 160

النوادر- للكراجكيّ- 100

نوادر العلماء- 169

النور- كتاب- 33

النور- كتاب- للأسدي- 60

النور المبين- 332

النهاية- 110

النهاية للراوندى- 68

النهاية- لابن الأثير- 238

نهاية الاعقاب- 343

النهاية المرتضوية- 57

نهج البلاغة- 2، 115

نهج الحق- 289

نهج الصواب- 72

النور- كتاب- 96

النيات- للسامانى- 96

النيات- لعلى بن محمّد الوهقى- 86

النيات- للوراق- 101

النيات في جميع العبادات- 68

(و)

الواسطة- كتاب- 107

الواضح- كتاب- 79

وثيقة النجاة- 284، 300

الوجيز- 97

الورع- كتاب- 82

##563=PAGE##

الوسيط في التفسير- 97

الوسيلة- كتاب- 97

الوصايا- 101

وفيات الأعيان- 137

ويس و رامين- منظومه- 370

(ه)

الهادى في معرفة المقاطع و المبادى- 59

هتك استار الباطنية- 47

هدية الاحباب- 160، 395

هفت اقليم- 307

(ى)

اليقين في أصول الدين- 76

##564=PAGE##

اوصاف مترجمين‏ «1»

اديب‏

12، 21، 53، 93، 94، 124، 132، 279، 280، 306، 400، 408، 409، 410، 480، 500، 509، 513، 525

امام‏

24، 29، 65، 72، 73، 78، 79، 89، 93، 100، 104، 112، 186، 243، 244، 272، 275، 278، 334، 336، 350، 362، 363، 366، 377، 378، 380، 381، 388، 389، 390، 418، 422، 424، 517

امير

16، 149، 321، 332، 345، 351، 352، 492، 493، 494، 522، 523

حافظ

7، 56، 142، 198، 219، 224، 360، 361، 375، 475، 502، 540، 543

راوى‏

149، 178، 354

شاعر

95، 140، 194، 215، 291، 340، 348، 349، 365، 376، 405، 408، 454، 479، 486

شهيد

29، 111، 152، 345، 456، 488، 511

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1) شماره مربوط به تراجم است‏

##565=PAGE##

شيخ الاصحاب‏

219، 233

طبيب‏

306، 463

عارف‏

182

عالم‏

24، 26، 27، 28، 29، 31، 32، 36، 37، 38، 39، 40، 42، 45، 48، 49، 52، 65، 78، 95، 109، 111، 116، 120، 121، 122، 123، 129، 150، 151، 157، 159، 160، 162، 164، 169، 171، 172، 173، 174، 175، 177، 180، 182، 185، 190، 191، 192، 193، 194، 196، 210، 211، 212، 217، 227، 229، 231، 238، 239، 248، 257، 264، 277، 329، 339، 343، 355، 366، 367، 368، 369، 370، 371، 376، 377، 378، 380، 381، 383، 385، 386، 390، 396 399، 400، 401، 405، 414، 419، 423، 436، 482، 484، 503، 522، 531، 532، 538، 540، 541

عين‏

1، 10، 33، 60، 67، 71، 183، 186، 231، 259، 336، 359، 363، 393، 394، 418

فاضل‏

5، 14، 21، 22، 23، 25، 30، 33، 34، 35، 36، 37، 43، 51، 56، 57، 62، 65، 70، 95، 119، 124، 132، 134، 138، 149، 154، 156، 168، 177، 188، 193، 194، 202، 203، 229، 232، 237، 240، 241، 242، 245، 246، 247، 249، 251، 252، 253، 255، 261، 262، 266، 270، 278، 281، 282، 283، 284، 285، 291، 302، 305، 312، 319، 334، 336، 337، 338، 340، 342، 345، 349، 354، 362، 364، 365، 373، 376، 382، 384، 399، 402، 405، 406، 407، 408، 409، 410،

##566=PAGE##

411، 412، 416، 419، 424، 427، 429، 437، 441، 442، 443، 448، 451، 452، 453، 454، 455، 457، 463، 464، 465، 466، 476، 477، 479، 486، 504، 505، 513، 514، 515، 519، 520، 523، 529، 536، 538، 543

فقيه‏

6، 9، 11، 12، 13، 15، 20، 32، 44، 54، 55، 58، 60، 66، 71، 72، 74، 75، 76، 77، 79، 80، 83، 84، 85، 86، 87، 88، 89، 90، 91، 92، 95، 96، 97، 98، 100، 103، 104، 105، 106، 112، 117، 128، 129، 130، 131، 133، 135، 136، 145، 154، 155، 161، 165، 166، 169، 173، 176، 180، 183، 184، 186، 187، 195، 199، 200، 201، 203، 204، 205، 206، 207، 208، 210، 213، 214، 215، 218، 219، 220، 221، 222، 223، 227، 228، 230، 233، 234، 241، 243، 244، 245، 246، 247، 250، 252، 254، 255، 256، 257، 258، 259، 260، 262، 263، 264، 265، 268، 269، 270، 271، 272، 273، 274، 275، 276، 278، 282، 283، 286، 287، 288، 289، 291، 294، 295، 296، 297، 298، 299، 301، 302، 304، 305، 307، 308، 309، 311، 313، 314، 315، 318، 321، 322، 323، 324، 326، 328، 330، 331، 332، 335، 337، 339، 343، 344، 346، 347، 348، 350، 351، 352، 355، 356، 357، 362، 365، 375، 376، 379، 387، 388، 390، 391، 392، 402، 404، 413، 414، 415، 417، 418، 420، 422، 423، 426، 429، 430، 431، 434، 435، 537، 438، 439، 440، 441، 444، 445، 446، 447، 450، 451، 453، 462، 470، 471، 472، 473، 474، 476، 478، 479، 487، 488، 489، 490، 491، 492، 493، 494، 495، 496، 501، 502، 503، 507، 508، 512، 515، 516، 517، 518، 520، 521، 522، 524، 525، 526، 528، 530، 534، 535

##567=PAGE##

قاضى‏

7، 17، 31، 37، 43، 86، 92، 95، 139، 145، 180، 202، 218، 254، 263، 286، 287، 297، 298، 313، 374، 431، 435، 437، 468، 471، 472، 477، 478، 479، 495، 496، 497، 498، 499، 516

لغوى‏

94، 216، 483

متكلم‏

15، 104، 105، 123، 169، 227، 235، 296، 297، 298، 473

محدث‏

4، 8، 56، 63، 68، 81، 82، 87، 142، 143، 153، 163، 174، 178، 180، 191، 206، 209، 229، 230، 247، 249، 250، 256، 258، 259، 307، 364، 370، 382، 385، 386، 387، 401، 403، 432، 526

مفسر

2، 78، 378

مناظر

185، 226، 236، 350، 370، 373، 521

نسابه‏

56، 193، 539

نقيب‏

5، 109، 159، 168، 262، 353، 538

واعظ

69، 81، 91، 102، 121، 122، 144، 150، 160، 190، 191، 202، 203، 204، 207، 218، 246، 247، 255، 257، 259، 260، 267، 277، 282، 295، 296، 300، 301، 309، 316، 339، 360، 366، 367، 368، 369، 370، 374، 377،

##568=PAGE##

378، 390، 429، 433، 454، 456، 472، 484، 485، 487، 501، 518، 541

وجه‏

218، 225، 254، 263، 271، 272، 298، 365، 516

##571=PAGE##

محتويات كتاب‏

پيش‏گفتار پنج‏

شرح حال محقق هفت‏

تعريف كتاب فهرست سيزده‏

مقدمه محقق 1

منتجب الدين و كتاب او 8

فهرست منتجب الدين 29

تعليقات 134

استدراك 448

فهارست 455

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
منتجب الدين، عليّ بن عبيدالله، الفهرست (للرازي)، 1جلد، كتابخانه عمومي آيت الله العظمي مرعشي نجفي - قم، چاپ: اول، 1422ق.